[illegible]

کتابفروشی خیام

۷

تاریخ روضة الصفا

جلد هفتم

تاریخ روضة الصفا

تصنیف

میر محمد بن سید برهان الدین خواوندشاه

الشهیر بمیرخواند

شیوهٔ نثر و نگارش کم نظیر در ادبیات فارسی

در سدهٔ نهم هجری

از روی نسخ متعدده مقابله گردید و فهرست اسامی و اعلام

و قبایل و کتب با چاپهای دیگر متمایز میشد

از انتشارات کتابفروشیهای
مرکزی - خیام - پیروز
مرداد ۱۳۳۹ چاپ تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

حصول سعادت دارین حمد پروردگاریست که ابوالبشر را از قبضهٔ خاك تیره بیاید وتاج وهاج با ابتهاج خلافت بر فرق همایونش نهاده **انی جاعل فی الارض خلیفه و** خلعت با طلعت **وعلم آدم الاسماء کلها** پوشانیده برسریر جنت الماوی نشانید و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجودیست که از محض حکمت انتظام حال عباد را در اطراف و اکناف آفاق برأفت وسیاست بعضی از اولاد نامدار ذوی الاقتدارش منوط ومربوط گردانید آرایش طغرای غرای فرمان مفاخر انبیای اولوا لعزم صاحب قدرت ثنا وستایش پادشاهی است که ملك و ملکوت وجمیع مکونات در حیطهٔ تصرف اوست و نمایش دیباچهٔ دفاتر تواریخ پادشاهان ذوالحشمة شکر صاحب الجودی است که از ملاء اعلا تا بسیط غبرا یك نواله ایست از خوان فضل و امتنان او

نیابی تو بیحمد و شکر خدای — درون سرا پرده غیب جای

و تحف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات بروح مطهر ومرقد منور شفیع روز محشر و صاحب حوض کوثر آنکه صیت جلالتش کسری در ایوان کسری و قیصر انداخت

بیت

سر پادشاهان گردن فراز — بدرگاه او بر زمین نیاز

وبر روان آل و اصحاب وعترت و احباب اوباد الی یوم التناد

چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر محمد ابن خاوند شاه که چون علت **امابعد** غائی جمع این اوراق ذکر صاحب قرانی است این بنده غیاث الدین خونده میر ملکه سایر فضلاو کافهٔ برایا عموماً وخصوصاً مرهون کرم واحسان اویند خواست که این کتاب را بسنن سلف وارباب تواریخ عالی انتما تاریخ سازد بنا بر آن در مجلدات سابقه احوال آفرینش عالم وآدم وخلقت جان بن جان وذکر انبیا علیهم السلام من الله الملك المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت خاتم انبیا علیه اکمل الصلوات بوده اند و ذکر ابتدای خلقت نور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وآله تا انتهای وفات او و ذکر خلفای راشدین وائمهٔ اثنی عشر علیهم الرضوان وملوك و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شدند و بیان حکمای عالیمقدار که بقوت حکمت عالم ابدان رامعمور و آبادان داشته اند ودارند مندرج نمود اکنون بعد از اتمام مجلدات سابقه باشارت حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس الصغیر و الکبیر ذکر بعضی وقایع و حوادث و سوانح ممات از ابتدای تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحبقرانی که من بنده پروردهٔ خوان نوال ویم اعنی حضرت خاقان منصور مظفر لواء ابوالغازی سلطان حسین میرزا خلدالله ملکه ورفع اعلام دولته درین مجلد بنوك خامهٔ مشکین شمامه در حیز تحریر آورم بحکم المأمور معذور شروع در آن باب نموده شد امیدواری از حضرت احدیت جل ذکره آنست که توفیق رفیق گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم را هم مرقوم قلم گردانده تا مجلدات کلهم با تمام رسد و مقبول طبایع فضلای حال واستقبال گردد وازین خاکسار بیمقدار تا قیام قیامت یادگاری خلف بماند

وها انا شرعت فی القسم السابع من الکتاب بتوفیق الملك الوهاب

ذکر مجملی از اوصاف و احوال خاقان منصور

مظفر لوا معز السلطنه والخلافة والدین ابوالغازی سلطان حسین میرزا

مشاطهٔ عرایس ابکار سخن و پیرایه‌بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر خاقان منصور را برین منوال در رشتهٔ تقریر و تحریر کشیده بر منصهٔ ظهور می‌آورد که آن سالك طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی وموفق بتوفیقات نا متناهی در سپهر جود و سخا

بیت

چو خورشیده تابنده و از عطا　　　در و آسمان مهرهٔ از وفا

بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم وخرمی ایام سلطنتش مانند هنگام خرمی دور از غم و از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن چون بهشت از فیض سلسبیل شاداب و بارور و ازنسمات گلزار فضل وامتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات کوثر سرسبز و سایه گستر و ازشمایم مکارم اخلاقش دماغ امالی عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت ودلاوری از کمال جلادت و میدان داری رستم را خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریزی بنیاد شجاعان اسفندیار توانان را بر انداختی و از سهم گرز گران سنکش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و ازبیم پیکان تیر خدنگش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم میرسید و شعله سنان خونبارش در صحرای و غامدام خرمن حیات اعدا منحرق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت‌وش از جوانان حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراستهٔ طبع نقادش در صفای و حدت غیرت افزای آب و آتش نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت بسان سخنان سحبان مطبوع و دلکش پیش طبع پاکش آب افسرده و نزد فهم تیزش آتش مرده ودر وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی مقتضای عدالت بجای آوردی ونقش وجود اهل تکبر وتعدی را بتیغ سیاست ازلوح هستی ستردی و بهنگام تواضع و فروتنی اقتدا به سنت سَنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق **انما انا بشر مثلکم یوحی** خود را با ملازمان آستان خلافت نشان یکسان شمردی ودر تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی

و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت گماشتی
در رعایت سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روز گار و شعرای بلاغت شعار
هرگز تغافل واهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات این
زمرهٔ کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی و درهفته دو نوبت بروز دوشنبه
و پنجشنبه قضات و علما را بمجلس اشرف اعلی طلبیدی و مهمی که روی نمودی
بمقتضای فتوی ائمهٔ دین بفیصل رسانیدی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و
مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام و واعظان شیرین
کلام بر ذمت همت عالی نهمت واجب ولازم شمردی و در بنیاد بقاع خیر و مساجد
و مدارس و خانقاه و رباطات بغایت مایل وراغب بودی وقصبات معموره و مستغلات
مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشای و
عمارات فرح افزای سعی و اهتمام نمودی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار
و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی واز اوایل تنسیم نسیم صبای
و مبادی احوال نشو و نمای پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی
و ازغایت علو همت در صغرسن سلاطین ذوشوکت وخواقین صاحب حشمت رامعدوم
و نا بود انگاشتی **بناء علی هذا** در سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین
پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذفرمان بودند دربلدهٔ مرو برزین ملك ستانی
نشسته خروج کردوروزی چند آن بلدهٔ فاخره راضبط نموده بواسطهٔ بیوفائی بعضی
از امرا و اعیان روی بصحراوبیابان آورد و در ذی حجه سنهٔ اثنی وستین و ثمانمائه
دارالفتح استرا باد را از حسین سعد لو که خویش میرزا جهانشاه بودانتزاع نمود
وچون سلطان سعید متوجه آنجا گشت مصلحت در مقابله و مقاتله ندیده از آنجا
بصوب عراق توجه فرمود ودر سنه ثلاث وسبعین و ثمانمائه که واقعهٔ شهادت سلطان
سعید بوقوع انجامید همعنان تأئید بدارالسلطنه هرات شتافت وملازمانش راتسخیر
آن بلدهٔ فاخره باسهل وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال
مذکور خطبه وسکه بنام نامی والقاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت گرفت و

برشحات سحاب معدلت آنحضرت نائرهٔ فتنه وفساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائهٔ میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله ومقاتله بوقوع پیوست و نسیم ظفرو نصرت بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از صدمه وحملهٔ بهادران موکب همایون درهم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیرحسن بیك مستظهر شده روی بدارالسلطنه هرات نهاده ودر محرم الحرام سنه خمس وسبعین وثمانمائه بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمند وفاریاب انعطاف داده وبعد از انقضای چهل روز بار دیگر بموافقت فتح وظفر بمستقر دولت واقبال ایلغار نموده ودر شب بیست وسیوم صفر بوقت سحر بباغ زاغان درآمده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود ودر اواخر همین سال میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد وآفتاب فتح ونصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار گرفت وتا شهور سنه اثنی وتسعمائه درغایت اقبال ونهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش ونشاط مصروف داشت ودر خلال آن اوقات بجهت عارضهٔ مفاصل پاهای پادشاه گردون غلام از رفتار بازماندو هریك از اولاد امجاد آنحضرت نقش خیال استقلال برلوح خاطر نگاشتند ودر شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم وچراغ دودمان صاحبقرانی وپسر بزرگترش بدیع الزمان میرزا نائرهٔ قتال التهاب یافته وسلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت وبرین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر وفر اتفاق افتاده بالاخرة صورت صلح روی نمود وبدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ وتوابع آن تا کنار آب مرغاب قانع شده بعد از آن طریق مخالفت نپیمود تا در سنه احدی وعشر وتسعمائه خاقان منصور بعزم رزم ابوالفتح خان محمد شیبانی که بر ممالك ماوراء النهر استیلا یافته بود از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود وبعد از وصول بمنزل باباالهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر گشته در

آخر روز یازدهم ذیحجه سال مذکور بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیك بهفتاد سال در دارملال اقامت داشت وبرسبیل استقلال درخراسان و طخارستان و قندهار وسیستان ومازندران رایت دولت واقبال سی وهشت سال بر افراشت خواجه عبدالله طبیب و خواجه شمس الدین محمد مروارید وخواجه جلال الدین صانعی وخواجه سیف الدین مظفر شبانکاره وبرادرانش وخواجه غیاث الدین منصور وخواجه معزالدین حسین وخواجه نظام الدین و خواجه قوام الدین و نظام الملك خوافی و وخواجه عماد الاسلام وخواجه افضل الدین کرمانی و برادرانش و خواجه امیر الدین محمود وخواجه علاء الدین میکائیل وخواجه جمال الدین عبدالله خواجه نعمت الله سرخ وسید زین العابدین وخواجه جلال الدین قاسم در سلك و زاری خاقان منصور مظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزهٔ اندخودی ومولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین حسین کذلکی و سید شمس الدین محمداند خانی وخواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید وخواجه قاضی برهان الدین محمد مروزی میرك جلال الدین قائم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا شمس الدین جمشید جلال و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی وامیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین وسلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجهٔ صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستودهٔ خاقان منصور سمت تحریر یافت خامهٔ سخن گذار بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع و امور تافت ومنه الاعانة والتوفیق

در بیان شمهٔ از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا وذکر ولادت باسعادت آنحضرت خجسته منزلت

از کرایم نعم وعظایم آلاء که حضرت ایزد عزوعلا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشید نعمت علونسب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آدابست بناء علی هذا در تمامی ملل وادیان اعیان عرب وعجم محافظت صحت نسب مینموده اند وبعظم شان وسمو مکان آباء واجداد مفاخر ومباهی بوده وبیشایبه

اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصهٔ دودمان سلاطین صاحبقران و نقاوهٔ خواقین کشورستان بود زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث‌الدین منصور بن امیر زاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است ووالدهٔ سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیگم بنت امیرزاده علی بن میرزا اسکندر بود و از قوم ایلچکدای که بسه واسطه بچنگیزخان میرسد ومادر قتلق سلطان بیگم بی بی فاطمه بنت امیر کیخسرو بن حنطل بن سودون بن مات کیلکان بن تومنة بن تیتی خان ووالدهٔ تیتی خان فاطمه قتلق خانم بود بنت آقتیمورخان که از اولاد کپك خان است و مادر قتلق خانم سکینه خانم بود که او را تیتی، توجنی نیز میگفتند و تیتی توجنی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است وآنجناب ولدشیخ عبدالواحد و اوپسر خواجه عبدالهادی است واو خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره العزیز است ومادر نیك اختر خاقان منصور فیروزه بیگم بنت امیر زاده سلطان بن امیر محمد بیك بن امیر موسی که از قوم تانجون بود و امیر زاده سلطان حسین پسر مهدعلیا آقا بیگم است بنت میرزا امیر تیمور شاه ومادر قتلق بیگم که زن سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمند خان بن قیدوخان بن او کتای قاآن بود که کس را نبود چنین نسب درعالم ولادت باسعادت خاقان سعیدمنصور در ماه محرم الحرام سنهٔ اثنی واربعین وثمانمائه در میان شرق وشمال دارالسلطنه هرات نزدیك بسر پل تولکی درسرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاده شعشعه آفتاب طلعت همایون وانوار کواکب روزافزونش تمامی ربع مسکون را اضاءت ونضارت دادماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش دید دیگر ازخورشید اقتباس نور نگرفته و مشتری صافی ضمیر تا ازفروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهره ور گردید سرمایهٔ سعادت جاودان بدست آورد هنوز آن غنچه اقبال کامکاری ازنسیم صبای صبی تمام نشگفته بود که شمایم فرمان فرمائی از احوال واقوالش بمشام جان میرسد وهنوز آن تازه نهال جویبار امیدواری ازلوامع انوار نشو ونماسر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت

بخش کشور گشائی ازحرکات وسکناتش ظاهر وهویدا میگردید .

قطعه

هماندم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ
هماندم که بنماید از شرق چهر کند غرب را روشن از نور مهر

خاقان منصور در ایام رضاع واول طفولیت درمهد رعایت وحجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه وجلال و علامات سعادت واقبال از اراءت وافعال اقوالش ظاهر میگردید واهل کیاست اگر بدیده فراست در جبین مبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود وهر کس ازاصحاب درایت که بنور هدایت اخلاق حمیده واطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال مفتاح ابواب امانی وآمال بر روی روزگار خواهد گشود

بیت

آنرا که نشان ضرب اعلاست در چهرهٔ او چه نور پیداست

دربیان بعضی از احوال خاقان منصور در ایام جوانی ومشرف شدن آنحضرت بملازمت میرزا سنجر درعین کامرانی

چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور گذشت درسنه تسع واربعین وثمانمائهٔ سلطان غیاث الدین منصور متوجه درگاه ملك غفور گشت وچون چهارده مراحل اززندگانی طی نموده اززبان هاتف اقبال مضمون اینمقال استماع نمود

ای چارده سال قرة العین بالغ نظر از علوم کونین
فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنراست و کارسازیست

آنحضرت باوالدهٔ ماجدهٔ خویش طریقهٔ مشورت مسلوك میداشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم آمده آنحضرت او را منظور نظر اشفاق گردانیده مواجب مناسب تعیین فرمود و هر روز لطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور میرسانید و در سنه ثمان وستین و ثمانمائه که میرزا ابوالقاسم بابر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه کرد خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات سلطان ابوسعید میل فرموده از میرزا ابوالقاسم جدا شدو بسمرقند شتافت و روزی چندپرتو انوار عاطفت سلطان ابوسعید

برو جنات احوالش تافت که مقارن آنحال سلطان اویس بر میرزا محمد بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت وسلطان ابوسعید برسایر میرزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتان در قلعه سمرقند مقیدو محبوس کرد و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباشداز قید اخوان و زندان مضرت و زیان نرسدوسلیمان حشمتی را که بر تخت **رب هب لی ملکاً** فرمان فرمائی میباید از غدر دیوسیرتان و مکر بد اندیشان متأثر نگردد

بیت

نافه مشکین اگر بندش کنی درصد حصار

بوی جان پرو از جوید طیب جان افزای او

القصه چون این خبر محنت اثردر دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب قافله غم واندوه متوجه سمرقند گردیدو بعداز وصول بسمرقند از سلطان سعید التماس مخلص فرزند کرده مبذول افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقدهٔ کسوف بیرون و عنان عظمت باصوب خراسان انعطاف داد

بیت

منت خدای را که همایون کامیاب

از عقدهٔ کسوف برون آمد آفتاب

و خاقان منصوردر غایت سرعت و شتاب قطع منازل ومراحل کرده بخدمت میرزا ابوالقاسم استسعادیافت وتاآخرایام حیات او درخدمتش بسر برد آنگاه آنحضرت بمرو شاه جهان شتافت و میرزا معزالدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت واقبال در ناصیهٔ حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرده در نهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیه خود را که بیگا سلطان نام داشت بحباله نکاحش در آورده وصیت آن وصلت همایون از منزل ناهید و عشرتگاه خورشید در گذشت و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی داشته بساط نشاط ومجلس عیش وانبساط مبسوط وممهد گشت وساقیان سیمین ساق چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش درآورده ازفروغ چهرهٔ ساقی بزمگاه طرب گلزاری بود پر آب وتاب واز تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری مینمود بغایت سیراب

مغنیان زهره‌وش بنغمات دلکش و نواهای روح افزا پیران چنگ پشت را بقانون جوانان چنگ زلف برقص آورده وسازندگان دلنواز و نوازندگان پرده ساز بمضراب نشاط در راه انبساط مردم بآهنك دیگرو نوای غیر مکرر دلهای مجلسیان را بتار عشق ومحبت مقید کردند

قطعه

خوبی ساز و خوبی آواز — میبرد هر یکی بتنهادل
چون شود جمع هر دو در یکجا — کار صاحبدلان شود مشکل

و در روزی که این طوی بزرك بوقوع می‌انجامید میرزا سلطان سنجر قضات و اعیان و نوئینان را خلعت فاخر پوشانید و میان خاقان منصور وآن عزت افزای پری و حورعقد الفت‌ومؤانست‌انتظام یافت واندك زمانی‌از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدر دانه لوای فرح‌و نشاط آبستن گشت وچون آن گوهر شب افروز از کتم عدم‌قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع‌الزمان میرزا موسوم شد نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چندگاهی معزالدین سنجر و خاقان فریدون فربا یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره از جانبین صورت مخالفت روی نموده چنانکه رقمزده کلك بیان خواهد شد

ذکر آغاز جهانگیری خاقان‌منصور و اظهار

مخالفت با میرزا سنجر

چون عنایت وهاب بی ظنت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بیمنت غیری از روی استقلال بر تخت سلطنت واقبال بنشاند وتاج و هاج خلافت را بر فرق فرقدسای اوسر افراز گرداند در آن اوان که در مروشاه جهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر ظاهر شده بر سریر ملك ستانی‌نشست‌ودرشعبان‌سنه‌احدی‌وستین‌وثمانمائه که‌شاه‌محمودبن میرزا بابراز دست بردسپاه میرزا ابراهیم‌بن‌علاءالدین انهزام‌یافت ومیرزاسنجرخاقان‌منصور رادرمرو بنیابت خویش تعیین نموده‌عنان‌عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت ودر غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از بر کشتگان دولت سنجری

بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود خاقان پردل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت گردون مراتب جان علی یساول با شصت سوار جرار بآنحضرت ملحق شده خاقان والا گهر بدیدن فتح وظفر امیدوار گشته عنان یکران بجانب شهر انعطاف داد و بید غدغه بمرو درآمد و امیر حسن رامقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد

ز یمن مقدم شاه جوان بخت بر تبت بر گذشت از آسمان تخت

و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیك شیرازی وشیخ ذوالنون عراقی وامرای ایل اغلی با هم اتفاق نمودند و در وقتیکه خاقان منصور بجهت جانور پرانیدن ازشهر بیرون رفته بود شمشیر غدر ازنیام انتقام کشیدندو نور الدین شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص آنحضرت را در سر دیوان کشتند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر در و ازهارا مضبوط ساختند و درمقام استحکام برج وبارو شده صدای عصیان در خم طاق فیروزه فام آسمان انداختندولی برادر جان علی بحیلهٔ که توانست از شهر بگریخت و خودرا بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیراز برای دفع ظلام خواست که بر معارج بروج عروج نماید ومتوجه دفع مخالفان گردد پس با شصت نفر از بهادران برجی که بطرف کاچکانست بر آمد و مردمی را که در آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخته بنابرآن درشهر غبار فتنهٔ و آشوب ارتفاع و خاص و عام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام را بر میان بسته و جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب را که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مردمان را دانستندخاك بیوفائی بر فرق دولت بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم دروقتیکه خسروثوابت و سیار از اعالی بروج نصف النهار میل بسقوط نمود خاقان منصور ازآن برج پائین آمده بطرف بندسلطان توجه فرمودبعدازوصول بدانمنزل حسن چرکس و مردم ایرانجی بملازمت مبادرت نموده قریب دویست کس درظل رایت نصرت شعارمجتمع گشتند و مقارن این حال

میرزا سنجر بمستقر عز خویش رفته وجمعی کثیر از امرا و لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت ودر میان مروی و بلخیان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان بضرب تیغ دستان بر مرویان غالب گشت و اما عاقبت الامرا اعدا بهیات اجتماعی حمله کرده جان علی یساول را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت افتاب دلشکسته گشته میدان کارزار را بمخالفان کینه گذار باز گذاشته چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنجکس نماند مع ذلك آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر میساخت و تیغ خون آشام نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان کینه گذار میتاخت چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان وقل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون گرفتند و بمبالغهٔ تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آن که چند فرسخ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب وخاسر باز گشتند و خاقان باستحقاق بجانب مرو چاق شتافته مدت پانزده روز در میان پنج ده رحل اقامت انداخته آنگاه از آن منزل کوچ کرد و موضع آخته اغور را از غبار سم سمند جهان پیمامشك بیز ساخت وچون درآنوقت میرزا ابو سعید در بلخ اقامت داشت و از اخته اغور امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخته توقف مناسب ننمود و خاقان منصور از اخته اغور پای مبارك بر رکاب سعادت انتساب درآورده بمنزل باباقنبر شتافت واز آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند روز در بیابان بسر میبرد و بشدت آلام ایام نا فرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر میسترد و درآن اوقات چند نوبت میرزا معزالدین سنجر بر سبیل ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او راصورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداده وآنحضرت در فصل شتا در بیابانی که درمیان خیوق و مرواست اوقات گذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفهٔ غیبی میکشید

در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن

بجانب طژن و بر خصم ظفر یافتن

چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم شتادر بادیهٔ اختفا ناپیدا بود بتختگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا بیت‌الشرف خویش را محل نزول همایون گردانید خاقان مظفر با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از قشلاق بجانب کوك گنبد مرو نهضت نموده و از آنجا خواجه اپردی یساول را با چهار نفر دیگر جهت اسب بپایاب روان فرمود و ازآن حدود بیست سر اسب زانده بنظر آن شهریار میدان کامکاری آوردند و آنحضرت ایشان را بر خدام قسمت کرده بصوب طژن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع آرش خواجه منش که با فوجی ازلشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را بمنظور نظر عاطفت اثر گردانیده لوای جهان کشائی بصوب نسابر افراخت و در اثنای راه مصرا ومیرشاه ترکمان که از جملهٔ نوکران علاءالدوله بودند درسلك سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایات یافتند و چون منزل کیکولی محل نزول آن شیر بیشهٔ پردلی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطهٔ هجوم سپاه میرزا جهان شاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند از جرجان گریخته و از طرف ابیورد درعقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که درظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشگر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل ابیورد بامیر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازو مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند وصف قتال آراسته آغاز کار زار نمود و خاقان منصور رجال ابطال را بعنایات خسروانه موفوز و امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر سر اعدا تاخت و بنوك شمشیر خونریز و بزخم سنان فتنه انگیز جمعی ازلشکر امیر بابا حسن را مجروح و بیسر گردانیده برخاك ادبار انداخت بباد حملهٔ دلیران

نیران حرب افروخته شد و به تیر دلدوز شجعان باصره سلامت دوخته گشت گوهر شمشیر آبدار وپیکان تیر آتشبار را عکس خون کشتگان وسوز دل بخت بر گشتگان رنك یا قوت رمانی وگونهٔ لعل بدخشانی گرفت

تف تیغ وخنجر چنان بر فروخت — که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت

عاقبت از تاب حمله رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بصوب گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا میر حسن را گرفته شعلهٔ حیاتش بآب تیغ آتش افشان انطفا دادند و طایفهٔ از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالمپناه آورده لطف پادشاهانه را شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود دررجب سنهٔ اثنی وستین ثمانمائه روی نمود وآنحضرت ازابیورد بنسارفته و مال پارس ئیل آنولایت را گرفته بر امراو سپاهیان قسمت نمود

ذکر توجه خاقان منصور بجانب استر آباد و

فتح نمودن آن ممالك بعنایت خالق عباد

درآن ایام که ولایت نساوابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردانیده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فراق مشهوراست جهت تأکید موافقت و اتحاد بمروفرستاد و میرزا سنجر بی تامل محمودراحبس فرمود وحسن تیمور وشیخ ذوالنون رابا لشکرش بجانب نساوابیورد روان فرمود از استماع اینخبر آتش غضب خاقان منصور مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما درآن اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سپاهیان حدود جرجان بآستان سلطنت رسیده عروس مملکت استر آباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولت خواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر امراء عظام ترکمان

سمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت افراشته غیری را بچشم در نمی‌آرد شاید که بمیامن توجه خاطر همایون مغلوب گردد وسایرترا کمه را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالك موروث از خار طغیان مخالفـان پیراسته گشته هر کس از امرای جغتای در هر کجا که باشد درگاه عالمپناه را ملجأ و ملاذ خویش داند نقد این سخن بر محك خاطـر و ضمیر منیر خاقان جهانگیر تمام عیار نموده از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول بفیروز عیدمحمد خدا داد که سابقاً در سلك امرای میرزا با بر انتظـام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت بیغایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار ومباهات او از فرق فرقدین در گذشت وروزبروز از مردم توقتمش وسپاه سیاه پوش سپاهیان پر جوش بملازمت میرسیدند و شرایط نیاز و ثنا بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار را سرمه دیده بخت بیدار میگردانیدند و ازآنجانب حسین سعدلو چون از از توجه خاقان منصور خبر یافت از استرآباد بیرون آمـده سلطـان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنی وستین وثمانمائه خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار بر افراخت آنگاه از جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و تمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال وجدال برروی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعد لوبانکیختن غبار جنك وجوشن پرداخته ازمیمنه گذشتند و نزدیك بقلب لشگر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس رانده از سر چشمهٔ تیغ آبدار یکی از شجعان راشربت هلاك چشانید ودیگری خود راپیش انداخته اونیز از همان قدح جرعهٔنا خوشگوار در کشید بعداز آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بیکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند

قطعه

بر آمد خروشیدن گیر و دار چنان کآسمان شد پی زینهار
ز خون یلان خاك آغشته شد تو گوئی زمین ارغوان کشته شد

حسین سعد لو وجمعی از سرداران ترکمان چون دست‌برد خاقان‌و دلیران موکب ظفر نشان مشاهده کردند بیکبار پشت‌از معرکه گردانیده روی بوادی‌فرار آوردند وسپاه نصرت پناه ایشان راتعاقب نموده بسیاری از تراکمه رابتیغ بیدریغ گذرانیده و حسین سعد لو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب‌الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور به تیسیر این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار عظم سلطانه بجاآورده جمعی را که در آن‌معرکه بجولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودندبا صناف الطاف‌نوازش نمودوعورات مستورات‌تراکمه راازباس سخط‌لشگریان ایمن گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت فرمود

چو از غایت لطف پروردگار　　خدیو جهانگیر جم اقتدار
بر افراخت اعلام فتح و ظفر　　نماند از سپاه مخالف اثر
بر اطفال و نسوان خیل عدو　　بجمعی که‌بودند بیراه ورو
ز محض عدالت ترحم نمود　　طریق‌سلامت‌بر ایشان گشود
لوای‌شریعت‌روی‌بر فراشت　　سپه را ازاضرارشان بازداشت
بلطف حسینی وخلق حسن　　فرستادشان زود سوی وطن

در بیان جلوس‌خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد

چون آفتاب عنایت الهی‌از مطلع آمال آن‌زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع‌نمود در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن‌مظهر عدل و احسان بر اوج فتح وظفر چهره گشود و گلزار مملکت‌جرجان ازخار جور وطغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت وسپهر ستمکار ازسر ایذاو اضرار متوطنان‌آن دیار در گذشت‌خاقان منصور همعنان دولت و اقبال کلفشان استراباد را بیمن مقدم شریف عبرت افزای گلستان ارم‌ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی‌نهاده سادات وقضات واشراف و اعیان را بموایذ انعام و اکرام بنواخت‌و بر شحات سحاب محاسن شیم نوایرستم فرونشاند وبلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان‌آنولایت رااز ظلمات‌ظلم‌باز رهانیده

عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنك حوادث که روزگار بر کمان‌تر کمان نهاده بود نجات داد ظلال عاطفتش مظلومان آواره‌را از تاب آفتاب خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان بر گشاد

گشاد حشمت او دست عدل برعالم | کشید هیبت‌او پای‌ظلم درزنجیر

و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی‌حجه که بیشتر بقدوم میمنت اثر عید بود روی نمود محمد خدا داد وسایر امراء والا نژاد بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبهٔ عیدبنام سلطان سعیدمزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیدهٔ موافقت و اتحاد بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن رابسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام خواندندوروی زر از نقش القاب فرخنده انتساب بسکهٔ قبول رسانید

خورشید درزمانش‌میخواست‌عین‌باشد | تاسکهٔ جبینش سلطان حسین باشد

مقارن این حال قتلق درویش‌الهی از نزدسلطان سعیدپایه‌سریر سلطنت‌مسیر رسیده ومکتوبی مشتمل براظهارمحبت و وداد وارتباط قواعد مروت و اتحادبعرض رسانیده ایضاً معروض داشت که سلطان سعید فرموده آنحضرت باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای آن دودمان لوازم طعی و اهتمام بجای آورد و در سلوك انهدام طریق مخالفت‌و معاندت اینجانب خود را معاف و معذور ندارند مقرر آنکه هر ولایت که‌از تصرف آنجماعت استخلاص نماید بر ملازمان آنحضرت مسلم‌باشد و هیچکس ابواب تعرض‌بروی وی نگشاید خاقان منصورقتلق درویش را بانعام‌موفور نوازش‌فرموده‌رخصت انصراف داد وجهت‌سلطان سعیدتبرکات و تنسوقات لایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال‌در ممالك خراسان‌بر افراخت و خاطر عاطر از ممر میرزا جهانشاه ترکمان‌و سایر معاندان فارغ ساخت محمد میثاق را بجانب بیارجمند که بتصرف محمد قوچین که از بندگان‌خاقان نصرت قرین بود فرستاد محمد قوچین بفر دولت‌قاهره برمحمد میثاق غالب‌آمده او را مقیدوماسورنزد خاقان‌منصور فرستادوآنحضرت بمقتضای کرم‌جبلی وملاحظهٔ عهد و میثاق محمد میثاق را مصحوب امیر سید نموده بخدمت سلطان فرستاد و پیغام داد که ما محمد میثاق‌را مشمول لطف و عنایت نموده بسدم سدره منزلت

روانه داشتیم مشرب مسرت بخش مواخات ومصادقات را مکدر نگذاشتیم وچون محمد میثاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا برعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرفته محبوس ساخت و از آن زمان میان خاقان منصور و سلطان سعید نهاد عداوت از زمین مخالفت بردمیده روز بروز بآبیاری باغبان تقدیر نشو و نما مییافت تا ثمرهٔ آن در فضای روزگار بتعاقب لیـل و نهار ظاهر و آشکار گردید

ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق
دار الفتح استر آباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد

در اوایل سنهٔ اربع وستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی احشام عرب که در حدود بیارجمند اقامت دارند همواره متعرض متوطنان آن ولایت شده نسبت بآینده و رونده طریقهٔ راه زنی بجای می آرند بنا بر آن عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت و عبدالعلی بعد از سر انجام مهام اعراب تانواحی نیشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار بر افراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید عبدالعلی فارسی برلاس و حسین شیخ تیمور و امیر نور سعید مرید را بدانجانب فرستادو امیر علی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستر آباد مراجعت فرمود چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر او غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول بالنگ رادگان در این باب عرضه داشتی بهرات ارسال داشته سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد خاطر ساخت و باتمامی سپاه خراسان بدانجانب روان شد چون خاقان منصور خبر وصول امرای سلطان سعید را بالنگ رادگان استماع فرمود بافوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرموده بعد از آن که نزدیك مخالفان رسید شنید که سلطان سعید بالشگر بسیار متعاقب میرسد بنا بر آن رعایت حزم کرده باستر آباد باز گشت بخیال

آنکه بتهیهٔ اسباب کارزارپرداخته‌دروازه‌هارا مضبوط و از سرتمکن و وقار بمدافعت
و مخاصمت دشمن پر دازد در اثنای راه احمد و بابا یاقوت باقومی ازجلایر پشت
بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام
بحال‌عساکر ظفرانجام‌راه یافته‌لاجرم‌خاقان‌منصور صلاح‌مقابله‌ومقاتله‌ندیده‌باسترا باد
مراجعت نمود و رایات‌آفتاب اشراق بصوب‌خطه اوراق بر افراشت اهالی جرجان
که از رشحات سحاب موهبت خاقان و افر منقبت محروم ماندند سیل سرشك از
دیده خون‌فشان‌روان ساختند ودرآنشب بموافقت بازماندگان جرجان اشك باران
از دیدهٔ غمام روان گردید و تامدت سه شبانه روز حال بدینمنوال جاری بود ودر
آن ایام اصلا آفتاب‌جهانتاب جمال ننمود بنابرآن‌لشگریان سلطان سعید را میسر
نشد که تعاقب آنحضرت‌نمایند و ابواب تعرض بر روی لشگر باقی که متعاقب
رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایندو خاقان منصور چون هفت روزطی مسافت
نمود با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده وبکشتی عبور نمودند و سلطان سعید
بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود همعنان نصرت و اقبال باسترا باد شتافت
وایالت‌آن‌مملکت‌رابسلطان‌محمود میرزاتفویض‌فرمودمراجعت‌بصوب‌خراسان‌نمود

ذکر شمهٔ از موافقت و مخالفت‌خاقان منصور

با پیربداق سلطان ومصطفی خان و نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب جرجان

چون خسرو منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا که آب آمویه را
از فرنزول‌موکب ظفرعطیه عبرت افزای گلستان ارم ساخت‌مردم میرشاه وسلطان
علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده عزبساط
بوسی حاصل‌نمودند ودر آنمنزل بخاطرخاقان ستوده‌مآثر گذشت که عبدالرحمن
جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نمود استمداد نماید و
مصطفی‌خان در آنزمان‌در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه‌قبل
از آنکه عبدالرحمن جادوی روی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان‌سپاه

نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغیان رسانیدند و یك کس از آن جماعت را گرفته بپایه سریر سلطنت سید آوردند چون تحقیق کردند معلوم شد بوضوح پیوست که پیر بداق برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده خاقان منصور به پیر بداق کلمات محبت آمیز پیغام داده عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند مرتبت بر خاطر گذشت و خواست که همشیرهٔ آن مظهر لطف الهی را بحبالهٔ نکاح خویش رساند و چون قبل ازین مصطفی خان قاصدی باستر آباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس کرده بودو آنحضرت جوابداده که اگر مشیت حضرت باری بتمشیت این امر تعلق پذیرفته بوقوع خواهد انجامید نخست ملتمسات پیر بداق را قبول نفرمود اما بعد از الحاح امرا سر رضا جنبانیده و درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت ازدواج یافت زمرهٔ از امراء مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه حال بدینمنوال دیدند از وی جدا شده بخدمت خاقان شتافتند و کیفیت واقعه را معروض گردانیدند بنابر آن میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان پیوست و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشتند آخر الامر مصطفی خان در دار الملك خود متحصن گشته خاقان منصور باتفاق پیر بداق آن بلده را محاصره فرموده و مدت چهل و یکروز بطول انجامید و در آن مدت بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاده از هر طرف طایفه از اهل بسالت را انهدام بنای زندگانی دست داد مصطفی خان از در مصالحه در آمده از طرفین قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفت و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت بنابر استصواب آق صوفی بصوب آواق شتافت و بعد از آن که چند روزی در آنمنزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنهٔ خمس وستین وثمانمائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهت مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بنابر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارك در رکاب ظفر نشان در آورده با گروه اندك و امید بسیار بجانب استرآباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود

که از قبل پدر حاکم بود در آن مملکت با جنودنا معدود بمیدان قتال اقبال فرمود حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طلوع نمود و امرای سلطان محمود امیر شیخ حاجی و امیرالله و بردی بیك و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داده و خاقان منصوردر اواسط شعبان سال مذکور باسترآباد در آمد بار دیگر بر مسند سلطنت قدم نهاده خطهٔ جرجان از فروغ آن خورشیداوج کشورستانی عبرت افزای بروج آسمانی گشت و **کرة بعد اخری** خطبه باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروهٔ گردون در گذشت و آن خسرو والانژاددرتنزهات ولایت استراباد بساط عشرت گسترده روزی چند در غایت فرح وانبساط وقات بگذرانید بعداز آن ضبط مملکت را بعبدالرحمن ارغون باز گذاشته عنان عزیمت بدارالسلطنهٔ هرات منعطف گردانید

ذکر محاصره بلدهٔ فاخرهٔ هرات و ایراد بعضی از حوادث آن اوقات

صاحب دولتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیر تراز حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یك مملکت چگونه قناعت فرماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیدهٔ بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز صبح بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی خودچه سان بگشاید **بناء علی هذا** چون مظفر لوای خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود و کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر آنولایت انداخت و این خبر بمسامع امراء سلطان سعید که در خراسان بودند رسید امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور بود عنان ریز خود را بهرات رسانیدند و در شوال سنهٔ خمس وستین و ثمانمائه مردم بلوکات رابشهر آورده اسباب حصارداری باحسن وجهی مرتب گردانیدند و امیر بینظر نظیر نامی که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملك را تعهد نمود و امیر نصیر دروازهٔ عراق را تکفل فرمود و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق بامیر یاراحمد سمت انضباط

پذیرفت و دروازه خوش بدارائی امیر سلطان حسین در منکی مقرر گشت و شبها بر فراز برج و بارو فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال بحصار پنجم در گذشت سید اصیل ارغون و امیر سید مراد بطریق کومك مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط خواست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج را بهنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشیده و ایالتش را در عهدهٔ یکی از اهل اعتماد کرده عنان باره جهان نورد به هرات معطوف گردانید و درروز شنبه بیست و چهارم ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمد باغ زاغان را نشیمن‌اوج سلطنت ساخت وبتصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب جنك وپیکار دروازها را بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تاخیر انداخته و حال آنکه هرویان بهوا داری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و روز بروزدر استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقابله می افزودند ودرآن اثناروزی خاقان سعید منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامیرزاده رسانید ایشان این معنی را فوز عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلعه دولت گماشتند وباین عظیمت جمعی کثیر همه غرق درجوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند ونداستند که چون خسروثوابت و سیار تنها بر سبزخنك فلك سوار شده و تیغ زرنگار بر کشیده از ازدحام اشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هر چند تنها ماند بنخجیر آهورا گله گله بهر سو دواند

اگر چند بسیار باشد گوزن ... ندارد بر شیر یکذره وزن
همائی که بر اوج عزت پرد ... ز گنجشك بسیار بد کی برد

و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام بر عروه وثقی توکل زده مانند بحرموج زن و شیر صف شکن بحرب ایشان تافت و حسام

خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بران حشر بیکران تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاك راه یکسان ساخت و بقیةالسیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیده دست بتیر و کمان بردند بعداز آنکه یازده روز برین منوال بگذشت ساکنان هرات را خیال اطاعت وانقیاد دردل نگشت خاقان منصو ازباغ زاغان کوچ کرده درالنك کهدستان قبه بارگاه باوج مهروماه برافراخت و دوسه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیك بدروازه خوش زانده جنك درانداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر ووفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده در خنجه باد نزول اجلال فرمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید گذار بربام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنك وپیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنك سینه‌سوز هرویان را مجروح گردانیده آثار کمال در دلاوری ظاهر ساختند مـردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنك پیش می بردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببردمان بمیدان تاختند و لوازم جلادت و غایت شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اکر کسی بدست هرویان گرفتار می‌شد گوش وبینی بریده از شهر بیرون می‌فرستادند و از شهریان را نیز هر کس کـه درپنجه تقدیر اسیر میگشت لشگر خسرو جهان گیر او را نیز همان شربت وجرعهٔ میدادنددرین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسیده که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نمود بنابرآن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته در بیست و هفتم ذی‌الحجه ازخنجه‌باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت فرمود وچون در ولایت بادغیس منزل تودن از فرنزول خاقان دشمن شکن غیـرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدازپیش امیر مظفر برلاس که در ایام‌محاصره هرات حسب‌الحکم جهت‌تحقیق اخبار بکنار آب مرغاب رفته بود رسیده بشرف عرض رسانیده که امیر سید مزیدو

خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران ماوراءالنهر

همه تند خوی و همه جنك جوی به تندی وجنك‌آوری کرده‌خوی

بعزم ستور تاختن حرب بمنزل مؤدی درآمدند و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان منصور بعداز استماع این خبر باامراء و سران لشگر سنت مشورت بجای‌آورده خاطر اکابر و اصاغر برآن قرار یافت که بباد حملهٔ ابطـال رجال نیران جنك و جدال برافروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان خدنك آتش فشان بسوزند و برین عزیمت‌از منزل تودن کوچ‌نموده درمنزل ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب همایون سپهر اساس پیوست و خاقـان مظفر مآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب شیخ علی تموده مانند نکبت واد بار از موکب نصرت آثار بگریخت و بمرغـاب شتافت و در دامن دولت سلطان سعید آویخت و چون منزل سبزگی بعزنزول خاقان فرخنده پی مشرف شد آن مقدار اختلاف در آرای امراء وارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در سنه ست وستین و ثمانمائه علم ظفر پـرچـم بصوب سرخس در حرکت آمده و بعدازخاقان‌منصورآن‌قلعه‌را بامیر سیدآقا سپرده موکب گیتی‌نورد براه ابیورد عازم استرآباد گشت و با جمعی ازملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین سعادت و عافیت بدارالملك جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون درآن مملکت‌پای برمسندرفعت‌نهاده‌حکومت مینمود طریقه نیاز و ثنا بجای‌آورده جشنی‌پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داد و خاقان‌منصور با فوجی خاص و زمره از اهل اختصاص درمجلس بزم نشسته و ابواب فرح ونشاط برگشاده بادهٔ گلرنك از دست‌ساقیان‌شوخ و شنك‌درگردش‌آمده ونغمه عودو چنك از ساز مطربان خوش آهنك بلند شد

نظم

بگردش درآمد می لعل گون باهنك چنك ونی ارغنون
گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی به از لعل نوشین یار
مغنی بالهام مـردم فریب ببرد از دل اهل مجلس‌شکیب

زبس خوردن رطلهای گران بشد هوش دور از سر سروران
شه عشرت انگیز صاحب کرم گران سپاه سران حشم
بقانون جمشید و آئین کی نبودند غافل زیك هفته می

در خلال این احوال خبر بتواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان یکران بدینجانب تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم واحتیاط درنوردیده وبا امراو ارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشته تمامی امرامتفق اللفظ معروض گردانیدند که اعادی درغایت کثرت اند وسپاه نصرت پناه در نهایت قلت مناسب چنانست که مملکت استرآباد را بار گذاریم ودست حبل المتین شکیبائی زده مهم جنك و حرب چند گاهی موقوف داریم خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب اواق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه زنگاری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنك سودا ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت بر افراشت و درآن شب دیجور که نور باصره از رایت اشیاء عاطل بود راه غلط شده بر ممری افتاد که بواسطه مجاورت دریا و و فور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و موکب وملازمان نصرت آیات رسید ودر وقتی که ملاحان قضا و قدر گشتی زراندود آفتاب را در بحر اخضر فلك انداختند آن مهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی درآن جا توقف نمود چون جمعی کثیر از ملازمان سلطان سعید با جنود نامعدود از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت وسه چهار شبانه روز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در اواق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همکنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود.

ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر

چون خاقان کشور گیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع اواق لوای آفتاب اشراق بر افراخت و اهالی اطراف آن دیار رادر سایهٔ علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و کامرانی ساخت دولت خواجه اوزبك را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقهٔ ابوت و نبوت اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدینجانب توجه نمایدو چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوك داشته در سرانجام مهام کشور گشائی موجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانیدو در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم ولقب شریفش مزین گردیده بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون توانیم آمد و این معنی موجب طعن عیب جویان گردد و آن گاه عثمان ولد محمد صوفی و قونقرات ویعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم خدمت کاری بتقدیم رساندو دولت خواجه اوزبك را اجازت داده بنفس خویش روی بقشلاق نهاد و دولت خواجه اوزبك بپایهٔ سریر خلافت مسیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانیدو رایت آفتاب اشراق از اواق در حرکت آمده کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان قونقرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمت کاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان برمیان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور نموده کنار آب اوصف او کزی مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت وچون امارات وصول رایات منصور متصور اهل شهروزیر شد جمعی کثیر از اصحاب جلادت ازان بلده بیرون آمده در میان بناهای شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامده روز دیگر

که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار نیلگون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونقرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بشیب ظاهر شده بفضای صحرا خرامیده صف کار زار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر سورن بر خاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف بر صف احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سر کرده دولت خواجه اوزبك بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آوردند و اما سایر مخالفان تاب صدمات خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریخته و دروازه‌ها را استحکام داده بزیر برج و بارو بر آمده و آغاز تیر انداختن و سنك کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها در سر کشیده و بپای مردی از خندق گذشته مانند کبك دری بخاك ریز صعود کردند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و **ما النصر الا من عند الله** وزیدن آغاز نهاده و رایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار **ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها** دمیدن گرفت و عثمان قونقرات باتمامی اتباع و لشگریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را گذاشته و بندگان موکب همایون بتأئید **مفتح الابواب** بدان بلده در آمده رایت تسلط بر افراشتند و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظل عدل و احسان جای دادند و بر شحات غمام بر و امتنان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانید رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان جا دادند هم در آن ایام عثمان قونقرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم آثام خود کرده بعتبهٔ سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او گشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی را جایز داشته ما را بدین دیار آورده بود امید که این بیخانمان و بیچارگان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمائیم و این ملتمس بدرجه قبول افتاده خاقان منصور علم عزیمت

بصوب خوارزم بر افراخت و اندك زمانی معمار عدالت آن حضرت جرجانیه رامعموز
و آبادان ساخت و بعد از چند گاه زمام ایالت مملکت را در قبضهٔ اقتدار سید زین
العابدین خیوقی نهاده جهت مصلحت یورش خراسان بار دیگر باواق خرامیدومقارن
آن حال متوطنان خیوق بهوا داری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش الهی که
از قبل سلطان سعید حاکم ایشان اظهار مخالفت نمود پسرش را کشت و کیفیت را
عرضه داد ایستادگان پایه سریر اقبال و دولت کردند و موکب همایون بهمان
جانب شتافته پر تو انوار معدلت بر مفارق اهالی آن ولایت تافته بعداز چند روز
دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچهر ایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان
منصور آغروق همایون آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان بر
افراخت و چون بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اصیل ارغون و حسن
شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آن ولایت را مضبوط
دارند عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف داشت

در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم
وستیزو وقوع محاربه با امرای سلطان ابوسعید درولایت ترشیز

در شهور سنه ثمان وستین و ثمانمایه که میرزا سلطان ابو سعید دربلاد
ترکستان وماوراء النهر با سپاهی پرخشم و قهر مراجعت نموده ییلاق باد غیس
را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود خاقان منصور مظفرلوا ابوالغازی
سلطان حسین میرزا از خوارزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان
نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی
نیاسوده از راه بارزو نسا و ابیورد بحدود نیشابور و ترشیز خرامید و عساکر
نصرت ماثر بر ولایتی که عبور نموده بودند به لوازم نهب وتاراج اقتداء فرمودند
و ازمخالفان هر کس که دیدندبقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر
عنان تماسك از دست داده از ولایت باد غیس بولایت فوشنج شتافت و از امراء
کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چندتومان از سپاه خراسان بدفع

ملازمان موکب ظفر نشان نامزد فرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار کرده فوجی کثیر از بی باکان فتنه انگیز در نواحی تر شیز یان شیر بیشه ستیز رسیدند ودر آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد هزار سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبود و آنحضرت دست درعروهٔ وثقی **و من یتوکل علی الله فهو حسبه** زده مضمون کلمه همایون **کم من فئة قلیلة غلبة کثیره باذن الله** بر خاطر عاطر گذرانیده و با آن جماعت اندك دربرابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کار زار بیار است چون نزدیك بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان نیندیشد و بسان باز بلند پرواز که کثرت تهور بنظر همت درنیاورد بر ایشان حمله کرده تیغ مینارنك را از خون اهل نام و ننك گونه یاقوت رمانی داده کمال مردانگی بجای آورده سمند براق مانندش سمندر مثال در میان شعلهای معرکه پیکار درجولان بود و شمشیر اژدها پیکر همچون نهنك در دریای هیجا شناور گشته حیات اعدا را در گرداب فنا غرق مینمود و بنوك پیکان خون آشام دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت و از طعن سنان جانستان دوحه زندگانی سالگان طریق عصیان را از بنیاد برمی انداخت لاجرم گرد نبرد از بساط اغبرا باوج کمند اخضر رسید و سرهای سران و تنهای دلیران را بر خاك راه برابر کردند

سرهای سران فتاده بر خاك   پهلوی دلاوران شده چاك

مسود این اوراق بیواسطه غیری از لفظ گهربار آن خسرو آفاق و پادشاه باستحقاق استماع نموده فرمود که در روز محاربه تر شیز نه کس از دشمنان پرستیز بضرب شمشیر خونریزش مجروح و بی روح گردیدو در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون حال بدان منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشگر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر گشته و حوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت

قطعه

درمصافی که اندرآن دو نفس　　تیغرا با کفش قران بودی
صدقران وحش وطیروانس ازان　　فلك از کشته میزبان بودی

و خاقان منصور بعد ازاختصاص بفتح و ظفر ازحدود نیشابور ومشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون عبرت روضه رضوان گشت و ازآنجا بنابر استصواب زمرهٔ ازامراء بظاهر مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهت سر انجام مهمات خود بشهر رفته و طایفه بمصلحت و تاراج در قصبات و قری متفرق شدند درین اثنا امراء سلطان که بعداز انهزام بیکدیگر پیوستندبتکامیشی مو کب همایون می آمدندسیاستی نموده چون بنابر تفرق سپاه توقف صلاح نبود خاقان منصور براسب ارلاتی که از سایر اسبان طویله خاصه بمزیدقوت وجودت رفتار امتیاز داشت سوار شده براه جوی نوردی بصوب بیابان خوارزم آورده بعد از وصول بمزارتیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سراهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقان متوطنان آن مکان با ظهارمخالفت مبادرت نسبت بقرابت امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آن حال با بارین از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و مردم آنجای را از وصول آن حضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده شادمان رایت مدافعت ومخالفت برافراشتند پس رای صوابنمای چنان اقتضا فرمود که چند کس ازشجاعان را بر بالای جبه جامهای کهنه پوشانیده بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستد چون بقلعه در آیند بنفس نفیس بظاهر آن شتافته جنك در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر میسر پذیرد بدین خیال هفده نفر از امرای جوشن پوش مثل امیر مظفر برلاس و امیرولی بیك و عبدالرحمن ارغون وحیدرعلی کو کلتاش و دیگر مشایخ و شیخ ابوسعیدجان درمیان و میر علی میرآخور و قل علی چهره وشاه قلی بکاول و آقاء جهان قرلاس ویوسف طنبورو داود دمیر شکار متوجه قلعه شدند و شبلی جارجولی را خاقان مظفر لوا متعاقب آنجماعت ارسال داشت و تاهر گاه که ایشان بخیوق در آیند باز گشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسیدید کدامرا

در آمده اند او نیز بی توقف بشهر خرامید ذر این اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انا مل فیاض در یافته عرض کرد که حالا جمعی بدین هیأت بخیوق در آمده اند لاجرم آن حضرت بطرف شهر روانه شد و چون امراء بدهلیز قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را بقتل رسانیدند و ببالای فصیل خرامیدند و همان زمان مردم هجوم نموده دست بانداختن سنك و تیر بر آوردند و عبدالرحمن ارغون را دوزخم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیك رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را برشتری بار کرده روی براه آوردند وجمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را باز ستانند و جرأت آن جماعت مشاهده حضرت خاقان گشته بنفس همایون بر ایشان تاخت و عبدالرحمن را بر شتری خوابانیده متوجه شد روز دیگر عبدالرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشاره فرمود که برادرش قادر اورا درجای مناسب مدفون سازد واثر قبرش ظاهر نگرداند آن گاه موکب همایون بهزار اسب شتافته از آنجا بقلعه سرشك خرامید و آنرا بتجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان

جهت استمداد نزد ابوالخیر خان

چون خاقان عالی مکان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناسازگار در صحاری خوارزم وحدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق وعمده خواقین آفاق بود رود واز آن حضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالك خراسان شود باجمعی ازخواص و فرقه از اهل اختصاص پای مبارك درر کاب ظفر انتساب آورده روی براه آوردند بعد از قرب ووصول دشت قبچاق ابوالخیرخان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت و جمعی از شاهزاده گان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال خاقان ستوده خصال فرستاده ایشان در غایت تعظیم و حرمت بآن نقطه دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای

آوردند و جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند روز دیگر که خسرو انجم بارگاه فلك را بنور ظلعت همایون آرایش داد ابوالخیرخان و شاهزادگان و نوئینیان و اشراف و اعیان را بپایهٔ سریر اعلی خاقانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آن گاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را در آوردند و مدعای نواب خاقانی و نواب نوئینیان چنان بود که آن حضرت جهت تعظیم خان تابوع نماید و باصطلاح اهل ترك تابوع آنست که در برابر سریر خاقانی ایستاده کلاه از سر بر دارند و یك گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند را کعان پشت خم می کنند خاقان منصور این صورت را قبول ننموده درین باب گفت و شنود بسیار واقع شد اخرالامر ابوالخیرخان بدان راضی گشت که آن حضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه در آمده چون چشم ابوالخیرخان بر بشرهٔ همایون و اشره خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار ذات واستقلال در تقلید امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده نزدیك بخود جای داد و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانیده بترتیب مجلس بزم اشاره فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل فرموده جامهای شراب و بال قمیز بگردش در آمده بعد ازان که دماغ ابوالخیرخان از بخار بادهٔ خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالا مالی بر کف خاقان ستوده خصال نهاده آن حضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشده این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین بگشاد و بمبالغهٔ تمام هر لحظه آن حضرت را بخود نزدیکتر میکشید تا هر دو زانوش بتوشك خان رسید بنابر آنکه در آن اوان ابوالخیر خان بمرض فالج گرفتار بود بساعتی که زانوی خان سعادت انتما بمسندش رسید آن حضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب با علی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهی نمود امید است که بمقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست صحت پذیرد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی میفرمود تا آنکه قلپاق از سر بر داشته و خاقان منصور را تابوع کرده گفت

تو هر چند دروقت ملاقات تابوع نکردی ما بجهت احترام تو بدین کار قیام نمودیم حضرت خاقان ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال بر جست و رسم تابوع بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته دراردوی ابوالخیر خان توقف نمود و ابوالخیر خان داعیهٔ داشت که لشگر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان به تسخیر خراسان نامزد نماید اما بحسب تقدیر در آن اوقات ایام حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجأت مدبر طبیعتش دست از تمیشت امور بدن کوتاه کرده وایل والوس اوزبك بمرتبهٔ پریشان شدند که خاقان باستحقاق را در دشت قبچان مجال اقامت محال نمود **وهو للغفور الودود**

در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن مملکت خراسان بعنایت ملك خلاق

شعر

سلاطین را بتائید الهی	مرتب میشود اسباب شاهی
رسدامدادشان از عالم غیب	مدد از غیر ایشان رابود عیب
اگر از محض تقدیر خداوند	بماند کارشان یك چند دربند
چه فضل ایزدی یاری نماید	در دولت بر ایشان بر گشاید
بهر جانب عنان عزم تازند	بفیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شبیه این تصویر حال خاقان منصور جهان گیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابوالغازی سلطان حسین میرزا تواند بود که چون ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بدون امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابوالخیر خان پیش از آنکه جهت مدد آن حضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آن خسرو نصرت یزك از امداد پرعناد اوزبك قطع نظر کرده باسی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان نمودند بمقتضی کلمه کریمه **واذاعزمت فتوکل علی الله** دست اعتصام بعروهٔ وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح وپیروزی رااز عنایت حضرت پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار وافزونی استعداد وحرب و پیکار لاجرم

بهر منزلی که نزول فرمود هاتف غیب این ندا بگوش هوشش رسانید

بیت

بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را شود دولت عنان گیر

و از هر مرحله که نهضت فرمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال عرض مینمود

بیت

بهر منزل که گردد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاکراهت

طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حالرا بدینسان رقم مینماید که چون ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گردشد خبر ویرانی میرزا سلطان ابوسعید در غراباغ بالسنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه بابیورد در آمد اشراف و اعیان آنولایت بلوازم ثنا و نیاز اقدام نمودند وباظهار اخلاص ودولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال وقال گشودند و این خبر بدارالسلطنهٔ هرات رسیده امیر تاج الدین حسین ملکی وامیر نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج وباره پرداختند وصورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان مؤید از جیحون عبور نموده ابوالغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آن ولا در سایهٔ لوای ظفر انتما جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرده امیر مبارزالدین ولی بیك را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعداز گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جود با امیر ولی بیك رسید و بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حدیث واقعه راظاهر گردانید مردم فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آن حضرت آوردند بنابرآن میرزا سلطان محمود بطرف ماوراءالنهر درحرکت آمدو چون خاقان منصور از مرو گذشت و بقصبه پنجده رسید درآنجا شنید که سلطان محمود میرزا با لشکر اندك وخوف بسیاراز نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی ازامراء

رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده بگیرند خاقان
از کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود وفرمود

بیت

چه گیرم سر راه بر گشته　　پدر کشته و بخت بر گشتهٔ

میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت درحدود اند خود بمیرزا سلطان احمد
پیوسته و کیفیت باز گفته برادران بمرافقت وموافقت یکدیگر ترك تسخیر خراسان
نمودند و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از
قصبهٔ پنجده کوچ فرموده بعداز طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر
از دارالسلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز
گشت و مضمون این مقالرا بعرض رسانیده که

بیت

تخت جمشید و تاج آفریدون　　آرزومند پا و تارك تست

آن گاه خاقان ظفر پناه امیرشیخ ابوسعیدخان در میانرا بداروغگی هرات
ارسال داشت و چون مشارالیه بدان بلدهٔ فاخره رسید جمعی از اهل فتنه و فسادرا
که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تأدیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد
ممهد گردانیدو فرمودتا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهت مزاحم ومتعرض
کسی نشود و بیمن عاطفت و نصفت و مرحمت آنجناب هر ویان ازجور و طغیان
اوباش و مفسدان نجات یافتند و روز چهار شنبه هشتم ماه مبارك رمضان سنهٔ ثلث
وسبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور ✿ بخت و دولت همعنان اقبال
و نصرت همرکاب ✿ بشمال کوه بولیگاه رسید سادات و قضات و اکابر و
اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند بر سم استقبال استعجال نمودند و
بانواع التفات و اصطناع سر افراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند تخت
حاجی بیك از فرنزول همایون رشك افزای سپهر بوقلمون شد روز پنجشنبه نهم ماه

مذکور امیر مبارزالدین ولی بیك از جانب ارض اقدس رسید وبسعادت زمین بوس مشرف گردید روزجمعهٔ عاشر در مسجدجامع دارالسلطنهٔ هرات خطبه بنام والقاب نواب کامیاب خاقان قیصر بواب تزئین پذیرفت وزر بسیاربرسم نثار پاشیدندسگان آن قلعهٔ مبارکه غلغلهٔ تهنیت بگوش هوش خطیب و دبیر گردون رسانیدند

شعر

خسرو کام کار عدل طراز　　شاه عالم پناه بنده نواز
چون‌قدم‌زدسوی‌سواد هرات　　گشت طاهرزمقدمش‌برکات
روی زر شد مزین از نامش　　نقش سکه موافق کامش
یافت از نام شاه دین پرور　　سر منبر چه روی زر زیور
آب تیغش‌غبار فتنه نشاند　　آتش ظلم فتنه جوی نماند
از سحاب عدالتش عالم　　گشته خرم چو بوستان ارم

والحمدلله علی ماانعام والصلوة والسلام علی‌نبی‌الکرام

ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت بباغ زاغان

و مبسوط ساختن جناح عدل بر مفارق متوطنان بلدهٔ خراسان

بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم

بیت

شایستهٔ افسر کیانی　　زیبندهٔ‌تخت‌خسروانی

سعادتمندی بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت طلوع نماید سر گشتگان بوادی نامرادی را در سایهٔ لطف و احسان جای‌ساخته از تاب آفتاب قهر و اعتساف برهاند و تشنه لبان وادی ناکامی را از زلال رأفت و امتنان سیراب سازد ودر گلزارسر افرازی‌و ریاست از آن درون‌آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار ازپای ستمدیده بیرون آورد در جویبار ایالت و کام کاری نهال اقبال از آن نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق بر گشته گستراند معمار همتش قصور جهانبانی‌رابآن‌قصر مشید سازد که‌قصوردر مبانی‌قواعدشریعت

آخر الزمانی راه نیابد و انوار نهمتش از افق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شراره شرر بر وجنات روزگار سالکان مسالك مسلمانی نتابد

شعر

بود مقصودش از کشور ستانی رواج ملت آخر زمانی
چو اعلام ایالت بر فرازد رعیت پروری را پیشه سازد
کند تعمیر قصر عدل واحسان پی آسایش اشراف انسان

وچون درآن اوان که مهم میرزا سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ ازآن بفیصل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالمیان ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادرخان گیتی ستان که ما صدق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاه پی انباز که کلام معجز طراز **مقالید السموات والارض** مخبر از طول و عرض مملکت اوست و مفاتیح سلطنت ولایت خراسان را بر طبق **والله ملکه من یشاء بقبضهٔ** اقتدار آن خسرو کامکار داد تا روز جمعه عاشر رمضان سنهٔ ثلث وسبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیك بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تخت گاه خاقان سعید مغفر پناه از یمن مقدم آن پادشاه غیرت افزای اورنك فیروزه رنك مهر و ماه گشت ودار الملك اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سکندر دستگاه در تضائت ارفلك هفتم در گذشت آن حضرت پشت بر مسند کامرانی نهاده بدلی قوی واملی فسیح روی بر تمشیت امورطوایف انسان بگسترد و درتقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد و احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و درباب رعایت سادات و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند

شعر

شد از انوار عدلش ملك روشن زفیض همتش گیتی چه گلشن
زفتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسرا رفت بر باد
اساس شرع از تیغش متین شد دعا گویش همه روی زمین شد

و چون خاقان منصور پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الورا وبر گزیده گان **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** استوار داشت و غیر نقش مودت ومحبت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین صورتی برخاتم دل ننگاشت درآن اوان که برسریر سلطنت خراسان تمکن یافت شعشعهٔ انوار دین پروری بر اطراف آن مملکت تافت و رای شریعت نما چنان اقتضا فرمود که خطبه وسکه را باسامی والقاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گردانید وصیت این نیکنامیرا در اطراف آفاق انتشار دادهٔ آوازهٔ تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانیدند اما جمعی از منتسبان مذهب حنفی که درآن زمان در هرات بغایت معتبر وموقر بودند بپایه سریر سلطنت مسیر شتافته درباب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند محل چون مقتضی عدم قبول ملتمس آنجماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشوده هم درآن اوان پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج بادرة التاج سلطنت شهربانو بیگم بنت سلطان ابو سعید از خاطر همایون سر برزده و مجلس اشراف را بوجود سادات و قضات و اشراف زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا بحبالهٔ نکاح در آورده و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهاندیده عقود زواهر جواهر که سالها در جیب و دامان پرورده بود بصورت نیاز و نثار گردد در وقتیکه عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروز نقاب از عارض فایض الانوار بر گرفت شاه عالیجناب با طلعت چون آفتاب بحجره مهد عفت مآب خرامید مقارنه برجیس اوج کامکاری با ناهید برج نامداری همت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی و مهدعلیا الفت واستیناس اتفاق نیفتاد بعداز چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده سلطان بیگم را در حباله نکاح کشیدو بین الجانبین محبت ومودت بوقوع انجامید و هم درآن اوان و ایام که دیدهٔ انتظار بدیدهٔ پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعداز چندگاه

بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان داد معماران مدقق ومهندسان حـاذق چهار باغ وسیعی چهار صد وچهل جریب و قصری رفیع درغایت زیب و زینت طرح انداخته استادان بنا با شاگرد و عملهٔ توانا آغاز آن کار کردند و درباب تکلف و لطافت و متانت و فطانت آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند دراندك زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور گشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمودو مادام الحیات درباب تزئین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی واجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل ورياحین شده و هوای روح افزایش مانندشمیم نسیم اردی بهشت فرح بخش و دل غمگین شد و از نضارت ریاض خضرت آئینش سبزهٔ سپهر شرمساری برد و از الطاف عذوبت مائش چشمه حیوان عرق خجلت بر جبین آورد

شعر

لطیف دلگشا آب و هوائی   مبارك منزلی فرخنده جائی
درختان چون بتان قد بر کشیده   زیکدیگر بخوبی سر کشیده
نهال سرو کز جنت سبق داشت   خط طوبی لهم بر هر ورق داشت

کنگرهٔ عمارات دلپذیرش زبان طعن برخورنق وسدیر دراز کرده وقصور خالی ازقصورش از هفت گنبد سپهر مستدقا گوی تفوق برده ازعمارات اوست در تشویر قبهٔ نه سپهر و قصر سدیر **الحمدلله والشكر الله الكبير والصلوة والسلام علی بنی البشير النذير**

ذکر وصول زمرهٔ از امرا و وزرا و صدور

بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان بعضی از واقعات و برخی از امهات مهمات و عظایم امور

و هم دران اوقات که دارالسلطنهٔ هرات بیمن جلوس همایون مزین شد و غیرت کارگاه گردون گردید امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم مقتدای روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف اعطاف سرافراز شده

در سلك بارگاه جهان پناه منظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبای گرام واجداد عظام آن امیر با احتشام از قدیم الایام در سلك مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انارالله برهانه انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر الوالابصار مینگاشتند و آن جناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در وقتیکه آن حضرت با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد چون میرزا بابر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغول گردید در زمان دولت سلطان سعید بدارالسلطنهٔ هرات رفته روزی چند در ملازمت ایشان گذرانید اما فراخور حال تربیت ورعایت نیافت بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل‌الله ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشت گاهی با میر درویش محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سروکار ماوراءالنهر بودند اختلاط مینمودند تادرین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشته و امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شده بود بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان منصور مظفرلوا بر بلدهٔ فاخره هرات از امیر حاجی رخصت طلبیده اجازت حاصل نمود و روی بهرات آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت حضرت خاقان صاحب تائید را دریافت و بعداز امتداد. روزگاری در مفارقت صوری دیده بدیدار از فایض الانوار حضرت خاقان روشن ساخته و التفات او شامل حالش شده در روز عید قصیده از نتایج طبع نقاد که هر بیت آن رشك لؤلؤ آبدار وغیرت گوهر شاهوار بود نثار بزم همایون نموده آن موجب ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گردید و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت‌شعار زیاده درخدمت آن پادشاه کامکار میشد تا کار بجائی رسید که سرانجام تمام از تمامی عظایم امور جمهور از نزدیك و دور برأی صوا بنمایش تفویض یافت

چنانچه از حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله تعالی و هم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد غلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعیدبود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و مولانا قطب الدین الخوافی و خواجه سیف الدین محمد شبان کاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند و امیر سید محمد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاوس مشرف دیوان شد مولانا صدرالدین بامر صدارت اختصاص یافت و مهم وزارت تلق بخواجه مظفر قرار گرفت مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان کـه خواهر زادهٔ خاقان منصور بود و میرزا کنجیك باوالـدهٔ میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ بدارالسلطنه هرات رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر اشفاق گردانیده میرزا کنجیك را بعنایت طبل و علم و خیل وحشم معزز و محترم داشت و عنان اختیار ملك و مال درقبضه اقتدار او نهاد و کما ینبغی بتربیت او پرداخت هم در آن ولاشاه یحیی والی سیستان و امیر شیخ تیمور بدرگاه عالمپناه رسیدند وملحوظ نظر مرحمت گردیدند وهم در آن اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده بتسخیر ولایت بلخ و شیرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدانجا شتافته میان ایشان و امیر یار علی مغلول که از قبل سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید در آن حدود بود مقاتله روی نمود یار علی گرفتار شد وامیر زین العابدین آن ولایت را بتحت تصرف درآورده یار علیرا مغلول بشهر فرستاد و شحنهٔ سیاست خاقانی او را بقتل رسانید و هم در آن ایام خاقان گـردون غلام امیر شیخ زاهد طارمیرا بایالت ولایت استرآباد سرافرازساخت آنجناب بدانجا رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از واقعهٔ قراباغ خـود را بحوالی ساری رسانیده لوای شوکت بلند ساخته امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال بخاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخت و تخت وجود او را از والی حیات باز پـ داخت چـون سنت سنیه ایـزد تعالی بمصداق **ولن تجد لسنت الله تبدیلا** آن

جریان دارد که هر گاه صبح دولت واقبال از مطالع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال چون بطلعت عدیم المثال عالمرا بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوائب روی نماید و شب ظلمت انجام مصائب چهره گشاید در آن اوقات که نیر سلطنت و اقبال و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف خراسان را منور ساخت وماهچهٔ لوای کشور گشائی آن حضرت سایه حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آن حضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهار دهم محرم الحرام سنه اربع وسبعین وثمانمائه در گذشت و در بهشت برین بازمرهٔ حور و عین همنشین شد خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بختمات کلام و اطعام طعام اشارت فرمود جهت مرقد معطر مهد مرحومه در کوچه وخیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنافرمود والی یومنا آن گلستان جنت نشان آبادست و معمور گشت گاه جمهور مردم نزدیك ودور **انه هو العفو الغفور**

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان به تسخیر خراسان و کیفیت آن

دراوانیکه میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان یسنقر بن بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن محمد بن میرزا سلطان میرزا با میرزا شاه رخ بن امیر تیمور گورکان باشارهٔ عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکه عاقله فاضلهٔ بود در تربیت برادر زادهٔ خود سعی بلیغ مینمود و ملازمت میرزا جهانشاه اختیار نمود چند گاه درظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابو النصر امیر حسن بیك در تعظیم او مبالغه فرمود چون خاطر خطیر از ممر سلطان ابو سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را باسپاه فراوان همراه شاه زاده گردانید و او را به تسخیر ملك موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور موفور علم جهانگیر افراخته نخست بجرجان شتافت و امیر شیخ زاهد طارمی از صولت لشکر او انهزام یافته چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید امیر مبارز الدین ولی بیك وامیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین

بن امیر فیروز شاه را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشابور بسملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند خاقان منصور میرزا کنجیك را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلماق بامراء ایلغار پیوسته آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهنه استرآباد بیرون آمده بود نهادند بعداز وصول بمنزل‌شوراب بمقتضای نشانی که از پایهٔسریر اعلی بایشان رسیدعنان از میدان قتال پیچیده‌در کوه خروس به ییلاق که دررفعت و متانت رشك فلك اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصین نمودند میرزا یادگار بپای آنکوه گردون‌شکوه رفته‌چون‌مشاهده‌فرمود که کمند اندیشه بکنگرهٔتسخیر آن نمیرسد دامن تمنا بر افشاند و بارگیر قمر مسیر بطرف اسفراین راند از آن جانب خاقان کواکب مراکب‌بتاریخ‌چهارم ربیع‌الاول‌سنه‌اربع وسبعین و ثمانمائه‌از دارالسلطنه هرات رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدس را محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد عطر ساء روضهٔ جنت آسای امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌التحیه و الدعا بجای آورده خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بصلات وانعامات بنواخت و میرزا کنجیك وامرای ایلغار خبر وصول موکب نصرت شعار شنودند و از کوه خروس به ییلاقی‌بیپایان خرامیده درعقب میرزا یادگار روان شدند خاقان منصور از درآمدن میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنك رادکان‌عبور کرده از جلگاه خبوشان دیالقور آقاج بشعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حایلست درآمد میرزا کنجیك و امرای ایلغار در آن منزل به اردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان‌منصور چون از حال‌دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد غلاقچی و میر علی میراخور و شیخم ایلی اوغلی با هزارسوار جرار برسم منقلاء از پیش روان ساخت وآن‌حضرت بتهیهٔ اسباب شکار و استمالت مبارزان خنجر گذار پرداخت و امراء ایلغار بامیر علی جلایر دچار خرده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی

به اردوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور در منزل

چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروز او رنك بجهت عزم حرب و جنك لوای بیضادر فضای سپهر خضرا بر افراخت واز شعاع تیغ عالم قطاع مواکب کواکب را انهزام داد صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا منتشر ساخت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالك خلاف بدن بی بدیلرا بجوش حمایت و عنایت الهی بپوشید و بر باد گیر تائید نامتناهی سوار گشته در بقیهٔ سپاه ظفر عتبه لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده سرداری میمنه را بیمن جلادت امیر مبارزالدین ولی بیك مفوض داشت و ریاست میسره را بسر پنجه شهامت میرزا کنجیك و امیر عبدالخالق باز گذاشت امیرحسن شیخ تیمور وامیر مقول وامیر شیخ ابوسعید خان در میان رابهر اولی مقرر نمود وبنفس نفیس همایون در قول لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود چنان سپاهی آراسته شد که بهرام تیز چنك براوج سما از بیم پیکان خون فشان سپر زرین آفتاب بر سر کشیده نهنك بیدرنك شیر ژیان از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردید

شعر

خدیو جهانگیر دشمن شکن سپاهی بیاراست پولاد تن

همه تند خو و همه تیز چنك بهامون هژبر و بجیحون نهنك

گرفته بکف خنجر جان فشان ربوده به نیزه سرسر کشان

و از آنجا ابوالمظفر میرزا یادگار شبدیز عزم بمهمیز پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید وروی به تعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داد و امیر علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنگی را بجوانغار فرستاد و ایوب و شیخی جلایر را بامحمد کاکلتاش قراول ساخت و به کثرت عدد مغرور شده رایت نخوت بر افراخت و از تف سپاه عالم سوز شاهزاده در

آن روز چهره خورشید بر افروخت و به کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند

قطعه

همه تیز چنك وهمهٔ کینه‌جوش — همه همچو دریابجوش وخروش
گرفته بکف تیغ بر آن همه — گه حمله چون‌شیر غران همه

بعد از آراستن صف لشکر آندو خسرو جلادت‌اثر در برابریکدیگر ایستادند و سورن انداختند باشتعال آتش‌قتال فرمان دادند میرزا سلطان‌حسین چون آفتاب جهان تاب تیغ زراندود از نیام‌تهور بر کشید و مانند بهرام‌خون آشام در مقام‌انتقام ثبات قدم‌ورزیده ومیرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آب‌داده خدنك‌چهار پر بزه کمان کیانی‌نهاده فغان کرناو کوس‌بگوش نظاره گیان سپهر آبنوس‌رسیده و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشیده نایرهٔ حرب آتش فنا در خرمن جانها افکند و تند باد حمله نهال بقا از جویبار وجود بر کند

قطعه

دلیران بکین دست افراختند — بقصد سر یکدگر تاختند
چنان‌ریخت‌خون‌تیغ‌خارا شکاف — که‌شدلاله گون‌خاك‌دشت‌مصاف

در آن اثنا از بر انغار سپاه خاقان منصور امیر مبارزالدین ولی بیك‌حمله‌بر جوانغار مخالف کرده منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بر آنطرف حمله آورده از دست چپ در میدان تاخته بنیاد حیات‌فوجی از دشمنان را بر انداخت میرزا یادگار محمد چون شیر بیشه دلاوری یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بر آنطرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته بر عقب یساول ظفر مآل گشت و چون خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نمود بهادران موکب همایون‌را فرمود تاشبه کردند وعقاب‌سهام‌خون آشام‌را از آشیانه کمان‌در پرواز آورده

قطعه

دلیران دشمن کش تیز چنك — سوی تر کش وتیر بردند چنك

بهر تیر کز شصت انداختند یکی را ازو سر نگون ساختند

باوجودوفور باران تیر مرك تاثیر فوجی از سواران اشجع تر کمان بحملات متواتر خود را نزدیك موکب ظفر مآثر رسانیدندو دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار را مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پر دل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصر صر حمله قیامت نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت

قطعه

هر چند که نخجیر بودتند و دلیر ناچار گریزان شود از حملهٔ شیر
تیهو ز مصاف باز بگریزد باز آهو به بر هژبر کی ماند باز

شجعان که خود را درتاب وتوان از رستم دستان زیاده می پنداشتندو در جرأت و جلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه کش خویش مینگاشتند مانند پشهٔ ضعیف نهاد که باتند باد ستیزد یا چون مواکب کواکب که از اشعهٔ انوار آفتاب بگریزد از اهتزاز صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه ولمعهٔ تیغو سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادندو مبشران تائید الهی و کار سازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح افزای فتحو فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادندخاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه اسیر سر پنجه اقتدار و تسلط گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغانی و محمد کاکلتاش وامیر ایوب و امیر احمدو سلطان حسین راهنگی از جمله اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسین بشفاعت مخصوصان آستان سلطان فیروزی نشان نجات یافته بقیه بامردگان راه بیابان عدم پیمودند خاقان منصوربعد از اختصاص بفتح و ظفرلوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده وامیر حسن شیخ تیمور را بایالت استرابادفرستادو بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزتو کرامت انعطاف دادند و آن مسافت بعیده را درغایت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدس در عرض سه روز بدارالسلطنهٔ هرات بر

تخت حاجی بیك نزول فرمود منتظران زوایای خدمتگاری ومعتکفان خبایای امید وادی دیدهٔ انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختندو لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بانفاق نذور و صدقات پر داختند خاقان عالی شان در آن زمستان بباغ سفید براق قشلاق نموده و ظل ظلیل عاطفت ورافت بر مفارق متوطنان بلدهٔ خراسان مبسوط فرمود

ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهان شاه بدرگاه خاقان آفاق و ارتفاع دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافرتهور ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد بتجرع اقداح افراح پر داخته غبار شداید سفر و تعاتب خوف و خطر از لوح دل میسترد و یار علی ترکمان وبیرام محمد پسران علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بودند با هزار مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمد میرزا جهانشاه از امیر حسن بیك روی گردان شده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکریاس گردون اساس خاقان رسیده باصناف الطاف سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم شهر رجب سنه اربع وسبعین و ثمانمائه قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیك بود برسم رسالت تشریف آورده اززبان آن پادشاه عالیشان بسمع اشرف خاقان رسانید که همواره میان آبای عظام و اجداد گرام ما اساس محبت وبنای مودت استحکام داشت وچون بعنایت قادر بیچون اینجانب را دفع فساد میرزا جهانشاه میسر شد میرزا ابوسعید از شیوه اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان کشید هر چند از این طرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایدهٔ بر آن مترتب نشد عاقبت منتقم جبار او را باو نموده صورتی که در پرده غیب مستور بود ظهور فرمود الحال مدعا آنست که رابطه اتحاد و دوستی موروث را ازطرفین مرعی داریم و جماعت ترا کمه قراقوینلو

که بناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور قاضی علیرا رعایت موفور کرده روزی چند اجازهٔ مراجعت ندادند و فرستادن امرای جهانشاهیرا از مروت مستبعد شمرده جهت جواب آنسخنان قاصدی نزد امیر حسن بیك فرستاده در آن زمستان امیر مغول بایالت ولایت بلخ سر افراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم سیستان شد و زمام امور قهستان درقبضهٔ اقتدار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما چون یادگار محمد میرزا از معرکه چناران بحدود دامغان رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیك نوشته در مقام امدادبر آمده امیر یوسف بیك و امیر حسین بیك را که در سلك خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه و از قراقوینلو با دوهزار سوار مکمل بکومك میرزا یادگار محمد نامزد کرده و شاهزاده آمادهٔ رزم وپیکار شده عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایت خراسان ظلم وشرارت آغاز نهاد هم در آن ایام جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطهٔ منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و میرزاده زینل بیك بن امیر حسن بیك ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعهٔ قهستان گشتند و شاهزاده سوار مصحوب ایشان بدآنجانب فرستاد تا بیخبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش بر انداختند و این اخبار بدارلسلطنهٔ هرات رسیده بعضی از مردم کوتاه اندیش مانند امیر ایوب و شیخی و جلایر ونعمت خوارزمی از خاقان ملالت کیش روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادگار گریختند آن حضرت بفرار آنجماعت التفات ننموده امیر عبدالخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یارعلی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمودند چون این طایفه بمشهد مقدس رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که درنیشابور بودند و بظلم وبیداد اشتغال داشتند در اسفر این باردوی شاهزاده پیوستند و امراء ایلغار بالنك رادکان رفته خیمهٔ اقامت بر افراختند میرزا یادگار محمد بسبزوار در آمد و آن بلده را در حیز تسخیر کشیده پرتو این خبر بر پیشگاه خاطر خاقان عالیجاه تافته دانست که تابنفس همایون متوجه دفع اعدای دولت روز افزون نگردد آنچه مرادست بوقوع نخواهد انجامید بنابر آن در غرهٔ ماه

رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرمودو درالنك را دکان امرای ایلغار را بخود ملحق کرده عازم سبزوار شده میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیك که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرد و روی توجه به بسطام ودامغان آوردو بعدازآنکه سبزوارمحل نصب نوای جهانگشای خاقان گشت عساکر نصرت مآثر باندك زمانی آن بلده را درحیز تسخیر کشیده قاضی بیك راباهفتاد تن ازمتابعان مقید ومغلول گردانید وقاضی بیك زنده بااسیران بزندان لحدشتافتند و از اهل آن ولایت سیدنصرالله کسکنیو خواجه معین مختار که دم از هواداری خدام حضرت‌شهرباری‌زده بودند باصناف الطاف اختصاص‌یافتند و موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون موضع پنجده پایان‌ولایت بحرآباد معسکرخاقان‌والانژاد گشت‌قراولان‌سپاه شاهزاده بیارعلی ترکمان و بیرم و شیخم ایل اغلی که برسم ایلغار از اردوی‌ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در سرپل جاجرم بشعله‌تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند قراولان یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام نعمت خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملك را با طایفه دیگر اسیر ساختند و به پایه سریر اعلی آوردند از جمله اسیران شخصیکه نوکر خاصه امیر حسن بیك بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایرآنطایفه بسیاست شحنۀقهر اختصاص‌یافتند آنگاه ماهچۀ علم آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول برقصبۀ جاجرم‌افکنده و در آن موضع فلك ستیزه کار شیوۀ ناسازگاری ظاهر ساخت ✿ کار فلك این چنین بود پیوسته ✿

گفتار درسبب‌تغییر یافتن‌نیت رزم ومعاودت خاقان از جاجرم جهت خرم و شرح آن

در آن زمان که جاجرم از نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانۀ بیشرم و سپهر بی آزرم ستمکاری آغاز کرده این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلك جمعیت امیر شیخ حسن تیمور

را که در دهنه استرآباد نشسته بود بسر پنجه شجاعت از هم گسیخته و امیرحسن بقلعهٔ شماسان گریختهٔ بعد از چند روز بیرون آمده دست نیازمندی بدامن دولت شاهزاده آویخته بمجرد انتشار این سخن فوج فوج از سرداران صفشکن ازموکب خاقان تهمتن فرار نموده روی باردوی شاهزاده آوردند لاجرم آنحضرت برسایر امراء و ارکان دولت بی اعتماد گشته و جهت رعایت حزم روزی چند از قتال و میدان رزم در گذشت و از جاجرم کوچ‌فرموده‌پس از قطع مراحل و منازل به‌مشهد مقدسه رضویه علیه‌الف الف‌الثناءو التحیة شتافت‌والتجابعتبه‌علیه‌امام واجب‌الاحترام آورده آداب‌طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورده نضارهٔ ریاض دولترا از بارگاه واهب العطایا مسئلت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بود روانشد بعد از وصول منزل بموقف عرض‌رسید که دردارالسلطنهٔ هرات غوغای‌عظیم دست داده و تقدیر مملکت‌قدیر ابواب بیداد برروی متوطنان آن دیار گشاده‌تبیین این‌مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبدالله خطیب نسبت بخواجه‌قطب الدین‌طاوس تقریر بعرض خاقان رسانیده خواجه طاوس‌مقید و محبوس شده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی تقریر فرموده و خواجه عبدالله‌بجای او درمنصب اشراف دیوان اعلی دخل کرده در این اوقاتیکه هرویان از سایهٔ معدلت چتر همایون دور مانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه بختیار سمنانی در هرات بسر انجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زیاده حواله کرده بآتش بیداد دود آه از سینه مسلمانان مظلوم بر آورده کار رعایا باضطرار رسید و مهم بداجا انجامید که‌عوام الناس هجوم نموده بوقتیکه خواجه عبدالله که‌در دارالعدالت میرزاشاهرخ نشسته و ابواب انصاف بر روی خلق بسته‌سنك باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته بهزارحیله از آن مهلکه‌جان بیرون برده وچون‌در منزل پل‌خاتون اینخبر بعرض همایون رسیدیکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون

رسانید مقارن آن حال خاقان ستوده خصال امیر نظام‌الدین علیشیر را جهت تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم واعتساف بدارالسلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آندیار شرف اصدار یافت وامیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافت و بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارجات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود تا آن نشان را روز جمعه بر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال سلطانی گشودند و چون نظام الدین امیر علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت وخواجه قطب الدین طاوس باردیگر برمسند اشراف دیوانی نشست بعد از آن آغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعه تیره نوزدان روانشدند و خاقان منصور بطرف دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و بتاریخ یازدهم ذیحجه بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا با لنك بشر تو که در برابر پل مالانست شتافت از آنجانب یادگار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت بوصول عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدس عنان یکران باز نکشید و هم در آن ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار یافت طایفه که پرده شقاوت بصر بصیرت ایشانرا پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهاده این معنی موجب پریشانی ضمیر خاقان گشت و مناسب چنان نمود که چند روزی از مقابله و مقاتله اعدا تغافل ورزیده از النك بشر تو بدشت ساق سلماق نقل فرمود و درین منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساق سلماق براه ثغور رباط متوجه تیر تو گشتند بمصلحت آنکه روزی چند آغروق همایون را در آن حصار که مانند قلعه سپهر دوار از کمند نوایب روزگار محروس و مصونست

مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب که مناسب داند تازد ورایت توجه
بر افرازد بعد از وصول بدان موضع احمد قوقچی که از خاك بر گرفته آنحضرت
بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی با یکدونفر دیگر تشریف می آوردند در
قلعه را میگشایم والاطریق اطاعت مسلوك نمینمایم خاقان منصور از شنیدن این سخن
بر آشفته شد و عنان یکران بصوب آب مرغاب انعطاف داده چون بمقصد رسید جمعی
ازتراکمهٔ میرزا ابراهیم و پیر علی یار علی و قایمش از مردم ماوراءالنهر وسلطان
با یزید اغلان و سلطان ارغون و شیخ درویش قوقین سالك طریق فرار گشتند لاجرم
حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شده نمیدانست که بکدام راه توجه
نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد میر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس
رسیده عرضه داشتی رسانیده مضمون آنکه فوجی از بنده گان خدمتکار ومخلصان
اختصاص آثار چون امیر برلاس با چهارفرزند ارجمند وجمعی کثیر از مردم دولتمند
در نواحی قیصار بهوا داری موکب نصرت شعار اجتماع نموده‌اند و انتظار طلوع
ماهیچه انجم خشم میکشند امیدواری آنکه نیر مراداین مهجوران بر افق مقصود
نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع انجامد این التماس
بعز قبول مقرون شده هوای قیصار از غبار سم سمند پادشاه کامکار مشك آثار گشت
امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز
و سرافکنده گی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی برریاض آمالش
وزیده بحصول مژه مقصود و محصول شجره بهبود امیدوار گشت و از قیصار نهضت
همایون میان ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیرمحمد با اولادواقربا به تقبیل قوایم سریر
سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ازامثال واقران
امتیاز و آشتی یافته و از آنجاقرین یمن و سعادت کوچ بوقوع پیوست و چهارباغ
قصبهٔ میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلندآوازه گردید و از طرف جمعی کثیر
از اهل اخلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده مکارم اخلاق خسروانه و همه را
بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانیده حضرت خاقان درآن منزل اقامت داشت
تا وقتی که رایت نهضت بمستقر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه از حیف و تعدی امرای عراق و آذربایجان

در اوانی که خاقان منصور عالیشاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا از النك بشر تو بصوب قلعهٔ یزه تو کوچ کرده هنوز ابوالمظفر میرزا یادگار محمددر ولایت طوس بود اما عمهٔ شاهزاده پاینده بیگم بتحریك امیر فریدون برلاس وسلطان احمد چهار شنبه از منزلی که بیرون هرات داشت بشهر درآمده آن بلدهٔ فاخره را جهت برادر زاده ضبط نمودو نقارهٔ شادی زده فرمود تا در ششم ماه محرم الحرام سنه خمس وسبعین وثمانمائه خطبه بنام میرزا یادگارمحمد خواندند ودرآن ایام مولانا حسن شاعر قصیدهٔ درمدح پاینده سلطان بیگم درسلك نظم کشیده که مطلعش اینست

نظم

همچنان کز فضل حق خاتم سلیمانرا رسد

ملك بلقیس زمان پاینده سلطانرا رسد

چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسید باسم اکابر و اشراف هرات استمالت نامها روان گردانید و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت عظیمت برافراشت و از راه رباط سنجاب بسواد هرات درآمد سادات و قضات و اکابر واعیان برسم استقبال استعجال نمودند شاهزاده نیز بتعظیم ایشان قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت وآن روز قمر درطریقه محترقه بود که بالنك کهدستان منزل گزیده در روز چهار شنبه نهم محرم الحرام که روز دیگر بر تیغ نحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر خاقان سعید را که چندین از فروغ طلعت اولاد آن حضرت عاطل مانده بود از پرتوجبین آفتاب قرین منور گردانیده امرای آذربایجان که قرابتان ابوالنصر امیر حسن بیك بودند و کومك شاهزاده بودند درخراسان میل اقامت نمودند آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین جنت آئین فرود آورده غایت رعایت در بارهٔ ایشان بتقدیم رسانید و چنان

مقرر شد که در خطبهٔ نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگارمحمد بعداز تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت وزمام سر انجام ملك و مال بقبضه اقتدار پاینده سلطان بیگم باز گذاشت چون آن شاهزاده ساده بسیار بعیش و عشرت مشغول بود و اکثر اوقات را بتجرع اقداح باده گلرنك و استماع نغمه عود و چنك صرف مینمود و اصلا پروای نظم مملکت و ضبط امور نمیکرد و از هر کس ظلمی صادر میشده شرط باز خواست بجای نمی‌آورد امرای ترکمان در اطراف ولایت خراسان ابواب جورو طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند طوفان بلا باگرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان حسین خلیل ولد امیر حسن بیك در النك رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود میگشت و ظلم و تعدی امرای برادرش زینل بیك کـه در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال در گذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که بجهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتیکه از امیر علی جلایر درخاطر داشت از راه سرخس بجانب سلماق و جرمکان که سیورغال او بود توجه نمود ظهور این امر موجب آنشد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان منصور ازافق دارالسلطنه هرات طلوع فرمود

در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعداز تقریر مشورت بامرای صایب رای وافر تجربت

در آن ایام که قصبه میمنه ازمیمنت مقدم معزالسلطنه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای فردوس اعلی بوذ علی التعاقب والتوالی بمسامع جـاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء بادهٔ غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور است و هر گز خیال ضبط ملك و مال در کاخ دماغ نمیگذراند و هیچ وقت نقش لشگر کشی و دشمن کشی برلوح دل نمینگارد و از سوءعدالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان

مستور گردیده و از ضلالت ارکان دولت و مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیك رسیده بناء علی هذا خسرو منصور مظفر لوا بدیدن پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشا بر آن قرار دادند که بیك ناگاه بجانب دارالسلطنه هرات تازند و بصر صر حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد بر اندازند پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با نظام‌الدین امیر علیشیر ابواب مشورت و تدبیر گشوده شمه از مکنون خاطر خطیر با آن امیر مشیر درمیان نهاد آنجناب شرایط آفرین و تحسین بجای آورده دراخفای آن سر وصیت فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب اینهمه الحاح و مبالغه در این باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجباتست زیرا که مردمی که ازمو کب اعلی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بیشبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه که پرتو شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب تأثیر افتد سالك طریق حزم و احتیاط شود و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنابر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بدون آنکه این راز را بر سایر امرا ظاهر سازد رایت نهضت برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف آب مرغاب روانشده پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود آنگاه امراء عالیمقدار و نوئینان جم اقتدار را درمجلس جانقی نشانده مافی‌الضمیر خویش ظاهر ساخت و مقتضای کلمه کریمهٔ **وشاورهم فی الامر** بجای آوردهٔ بامر مشورت پرداخت تمامی آنجماعت متفق‌اللفظ والمعنی عزیمتی که درخاطر عالی مآثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتماد مالاکلام از توکن روان شده سر پل مالان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید در آنمرحله امیر محمد بارلاس و امیر ساربان با چند نفر بموجب فرمان واجب‌الاذعان بجهت حراست

و محافظت آغروق همایون توقف فرمودند و سایر امرا وارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منزلت تصمیم عزیمت فرمودند .

ذکر نهضت رایات ظفر مآل بجانب دار السلطنه

هرات بر سبیل استعجال وکشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر ملك متعال

نظم

سلاطین که کشور گشائی کنند — بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تائید یابند از لطف حق — شود حال ایشان بدیگر نسق
نباشد چه دیگر کسان کارشان — بود بوالعجب جمله کردا شان
نترسند از دشمن کینه خواه — ندارند باك از جهانی سپاه
چو سازند اعلام دولت بلند — به بندند خلقی بخم کمند
وگر فکر تسخیر کشور کنند — بیك حمله ملکی مسخر کنند
بهر سو که تازند بهر ستیز — برآرند از عالمی رستخیز
شبی گر خیال شبیخون کنند — بیکدم جهانی دگر گون کنند

مؤید اینمعنی و مصداق این دعوی آنکه درآن ایام که میرزا یادگار محمد در دارالسلطنهٔ هرات درغایت احتشام مقام وآرام فرموده بود چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش مینمودند واز خراسان تا بغداد کومك پی درپی داشت و هیچکس را خیال انتقال آن دولت را پیرامون خاطر نمیگذشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عددا و نیندیشیده باندکی ازملازمان رکـاب نصرت انتساب ازکنار آب مرغاب ایلغار فرموده و عنان یکران بدان صوب منعطف داشته مانند فلك افلاك در شبانه روزی عالمی پیموده بیك ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود .

قطعه

شنیده‌ام که شه مشتری جبین بهرام — که‌داشت‌رایت‌او بر فلك‌سر افرازی

رسیدو بر سر خاقان چین شبیخون زد　　　　که تیغ او بسر خصم کرد سر بازی
هزار بار از آن قصهٔ عجیب تر است　　　　که ساخت حضرت سلطان حسین ابو الغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر حضرت خاقانی و جمهور ملازمان موکب آنسپهر کامرانی بر تصمیم این عزیمت قرار گرفت در کنار آب مرغاب جبه قسمت کرده ششصدو پنجاه سوار جرار که بنوك سنان جان ستان کلف از روی ماه ربودندی و بزخم پیکان دیده دوز خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی.

بیت

تیغ آختگان پاك عنصر　　　　بر تیغ نوشته باب النصر

درغایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال ایلغار فرموده بعد ازطی منازل نیم شبی درباغ رباط فرود آمده روزدیگر چاشتگاه از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود از جمله مؤیدات فتح و ظفر که در اثنای راه موجب شوق شاه و سپاه شد یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه بابا خاکی که از ایام شباب تا ظهور آثار شیب از اختلاط شیخ و شباب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشور گشای همایون شنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات شده خود را منظور نظر آن حضرت گردانیده علمی و گوسپندی و کماچی پیشکش فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند خاقان منصور التماس او را مبذول داشت و آن مقدار در خانه درویش نشست که ماحضری کشید آنگاه روی براه آورده باباخاکی تاقلهٔ کوهی که ممر سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرده نیزهٔ خود را بدست خاقان منصور داد و در غایت غضب بطرف هرات سه نوبت اشارتی که مشابه راندن تیغ بود نمود و سورن انداخته بازگشت خاقان منصور باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد براه هواد شتك انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیشتر فرستاد در صحرای هوادشتك شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار

محمد بیرون آمده بموکب همایون رسیدو از تقریر اوبوضوح پیوست که مخالفان دولت قاهره از توجه لوای جهان پیما اصلا خبری ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم درطی مسافت بیشتر سعی فرمودو همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه میزدوك رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از هرویان چیزی ندیده و نشنودم و آنشب سه شنبه بیست و یکم صفر بود در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچهٔ علم آفتاب شیم پر تو وصول بر چشمهٔ میزدوك انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه جبه پوشیده مستعدقتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و درویش علی ارلات با صدو پنجاه نفر مرد شجاعت صفات جهت گشادن دروازهٔ بزرك باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بزبان گیری از عقب امرای ایلغار درحرکت آمده تا نزدیك باغ زاغان پیشتر رفته باز گشت و عرضه‌داشت که‌میرزا یادگارمحمددرغایت‌غفلت مانند بخت خودبخوابست خاقان منصور از استماع این خبر مسرور و خوشدل شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آوردند و بعداز آنکه بمزار علامهٔ رازی رسیدند میرزا گنجیك‌رابکومك امیر مظفر ارسال فرمود دولت بیك‌اوزبك را با جماعت‌اوزبکان بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسه مهد علیا گوهر شاد بیگم آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی ازلشگریان بآن دروازه که‌بطرف مزار پیرمجرد ابولولید احمد است روانه‌ساخت امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر مبارز الدین ولی بیك را بخانه امیر فیروز شاه که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشگر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمودند دراثناء راه میرزا گنجیك خود ازپیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را بسان مبانی دشمنانی درهم‌شکسته درآمدند لاجرم آن حضرت از باغ زاغان مانندشاهبازتیز پرواز شتافته تاباغ زشحال که خوابگاه میرزا یادگارمحمد بود عنان یکران باز نکشید و خرگاهی که در نواحی آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان‌رااشاره کرده که در آن‌خرگاه درآیند وهرکس‌درآنجا یابندبملازمت

رسانند مقرب حضرت سلطانی امیر علی شیر قدم پیش نهاده و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاد بعد از احتیاط تمام باز آمده عرض کرد که دراین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور کوشك را احاطه کرد و ملازمان موکب همایون‌را بصعود امر فرمود اما از هیچ کس جواب نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آنجماعت استیلا یافته بود آخرالامر امیر نظام الدین علیشیر اجازه طلبیده‌خودرا بامیرعلی باباسپرده‌وشمشیر کشیده‌مانندعصا بردست گرفت‌وازراه غیرمعهودآغازبالارفتن نمودبعدازآن خاقان‌ظفرنشان‌امیرقولیعلی‌رانیزباین‌مهم‌مأمور گردانیدمقارن‌این‌حال‌مهتراسمعیل‌فراش‌ازباغ‌بیرون‌آمده‌دسته‌شمعی‌بدست‌آورده‌روشن ساخت و بباغ‌در آورده بدان سبب چراغ‌دولت ملازمان موکب‌همایون بر افروخته بسوختن خرمن عمر دشمنان و زندگانی بد خواهان واثق گشته و از محل متعدد بر آن قصر بر آمدند و حاجی‌علی پناه‌میرزا یادگارمحمدرا برو سادهٔ تنعم‌و نازخفته دیده دست گیرد وامیر شاهزاده را از راهیکه امیر علیشیر صعود مینمود پایان برد و کشان کشان بنظر پادشاه عالیشان‌رسانید

بیت

تراکه گفت که‌درباغ‌عیش‌ومسندناز می‌شبانه‌خوروعیش صبحگاهی کن

خاقان منصوربواسطه مرحمتی که‌جبلت همایون او بدان مفطور بود بامیرزا یادگار محمد آغاز تکلم نموده‌میخواست که از سرخون او بگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند تجویز تجاوز این معنی ننمودند لاجرم همان لحظه

شعر

اجل خانه تن بپر داختش پس از تخت برتخته انداختش
جهان کارازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد
همانست این چتر فیروزه فام که گردید گرد سر جام و سام
همانست این زال نیکو نقاب که در عهد جم بود و افراسیاب

مولانا عبدالواسع در تاریخ میرزا یادگار محمد گوید

بیت

شد شهر صفر شهید وهم شهر صفر		از سال شهادتش دهد باز خبر

چون این خبر غریب و حادثهٔ عجیب بمسامع تراکمه که طایفهٔ در باغ نو و زمرهٔ در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید فرار داده مضمون سپهرم آنجمع دیو لون الدبر وصف الحال ایشان گشت وعواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعیرا که از ظل لوای خاقان کشور گشا گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت باعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر را که راتق وفاتق مهمات شاهزاده بود روز دیگر بیاسارسانید **العظمة والکبریا لله العلی الحمید**

ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان منصور کرت

دوم بر سریر سلطنت و استقلال یافتن بر بعضی از سالکان جاه وجلال

قطعه

روز دیگر کز سر نو آفتاب		بر گرفت از چهرهٔ زیبا نقاب

پر تو اقبال بر عالم فکند		بر سریر سروری شد کامیاب

خاقان عالیجناب ابوالغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت فزای سپهر خضرا ساخت ودر استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در پایهٔ مهد بساط عدل و انصاف فرامین مطاعه بنفاذ رسانید وخاتم شهریاری که دست بدست بیقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار نا سازگار که خار آزار بر زمین دل صغار و کبار میگشت سمت نهایت پذیرفت و سادات عظام وقضات اسلام علمای عالیمقدار وفضلای روزگار که در انتظار چنین روزی شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببار گاه سدره انتما شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند سوختگان نایرهٔ بیداد و خاك شده گان وادی نا مرادی با فاضهٔ غمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار

گشته مضمون آیهٔهمایون **فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعدموتها** برزبان آوردند وبی‌شایبه تکلف سخنوری و غایله تصلف مدح گستری مردم هرات را آنروز مانندعید سعید بود و بسان ایام نوروز خرمی و فیروزی نمود

قطعه

جهان کهنه‌از نو زنده کی یافت | ز فر طلعتش فرخنده کی یافت
شد از برج شرف خور عالم افروز | زمستان رفت و آمد باز نوروز

خاقان منصور همانروز متوجه تدارك اختلال حال مظلومان شکسته بال در حضورقاضی قطب الدین احمدالامامی و مولانا کمال الدین‌شیخ حسن النقوی‌حکم نمود که رعایا و پیشه وران و ارباب حرفت بلده و بلوکات مدت دو سال از وجوه خارجی و زر اشگری معاف و مسلم باشند و عمال دیوان جهت طلب آن وجه نمك بر دل مجروحان ودرویشان نپاشند و آن پادشاه و الاجاه روز پنجشنبه بیست وپنجم ماه جهت زیارت‌تربت ستوده‌حضرت باری‌خواجه عبدالله انصاری‌بگازر گاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سده سنیه‌سوده‌و نسبت بمجاوران آنجا لوازم نوازش بجای‌آورده در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ را نزد خود نزدیك‌بمسند طلبیده گفت دارالسلطنه را بدستور زمان‌سلطان سعید ضبط میباید نمود اگربنفس من یا برادر من یافرزندم‌حد شرعی‌متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمی بایدنمود بر این قیاس خاقان منصور در باب جانب سایر اصحاب‌مناصب شرعیه احکام‌مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذولداشت و بساط شریعت پروری مبسوط گردانیدهم درآن‌اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیك‌ولد ابوسعیدمیرزا بجانب‌مرو تاخته وشعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آنولایت انداخته از استماع این خبر صرصر قهرخاقان والاگهر دراهتزاز آمده و رایت ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود و چون بندچرکس‌از فر نزول همایون رشك افزای‌سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی

نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو گشت میرزا الغ بیك و اتباع او تاب مقاومت با آن حضرت را در حیز قدرت خودندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید بدون ستیز گریز اختیار نماید عنان بصوب فرار گردانیدند .

هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جاو بگریزند

خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی بمرو آمده آن زمستان در آنجا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را بتعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالك پهلوانی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به تسخیر میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در آن قشلاق روی نمود

از ریاض گلزار صفحات سابقه شمایم این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقاتیکه میرزا یادگار محمد ثانیا بمدد امیر حسن بیك مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت کرده امیر مغلول و سلطانعلی کنچیکته که بموجب فرمان خاقان منصور در آن بلده بودند ذخیرهٔ بسیار مجتمع گردانیده با سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چندگاه از هر دوجانب غایت جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند در این اثنا محمد که پروریده و تربیت کرده سلطان محمود میرزا بود به دلالت بخت و هدایت طالع از آن شاهزاده جدا شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ رعایت خسروانه بر افراخت و به انواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطانعلی کنچیکته بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاده باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجهٔ عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشود لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته و میر مغلول را دستگیر

کرده مصحوب یادگار که‌از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه‌نمودیادگار در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجـاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق‌نسیان نهاده‌بمرافقت میر مغلول‌عنان‌عزیمت‌بصوب مروانعطاف داد

بیت

هر که باشد زهوای سر کویت خبرش
نتـوان بـرد بزنجیر بسوی دگرش

از بدایع اتفاقات آنکه‌خاقان منصور در شب اول جدی در مرو بمجلس بزم نشسته بود جمعی از اهل اخلاص و ندمای بارگاه اختصاص از هر جای سخن در پیوستند دراین اثنا صورت حبس‌و گرفتاری‌میر مغلول بر خاطر انور خطور نموده و اظهار ملال‌فرموده‌بموافقت‌امیر نظام الدین علیشیر بنیت مخلص او فاتحه‌قرائت فرمودند درهمان لحظه‌میر مغلول و یادگاربدربار گردون مدار رسیدند از آن‌حسن اتفاق حضار بزم ارم نظم‌متعجب گردیدند و درآن زمستان امیر مبارزالدین ولی‌بیك بایالت مشهد مقدس نامزد گشت ورخصت توجه یافت و شرر سیاست سلطانی بر وجنات احوال محمد معین وعبدالهادی که در عمل شرارت پای نهاده بودند تافت‌و در اوایل حوت‌بمسامع جلال رسید که فوجی ازامراء سلطان محمودمیرزا باسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار یکبارآب مرغاب تاخته‌اند و بر امیر محمدارلات و امیر مظفر برلاس‌وامیر کریم‌غالب گشته‌ایشان‌را اسیر سرپنجه‌تقدیر گردانیده‌اند بنا بر آن آتش غضب خاقان عالیشان‌اشتعال یافت و عزم قتال‌سلطان‌محمود میرزا را جزم کرده عنان یکران بطرف‌آب مرغاب تافت

در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب

دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چلمن

چون خسرو خاوری پانزده درجه از منزل حوت قطع کرده امتزاج فصلین دست داد جنود شتا و ربیع در هم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب آمدنهنك

لجه شجاعت و فرهنگ‌مقر سلطنت و خلافت ابوالغازی سلطان‌حسین میرزا بادریای لشگر ظفر اثر بعزم رزم در تلاطم آمده درآخر ماه مبارك رمضان باقبال و دولت همعنان ازیورت قشلاق بکنار آب‌مرغاب نهضت کرده در وقتی که هلال‌عیدانگشت نمای لب تشنگان گشت آن مهر فلك سرافرازی بمنزل سارقبازی رسید و درآن مقام فرح انجام به آداب عید صیام قیام و اقدام‌نمود دو سه روز بلوازم جشن وسور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم درهم نوردیده رزم اعدای دولت وجهه همت عالی نهمت گشت مقارن‌نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان‌جنود نزاهت آثار ریاحین و از هار بفضای دشت و کهسار کشید و چتر لعل پیکرلاله بر انداخته بساط زمرد اثرسبزه مبسوط گردانید

قطعه

سلطان ربیع رایت افراخت — از لالهٔ علم گل سپر ساخت
افواج سپاه سبزه و گل — شد عازم سیر گاه بلبل

چون منزل پنجده از فرنزول‌همایون نضارت مرغزار سپهر هفتم یافت‌قاضی علی که دراوایل جلوس همایون‌برسم رسالت از نزد امیر حسن بیك بدرگاه‌خاقان عالیجاه آمده بود در وقت‌استیلای‌میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان را مشتمل‌بر سخنان محبت‌نشان بموقف عرض رسانیده باصناف الطاف‌خسروانه مباهی گشت و از آنجامعاودت کرده اعلام نصرت غلام از پنجده بموضع گل باغان شتافت و ازآنجا بچیچکتو خرامید و چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف افتاد و ازآن مرحله چتر همایون فال نقل فرموده خاقان بیهمال در منزل المال جبه بخش کرده روی بولایت اندخود آورده موضع چکمن محل نزول سپاه صفشکن شده خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامحدود از حدود بلخ براه کوه پایه درحرکت آمده و از پل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده وخیالش آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه درآید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای

اضائت گستر چنان اقتضا نمود کـه اردوی همایون بسوی بلـخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنا بر آن ازمنزل چکمن کوچ واقع شده خواجه‌دو که وارد معسکر ظفر قرین گشت و از آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان‌محمود دراندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصوربار کان دولت قاهره طریق مشورت مسلوك داشته توجه بلخ را در حیز تاخیر انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را و جههٔ همت بلند نهمت گردانیده و از خواجه دو که آنشب کوچ کرده نماز شامی بدو فرسخی چکمن رسید بنابر قرب جوار در باغی باشارت علیه آنشب نزول و تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیدند و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکه رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر که خورشید بیضا علم اعنی جمشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشیدو قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت شبرا مغلوب و منهزم گردانید .

قطعه

صباحی آفتاب افراخت رایت	رساند اوقات ظلمترا بغایت
بمیدان راند نورانی مواکب	بتیغ افشاند سرهای کواکب

طنطنه کورکه و کوس زلزله درعالم انداخت و غریو نفیر و سورن کره زمین را متزلزل ساخت .

قطعه

غریو یدن کوس درنده مغز	بپای تمکن در آورده لغز
دودریای خونین درآمد بجوش	بدرید مغز سرانرا خروش

خاقان مظفر مغفر ظفر بر سر نهاده و جوشن حراست الهی در پوشیده بر بار گیر قمر سریر نشسته متوجه تعبیهٔ سپاه کینه خواه گردید ودربر انغار خسروفیروزی غلام بایقرا میرزا که برادر بزرگترش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیراز اهل تهور معاونت آن‌حضرت را پیش نهاد همت ساخت

جوانغار بفر شوکت میرزا سلطان احمد استحکام گرفت و شیخ عبـدالله عباسی و امیر عبدالخالق فیروزشاه را با بسیاری از سپاه بمدد او تعیین نمود امیر احمدبرلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان در میان و میر مغول بهراولی مقرر گشتند از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشگر بر آراست میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان‌خنجر گذار و شیران بیشه کار مستحکم ساخت وبفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت :

قطعه

دم نای روئین در آمد باوج ‌ دو دریای لشگر درآمد بموج
یلان قرعهٔ جنك انداختند ‌ بمردانگی تیغ کین آختند

سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب بتیغ‌خون افشان‌پهلوی پهلوانان‌میدریدند و لشگر سلطان عالیشان محمود عاقبت محمودخدنك خارا گذار بدل هژبران بیشه شکارمیرسانیدندوبشمشیرالماس گون‌رك‌اعدامیشکافتنددرین‌اثناامیرعلی‌امیرآخور بهم‌عنانی فوجی از سالکان‌مسالك‌تهور از جوانغار ومیرزا سلطان محمودپای‌جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند مرغان تیر تیز پرواز از آشیان کمان رم دادند و بمرتبهٔ در شبه مبالغه نمودند که از سهام سهم خـون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب در سر کشیده .

قطعه

یلان کمان دار بهرام جنك ‌ گشادند از شصت تیر خدنك
چنان گشته بسیار باران تیر ‌ که گفتی کمان گشته‌ابرمطیر

درآن محل امیر شیخ تیمور از غایت تدبیر با مردم خود سپر ها و تورها در پیش رونگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتـال نمیپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفرلوا ظاهر گشته‌چنان کمان برد که امیر حسن بادشمنان ساختگی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی‌آورد بنا برآن برادر امیرنظام الدین علیشیر امیر درویش علی را با امیر بهبود و محمد علی انگه وبخشیکه و

شاهقلی قلعان و دوست محمد چهره و علیکه و قلیعلی و سیصد نفر از بهادران رستم نژاد برسم قوشون بجانب او فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزند چون قنبر علی امیر آخور و موافقان او هر تیری که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسبان را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور تورها و سپرها در کشیده شمشیر تارك شکاف از غلاف بر کشیده بسان شیر ژیان که در گله آهوان افتد بر دشمنان تاخته و جمعیت ایشانرا که ثریا وار مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند

بیت

بیك حمله آن شیر مردم شکار — بر آورد از خیل دشمن دمار

برین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و دولتخواجه اوزبك و از هراول امیر مظفر برلاس باسایر بهادران ظفر اقتباس حمله آورده آثار روز رستخیز ظاهر گردید و آن پلنگان قلهٔ جلادت و مردانگی و نهنگان لجهٔ بسالت و فرزانگی در آنمعرکه آنچه امکان ستیز و آویز بود بجای آوردند مردم میرزا سلطان محمود نیز پای ثبات افشرده و دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی عظیم در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثوراً آهنك هوا کرد و نعال مراکب مواکب آنمقدار گرد و غبار آمیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب غبرا مستور گشته چهره ننمود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی پیر و جوانرا میسوخت و پیکان سهام خون آشام برق کردار آتش جانسوز در کانون درونهامی افروخت و شمشیر آبدار ازریختن خون بسیار غبار پیکار رامینشاند و گرز گرانسلك گردن گردان نرم ساخته ایشانرا از پشت زین بر روی زمین میرسانید

قطعه

چنان شعله زد آتش کارزار — که دلسوخت مریخ را ازشرار
چنان ریخت خون تیغ الماس گون — که روی زمین گشت دریای خون

عاقبت مبشر اقبال مژدهٔ و ینصرك الله نصراً عزیزاً بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید وجنود مظفرو رود خاقانی رایت فتح آیت نصرت وفیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند وجمعی کثیر از ایشان را کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند در آخر جنك قریب بدویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسر وقت بایقرا رسیده و شاهزاده نامدار بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بار گیرش بسر در آمدو آن جناب از پشت زین برروی زمین افتادو یك انگشت پایش شکست دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آن خسرو عالی نژاد را گرفته همراه گردانیدند چون قدمی چند بطرف لشگرخویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا بر داشتند و پای بطریق فرار نهادند آن جناب خود را بنظر نواب کامیاب رسانیده خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان وارون اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرمود و امراء اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی را بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخرو مباهی گردانیده ومناصب علیه ومراتب سنیه عنایت فرموده پایهٔ قدر و منزلت ایشانرا بفرق فرقدین رسانیده از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده بود وچند زخم بر داشته بایالت قبة الاسلام بلخ سر افراز ساخت و چترظفر پیکر همایون درضمان حمایت قادربیچون ازمنزل چکمن به نواحی اند خود باز گشت و روزی چند در آن جا رحل اقامت انداخت

الحمدلله المنعم الکریم والصلوات والسلام علی سیدنا محمدو آله اجمعین

ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید

بملازمت خاقان منصور صاحب تائید

چنانچه در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاه زادهٔ شجاع بلندهمت بود در ایام پدربزرگوار بمملکت بدخشان حکومت مینمود بعد از واقعهٔ قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون به بدخشان رفته غاشیه متابعت شاه زاده بر دوش گرفته بدین واسطهٔ جمعی کثیر از امراء و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع چکمن بعنایت داو ذوالمن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمهٔ از دودمان پادشاهی را در عقد ازدواج منتظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده و شمهٔ از مکنون ضمیر به نواب درگاه عالمپناه پیغام داد چون پرتوشعور خاقانی منصور بر این صوب افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشته بعد از استشاره و استخاره مقرر گشت که مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر بخدمت شاهزاده رود و اورا بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت سدهٔ سدره منزلت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالیمکان رفته چنانچه از کمال ذات و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت فرمود و از محاسن شیم مکارم اخلاق آن قدوهٔ سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی شرف تلاقی دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن و سرور و عیش و حضور پرداخت و حجله نشین تتق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش راخرم و فرحناك ساخت و بعد ازانقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سر انجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری به پوشیدن خلاع طلا

دوزو بخشیدن اسبان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون را با سایر خواص شاهزاده بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سر افراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت بدخشان رسیداز امیر مزیدارغون برنجید و با غوای جمعی که اختیار و اعتبار جناب امارت شعارموافق مزاج ایشان نه بود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام بر احوال ملك و مال میرزا ابابکر راه یافته و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصورشتافت و روزی‌چند در ظل تربیت ورعایت آن حضرت بفراغت گذرانیده در حین‌مخالفت احمد مشتاق‌فرار نموده عنان‌بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست انشاالله تعالی

ذکر مخالفت‌میرزا محمدعمر با خاقان‌منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی‌از بلادخراسان مردم‌کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق‌فرار می‌پیمودندمیرزا محمد عمربن میرزا سلطان خلیل بن‌میرزا پیرمحمد جهانگیربن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهان‌گیر بن امیر تیمورگورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذیحجه سنه‌اربع‌وستین و ثمانمائه از دشت ساق سلماق از اردوی همایون روی گریزبجانب گرمسیر قندهار آوردند و بعد از وصول بحدودآن ولایت امیر نظام‌الدین‌احمد بن‌توکل برلاس که از عظمای‌امراء سلطان سعید بود و در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت‌و انقیادنوید داد و میرزا محمدعمر پای برمسند سروری نهاده در اواینکه خاقان منصور بدفع میرزاسلطان‌محموداشتغال داشت میرزا محمدعمرفرصت‌غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر ساخت و شرار بیداد لشکرش بر کانون دودمان متوطنان آنولایت تافت و در وقتی که خاقان

منصوراز انه خود معاودت کرده امیر زاده ابابکر رااجازت توجه بجانب بدخشان داده مظفر ومنصور بچتچکنو خرامیده رایت اقامت بر افراشت خبرعصیان وطغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر مسموع گشت خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل آخته اجور عنایت ملك وهاب خاقان بلند جناب را پسری شایستهٔ افسرفرمان روائی وفرزندی زیبندهٔ تخت کشور گشائی عنایت فرمود ابوالفوارس‌شاه غریب میرزا از خدیجه بیگم آغا که بموجب شریعت‌غرا بحبالهٔ نکاح خاقان سعادت‌انتما در آمده بودتولد نمود اینمعنی باعث نشاط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخته چون از مراسم جشن و طوی پرداخته از آنجا کوچ فرموده بعد از طی مراحل و منازل بهذ این خافرا محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن مرحله بموضع اسپذار که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا نه کس را اسیر ساختند و بپایهٔ سریر خلافت مسیر آوردند آن حضرت از آنجماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح‌پیوست که شاهزاده درظاهر قصبهٔقاین فرودآمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار بر گزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت چون این‌خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی‌از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده‌غنیمت بسیار گرفتندو چون دانستند که‌شاهزاده نمیتوانندرسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت‌بموکب خاقانی پیوستندو آن حضرت بدارالسلطنه هرات خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال بگذرانید و جناح‌عاطفت و احسان‌برمفارق متوطنان‌ممالك خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر بسمع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امرای ظفرنشان رابا فوجی‌از سپاه ظفر انتما بدان‌جانب

فرستاد و بین آنجانبین مهم بمقاتله انجامید در اثنای کرو فرتیری بر مقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار بتحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده و آتش فتنه بآبیاری تیغ و تیر فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت

جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور وسبب فساد اعتقاد او

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که بارتکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرك همایون را در عهدهٔ آن جناب کرده امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهر داری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهر دار باشد خاقان مغفور این ملتمس را بعز اجابت مقرون داشته در شعبان سنه سته و سبعین وثمانمائه پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را به منصب امارت عالی مراتب دیوان اعلی سر افراز سازد امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امرابا نموده بعرض رسانید که من حالا در جرکه اتجکیان سده سریر خلافت انتظام دارم و صاحب منصبی نیستم از جمیع امرای عظام برسریر پایهٔ احتشام نزدیکتر می نشینم هر گاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب قدر بعضی از امراء برلاس وارلات برمن تقدیم خواهند نمود پس تکلف امر امارت دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را پذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت ببغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچیك از امرای عالی اساس بر امیر علیشیر مهر مقدم زند پس مقرب حضرت سلطان بر طبق خاطر خطیر خاقان صاحب منصب امارت گشته بپوشیدن جبهٔ طلا دوزی و کلاه نوروزی مفتخر و سر افراز شد و تصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیك مهر

زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهرزد که از آن پایانتر کسی را جای نمانده بود

بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود — یکی چنانچه در آئینه تصور ماست

اینموجب سبب استحسان خاص و عام گشته باعث مزید اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آنموضع که از نشان مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هر کس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که هم آنجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین نزد همگنان بظهور پیوست جناب حقاین پناهی مولانا برهان الدین عطاءالله الرازی در تاریخ مهر زدن نظام الدین علیشیر گوید

شعر

میر فلك جناب علیشیر کز شرف — عاجز بود ز درك کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد عدل — از لطف شاه عادل و الحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار — تاریخ شد همینکه علیشیر مهر زد

هم در آنروز که امیر علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر حسن اردشیر نیز بدین منصب سر افراز گشت و هم در آن سال خواجه قوام الدین نظام الملك خوافی در منصب وزارت دخل فرموده خواجه قوام الدولة و الدین وزیر و نظام الملك مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب بقضای بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود در اواخر همین سال خاقان بی همال خواجه مجدالدین محمد ولد خواجه میر احمد خانی را منظور نظر کیمیا اثر و عنایت وافی گردانید و حکم همایون شرف نفاذ یافت که خواجه فاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی مهر زند و هر گاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مسیر نشسته سوانح و وقایع سخن داد خواهان و احکام که در باب مهام ایشان صدور یابد باید قلمی گرداند و در روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرك

همایون اطلع علیه توقیع نماید وخواجه مجدالدین‌محمد در زمان سلطنت ابوسعید میرزا در منصب با نظام الدین عبدالحی‌منشی‌شریك بودو او در اوایل اوقات‌سلطنت خاقان منصور بوزرات میرزا کنجیك قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیت او بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سر افراز گردانید القصه بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجدالدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاهی و رعیت بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت

قطعه

شد از عدل آن میر نیکو سیر　　زمان تا زمان ملك معمور تر
ز تدبیر آنخواجهٔ پاکدین　　اساس ایالت بغایت متین

و مقارن رعایت و تربیت آنجماعت امیر حسن شیخ‌تیمور بجزای‌اعمال‌سیئه خویش گرفتار گشت و دست‌سیاست خاقان‌روزنامه زنده گانی آن شیر بیشه‌شجاعت رادر نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم با بر یساول بود بواسطه وفور قوت و کثرت شجاعت او آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود امیر حسن بعد از میرزا بابر بمناصب علیه‌و مراتب‌سنیه ترقی نموده در سلك اعاظم امراء انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثرمردان و شجعان زمان امتیاز داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چندغاشیئه خدمتگاری خاقان منصور بر دوش گرفته با آنکه‌آنحضرت درتربیتش غایت شفقت‌بجای‌می‌آوردبی‌جهتی‌فرار برقراراختیار کرده‌بملازمت‌سلطان‌سعیدرفت وبعد ازواقعه‌قراباغ‌باز به‌آستان‌خاقانی گیتی‌ستان‌شتافته کمال‌عاطفت‌خسروانه‌یافت ورقم‌عفوبرجرایمش کشیده‌ایالت‌ولایت‌استراباد رابوی‌ارزانی‌داشت‌اوبارديگرهمان‌طریق بیوفائی‌مسلوك‌داشته‌بمیرزایادگارمحمد‌پیوست‌پس‌ازاندك‌زمانی‌ازمیرزایادگارمحمد نیز رنجیده از کنار آب‌مرغاب بولایت بیلماق و جرمکان رفت و چون مهم میرزا

یادگار محمد بفیصل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیدو کرة بعداخری ملحوظ نظر عنایت وتربیت گردید باوجود اینهمهٔ مراحم و اشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیده بصیرتش بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبارفتنه قلعهٔ خبوشانرا که تعلق بدو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل عشایر استحکامداد و بامعتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات قدم در وادی فرارنهاده باین داعیه یکی ازدیوارهای منزل خودرا که بجانب صحرا بود رخنه فرموده و بشخصی ازنوکرانش مردانشاه نام حقیقت این حال را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن در قلعهٔ اختیارالدین مقیدوبی اختیار شد وشهریار جم‌اقتدار درباب مهم آن غدار با امرای کبار شرط مشورت بجای آورده امیر ناصرالدین عبدالخالق گفت رخنه گر ملك وسرافکنده به ودر روزی که‌حسن بسوهانی که یکی از دوستان بدو رسانیده بودبندخودرا سوده داعیه‌داشت که بکمند حیلهٔ ازبالای قلعهٔ بپائین گریزد که قاطع آمال تیغ‌سیاست رشتهٔ حیاتش بگسیخت

قطعه

فلك کو دیر مهر وزود کین‌است — دراین حرمان سرا کار وی‌اینست

یکی‌رابر کشدچون‌خور برافلاك — یکی را افکند چون سایه برخاك

ذکر بیان نهضت رایت آفتاب اشراق جهت

دفع فتنه و فساد احمد مشتاق بعون ملك خلاق

چون احمد مشتاق در قبة‌الاسلام بلخ بامر ایالت میپرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت و بجد و جهد تمام و اسباب مالا کلام ادوات و آلات خلاف و عناد بهمرسانیده قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را درسلك دولتخواهان ایشان منتظم گردانید و چون این خبردر دارالسلطنه هرات‌شیوع یافت‌رای جهان گشا چنان اقتضانمود

که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورده زیاده از این عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنابر آن امیر عبدالخالق را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده درآیند با احمد مشتاق چنان ظاهر سازند که ما را بجهت مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراءالنهر لشکری از آب عبور فرماید دفع آن بسهولت میسر گردد و باین وسیله احمد مشتاق بایشان در آمیخته مطمئن خاطر گردد آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانید امیر عبدالخالق بعد از طی منازل ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نموده که از شهر بیرون رود و گفت من هم عنقریب در گاه عالمپناه را زیارت خواهم کرد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند بری الذمه نمایم و چون امیر عبدالخالق بپایه سریر اعلی رسید آنچه از احمد مشتاق دیده وشنیده معروض داشت خاقان منصور را تصور چنان بود که احمد مشتاق بدلالت هادی توفیق از بادیهٔ خلاف و شقاق بسجادهٔ مستقیم و وفاق آید بعد از آنکه اثری از وعدهٔ که کرده بود مترتب نشد خاقان منصور تأدیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات را بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دارالسلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و بارهٔ بلخ را مضبوط و مستحکم گردانیده خاطر بر تحصین قرار داده ایلچیان قمر مسیر نزد سلطان احمد میرزا و برادرش سلطان محمود میرزا ارسال داشته مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ افتاده متوجه امداد احمد مشتاق شده و سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و سلطان احمد میرزا اگر چه از محل خود نهضت ننمود اما فوجی از امراء و لشکریان سمرقند را بآنجانب روان فرمود چون ماهچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن وفساد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چنین

قهر در جبین مبین افکنده بترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه امر فرموده اطراف شهر را با مرا قسمت کرد و هر کس بمور چل خود نـزول نمود فرمان فرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر دروازهٔ شیـر خوار را معسکر گردانید و سایر امراء و ارکان دولت و عساکرمریخ صولت آن حصار سپهر کرداـ را مرکز وار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته یساقچیـان جهت هموار ساختن آن آب آغاز درخت افکندن و کشیدن خاك و خاشاك کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سـلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه نصرت انتما بکنار آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق راپیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنابر آن شرف فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمد رفته دربرابر مخالفان دولت قاهره چشمه اقامت مرتفع ساخته و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله بر افرازد احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته و قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانیده هر روز بباد نخوت وغرور آتش جنك و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهورمیرسانید و هر صباح که شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعهٔ آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال مآثر میساخت و صدای نقاره و نفیر بذورهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو کرنا و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها و چترها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرك تأثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغزسر دشمنان طعمه میدادند در آن اثناء روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلك مردانگی بود وبمزید قوت وجرائت از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی مینمود بافوجی از دلیران معسکر ظفر قرین جنك پیش برده بنوك پیکان دلدوز جمعیرا که در فصیل به انداختن تیر و سنك

میپرداختند منهزم ساخت و از خندق فصیل گذشته پای تهور پیش مینهاد تا بکنار خندق شیر حاجی که در میان خاك ریز است رسیده و خواست که از خندق بگذرد و بکمند شجاعت بر برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از دلیران لشکر خود را از باره به پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سید بلند قدر بسر پنجه پهلوانی نیزه یکی را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بر روی در افتاد آن گاه برزبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که نا گاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزه آن شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمد وهر دو را کشته سرهای ایشانرا بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن حضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب و زر و خلاع قیمتی و اشیاء سر افراز گردانید و در علوقدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعهٔ بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعرهٔ حاضر باش از ایوان بکیوان در میگذشت ودر آن لیالی ترکمانی که مشهور بود بقراجارچی هر شب بر زبر برج شاه حسین آمده در برابر دولتخانه همایون می ایستاد و زبان بفحش و دشنام و هذیان میگشاد وخاقان منصور وجمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میدان آن حضرت رای صایب و فکر ثاقب بر دفع شر آن بداختر گماشته شبی سه چهار کس ازقدر اندازان را فرمود که درمقابل آن برج نزدیك یکدیگر ایستاده و سهام خون آشام در زه کمان نهادند چون قرا جارچی آغاز سب وشتم کرده بهنجار آوازش یکبار بیکبار شصت بر گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاد ویك تیر بر حلق آن شریر خورده که از پس سر اوبیرون رفته چنانچه از پای در آمد و تاتحت الثری هیچ جا قرار نگرفت واینمعنی موجب

دل شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشاد مقارن این احوال امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربت بر افراخت وامری در غایت غرابت روی نموده حضرت خاقان منصوراز وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت او امر فرمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربه بر افراخت و لشکر ماوراءالنهر رااز عبور مانع می‌آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان‌آب دریا میرفتند و از آنجانب‌نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی‌بن امیر برندق بن امیر جهان‌شاه بن جاکو برلاس پیش‌آمده در باب صلح وجنك سخن‌میکردنددر روز نهم امر برین قرار گرفت که از این طرف امیر مظفر برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهان گیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بیواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند و بر ینموجب بتقدیم رسانیده در اثنای قیل وقال ناگاه بادی تند و زیدن آمدو بی اختیار کشتی امیرمظفر برلاس‌را بسوی مخالفان برده چنانچه هر چند ملاحان‌سعی نمودندسفینه را نگاه‌نتوانستندداشت مردم‌سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند غلغله‌فرح‌وانبساط و سرور باوج سموات‌رسانیده و سورن انداختند امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب‌سر گردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را بآب انداخته شنا کنان روی باردوی خود آورد مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش داشتند انداختند بنابر آن که‌مشیت‌ایزدی مقتضای انطفای آتش حیات او نشده بود هیچیك از پیکانهای آبدار سهام اعدابوی نرسیدوبوسیلهٔ‌اسبی که‌یکی از نو کرانش در آب‌افکند آنجناب بساحل نجات‌خرامید

قطعه

گر از گردون ببارد خنجرو تیر — نیاید کار گر بی حکم تقدیر
وگر عالم سراسر آب گیرد — یکی بیحکم یزدانی نمیرد

امیر مظفر برلاس اگر چه بکشتی عاطفت یزدانی و قوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص‌شد اما جمعی کثیر و جمی غفیراز سرداران سپاه که‌در کشتی

باو رفیق و در آن قضیه او را ناصح شفیق بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند و وهنی عجیب و اختلالی غریب بر حال سردار و سپاه روی داد حقیقت حال و کیفیت واقعه رابایستادگان پایه‌سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت و استر خاص معاودت و مراجعت طلبیدند چون پر تو شعور خاقانی بر مضمون این عریضه افتاد حکم همایون از مصدر جاه و جلال صادر گشت که امیر مظفر باسرداران دیگر و آحاد و افراد لشکر بموکب گردون مراتب پیوندد ودر این اثنا بواسطهٔ امتداد ایام محاصره قحط و غلای تمام در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار و یارای حرکت و رفتار مفقود شده هر کس مجال فرار وفرصت گریز یافت و این المفر گویان بجانب‌وطن و الوس خویش راند چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بود بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس و اردوی‌ظفر اقتباس فرمان‌واجب‌الادغان ازپایه‌سریر خلافت‌مصر شرف نفاذیافت که امیر نظام‌الدین علیشیر بدارالسلطنه‌بهشت فرسای هرات رفته بقدروسع‌وامکان درفراهم‌آوردن‌غله‌از ولایت و روانه کردن باردوی کیوان شکوه سعی‌بلیغ‌و اهتمام کامل معمول ومبذول دارد امیر نظام الـدین علیشیر حسب الفرموده عمل نموده دو سه هزار خروار از غله و حبوبات حاصل ساخته و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب‌بلخ روان ساخت در آن ایام که‌امیر علیشیر در شهر بود میرزاابوالخیر میرزا که در سلك شاهزاده گان انتظام داشت از هرات بگریخت و مقرر حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بگرفت و در قلعهٔ اختیارالدین بند کرد

ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر بلخ

بکنار آب مرغاب وفرار گردن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن موکب ظفر نشان او را تا موضع گرماب

بعد از مراجعت کردن امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا بالشکر سمرقند بسلطان محمودمیرزا پیوستوهردو برادرداعیه کردند کهبموافقتیکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم درمیدان قتال نهاده باشتعال آتش عناداقدامفرمایند خاقان کشور گشا بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رأی صوابنما تواچیان قمر مسیر بدارالسلطنه هرات و سایر ولایات خراسان ارسال داشت که داروغگان را گویند که جنود آن حدود را مجتمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب بر کنار آب کسی نماند امیر ایوب را باهزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نماید و به معسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاق بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر بر آورد و بحسب اتفاق روزی نواب همایون خاقان اعلی بر باره کوه پیکر نشسته گردموچلها بر می آمددر آن اثنا نظرش بر پلنهر مشتاق افتاده بهتخریب آن امر فرمود و در همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون دید که پل ویرانست خیالی که کرده بود بظهور نتوانست آورد از همانجا سوزن انداخته باز گردیدروزدیگرخاقان منصور طایفه از اهل بسالت را بتکامیشی او فرستاد تا بعضی از پر تالهای میانش را باز گردانید و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغابشتابد وپس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد برین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز بسا نو چهار یك خرامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب مخیم معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن

منزل رقم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشأن کشیده فرار نموده و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسید چنان معلوم که سلطان احمدمیرزا وسلطان محمد میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منظور احمد مشتاق که ابواب شهر بر روی ایشان نگشوده و برادران ازتسخیر آن بلده مایوس گشته بقصددست برداز عقب موکب گردون مراتب درحرکت آمدند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب راجبه پوشانیده ازکرما بچیکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل مالان شدودراثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرمغول بادو هزار پیاده وسوارازجانب هرات رسیده موجب استظهارشاه وسپاه گشتند وخاقان منصوراز آب مرغاب عبورنموده فراز پشتهای کنارآب را معسکر ظفرایات ساخت و درآن منزل ایماقات ولایت مروجاق وبادغیس درحوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند وسایراجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط وغلا بحسب رفاهیت رستند ومقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از ولایت خراسان باحکام وسرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مسیر میرسیدند وزبان ثنا گردان ساخته مهیای جنك وپیکار میگردیدند

قطعه

ز هر کشوری لشگری تیغ زن پی خدمت شاه بسته میان
بدرگاه عالی رسیدند شاد گشاده بمدح وثنایش زبان

و از آنجانب سلطان احمدمیرزا وسلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند وبراجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافته ومقارن آن حال ازجانب ماوراءالنهر خبر آمد که میرزا ابا بکر که از موکب خاقان منصورفرا گزیده چون به بدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته وتسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت گردانیده بنا بر آن برادران ازتکامش موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان ازمعرکه قتال بطرف ماوراءالنهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان به صحت پیوست و امیر مظفر برلاس را با بسیاری ازسپاه

مواکب کواکب گردون اساس متعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بـموجب فرموده عمل‌نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید و اگر چه بسلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا نرسید اما بعضی از لشگریان ایشانرا متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمدمشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده ازآن راه‌خلاف و شقاق نه پیماید و بجاده‌وفاق مستقیمه و اتفاق آید چون احمـد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت‌نادم‌بودجواب داد که غرض من از اظهار این جرأت وجسارت آن بود که مرا بفریب و تزویر در قیدبلاانداززند و آنگاه بین‌الجانبین عهد وپیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة‌الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرد و روی توجه بجانب اردوی همـایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را بایستادگان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده چون عریضه در کنار آب مرغاب

بیت

بنظر انور رسید خاقان کامیاب ظفر در عنان نصرت اندر رکاب

بجانب مستقر سریر سلطنت کوچ فرموده مقارن وصول ببلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز برخاك راه‌سوده گرد انفعال بر جمال حالتش نشسته و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر استقلال‌دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بغایت بلطف بیدریغ شهریاری امیروار و خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم‌او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیت او پوشانید .

بیت

به نزد کسی کو بقامت به است زمجرم کشی جرم بخشی به‌است

گفتار در عقد ازدواج خانم سلطان‌بیگم

بنت میرزا سلطان ابوسعید و بدیع‌الزمان میرزا

چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصایل از تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت‌وزمام حکومت آن مملکت را در قبضه‌اختیار شهریار کامکار میرزا بیك‌قرار

نهاد و آنجناب بدان جانب شتافته امیر مظفرالدین برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعداز چندگاه بواسطهٔ حلول اجل طبیعی در گذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدارالسلطنه‌هرات خرامیدندو ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرای یافته در دیوان مواجبی و مال مقدم بر جمیع امرا مهرزده و مقارن وقایع مذکوره ضمیر منیر آفتاب تأثیر خاقان کشور گیر مایل بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاالدوله بوددر سلك ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنا بر آن ترتیب اسباب طوی و بستن چهارطاقهاء زربفت نشان غیرت افزای ریاض جنان گردانیدند و هر صنف ازاصناف محرقات تعبیهٔ حرفت خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس به اصطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات وقضات و علما در مجلس اشرف مجتمع گشته قمررا باستاره عقد بستند آنگاه شاه و سرداران سپاه در غایت نشاط و کامرانی دربزم عیش و شادمانی نشستند ساقیان حور عذار ساغرهای می خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش‌نوا از جشن ساز وآواز نشاط می پرستان رازیاده گردانیدند و خوان سالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربهٔ لطیفه آنمقدار معدو مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرقه انام برافتاده و ایام جشن و سور ولهو و سرور یك ماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی معظمات مهمات ملك و مال نهاده در شهور سنه احدوتسعین و ثمانمایه خواجه افضل الدین محمد که از وزیر زادگان کرمان بود و درزمان سلطان ابوسعیدبلوازم منصب استیفا قیام مینمود ملحوظ عین عنایت خاقانی گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده و باندك زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه نظام الملك سخنان ازبابت تصرف و تقصیر خواجه مجدالدین بعرض خاقان کشور ستان رسانید و آن کلمات موثر افتاده خواجه مجد الدین مؤاخذ گشت امیر بدرالدین بمحصلی او مقرر گشت هم درآن ایام خاقان منصور بپرسش آن قضیه پرداخت و خواجه نظام الملك وخواجه

افضل در پایه سریر سپهر نظیر باخواجه مجدالدین محمد در مقام تقریر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یك‌یك باو سخن کنند و باتفاق تغلب نورزند و خواجه مجدالدین محمد بآن عنایت مستظهر گشته بر خاست و زانو زد و بعضی از مقربان چون این صورت مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم درآن مجلس چیزی بر خواجه محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور با طلاق او صدور یافت‌وچنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزاردینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت محمدعلی آنکه پروانه چی بوده‌در مهمات دیوانی‌مدخل نماید تا شهور سنه اثنی وتسعین و ثمانمائه حال خواجه مجد الدین محمد باین منوال جریان داشت بعد ازآن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار واختیار برافراشت چنانچه مرقوم‌قلم‌خجسته شیم‌خواهد گشت‌انشاء الله‌تعالی

ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان و مغلوب گردیدن و رشته حیات او انقطاع یافتن

میرزا مظفرالدین‌ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر ایاب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض ومال متوطنان آنولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمد میرزا از عقب موکب خاقان تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشگر فراهم آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مرو شاه جهان آمد چون این خبر بعز عرض ستوده سریر رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق فیروز و معزالدین یساول و امیر احمدیار را با هزار کس از مردم کارزاربدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر ازآن لشگر شکست‌یافته از مروبجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل سیستان‌شتافته و از سیستان عنان‌یکران به طرف کرمان‌وبیك ناگاه کرمان را فرو گرفته از چهار طرف شهر نفیر و کرونای دردمیدند و غریو سورن باوج فلك نیلگون رسانیدند و داروغه کرمان فرار بر قرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر درآمده چند ماه بعیش ونشاط روزگار گذرانیده‌بارعیت‌معاش پسندیده کردپادشاه عراق وآذربایجان

پس از اطلاع برین‌واقعه‌یکی از امرای با تدبیررا با بسیاری‌از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله با آن سپاه در حیز مکنت خویش ندیده‌بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود آنولایت رسید شنید که مـرض نقرس در پای حضرت خاقان منصوراستیلادارد بنابر آن‌باتفاق بیرام بیك و میرعلی ترکمان و سایر امرا و لشگریان بر جناح‌استعجال‌متوجه دارالسلطنه هرات گشت خیال همگنان آنکه‌خاقان منصور ازمیمنه فاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد راگرفتار کمند گردانید ایشان نیز آن حضرت را بسر پنجۀ اقتدار و تسلط بند رنج و عنامبتلا گردانند ندانستند که‌شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای درنیاید و شاهباز قلۀ معالی را از قصد صعوه ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید .

بیت

عنقا شکار کس‌نشود دام باز چین — کانجاهمیشه‌باد بدست‌است‌دامرا

القصه بعنایت مهیمن غفور خـاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که درآن زمان ملازم آستان اقبال ایشان بودند از مستقر عزو جلال متوجه قصبه اسفرار شد و تواچیان براطراف ممالك محروسه فرستاده فرمان باجتماع سپاه نصرت پناه داد و از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات‌وقوع یافت‌و بآن‌واسطه میرزا ابا بکرویران شده عنان بصوب‌فرار تافت آنکه جان احمدجولی که از خدام بارگاه خاقانی‌بمزید کیاست و سخندانی اختصاص داشت قبل از شیوع‌خبر توجه ابابکر میرزا ازنواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهت تحصیل علوفه خود بجانب فرات‌توجه نمود ودر حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورده در ساعت او را گرفتند و نزد شاه زاده بردندو چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سئوال فرمود بالهام مـلهم غیب جواب داد که درین ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته پانزده هزار کس در نواحی بلدۀ هرات درکمین نشانده تا هرگاه علم‌نصرت شیم سایه وصول بران حدود اندازد و پای جلادت پیش نهاده دست مخالفان بازدارد

و میرزا ابابکر این خبر رامطابق واقعه‌تصور کرده جان احمد جولی را بانعام‌اسب و جامه نوازش نمود و عزیمت هرات تغییر داده روبطرف باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاه زاده همراه بوده بوقت نماز با مداد مجال‌فرار یافت و در نواحی‌قریه بهره بملازمت رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و آن حضرت لوازم تحسین و احسان بجا آورده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف یافته در غایت خوف رو باستر آباد نهاده در هر منزلی جمعی ازآنجانب می گریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیر دل باردوی خاقان عادل‌می‌پیوستند و آن‌حضرت در طی مسافت بمثابۀ مسارعت‌مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یك منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدود چند از آب عبور نموده و دران طرف رود بسبب ماندگی و کثرت بارندگی‌فرودآمده‌یکشب بر آسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب نمود و قلب و میمنه و میسره آراسته راه می پیمود و علی‌الصباح که ملاحان تقدیر کشتی‌زراندود خورشید را دربحراخضر فلك‌افکندند منقلای سپاه کشور گشای بکنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میر آخور و پلنك پوش بهادر و شیخم‌انداغلی و یار محمد با سپاه حوالی و پایاب از آب گذشته و متعاقب مواکب کواکب گردون مراتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیرو سورن بیدار شده یکه سوار شده مجال فرار یافت و جمعی بهادران موکب نصرت نشان‌بتکامیشی او مأمور گشتند و از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیك بمیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را تنها دید عنان باز گردانیده تیر بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بانجناب رسانیده و دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده میرزا ابابکر بدهستان شتافت و درخانه یکی از کلانتران آنمنزل فرودآمد و اسبی طلبیده که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آنشخص انگشت قبول بردیده نهاده آن جناب را مطمئن گردانیده و جمعی در خدمتش باز داشته درساعت متوجه پایۀسریر

اعلی گشت و بعداز وصول کیفیت حال‌بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلادر را بافوجی از شجاعان‌جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر بدهستان روانه نمودبیك‌ناگاه بر گردخانه که‌محل نزول‌شاه زاده بود محیط گشتند ودرآخر رجب سنه اربع و ثمانمایه آنجناب راگرفته رشته حیاتش به تیغ تیز انقطاع یافت و دهستانی‌رانیز که‌میرزاابابکر رادرخانه‌خویش فرود آورده‌طریق عذرمسلوك‌داشته بود از عقب فرستادند بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خاطرا کابر و اصاغر آن دیار که دغدغه تمام داشته از آن اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آن خبر مبتهج ومسرور شده نذر و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ‌ضمیر از آن خطیب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای‌رسیده بدستور معهوداعلام عدل و انصاف‌برافراخت

ذکر آمدن امیر ذوالنون بپایه سریر دولت روز افزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غوروزمین داور را بآن امیر دادور

امیر ذوالنون ولدحسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثرشجاعان کثیر الوصف‌ممتاز بود وبصفای عقیدت ووفور عبادت ازبیشتر ارباب زهادت‌مستثنی بود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلك ملازمان آستان سلطنت آشیان بسرمیبرد و هنگام گیرو دار و ایام رزم و پیکار باستعمال‌سیف و سنان پرداخته نهایت‌جلادت ومردانگی بجامی‌آورد بنابرآن منظورنظر عنایت و تربیت‌و رعایت گشت وباصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبهٔ که از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهـرات شتافته روزی چند درخدمت درگاه عالم پناه‌اوقات گذرانید اماچنانچه طمع میداشت منصب نیافت‌بنابرآن‌خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان‌متوجه یادگار محمد میرزا از یلقرآقاچ خبوشان عنان یکران به صوب ماوراءالنهر منعطف گردانید و بسمرقند

رفته پر تو التفات سلطان احمد میرزابرو جنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد ازآن بسبب منازعت که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه به خراسان نهاد و چون بدارالسلطنه هـرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه درآن‌ولایت‌اقوام هزاره و نو کدای درآنحدود استیلاداشتند و بکل اندیشه و خیـال نفس سر کشی و استقـلال در لوح خاطـر مینگاشتند و امیر ذوالنون فی شهور سنه‌اربع و ثمانین و ثمانمائة با لشکر اندك و امید بسیارمتوجه‌آنصوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت‌با آن جماعت محاربه‌فرمود وبقوت ودولت خاقانی‌و غایت شجاعت‌وپهلوانی‌در تمامی معارك بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره را در حیز تسخیرو تصرف درآورد

قطعه

ازو یك سوار از هزاره سوار | زنو کدای‌بومی‌بهنگام کار
به پیکار خونریز و شمشیر تیز | بر آورد از دشمنان رستخیز

اقوام هزاره ونو کدی‌چون‌اینمعنی‌رامکررمشاهده‌نمودندسرانقیاد وطاعت گذاری‌بر خط اخلاص‌و فرمان بر داری نهاده دیگرپیرامن خلاف نگشتند ومال و خراج بر گردن گرفته‌از مقام عناد و استکبار در گذشتند ونیکو خدمتی امیر ذوالنون‌موقع قبول یافته‌خاقان بنده نواز زمام رتق‌وفتق امور مملکت قندهار و فراه‌وغور وساخر و تولك را نیز در قبضه اختیار اونهاد اما چند سال بعضی از شاه زاده گانرا بنوبت باسم حکومت قندهارمیفرستاد وبالا خره‌امیر ذوالنون در ایالت آنولایت استقلال یافته و لوای نهمت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بولایت سال و مسون و سون و توابع و لوابع و لواحق تافت و بی شایبه تکلف و غایت تصلف و شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای و ظایف‌طاعات‌و عبادات رایت سعی واهتمام می افراشت از صبح تا شام در اقامت آن ساعت بنصفت و احسان گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی ودر میدان جلال و مصاف

قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت وپهلوانی او آفرین کردی وددرمحراب عبادات روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجا آوردی

قطعه

بروزش همه صولت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود
ز شمشیرخون‌ریز او روز جنك همه روی صحرا شده لاله رنك

و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالك مذکوره را ملك خود تصور کرده در ادای مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرك خود شجاع بیك تفویض نمود و داروغگی ساحر و تولك را بعبد العلی تر خان عنایت و ریاست‌غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن‌شده در آن دیار عمارات عالیه بر افراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چند گرت بعرض خاقان جمشیدمنزلت رسانیدند که امیر ذوالنون‌بوفور خزاین نقودوافزونی اتباع وجنود مغرور گشته و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته لایق دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از آنی که اندیشه کفران و سلوك در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزاده گان عظام بایالت آنولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آن که در اکثر یورشها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدت مدید بسخن اهل عرض التفات نمیفرمود تاآخرالامر بحکم **من لم یسمع بخل** قصد کرد که بموجب استصواب آن جماعت عمل‌نماید و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزادهٔالتجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت

گفتا در طرح بنیاد خاقان منصور قبه فلك ارتفاع
ملك بقاع مرقدجنت منزلت اسدالله الغالب را در قریه خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائة که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لـوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده از وادی استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیز شمس‌الدین محمد نام که نسبش بزبدهٔ عرفای گرام‌سلطان بایزیدبسطام اتصال می یابد در سنهٔ مذکور از طرف کابل و غزنین در قبةالاسلام بلخ شتافت وشرف ملازمت میرزا بایقرا در یافت و تاریخی ظاهر ساخت کـه آنرا در زمان سلطان سنجر ملك شاه سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا مهبط انوار مواهب اسدالله الغالب امیرالمومنین علی‌بن‌ابی طالب رضی الله عنه در قریهٔ خواجه خیران درفلان موضعست بنابر آن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخرا جمع آورده باایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکور که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته‌بود گنبدی دید که قبر درمیان آن موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر نمایند ناگاه لوحی از سنك سفید پیدا شد که بر آن جا منقوش بود که هذا قبر اسدالله الغالب اخ رسول‌الله علی ولی الله لاجرم فریاد وفغان از میان جان‌حاضران‌بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاك پاك‌سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب‌نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در ولایات اشتهار یافته اصحاب‌امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان‌آوردندبروایت زمرهٔ مجاوران آنجای بسیار از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی‌المرام باوطـان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خاص وعام درآن سدرهٔ سده مقام بمرتبه واقع شد که تمزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس کـه بر سبیل نـذر می‌آوردندبدرجهٔ انجامید که عقل‌از وجود زر و جواهر تعجب مینمود ومیرزابایقرا چون حال برین منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدارالسلطنت هرات‌فرستاد

و صورت حال واقعه را عرضه داشت بایستادگان پایهٔ سریر اعلی گرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آنصورت غریب متعجب گشته احرام طواف آن قبله امانی و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدانجانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجا آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده و در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت ودر آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و گرمابه بنیاد نهاد ویکی از آنهارا بلخ که حالا آن نهر بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه را به سید تاج الدین اندخودی که از جمله اقربای سید بر که بود بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود ومهم شیخی را بشیخ زادهٔ بسطامی عنایت کرده جهت موقوفات و نذورات عمله آن تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزو کرامت انعطاف داد ودرضمان صحت وعافیت ببلدهٔ فاخره هرات شتافت وابواب لطف ومرحمت پروری بروزگار سپاهی ورعیت بر گشاد القصه ظهورمرقد پر نور شاهی بواسطهٔ رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات وتعیین موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندك استطاعتی داشت علم توجه بر آنجانب برافراشت و چندگاه آمد و شد خلایق بر آن عتبهٔ کعبه مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقدو جنس بر آنجا می آوردند و شیخ ونقیب عمله آن فرخنده مقام تمامی آن اموالرا صرف ضیافت زائران و راتبه خواران و عمارات میکردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفهٔ مصر جامع گرفته باندك زمانی آنمقدار جمعیت در نواحی سده سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر وتزویر که در سلك از آنجیان دارالسلطنه هرات انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله مزار مزوررزر وجواهر بدست آورده پای بر معارج عزت نهدو نماز شام در گازرگاه نزدیك آستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع شده کیفیت حال پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب با اسبان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند روضهٔ فیض بخش حضرت شاه ولایت و پناه اهل هدایت رضی الله عنه در فلان موضعست

و اشارت بتختی کرد که حظیره شمس‌الدین‌تراش بود مردم بمرافقت ارآنجی‌بآن تخت رفته فی‌الحال جمع کثیر ازقلندران و سنك تراشان براوجمع آمدند وصورت قبر و بقعه ساخته‌آغازذکر و غوغا کردند.روز دیگر که این خبر ببلدهٔ‌هرات‌اشتهار یافت خاص و عام از رجال و نسا روی بگازرگاه آوردند و خاك قدم ار آنجی را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان‌آب حیات فرو برده‌آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاك گرفته بهر کس که میخواست انـدکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جواهر بسیار اخذ مینمود و ظهور قبر امام‌درمیان طوایف انام مشهور گشته هر روز خلق بینهایت از معلولات و مرضی بدان موضع می‌آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند و چون کوری یا لنگی بسر آن قبر رسیدی خود را بر خاك افکندی و قلندران و توابع آرانجی از وی می پرسیدند که مرض تو به‌صحت‌مبدل‌شد یا نه اگر میگفت‌بلی صلوات‌میفرستادند او را برمی داشتند و فریاد و فغان بر اوج‌آسمان‌میرسانیدند و اگر بر زبان‌میراند که علت من بحال خود است آن بیچاره را بلکد نرم میساختند که شکاکست و منافق وبقتل وحرق سزاوار است و لایق القصه آرانجی درعرض ده پانزده روزباین وسیله زر و جواهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه درخزانه خیال کنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خاص و عام انام شد و جمعی از مردم بی‌هنر را این هوس بر سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یکی در محلی ازمحلات بیرون و درون هرات و بعضی از ولایات صدای ظهـور امام در انداختند آرانجی‌چون‌حال بدین منوال دید از رسوائی ترسیده منهزم گردید و بطلان این جماعت نزد خاقان منصور و علماء واعیان هرات ظاهر گشته مولانا کمال‌الـدین شیخ حسین بتأدیب ایشان مأمور شدو آنجناب آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی‌را حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطله بر کانون درون هیچ بوالهوس راه نیافت اما آستانه‌علیهٔ‌خواجه‌خیران تا غایت معمور است و مطاف جمهور خلایق نزدیك ودور **والله‌اعلم بحقایق‌الامور**

ذکر بحج رفتن و آمدن محمد سلطان همشیره زاده خاقان بیهمال و نهال ثمر بخش او بصرصر فنا از پای در افتادن

شاهزاده محمد سلطان خسروی بحسن صورت و سیرت وصفای طبع و بقای سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف و به صحبت علما و فضلا بغایت مایل و همتش مقصود بر تحقیق مسائل در تحصیل فروع و اصول علم متفرد و منفرد و در تکمیل فنون معقول و مفهوم مستثنی و مجرد و شرح فضایل عقلانسبت به کمالات بسیارش رشحی ازعمان و وصف مقالات بلغاء قیاس بالفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بیکران .

قطعه

روشن اندر دل چه مصباحش — کشف کشاف و فتح مفتاحش
عقل او از قیاس عقل برون — نقش او از مقام رمل فزون

وآن در درج کامرانی با وجود حصول اسباب جهانبانی و اصول بمراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعهٔ کتب متداوله بجا می آوردند وازباطن قدسی متوطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد چنانچه سابقا مذکور شد بعداز واقعه قراباغ مصحوب والدووالده خویش که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ بهرات آمده درظلال عاطفت حال ستوده خصال آرام یافته بود پرتو عنایت آنحضرت برو جنات حالش میتافت و زمام اختیارش از ملك و مال درقبهٔ اقتدار قرار گرفت وعظایم مهمات سلطنت و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعال او واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روز چند تغافل پادشاهانه شعار روز کار همایون ساخت و بتصور آنکه شایدمیرزا گنجیك بمقتضای عقل وخرد کار فرموده وی از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بتأدیبش نپرداخت

بیت

هر شاخ پایدار که ازتست سر بلند مشکن بدست خویش که آنهم شکست توست

درآن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بگازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت و شاهزادهٔ جلادت پناه بجهت دفع حرارت خورشید برقع چتر جسارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیك او درآفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهدهٔ آن ترك ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب او مشتعل گشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون باخذ میرزا گنجیك فرمان داده کار از مدارا درگذشت امرای عظام در ساعت شاهزاده را گرفتهٔ بقلعهٔ اختیارالدین دریکی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند

قطعه

چنین است رسم سپهر بلند قرین است اقبال او را گزند
گل دولت ازباغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید

چون میرزا گنجیك چندگاه مانند لعل در صمیم کان ودر جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی ومرحمت جبلی حضرت خاقانی درحرکت آمده اورا مطلق العنان گردانید بعدازآن شاهزاده درغایت انفعال درملازمت بدرگاه جلال آمد ورفت میکرد واز افعال واقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار واستغفار بجامی آورد اگر گناه ببخشند شرمساری هست

عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام وادراك شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام درضمیر منیرش پیدا شده بمبالغه تمام والحاح مالا کلام اجازت حاصل کرده باطایفه از افاضل انام رو بدان مقام فیض انجام آورده قافله توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقه مالك الملك لایزال همعنان مواکب

کواکب احتشام ،

بیت

توفیق رفیق و بخت همراه　　اقبال ندیم گاه بیگاه

وچون هوای تبریز ازغبار سم شبدیز آن‌خسرو صافی ضمیر عنبر بیز گشت پادشاه‌مظفر لوایعقوب میرزامقدم شریفش‌راعزیز ومغتنم شمرده بارسال تحف وهدایا شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نموده شرایط میهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا گنجیك جوابداد که چون من احرام طواف بسته ام وزبان حال و قال راباداء کلمه لبیك اللهم لبیك باسم‌نیالایم اگر آن حضرت‌لطف غریب نوازی فرمایندبمنزل این‌ضعیف تشریف آورده و بمقتضای حدیث‌العازم یزار عمل نمایند

بیت

از آن طرف نپذیرد کمال او نقصان　　و زین طرف‌شرف روزگار ما باشد

سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس پادشاهی این‌التماس را تلقی بقول نگردانید و میرزا گنجیك نیز پای در دامن استغنا پیچیده چند روز در گفت و شنود در گذشت آخرالامر مهم بر آن قرار یافت که‌میرزا گنجیك یك روز بزیارت یکی ازمزارات تبریزرود و سلطان میرزا بدانجانب تشریف حضور ارزانی فرماید و در روز موعود در مقام‌معهود در میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم‌وتکریم باتمام رسید وسلطان یعقوب‌میرزا میرزا گنجیك را درآغوش‌مرحمت و لطف کشید، اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید وآن شاهزادهٔ توفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام رفته و از آنجا بمصر شتافت و میان آنحضرت و ملك مصر بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافته و میرزا گنجیك از مصر مبتهج و مسرور متوجه حجاز گشته‌بعد ازادای مناسك حج اسلام و طواف روضه طیبه‌رسول علیه‌السلام عنان بارهٔ خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون درضمان امان حضرت واهب العطیات‌نزدیك بدارالملك هرات رسید گوش‌هوش میرزا سلطان‌احمد

واکه‌بیگم خبر وصول فرزند ارجمند شنید دوحه امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری ثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف زاویه فراق مژده‌وصال گلهای امانی و آمال‌شگفته مضمون این مقال‌بر زبان حال و قال ایشان در گذشت .

بیت

باز آن مه طلعت خورشید سیما میرسد　　　چشم روشن شد که نور دیده‌مامیرسد

سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاه زاده با قدم اشتیاق استقبال کرده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت **وابیضت‌عیناه من‌الحزن** گرفته بود از شمیم مواصلت آن‌یوسف‌مصر سلطنت روشن گردانیدندو برسلامتی ذات‌خجسته صفات شاهزادهٔ‌عالیمقام بتوفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجا آوردند ورد صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا و صدور و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز ونثارقیام نمودند و کمال‌اخلاص‌اختصاص ظاهرساختند خاقان منصورنیزمیرزا گنجیك را چند فرسخ استقبال‌فرمودو آنمقدارعطوفت‌ومهربانی ظاهر گردانید که‌زیاده‌بر آن متصور نبودو میرزا کنجیك درغایت فرح و سرور بوطن مالوف خود درآمده همواره در منزهات هرات بافوجی ازعلماء خجسته‌صفات‌بفراغت صحبت میداشت‌و بیشتر اوقات‌فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسائل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی گماشت

قطعه

نشستی بارباب دانش مدام　　　زکسب کمالات‌حسنی مرام
نمودار هر خط بر آموزگار　　　بچشمش به ازخطرخساریار

و چون مجالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ نا پایدار ارباب وفا را آسوده و بر قرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائـه مرض حصبه عارض ذات آن شاه زاده بلند مرتبه گشته معالجه و مداوای‌حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار از

ترتیب اغذیه واشربه در گذشت **داعی والله یدعوا الی دار السلام** ندای **یا ایتها النفس المطمئنه** بگوش هوش میرزا کنجیك رسانید و شاه زاده خواطر از تنعمات دنیوی فارغ گردانیده به ضیافت خانهای **ماتشهتی الا نفس وتلذ الاعین** خرامید و نهال ثمر بخش گلزار اقبال به صرصر فنا از پای در افتاد وروی آفتات نوربخش رخش که ببرج استقلال بود از اوج کمال روی بحضیض و بال نهاد

قطعه

خورشید سپهر عدل و انصاف — بر اوج کمال یافت نقصان
وان اختر برج عز و تمکین — از دیده بخت گشت پنهان

والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاه زاده عالیمقدار رآ بدست اضطراب لباس شکیبابی پاره پاره گردانیده خود را به خاك راه افکندند و سیلاب اشك بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند

قطعه

بدست غم گریبان چاك کردند — ز دیده خاك را نمناك کردند
ز خون‌دل‌زمین کردند گلگون — ز دود آه ایشان تیره گردون

و خاقان منصور بمنزل شاه زادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرموداعاظم امرا ونوئینان و ایستادگان پایهٔ سریر آسمان نشان بآئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازهٔ شاه زاده را در محفه نهاده بر داشتند و تمامی سادات و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خاص‌و عام از طبقات انسان پیاده بمشایعت روان و از راه کوچه خیابان بعید گاه شتافتند و بر تابوت مغفوف برحمت حی‌لایموت نماز گذارده آن گوهر کان‌پادشاهی بحظیرهٔ که در گازر گاه‌جهت همین‌مصلحت‌بنا یافته‌بود به‌طریق‌سنت‌**سنیه خیر البریه علیه الصلوة والسلام** بخازن‌خاك‌سپردند

قطعه

ایچرخ جهان‌خراب‌از کینه‌تست — بیداد گری عادت دیرینهٔ تست
ای خاك اگر سینه تو بشکافند — بس گوهر قیمتی که‌درسینه‌تست

اصحاب این مصیبت در تعزیت چنانچه معهود است چندین روزی باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند و روح مطهر شاه‌زادهٔ والا گهر رابه اصناف صلات وصدقات شاد کردند و گنبد مقبرهٔ منوره رابانواع تکلفات زیب و زینت درافزودند افضل انام مولا نا نورالدین عبدالرحمن جامی در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیـدهٔ در سلك انتظام داد مطلعش بر خاطر بودثبت افتاد

بیت

رخشنده‌جرم‌خور که‌برین‌سبزطارم‌است — قندیل گور خانه شاهان عالم است

وایضاً جهت نقش سنك شاه‌زاده این‌رباعی‌رامنظور گردانید

قطعه

ای داشته از سلطنت عالم ننك — وی آمده از محنت ایام به‌تنك
بیرون زده زین‌جهان‌فانی‌اورنك — بر روی زمانه در غزاوزده‌سنك

ذکر آمدن بدیع الجمال بیگم همشیره خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج خاقان زاده خانم به مظفر حسین میرزا

چنانچه در ضمن وقایع سابقه‌مستفادمیگردد بدیع الجمال بیگم که‌همشیره خاقان منصور بود درآن سال که‌ولایت جرجانرا به‌حضرت‌سلطان‌سعید باز گذاشته در خطهٔ آمـل رایت آفتـاب اشراق‌بر افراشت ودرسلك ازدواج پیربداق سلطان احمد خان که ازجملـه خواقین دشت‌قبچـاق به‌مزیدشوکت و مکنت امتیاز داشت آن درةالتاج سلطنت‌را به حباله نکاح‌خویش‌درآورده‌بدیع الجمال بیگم را ازاحمد خان دوپسر ویك‌دختر متولد گشت وآن‌خاقان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته

مهد علیا جهت ملاقات برادر بصوب خراسان درحرکت آمده و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آباو اجداد توقف کرد و پسر خورد تربها در سلطان و خواهرش خانزاده خانم مرافقت والده اختیار فرمود و چون محفه زرنـگار آن مهد عفت شعار به حدود هرات رسید خاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت و شاهزاده گان و امرا و ارکان دولت راباستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را به حرمت هرچه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بجا آوردندو ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن گردانیده پیشکشهای لایق کشیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و درخلال این احوال رای همایون خاقان ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را بدرگاه عالمپناه طلبید زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکا نهد بعد از وفصـول بایقرا میرزا بهرات بجهت ختان شاهزاده عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی و برافراختن چارطاق فرمان داد و باغ زاغان جهت آنکار تعیین یافته هر یکی از شاهزاده گان ونوئینان درگرد آن حوض باغ کوثر مثال کـه از آب عذوبت مآل مالامال بود چار طاقی کـه از غایت زینت و زیب غیرت رواق سپهر خضرا مینمود :

شعر

بهر سوی آن حوض کوثر اثر — شد افراخته چارطاق دگر
مزین بدیبای روم و فرنك — زاجناس زر دوزی هفت رنك
بهر يك نشسته مه مه جبین — چو درقصر باغ جنان حورعین
زمردم ربوده دل و دین همه — فرح بخش جانهای غمگین همه

صناع و محترفات راست کوچهٔ در باغرا تا گذار حوض از ساختن چهارطاق های بر تزئین دکاکین غرابت آئین نگارخانه چین و رشك افزای بروج چرخ برین گردانیدند.

بیت

بهر سو دکاکین شد آراسته مهیا بر آن هر چه دل خواسته

و خاقان منصور از باغ جهان آرای بآن منزل دل گشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز وقت نماز پیشین بازمرهٔ از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهارطاق خاصهٔ همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته بود ببزم عیش ونشاط می‌نشست و هر یك ازامرا وشاهزادگان در چار طاقهای خودقرار گرفته به تجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام نمودند وآن فرح و سور در خاطر نزدیك ودورسرایت کرده مهندسان هنر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع تعبیه های غریب و اصناف امور عجیب بظهور رسانیدند و هرطایفه مناسب حرفه خود صورت نادر و پیکر بدایع مآثر ظاهر گردانیدند در آن اوقات از ارباب حسن و ملاحت نغمه سرایان صاحب هنر هر روز و هرشب در مجالس ارباب عیش و طرب جمعی کثیر حاضر بودند و بنغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط برناو پیروصغیر و کبیر را می‌افزودند فروغ جامهای بلورین که از شراب مالامال بودبزم می‌پرستان را نور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که بانوار آفتاب برابری میکردی افزودند ومحفل مستانرا چون فضای سپهر برین روشن میگردانیدند

قطعه

پری پیکر بتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه زآواز
نوای عیش وعشرت میسرودنه نشاط باده می نوشان فزودند

در آن ایام بهجت انام بکاولان آستان فلك احتشام هرساعت مائدهای تمام بعدد کواکب چرخ فیروز فام معد و مهیا میساختند وازوفوراطعمهٔ لذیذه و کثرت اشربهٔ لطیفه رسم آزوجوع از عرصه عالم بر می انداختند .

قطعه

به بزم خسروی هر دم مکرر شدی خوانهای نعمت روحپرور
بهر خوانی زنعمتهای شاهی مهیا بود هر چندانکه خواهی

و در روزی که طوی بزرك بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم واکابر

ارباب تقویم اختیار نمودند نسبت بمظفر حسین میرزا اختان بتقدیم رسیده دست عنایت حضرت خاقانی امراء دولت و نوئینان و مقربان بنده بعد از انقضای اندك زمانی از آن جشن و سرور و صول مظفر حسین میرزا به حدود بلوغ رسید خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را باوی درسلك ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافت و کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر به بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور و سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی وتسعین و ثمانمائه بساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علماء درمجلس اشرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر کامرانی را با یکدیگر عقد بست ودر آن محفل شرایط نیاز و نثار والباس حضار صحبت بهشت آئین چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید وهم درین لیالی میان ابوالنصر مظفر حسین میرزای گورکان و خان زاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید .

بیت

چو جان وتن به پیوستند زانسان　　　که جان ازتن نشد فرق وتن ازجان

وچون سنت ایزدتعالی بحکم **ولئن تجد لسنة الله تبدیلا** همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هرراحتی مقارن جراحتی باشدو هرمحبتی مستلزم محنتی و هرسوری قرین عزای و هر سروری متصل بغم جان گدازی بود درخلال این احوال پادشاه حمیدفعال ستوده خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوارمغفرت عزو علا انتقال نمود واین معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه که دستور است بسو گواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذوالجلال والاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت را بخلعت گرانمایه از لباس تعزیت بیرون آوردندو درزمستان آن سال بقشلاق مرو در باب تمهید بساط عدوان و تشیید اساس صلاح اهل بطلان بدستور معهود اهتمام کردند .

گفتار در سرافراز گردانیدن خاقان منصور وزیر منظور بارای

و تدبیر امیر کبیر علیشیر را به حکومت استرآباد

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقاق عالی مکان در مرو شاه‌جهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالك آرای چنان اقتضا نموده که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیك والی جرجان شده بود از آن مملکت بآستان اقبال آشیان آمده درخدمت باشد و مقرب آنحضرت السلطان امیر نظام الدین علیشیر بتقلد حکومت دارالفتح استرآباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را بامیر صایب تدبیر درمیان نهاد بنابر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شعف بسلوك طریق مرضیات سبحانی بقبول این امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجنبانیده روی توجه بدانجانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر بابا علی و امیر بدرالدین همراه بود و چون بنزدیك استرآباد رسید امیر مغول شهر را باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و کلفشان استرآباد ازفر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتصاف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند و حکام ولایت مازندران ورستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب شنودند رقبه بربقه اطاعت درآوردند و رسل و رسایل باسترآباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند و درآن اوقات که خطهٔ استرآباد مستقر مسند عزت آن امیر با حشمت وداد بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چندنوبت معتمدان سخندان باخلاع فاخره و تنسوقات و افره بآنجانب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر رحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب سلطان ایلچیان و تمامی سالکان مسالك جهانبانی را اسب و انعام داده و به جامه وزر نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش و جهت یعقوب

میرزا واحکام گیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نموده و درغایت تجمل و نهایت معدلت ورعیت نوازی بر سریر آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاءالله درتاریخ حکومت امیر معدلت دستگاه گوید

قطعه

آن میر علیشیر که دارد — اوصاف برون زحد تقریر
چون کرد قبول باز امارت — تاریخ شود امارت میر

و درآن زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت دیگر خواجه مجدالدین بمسند وزارت پا نهاد وعلم اعتبار و اختیار برافراخت مفصل این مجمل آنکه از آن زمان که خواجه نظام الدین و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند و نسبت بخواجه مجد الدین سخنان تقریر آمیز بر زبان آوردند و آنجناب از مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطان دخل نمینمود و درآن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجهٔ بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر تجویز اینمعنی نفرمود وزمام اختیار امور در قبضهٔ اختیار خواجه نظام‌الملك و خواجه افضل‌الدین میبود وپس ازآنکه مقرب حضرت سبحانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باسترآباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن‌قرار دادکه بار دیگر خواجه مجدالدین محمد را بمرتبه بلند و منصب ارجمند سر افراز گردانید و حسب‌الانفاق قبل از آنکه این اندیشه ازحیز قوة‌بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام‌الملك و خواجه افضل‌را گفت که مبلغ‌دو هزار تومان کپکی‌جهت مهمی سر انجام میباید کرد وآن دو وزیر چنانچه‌میبایست این‌سخن را جواب نگفتند وچون از بارگاه‌بیرون‌رفتند خواجه مجدالدین محمد بنظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کردکه حضرت اعلی‌را اگرده هزار تومان ضرورت باشد باید این دو خواجه که هریك هر سال مبلغهای کلی از

منال دیوانی اخذ مینمایند فی‌الحال کفایت فرمایند تا بدو هزار تومان چه رسد از شنیدن این سخن‌خاقان منصور متنبه شده همگی همت‌بتربیت مهر سپهرمکرمت مقصور گردانیده روز دیگر قامت‌قابلیتش را بخلعت گرانمایه آرایش‌داد وفرمان واجب‌الاذعان شرف‌نفاذ یافت که بدستور بیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات‌داد خواهان‌بخواجه‌مجدالدین محمدباشد همه امراء و وزرا و صدور وانچکیان و مقربان در هر مهمی از مهمات سلطان وسر انجام‌جمیع امورسر کاز دیوان او را عمده دانند ومقرر شد که‌منیشان آستان سلطنت آشیان‌در فرامین مطاعه خواجه والانژاد را مؤتمن‌السلطنه و معتمدالملك نویسندم‌هم خواجه مجدالدین محمد در یك لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهادوبخت بخشم رفته صلح کنان‌باز آمد و خواجه‌زبان حال بادای مضمون این مقال بگشاد

قطعه

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید   یافت قفل غمم از فاتحهٔ فتح کلید
دل اگر خار غمت‌دید خدا را منت   کز گلستان‌وفا باز گل بخت‌بچید

و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بیت‌الشرف خویش گشته بصوب دارالسلطنهٔ هرات خرامید در آن‌اثنا خواجه افضل الدین‌محمود بنور فراست‌دانست که عنقریب خواجه مجدالدین‌محمد در صدد انتقام‌آمده او را بقید مصادره‌و مؤاخذه‌مبتلا خواهد گردانید بجهت‌مخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت که‌اگرمصلحت باشدبنده بسر کار استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را محصول سازم خواجه مجدالدین محمد بنابر ملاحظه آنکه‌هر گاه خواجه افضل غایب‌باشد معایب او را آسان خاطرنشان خاقان والاگهر سازم او را اجازت داد خواجه‌افضل الدین مانند تیر از خانه کمان‌جسته به استرآباد شتافت و درغیبت آن خواجهٔ‌بلند مرتبت کوکبهٔ جاه و جلال خواجه مجدالدین محمد بدرجهٔ کمال تصاعد نموده

جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالی گهررا بستند ورعایا و مزارعان و محترفات و پیشه‌وران از دست انداز عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغبال نشستند و خواجه‌مجدالدین محمد متصدیان اشغال را درمصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار و اختیار خواجه نظام‌الملك و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخل داشت بسلاسل و اغلال مقیدومضبوط گشت و هر چه دست قدرت او بدان میرسید فرود آورد لاجرم در اندك مدتی دو هزار تومان کپکی از بابت امراء و وزرا و جملهٔ دیوان اعلی و بقایای تحویل از آن در خزانهٔ عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان تباه و بنان محتاج گشتهٔ کار ایشان بدینجا رسید که از فرط مهابتش هیچ علمداری رایارا نبود که یك‌دینار ویك من بار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاندو از کمال سیاستش هیچ عمالی زهره نداشت که بمقداری سر موآزاری ببازاری رساند

قطعه

پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان
خورده از دست کس نیارد برد مکر از دست زرگران سوهان

و خواجه‌مجدالدین‌محمد هرروزاز صباح تا وقت پیشین‌همت برفصیل‌مهمات سلطانی و سر انجام امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیك نیمشب با طایفهٔ از افاضل روزگار و علمای عالیمقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطافت طرب انگیز بسیارمیگذشت و هر کس درین باب‌بیشتر مبالغه‌مینمود نزد خواجه مقبول‌ترمیگشت و در دولتخانه‌خواجه مجدالدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده‌بودی وآن جناب در تربیت‌اطعمه گوناگون‌و**فاکهة ومایتحیرون ولحم‌طیرمما یشتهون** مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده‌بغایت تندخوی و درشت گوی‌بودو باندك چیزی غضب‌بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش‌و دشنام میگشودو امراء وارکان دولت را همواره بکلمات ناهموار بسی میر نجانیدو اثربد زبانی‌او اکثر با محکیان‌و مقربان آستان‌خلافت

آشیان میرسید و از مضمون کلام معجز بیان **ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك** بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای **والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس** پیوسته عدول مینمود بناء علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمین گاه مکر وغدر منتظر فرصت نشستند و بعد از آنکه آن جناب سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید معاقد ومعاتب شده از خراسان فرار نموده در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انصال نمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوع خواهد انجامید و **منه العونه و التائید**

ذکر بریاض جنان خرامیدن والدهٔ بدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان

والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه تندخوی و درشت گوی بود بواسطه علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقانی بلند مینمود و هر گاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت با خاقان والامرتبت بجا می آورد و چون اینمعنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده ازسر ملاقاتش در گذشت **بناء علی هذا** آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن و ملال روز گار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاه زادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه اش را بعظمتی هر چه تمامتر بر داشتند و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سو گواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیدندو باطعام و صدقات و ختمات کلام ملك علام قیام و اقدام فرمودند هم درین سال پهلوان محمد گرونست که داروغه و کو توال قلعه اختیارالدین بود و بافرق رعایا وعامهٔ بر ایا برنهج رافت و نصفت سلوك مینمود عالمرا وداع کرد و نزدیك مزار سادات مطرح مدفون گشت وعمارتی که بر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته وپرداخته پهلوانست

ذکر بحج رفتن خواجه افضل الدین و آمدن

امیر کبیر از استرآباد بپایه سریر خلافت مسیر خاقان یادین وداد واستعفا نمودن از امارت آنسرزمین

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه در ولایت استرآباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام‌الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده خواجه مجدالدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب اوخواطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدارالفتح استراباد روانه گردانیدوخواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت مینماید نایرهٔ عضب خاقانی که بباد سعایت خواجه‌مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او رامحترق خواهد گردانید لاجرم چاره جوی گشته بعد از تامل و اندیشه بنابر استصواب امیر نظام الدین علیشیرمتوجه عراق وآذربایجان شده وپس از قطع منازل و طی‌مراحل‌شرف ملازمت میرزا یعقوب را دریافته و مشمول انعام و احسان بیکران گردیده امارت قافله حاج برای صوابنمایش مفوض گشته و بدان واسطه گذاردن حج‌اسلام وطواف روضهٔ منوره خیرالانام علیه الصلوة والسلام را در یافت‌و قرین حصول مراد ومرام بعراق و آذربایجان‌شتافت‌اما نظام‌الدین علیشیر چون مدت‌یکسال‌در خطه جرجان بضبط امور ملك و مال اشتغال‌نمود اشتیاق ملازمت خاقان وافر مکرمت‌برضمیرش غلبه کرد و بعد از استخاره امیر بدرالدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدارالسلطنه هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان‌جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت آنولایت‌بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تابیش ازین آنجناب ازشرف‌ملازمت‌محروم نماند‌حضرت‌اعلی‌این ملتمس‌رابسمع رضانشنود و پس ازچند روز حضرت مقرب سلطانی را رخصت معاودت‌فرمود واو چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانید و در آن اثنا امیر حیدر را جهت‌عرض بعضی ازمهمات‌بپایه‌سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون میر حیدر را از جنون‌بهرهٔ تمام بود در وقتی که کیفیت شراب‌آن نشائه‌را مضاعف کرد بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطان

چنان شنود که از ملازمان آستان خلافت آشیان کابلی یکاول‌را تطمیع نموده‌اند که طعامی‌مسموم‌بخورد او بدهد لاجرم وهمی‌عظیم دارد و بقلم‌تدبیر اندیشه‌مخالفت بر ضمیر منیر می نگارد و خاقان منصور از شنیدن این خبر مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشت و در آن نشان سوگند یاد کرد که این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطورننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون آن قاصد شرف ملازمت امیر نظام‌الدین علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب الحضرت السلطان دربحر حیرت افتاد زیرا که از آن قضیه اصلا خبری نداشت و احرام بار گاه عالم پناه‌بسته ده دوازده روزاز استراباد بهرات شتافت و سعادت تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کرده بیواسطه عرضه داشت نمود که آنچه میر حیدر بعرض رسانیده کذب محض و بهتان‌صریح است و هر گزاین نوع سخنی بگوش من نرسیده بنابر آن امیر حیدر مواخذ و مقید گشت و امیر نظام الدین‌علیشیر از حکومت استراباد وتکفل‌امر امارت‌بمبالغهٔ تمام استعفاءنموده الحال از حداعتدال در گذرانید و خاقان منصور ملاحظه رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانیده و مقرب السلطانی بفراغ بال در وطن مالوف و مسکن معهود اوقات نمود و بواسطهٔ ترك امارت و منصب روز بروز بر جاه ومنزلت و تعظیم وحرمتش‌افزود تا کار بجائی رسید که خاقان‌منصور باو مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را برین موجب بقلم می‌آورد جناب هدایت ماب معالی ایاب زبدهٔ‌ارباب دین و دولت و قدوهٔ اصحاب‌ملك‌و ملت‌مؤسس الخیرات موفق المرات‌رکن‌السلطنه واعتمادالملك‌والدولةالخاقانی‌مقرب‌الحضرت السلطانی نظام الحقیقة و الدین امیرعلیشیر ضاعف‌الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیرعلیشیر ازحکومت استراباداستعفانمودباردیگر امیر مغول‌جهت‌ایالت آن‌مملکت‌توجه‌فرمود

ذکر خواستگاری نمودن مخدرهٔ پردهٔ عصمت بنت میرزا الغبیك بن میرزا سلطان‌سعید از برای اختر برج شهریاری شاه زاده محمد معصوم

بسمع جاه و جلال رسید که شاه‌زاده میرزا الغبیك بن‌میرزا سلطان ابوسعید پس پرده عصمت مخدرهٔ دارد که مهر از دیدار عارض آفتاب کردارش همه چشم گردیده و از شرم رخسار فیض آثارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشك رفتار و قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشه مشکین از غیرت زلف سیاهش بعایت منفعل

شعر

دو چشمش دو آهوی مردم شکار — دو ابرو دو سر فتنه روزگار
زمین سای گیسوی عنبر اقب — در آویخته آفتابی دو شب
لبش رشته درحب جان گشته زه — دهانش بر آن رشته بسته گره

و خاطر همایون مایل بر آن شد که آن پریچهره را به حباله نکاح ازدواج شاه زاده معصوم رساند و بواسطهٔ آن‌وصلت میرزاالغبیك را مفتخر و مباهی گردانید بنابر آن قاصدان‌سخندان باتحف و هدایای فراوان جهت تمشیت آن مهم نزدالغبیك میرزا فرستاد ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه در یافته‌بعبارت‌لایق ادای رسالت‌نموده‌و زهرهٔ‌برج سلطنت وجهانبانی را برأی دری اوج خلافت و کشور ستانی خواستگاری فرمودند میرزا الغبیك آن ملتمس رابعز اجابت مقرون گردانید و یراق مهد علیا باشارت علیه مبذول داشته در بارهٔ ایلچیان اصناف انعام واحسان به تقدیم رسانیدو در اوایل‌سنه خمس وتسعین و ثمانمائه محفه زر نگار آن مخدرهٔ عفت دثار را بحیثتی که دیدهٔ گردون سپهر در نظارهٔ آن حیران مانده وعظمتی که‌بر حبیس روشن ضمیرجهت دفع اصابت‌عین الکمال آیت ان یکاد بر زبان رانده بجانب خراسان روان کرد چون خبرقرب وصول آن دختر قمر پیکر بدارالسلطنه هرات رسید خاقان والا گهر جهت تربیت

طوی بآئین بستن شهر و کوچه فرمان فرمودامراء ارکان دولت‌بسر انجام اسباب جشن و سور وضرور یات ایام نشاط مشغول‌نمودند و درباغ جهان آرای یراق‌انکار کرده ابواب فرح و شادمانی بروز گار صغار و کبار طبقات انسانی گشودندارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرای کوچه‌هاوبازار ها را آئین بستند و چهار طاقها بر افراخته تمامی چداران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل‌و اطلس‌خطای وپارچه زربفت رنك بیاراستند و انواع نفیسها بصورتی پیوستند که‌تقریر چگونگی آن از بیان عاجز است وتحریر کیفیت آن‌ازاستطاعت قلم و زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق خلافت و جهانبانی نثار ها تربیت کرده و در محفهای گوهر نگار نشسته باستقبال شتافته و دردوازدهم ماه ربیع‌الاول سنه مذکوره در سرپل مالان بآن مهر سپهر شهریاری‌ملاقات نموده‌از جانبین‌شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدندو آن مقدار زر و گوهر ساجق کردند که قافله آزار مرحلهٔ جهان رخت بر بست و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی فقرا و مساکین بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرای گشته در تمامی آنراه که زیاده از یك فرسخ بود از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنك و عودادای تهنیت می نمودند و در هر چند قدم امرا وارکان دولت خاقان‌منصور وشاه زاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثاری عماری‌زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند وباین ترتیب و آئین او را بباغ جهان آرای رسانیده قضات و علماء و اشراف و فضلادر مجلس همایون نشستند وبمقتضای‌شریعت آن دوشاه‌زاده حشمت قرین‌را بایکدگر عقد بستند و چون مشاطه تقدیر پردهٔ زر دوزی از پیش روی عروسان شبستان آسمان بر گرفت و ماه و مشتری در حجله نیلوفری آغاز دلبری کرده مقارنه سعدین باین صفت تیسر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم به خلوت خانه خاص خرامیدوآن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام از وحاصل گردانیده روز دیگر که فراشان‌قضاوقدرشامیانه زرنگار آفتاب را در فضای بزمگاه سپهر انتباه بر

افراختند و از فروغ طلعت خورشید عرصه ربع مسکونرا منور و مزین ساخته

بیت

روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور طلعت مهر

خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه در طوی خانه بخت بر تخت نشسته مجلس انس وبزم نشاط چون جبین خورشید قرین شاهزاده گان عظمت آئین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشهٔ رطلهای راح ریحانی برصفحات خسار همکنان تافت و آفتاب عارض ساقیان سیمین ساق آن محفل را نور وصفا بخشیدو نعمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید

قطعه

چو گلگون گشت ازوی روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی

مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدوز

طباخان چرب دست و خان سالارران شیرین زبان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصله کنجد افزون و آنچه باحاطهٔ دایره احتمال در آید بیرون از **وفاکهتة ممایتخیرون ولحم طیرممایشتهون** میکشیدند و قافله جوع را از معدهٔ خاص وعام انام بر وجهی که رجوع ممکن نبود میکوچانیدند

بیت

ز جنس خوردنیها هر چه خواهی ز مرغ آورده حاضر تا بماهی

و برین نهج چند روز بساط عیش مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوست کامی نشسته بلوازم جشن و سور قیام مینمود و چون از آن کار ملالت دست داد بطی سماط و مناهی و ملاهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی کشود

گفتار در عصیان نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن سپهر آئین بجهت خواجه فخر الملت و الدین

سابقاً خامهٔ واسطی نژاد بتقریر آن زبان کشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استرآباد استعفا نمودخاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت را بهامیر

مغول که در جرجان بامر فرمان فرمائی اشتغال داشت رجوع نمود و فی شهور خمس و سبعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد که جناب عالی ایاب بپایهٔ سریر خلافت مسیر شتابد و چون آنجناب بر حسب مثال لازم الامتثال بدارالسلطنهٔ هرات رسید بنابر سعایت بعضی از اهل شر آیت درقلعهٔ اختیارالدین مقید ومحبوس گردید آن گاه فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد آل عباسی و امیر سلطان احمد جو کانجی و امیر درویش محمد بیوجی باسترآباد شتافته به ضبط جهات خواجه فخرالدین پردازند و اولاد و اقربا و و کلای آنجناب را مواخذ و مقید سازند و امرای عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روز تمشیت آن مهم با ایشان موافق کرد آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته وبخواجه شمس الدین تیکجی وبعضی دیگر ازقربا واتباع خواجه فخرالدین درساخت و گرفتاران رااز بندگی بندنجات داده بدست بیشرمی ابواب فتنه و فساد بر گشاد عالیجناب سیادت مآب نقابت قباب سید کمالالدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و به گذاردن حج اسلام فایض شده هشتاد و چهار مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانید وخواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن اوان بضبط سر کار خاصهٔ شریفه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین پا بسته دام اجل ساخت امیرمحمد امین در قفا چون این حال مشاهده نمودند ازدارالفتح استرآباد متوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت نمودند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباددرقبضهٔ اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا او را منظور نظر عنایت التفات گردانیده در سلك امرای عظام انتظام داد بعداز آن که امیر مغول چند ماه درظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد درروزی که شاهزاده را با بعضی ازاعدای دولت مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد قدم در طریق

بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف و خامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که راتق وفاتق مهمات میرزا بایسنقر بود کیفیت عزیمت او رااستماع نموده در ساعت آن‌نمك حرامرا پیش‌خود طلبیده بضرب عنقش فرمان داد رخنه گر ملك سرانکنده به .

گفتار در تقریر و مؤاخذه کردن خواجه مجدالدین محمد خواجه نظام الملك را

در آن وقت که خواجه مجدالدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملك و مال می‌پرداخت اگرچه خواجه نظام الملك چند گاه در متابعتش روزگار میگذرانید آخر لامر مانند ماهی در شبکهٔ اضطرات افتاد و عریضه در باب شکایت خواجه مجدالدین محمد نزد خاقان‌منصور فرستاده آنحضرت بنابر التفات وعنایت آن‌صحیفه راجلسه تسلیم معتمدالسلطنه نمود وچون پرتو شعورخواجه‌مجدالدین محمد بر مکر وتزویرخواجه نظام‌الملك افتاد و همگی همت بر دفع شر اومقصور داشته جمعی از اشرار عمالرا بر تقریر اواغوا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملك مع اولاد و اتباع و اشیاء مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را درشکنجه‌تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید از لال و اهانت یکروز در چهار سوی بلدهٔ هرات قید کردند و چون ایذا و اضرار خواجهٔ آصف شعار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات ومتملکات اتباع اوتنخواه‌وجوه‌برات داران گشت خواجه مجدالدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملك بر داشتند واو را مطلق العنان گذاشتند مقارن این حال نایرهٔ رشك و حسد در کانون درون‌امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده باهم اتفاق نموده و قواعد عهد و پیمان رابغلاظ أیمان مؤکد ساختند که خواجه مجدالدین را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه معتمدالسلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون دست انجام مهمات سلطنت‌سلطانی باز دارد محتمل است که نوئینان عظام ومقربان

بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملك را بر سریر وزارت نشانند و خواجه نظام الملك را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی در قبضهٔ درایت تو مینهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت وعصیان من نپردازی و برجادهٔ خدمت ومتابعت همدم وثابت قدم بوده وبا مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملك اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور باخواجه مجدالدین بیعت کرده واساس معاهده رابقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهام وزارت آورد هم درآن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجدالدین محمد نسبت به برادر امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوك میداارد بوقت مجال وهنگام فرصت درمجلس اشرف همایون زبان بغیبتش گشاده محاسن افعال ملازمان امیرصافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال برلوح ضمیر پادشاهی مینگارد خیتال عصیان نموده مکاتیب اخلاص آثار نزدسلطان محمود میرزا روان فرمود بناء علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست که خواجه مجدالدین محمد چند گاهی درمهمات سرکار سلطنت دخل ننماید وپیش ازآنکه مهم باضطرار انجامد ازروی اختیار ازاشتغال ملك ومال استعفا نماید ومهم برین جمله قرار گرفته خاطر بنده نواز آن خواجهٔ سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید ودرروزعزل صدهزار دینار کپکی انعام فرمود ولباس طلا دوزوغیره پوشانید وخواجه نظام الملك باستقلال درسرانجام امور ملك ومال دخل کرد وخاقان منصور روی توجه بجانب قبة الاسلام بلخ آورد .

گفتار در سرکشی کردن امیر درویش علی برادر امیر کبیر نظام الدین علیشیر درقبة الاسلام بلخ ورفتن خاقان بدانصوب

چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات ومرات ازثقات استماع نمود که اعتبار و اختیار خواجه مجدالدین محمد بمرتبهٔ رسیده که اصلا برادرش امیرنظام

الدین علیشیر در هیچ مهمی دخل نمینماید بلکه در هر مهمی مقرب الحضرت که
دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاه
حال برین منوال باشد شاید کـه عزل خدام امیر علیشیر بقلب او سرایت کرده از
حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرارداد که خاقان منصور را متنبه سازد
که اگر دست خواجه مجدالدین محمد را از دامان عزوجاه امرای معدلت پناه
کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوك طریق خلاف خواهد بود آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین که در آن ولادر بلخ اسم حکومت داشت تدبیر کرده فرمود تا مهر
همایون را کندند ونشانی درباب‌طاب شاه زاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت
ونزد آن‌حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از مکمن
عنایت خاقانی صدور یافته بنابر آن عنان توجه بطرف دارالسلطنهٔ هرات تافت و
بعدازآن میان سلطان محمود میرزاوامیر درویش‌رسل ورسائل آغازآمد وشد کردو
چون ابراهیم حسین میرزابپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت حال غدر امیر درویش
علی وآنچه گذشته بود خاطر نشان خاقان منصور ساخت و معروض داشت که قبل
از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخرا
فیصل باید داد لاجرم فرمان صادر شد که امرای عظام براق سفر و فراهم آوردن
لشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی از ممر خلاف امیر درویش علی چون ملال
در خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت وبر زبان الهام بیان گذرانید که
عجب حالتی است که با وجود اینهمهٔ حقوق تربیت و عنایت که مارا درذمهٔ درویش
علی‌ثابت است طریق کفران نعمت مسلوك داشته داعیهٔ سر کشی دارد وچون بعضی
ازاهل فسادبعرض رسانیده بودند که امیر درویش علی‌بیوقوف بردرش امیر علیشیر
نیست خاقان منصورازمقرب الحضرت نیز درآن مجلس اندك‌شکایتی ظاهرساخت
در آن حین آنجناب بپایهٔ سریر اعلی رسید و گفت وشنود را معلوم نموده بغایت
متأثر ومتغیر گردید ومقارن این حال خواجه غیاث‌الدین محمد دهدار که بفرط
کیاست و کمال فهم و فراست بی‌نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل

آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال ازمرآت خاطر همایون می‌زدود پیش آمده
گفت شما بجهت بی ادبی این غلامك كتابدار این مقدار الم بخاطر راه ندهید من
شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال اورا باسلاسل واغلال
بخدمت میرسانم خاقان منصور از شنیدن این سخن درخنده افتاده خواجه غیاث
الدین محمد را اجازت رسالت بلخ فرمود او همان روز بر جناح استعجال متوجه
ملاقات امیر درویش علی گشته بعداز اندك زمانی رآیات نصرت‌آیات بدان صوب
در حرکت آمده کوچ بر کوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت خاتون شد
وخواجه غیاث‌الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علیرا براندیشهٔ که کرده بود
ملامت نموده از و خامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار
گردانید و آن‌جناب رااز اظهار خلاف ندامت بی‌نهایت دست داده درصحبت خواجه
غیاث الدین محمد باستقبال موکب ظفرمال روان گشت وچون بسر چهار فرسخی
اردوی همایون رسیدخواجه دهدار روز دیگردرتخت خاقان رفته‌امیر درویش علیرا
ببارگاه همایون درآورد تاشرف تقبیل انأمل‌فیاض دریافت و معاهدهٔ معهود درسلك
اعظم نوئینان منتظم شد و چون دوسه روزی ملازمت نمود وغبار انفعال که داشت
بزلال‌مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور بدآنجانب تشریف
حضور ارزانی داشته ودر بزم عیش نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت و
امیر درویش علی از اسباب‌تجمل وتکلف آنمقدار حاضر گردانید که‌دیدهٔ بندگان
از نظارهٔ آن خیره گردید واز اطعمه و اشر به و**فاکهته ممایتخیزون ولحم طیرا
ممایشتهون** درآن مجلس چندان بود که کیفیت و کمیت آنرا شرح نتوان نمود
وجناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود نیز بنظر در آورده تمامی خیمه
وخرگاه وقبه وبارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ابریشمین واوانی چینی زرین
وسیمین پیشکش کرد و ترفیه این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی
نسبت بآنجناب لوازم التفات و عنایت بجای آوردآنگاه خاقان جم جاه کوچ بر
کوچ متوجه بلخ گشت وبعد از وصول چهار باغ امیر مرید ارغون که در ظاهر

آن بلده است از مقدم همایون مزید حضرت ونظارت یافت وآن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار شادمان در خاطرش افتاد لاجرم ایلچیان قمر سیر جهت اجتماع لشکرها بجانب امیر ذوالنون ارغون و سایر امرای ولایت روان گشتند و باندك زمانی سپاه بسیار بمعسکر همایون حضرت نصرت شعار جمع آمدند.

بیت

سپه شد بدرگاه خود انجمن که هم با گهر بود وهم تیغ زن

گفتار در عازم شدن خاقان منصور بجانب حصار شادمان به تسخیر ملك سلطان محمود و از آنجا مراجعت بصوب قندز نمودن

در اول فصل بهار که سپاه ریاحین واز هار روی بطرف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل بعشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی ببادفنا داد خاقان منصور عزم تسخیر ملك سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام‌الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور وابهت نا محصور درمنزل بابا شاهو نهضت فرمود و بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغول گردیده در آن روز بنابر افساد امیرعلی درویش مؤاخذ شد و خاقان منصور او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید دارند آن گاه رایت نصرت پناه عازم ارمنك گشت و غبار مراکب تیز روان از ایوان فلك در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بربن معنی وقوف یافت بالشکر تیغگذار جوشن وار ازحصار شادمان بیرون آمده بجبال جغتائیان تحصن جست و خسرو شاهرا از قندز پیش خود طلبیده برادرانش امیرولی وپیرولی‌را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت وچون قصبهٔ ارمنك از فرنزول خسرو جمشید فرهنك رشك افزای سپهر فیروزه رنك گشت سلطان اویس و میرزا جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته و تاوحش عنان یکران باز نکشیدند واموال متوطنان آنجای را تاراج گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده به صوب معسکر سلطان محمودمیرزا توجه فرموده قدم در میان مقابله ومقاتله نهدوحسام خون آشام از

نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد چون آنحضرت بسبب
مرض نقرس ووجع المفاصل مجال سواری نداشت وامیر ولی در قندز رایت خلاف
و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شد
و گفت دشمن را در عقب خود گذاشتن از رعایب طریقه حزم بیرون و مستبعداست
خسرو شاه که در قندز منتظر فرصت نشسته گذرهای آمویه را محافظت خواهدنمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهد آمد بنابر آن
خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست دادواصابت
رأی امیر محمد بوضوح پیوست و حرکت رایت نصرت آیت بجانب قندهاراتفاق
افتاد تبیین این مقال آنکه امیر ذوالنون شجاع الدین ارغون بموجب فرمان همایون
از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از
بلخ با فوجی از سپاه تیز جنك بآن بلده رسید از غایت غرور پیش از آنکه تتمه
سپاه هزاره و نوکد بدو پیوندد با شصت نفر از دلیران جلادت اثر رو بارمنك نهاد
و خبر توجه وقلب لشکر امیر ذوالنون بقندز رسیده امیر علی با هفتصد مردمکمل
مسلح سر راه بر آن جناب بگرفت وامیر ذوالنون بعداز وصول بدان جا از کثرت
عدد دشمن نیندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان
گفتند که چون مردم در غایت قلت اند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال
نمیباید نهاد این سخن بجائی نرسیده آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام
آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت ودرحمله اول جمعیرا قتیل و جریح گردانیده
بر خاك خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار
بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفتند متهوری زخمی
بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده
او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان
بصوب قندز گردانید و جراحان طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود
و چون این خبر بعرض خاقان رسیده خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافك که نخست

بظاهر قندز شتافته مهم براد خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از ارمنك کوچ کرده متوجه قندز گشت بعداز طی منازل بظاهر بلده رسیده کنار آب نیکی مضرب سرا دقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعهٔ مقابل سر کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که قمر عالم افروز بر فراز نیله گون حصار گردون اتغ زرنگار ازنیام افق برمیکشید تا وقتی که سپهر سیمین بلال بر سپهر ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشگر منصور بپای جلادت نزدیك بخندق رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر زیر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران بر میخاستند دلدوز ترك بر تارك سر كشان میدوختند و پیکان خارا گذار شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای ترك بگوش هوش پردلان میرساند وتیر پران مانند خون شریان سریان کرده جان را از آمیزش تن میرهاند

قطعه

ز باریدن تیر همچون تگرك	بهر گوشه بر خاست طوفان مرك
ز غریدن کوس خالی دماغ	نهان گشت از دیده روی فراغ

وچون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را ازارمنك معلوم نموده و قصه محاصره و محاربه قندز را شنود دو هزار سوار از دلیران روزگار بمحار به آنجناب نامزد کرده سرداری آن سپاه به محمد ایلچی بوغا که از سایر امراء حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید واو را فرمود که بر لشگر ظفر اثر خاقانی منصور شبیخون زده دست برد نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت شده در غایت سرعت قدم درراه نهاده واز معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم‌شبی در کنار اردوی همایون‌رسیده چون‌لشگریان مو کب گردون‌مراتب بموجب‌فرموده خاقان‌فریدون فرنزدیك یکدیگر فرودآمده بودند وخیمهارا طناب برطناب کشیده‌محمدایلچی بوغانتوانست که‌بمعسکر فیروزی‌اثردر

آید خیال آنکه هرگاه سورن اندازد که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله ومقاتله نهند وبدان جهت تفرقه در اردو وقوع یابد آغاز فریاد کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بهامرا و بهادران رسانیدند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند وبفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند وچون محمد ایچلی بوغادید که فائده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم‌درکشید وعنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاه زادگان و امراء و سردارانرا مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالحسن میرزا انداخت وآن شاه‌زادهٔ سعادتمند را بانعام اسب کوه پیکر هامون نورد سر افراز گردانیده فرمود که باسه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نمایند وابوالحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر ارسال داشت و ابوالحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان رسیده درساعت دلیران موکب عالی بباد حمله‌آتش قتال‌را التهام دادند محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیز مکنت‌خود ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که درکشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند ودر محلی که قدم در سفینه نهاد تیر عمر فرسارا زشصت قضا گشاد یافته ذورق‌حیات اورا غریق لجه فنا گردانید ونسیم فتح وظفر ازمهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوقا قریب هشتاد نفر درکنار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر بزخم پیکان قادر اندازان و دلاوران روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون کشتگان رنك بدخشان گرفت وریك هامون ازبسیاری جثه آنروز بر کشتگان سمت تسادید پذیرفت و شاه زاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخسار همایون بانوار فتح‌وفیروزی افروخته بمعسکرهمایون معاودت‌نمود وخاقان‌منصور مبتهج ومسرور گشته ابواب عاطفت واشفاق برروی روزگار شاه‌زاده بیش‌ازپیش برگشود وچون جمعی ازمردم سلطان محمودمیرزا درپنجه تقدیر اسیرودستگیر شده‌بودند ببخشید

و ازکنار آب نیکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که بیرون قندز است منزل گزیده گریختگان معرکه محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و نزد پادشاه سعادت انتما بتحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست

بیت

هر که بافولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد

و امیر بزرك را که در آن زمان از سایر امرای خاقان بمزید جاه و جلال وافزونی حشمت و اقبال امتیاز داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرك ملك وملت بمضمون کلمهٔ همایون **وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما** عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت وخاقان منصور مقدم شریفش رامعزز و محترم داشت جناب مرتضوی انتصاب شرط رسالت باورسانیده ودرباب تمهیدبساط مصالحه بدایع الفاظ ولطایف معانی آراسته گردانید خاقان منصور بنابر کمال ارادت منتسبان دودمان سیادت آن سخنانرا بسمع قبول اصغافرمود وچنان مقررشد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در پس پرده خلافت مستور دارد در سلك ازدواج خواهرزاده خودحیدر محمدمیرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستند وعجالةالوقت امراء قندز آنچه دست ایشان بدان رسید برسبیل پیشکش ارسال دارند وامیرشجاع الدین ذوالنون ارغوان راازقیدغم نجات داده معزز ومکرم ببارگاه عالم پناه رسانند آنگاه موکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه وجلال آرندوسلطنت مملکت حصار شادمان و بغلان وبدخشان و قندز را بدستور معهود به میرزا سلطان محمود گذراند وچون این خبر بهجت اثربه برادران امیر خسرو شاه رسید طنطنه کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند فی الحال امیرشجاع ذوالنون ارغون را ازمجلس بیرون آورده وخلع نفیسه پوشانیده وبمراسم اعتذارو استغفار قیام نموده پیشکشهای لایق وتنسوقات رایق مرتب ساختند ومصحوب جناب امارت مآب امیر محمد باقی

که شوهر خواهر امیر خسرو شاه‌بود بدرگاه‌خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون رامنظور نظر رحمت گردانیده پرسش فرموده آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر قیام نموده زبان نیاز بشفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس او مبذول افتاده امیر محمد باقی از افعال اقربا شرمنده و سر انفعال پیش افکنده فربساط بوسی دریافت وپیشکش کشیده پرتو انوارعاطفت‌خاقان بروجناب احوالش تافت ودست عنایت خسرو پوزش پذیرخلعت عفوولمان درقامت قابلیت امیرمحمد باقی پوشانید وجهت امیر ولی‌خلعت طلادوزی فرستاد وامیر باقی‌را به‌جامهٔ خاصه وافسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت‌ارزانی داشت هم‌در آن ایام امیربزرك ترمدی باانعـام اسب وزر و نفالیس‌تبرکان دیگر مفتخر و مباهی و مقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنابرآنکه درباب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیزجناب سیادت‌پناه‌را مشمول انعام‌واحسان بیکران کرد وچون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از این واقعه و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبةالاسلام بلخ تافت ونشاط شکار از ضمیر فیض آثار سربر زد وامراء و لشکریان تمـام صحرای قلم وخرم و ساباغ را احاطه نمودند و بجرکه روا نشده چند روز جانوران شکاری راندند ودر منزل بابا شاهو جرکه بهم رسانیده ده پانزده هزار آهو به‌نخجیر جمع گشت وشاه زادگان عظام وامرای مریخ انتقام بر حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت داران حکم فرموده تا از زخم تیر وتیغ وشمشیر خون‌ریز شکاری بسیار برخاك هلاك انداختند بعد از آن سایر لشکریان رامأمور ساخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون‌ساختند وخاقان منصور بقبةالاسلام بلخ شتافت و حکومت آن بلده را بدر درج کامکاری حیدر محمـد میرزا ارزانی داشت و امیر مبارزالدین ولی بیك را جهت تمشیت مهمات آنجا درملازمت شاه زاده گذاشته آن گاه رایات نصرت‌آیات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکار و کامران ازآب مرغاب عبور نموده و از پنجده گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود بعد ازآن باندك

زمانی انامل تقدیر ایزدتعالی نیل ملال برخسارهٔ اقبال خاقان بیهمال کشید وسلطان اویس میرزا چند ماه پهلو بربستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور ازوقوع این مصیبت محزون ومتألم گشته امراء وارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند وروح شریف شاه زاده را باطعام وختمات کلام علام شادمان ساختند و ازسلطان اویس میرزا یك پسر ماند محمدسلطان نام ومادر این پسر سلطان بیگم است بنت خاقان منصور وحال آن شاه زاده با والده خود در قید حیات است ودر ظل عنایت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر بسر میبرد

ذکر انجام مهمات دیوانی راخاقان کرام ناصر الدین

درقبضهٔ اقتدارخواجه نظام‌الملك گذاشتن وخواجه مذکور در ازقام خواجه مجدالدین محمد کوشیدن

چون بسبب اتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجدالدین را از دخل در امور ملك و مال معاف داشت وزمام امور دیوانی وسر انجام مهام سلطانی بکف کفایت خواجه نظام الملك گذاشت و خواجه نظام الملك باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی چند بمنصب اشرف دیوان اعلی مشرف شده بعد از آن در جرگه امرای عظام مهرزد ودست تصدی اودر رتق وفتق و قبض وبسط وحل وعقد مهمات ممالك محروسه قوی شده اکثر امراء و صدور مقربان و انجکیان طوعاً و کرهاً مراسم اطاعتش بجا می‌آوردند و وزرا در تحت امرو نهیش بسر برده و منشیان در فرامین مطاعه لقبش‌را امین‌الدولة القاهره قلمی میکردند وبی‌شایبهٔ تکلف خواجه نظام‌الملك بصفت حلم وتواضع موصوف بودونسبت بمشایخ وعلما ارادت واخلاص تمام ظاهر میکرد هرگز حاجب و دربان بردر خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس رامهمی پیش می‌آمد هرگاه میخواست پیش خواجه رفته حال‌خود راعرضه میداشت اولاد و امجاد خواجه نظام‌الملك خواجه کمال الدین حسین وخواجه رشید الدین عبدالملك دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال و جود ایشان از

صفات ذمیمه وصفات دنیهٔ پیراسته وخواجه کمال‌الدین حسین بجودت طبع وحدت ذهن وسماحت بیان وطلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت وسپاه گیری گوی مسابقت از امثال و اقران میر بود واین دوبرادر نامدار درزمان امارت واختیار پدربزرگوار درسلك اینجکیان ومقربان خاقان عالیمکان منتظم بودند وهمواره حاجت فرق انام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام را سر انجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجهٔ نظام الملك واولادش درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجدالدین محمد در خاطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را برطاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بغیبتش میگشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصلت و حمیده بصیرت را درصورت مقابح باز مینمودند و کمال تمول اورا شرح میدادند و بحکم من یسمع یخل بعضی از سخنان درخاطر خاقان عالمیکان جای گرفت وقواعد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان در بلخ قشلاق فرموده منهی ازاردوی همایون کیفیت تغیر مزاج آنصاحب تخت وتاج بخواجه مجدالدین محمد قلمی فرمودند وآنجناب متوهم‌شده در گوشه اختفامنزل گزید و بعد از آن ماهچه علم ستاره حشم از آن مستقر جاه و جلال بجای دیگر پرتو انداخت خواجه مجدالدین محمد خفیه بامرای برلاس شجاع‌الدین محمد برندق ومبارزالدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاده و برلاسان در مقام معاونت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام‌الملك ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخت وبقلم تدبیر برلوح ضمیر منیر همایون بنگاشت که در یورش قندز امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابداورا بسلطنت بر دارند و سپاس داری سپهر خلافت وکامرانی راکان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور ازامیر برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته

گرفتن امیر محمد وامیرجهان گیر را باخود مخمر گردانیده و با وجود این دو امیرخواجه‌مجدالدین محمدازغایت دوراندیشی بحمایت‌امیرمحمد وامیرجهانگیر باظهار وعنایت جهان گیر صاحب تاج‌وسریر قانع نگشته بجناب‌افضل الانامی‌مولانا نورالدین‌عبدالرحمن‌جامی‌رجوع کردو آن‌جناب باخاقان کامیاب ملاقات‌فرموده بعبارت لایق معروض‌داشت که‌دخل‌خواجه‌مجدالدین‌محمددرمهمات‌پادشاهی‌مستلزم‌معموری ملك‌وخوشنودی رعیت‌وسپاهی‌است اوراتربیت میبایدنمودوسخنان‌ارباب‌غرض‌رادرباب وی‌باید شنود خاقان منصور زبان قول گشاده جناب‌مولوی آنچه گفته بودندشنود بخواجه‌مجدالدین‌محمدپیغام‌فرمودوخاطرخواجه‌اطمینان‌تمام‌یافته‌روزدیگر ازمنزل اختفاءبباغ جهان‌آرای تشریف‌بردو بوسیله امرای برلاس بعزبساط بوسی سرافراز شده‌بیست‌هزاردینار کپکی پیشکش کرده بنورفراست درمجلس‌اول سوءمزاج شهریاری‌رانسبت‌بخودفهم‌نموده‌ازبیرون‌آمدن‌پشیمان گشت‌اماتن‌بتقدیرملك‌قدیرنهاده روزی چندخاقان منصور وبعضی از امرا وارکان دولت‌را ملازمت نموده هم درآن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشك گرد حوض بزرك باغ جهان آری دربزم عیش ونشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهان گیر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرای عظام‌را بمؤاخذه ومصادرهٔ ایشان امر فرمود و امیر محمد علی آنکه به مخلصی خواجه مجدالدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت نشان‌امیر محمدبرندق وامیر جهانگیر را دستگیر کرده درقلعه اختیارالدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهان گیر بعد از مدت پانزده روز از قید نجات یافته بلادیگر پرتوعنایت خاقان منصور برو جنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت‌یکسال درحبس مانده بود وبعد ازآن خاقان منصور اورا مشمول نظر عاطفت ساخت وازقلعه بیرون‌آورده بانعام جامه وجبهٔ زر دوزی و افسر نو روزی سر افراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهرلوازم الطاف ومرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجدالدین محمد پس از چند روزی که‌درخانه محمدعلی انکه دربندبود خاقان‌منصور بپرسش‌اوامر فرمود میرزا

سلطان احمد وامیر ناصرالدین عبدالخالق فیروزشاه وامیر احمدعلی فارسی برلاس وامیر مبارزالدین محمد علی بیك وخواجه قوام الدین نظام الملك و اولاد او وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان وانجکیان درایوان خانه باغ جهان آرای نشسته امیر علی انکه خواجه مجد الدین محمد را بابند گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس با غوای خواجه نظام الملك در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند وآنجناب بدلی قوی واملای فصیح تمامی سخنان بداندیشان زاجوابهای نیك گفت هرچند اعداسعی نمودند یك دینارو یك من بار بروی ثابت نتوانستند کرد خواجه نظام الملك عاجز گشته آخر الامر محمدعمر آبادی را که علمدار ساقط بوداشارت نمود که درپهلوی خواجه مجدالدین محمد نشست وآنجناب روی بامرا آورده گفت کسی را معارض من سازید که هم کفومن باشد اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمر آبادی بزبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من حرالاصلم و مادر تومملوك خواجه پیراحمد بوده است خواجه مجدالدین محمد از استماع این تشنیع شنیع برخود پیچیده روی بامرای ارکان دولت که همه بااو درمقام عداوت بودند آورد و گفت بآنچه مدعای شماست اعتراف نمودم که از معارضه محمد عمر آبادی معاف دارید آنگاه بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه درایام اختیار من صدور یافته نیك واقع نشده وبگناه خود اقرار دارم وامیر محمد علی توشکچی اورا بمجلس باربرده خواجه نظام الملك باتفاق امرا ووزراء بپایهٔ سریر اعلی شتافت قیدو کیفیت خطی را که از خواجه مجدالدین محمد ستانده بود عرض نموده حکم حاصل کرد بتحقیق جهات و متملکات آن خواجه حمیده صفات پردازد ونواب وخواص اورا درشکنجه تعذیب کشیده آنمقدار زر و جواهر و کتب نفیسه واجناس شریفه وپازهرهای حیوانی واوانی وظروف چینی و گلیمهای ابریشمین وخیمه‌های منقش رنگین ظاهر شد که هرگز درخزانهٔ خیال هیچکس نگذشته بود وچون آن تحف وتبرکات بنظر خاقان منصور رسید برزبان گذرانید که مارا اعتقاد

بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هر گاه تحفهٔ نفیس بدست اوافتد فی‌الحال پیشکش نمایدواکنون چنان‌معلوم میشود که باماسرراستی‌نداشته خواجه‌نظام‌الملك چون این‌خبر شنودبعرض‌رسانید که باوجودآنکه تاغایت خواجه‌مجدالدین محمد را شکنجه نکرده ایم اینمقدار تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر اورا تعذیب نمایند در نزد او اشیاء نادر ظاهر شود خاقان منصور نخست‌باین امر همداستان نشد آخرالامر برطریق مدعای خواجه نظام‌الملك‌حکم فرمود که باید ملاحظه نماید که آسیبی بجان اونرسد وجزم دانند که هر کس در قطع رشته حیات خواجه‌مجدالدین‌سعی‌نماید کشته‌خواهدشدخواجه نظام‌الملك وسایردشمنان خواجه مجدالدین محمد از این سخن فهم کردند که رای همایون متوجه است که نوبت دیگر خواجه مجدالدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله اندیشیدند که‌اورا درخراسان مجال‌نماند کیفیت‌واقعه‌آنکه چون مدعیان خواجه‌مجدالدین محمدرافی‌الحال شکنجه کردندونزد ایشان بوضوح‌پیوست که دیگر چیزی‌معتدبه ازوی‌حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگرتومتقبل‌شوی که درعرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان اعلی فرود آوری‌ماتورا مطلق العنان میسازیم آن گاه در باب‌سرانجام آن وجه طریقهٔامداد و معاونت مرعی میداریم وخواجه مجدالدین محمد مخلص خود رامنحصر در قبول این سخن دیده برطبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات‌یافت اما هم‌درآن هفته نظام الملك وجه تقبل را به تحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلظای اتراك وشاگردپیشه تنخواه‌نمودبنابر آنکه‌سرانجام آنوجه مقدور خواجه نبود مهم به بی ناموسی سرایت میکرد کرت دیگر در گوشه مخفی گشت ویراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم نرمك همراه شده براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روانشد هم‌در آن سال امیر نظام‌الدین درویش رخصت حج‌یافته‌بجانب حجاز توجه فرمودواما خواجه مجدالدین‌محمد چون‌بمنزل تبوك رسیدفی‌ذی‌القعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت گفته متوجه‌ریاض جنت گردید وامیر درویش بگذاردن حج‌اسلام فایض شده قرین‌صحت

و عافیت بهرات رسیده و نوبت دیگر بر مسند عزت و امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاءالله تعالی

ذکر فرستادن خاقان منصور میرزا بدیع الزمان

را بایالت ولایت جرجان و نجات یافتن خواجه فخرالدین احمد بیکی از حبس

چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت شاه زاده بعظمتی هر چه تمام‌تر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالك مازندران باستمداد رسل و رسائل وپیشکشهای لایق بآستان سلطنت آشیان فرستادند وجواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوك طریق اطاعت و انقیاد وعده دادندو میرزا بدیع الزمان به‌بسط بساط نصفت و اسفت پرداخته بتدارك اختلال که در وقت مخالفت امیرمغول واقع شده بودقیام نمود و بدست معدلت ابواب انعام و احسان برروی رعایا بل‌جمهور بر ایا بگشودو امیرشمس‌الدین محمد عباسی را ازپایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزئی و کلی را بوی داد و زمام وزارت و صاحب دیوان را در کف کفایت خواجه شمس‌الدین محمدامین بن‌خواجه معزالدین شیرازی نهاد مهم صدارت وپیشوائی ارباب غنایم بدستور معهود بسیدنظام الدین سلطان احمدبن امیر برهان الدین‌خاوند شاه مفوض گشت و چون هرج و مرج‌بامور دولت سلاطین آق قوینلو راه‌یافته بود بسیاری‌ازا مراء ترکمان‌التجا بشاه‌زاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان در گذشت‌وسلطان‌بدیع الزمان میرزا بنابر تحریص امرای آذربایجان فی شهور سنه تسع‌وتسعین و ثمانمائه قصد تسخیر آنولایت کرد و از استرابادبری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد بمجرد ازجوقه که استماع نمود بجانب‌دار الملك جرجان شتافت از جمله عظام امور که در زمان سلطنت بدیع‌الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه عالیجاه معالی دستگاه خواجه فخرالدین احمد نیکی از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرانش

خواجه‌شمس‌الدین محمدومعزالدین‌محمدرا فرمان صدور یافت که مؤاخذ گشتندو شربت‌شهادت چشیدندوچون خلقی کثیر ازمردم جرجان درزمان‌دوخواجه عالیشان برفاهیت‌وجمعیت‌بار بسته‌بودنددرسلك‌جمعیت‌متوطنان‌آنولایت‌سمت‌اختلال‌پذیرفتو ولد ارشد خواجه‌شمس‌الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین محمد مظفر به خراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلك امراء انتظام‌یافت و دراندك مدت و زمانی‌شآمت خون‌ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصوررسید که جناب‌امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع‌الزمان‌را بد آموزی کرده بسلوك طریق مخالفت ولایت مینماید و ترتیب آلات رزم وپیکار پرداخته داعیه دارد که‌ابواب فتنه بر روی‌اهالی دیار خراسان گشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان‌صادر گشت که امیرمحمد امین‌را بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستد و شاهزاده درامتثال آن مثال یکدوروز اهمال نموده آخرالامر بموجب استصواب زمرهٔ ازخواص که اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج‌ایشان نبود بگرفتن‌جناب امارت مآب فرمان فرمود حسین قلی جفاکش بموجب فرمان عمل نموده بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دارالسلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان بنام حسین قلیخان فرستاد که سر او را از تن‌جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی‌فرستد و این نشان در رادکان‌بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم آن امر را بتقدیم رسانید امیر نظام‌الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهرات این بیت در سلك نظم کشیده

بیت

ظالمی‌را کشته سوی‌شهر آوردندسر　　　آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ‌بود

و چون خبر قتل امیرمحمدامین‌رسید خواجه شمس الدین محمدبنابر وفور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز بر افراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا من‌حیث الاستقلال به

صاحب السیف و القلم خواجه جلال‌الدین مفوض گشت و مقارن این احوال رایت همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصارشادمان در حرکت آمدسلطان بدیع‌الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب شد تقبل‌الله تعالی منه

گفتار در وفات سلطان احمدمیرزا در سمرقند

وعزیمت نمودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصار شادمان

شعر

درین نوبت‌گه صورت پرستی — زندهر کس بنوبت کوس هستی
زمستان از چمن رخت اربه بندد — ز تاثیر بهاران گل بخندد
گر از گردون نگردد نورخور گم — نگیرد رونق بازار انجم

مصداق این سیاق آنکه سلطان احمدمیرزا که پسر بزرگ سلطان سعید میرزا بود دربلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمودو در غرهٔ ذی‌القعده سنه ۸۹۹ از دارغرور بسرای راحت و سرورانتقال کرد و میرزاسلطان محمود ازحصار علم نهضت افراخته سمرقند را بحیز تسخیر در آورده در ماه محرم سنهٔ تسعمایه از پادشاه عالیجاه سر در گذشت و پسر رشیدش بایسنقر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمان فرما گشت و برادر خود و میرزا سلطانقلی داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب مداهنه شخصی که مباشر آن امرشنیع بود آسیبی بنور دیده شاه زاده نرسانید و پسر بزرگ تر میرزا سلطانقلی محمود سلطان سعید میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون بر فوت آنحضرت وقوف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام خود کرده به‌تمهید اساس جهانبانی قیام نمود وامیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلك نوکران امیر مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده از سر ادقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندزو بقلان اعلام بایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال پیدا کرد و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان محمود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما

آخرالامر به بسیاری ابطال رجال وافزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده و نخوت وجبروت وعظمت و باد بروت او از حدوعد بیرون بود چون این خبر بدارالسلطنهٔ هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایت شد و پس از اجتماع سپاهی که در کثرت ازاوراق اشجار زیاده بودند و در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمایهٔ عنان عزیمت بجانب قبةالاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و به اتفاق سایر شاه زادگان در دفع اعدای قاهره کمر سعی و اهتمام بر میان جان بندد و چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید ونشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا نخست در اطاعت فرمان واجب الاذعان تغافل ورزید و آخرالامر ملاحظهٔرعایت‌حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاه زاده کامکار محمد مؤمن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استرابادبیرون آمده عنان‌یکران بطرف آب آمویه‌انعطاف داد اما خاقان منصور چون‌قطع‌منازل و مراحل پیمود بحدود قبةالاسلام بلخ رسید شاه‌زاده سعادتمندحیدر محمدمیرزا و امیرمبارزالدین محمد ولی‌بیك بلوازم‌استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته‌ملحوظ‌عین عنایت‌پادشاهانه و منظور انظار عاطفت خسروانه گردیدند و چند روز النك آسیای‌ریگك که در یك فرسخی‌بلخ است‌معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی از آنجا بعزیمت‌عبور از آب ومروربر ولایت بمعنی سنك‌ریزهٔ رفت و در آنمنزل بعرض خسرو عالی رسید که‌خسرو شاه لشکر جلادت اثر بلکه حشری عقوبت منظرفراهم آورده‌و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکوه از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهضت و تاراج ممالك محروسه اعلام اقتدار بر افرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشأن مشورت فرمود و

صلاح دولت در آن دانست که بعضی از شاه زاده گان رستم توانرا با فوجی ازجنود مظفر لواجهت دفع شر خسروشاه بجانب‌قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبورنموده مملکت حصار شادمانرا به حیز تسخیر درآورد و در آن اندیشه‌بود که آن‌خدمترا بکدام یك از اولاد امجاد مرجوع نماید که نا گاه سلطان بدیع الزمان میرزا به اردوی اعلی‌رسید وبشرف‌دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزیداعتضاد شاه و سپاه گردید خاقان منصور نوردیده‌سلطنت‌و جهانبانیرا سردار فوجی ازامرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس کرده جهت مقابله و مقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و مردم آنجائی بهوا داری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده‌بسرانجام پیشکش‌و ساوری قیام ننمودندلاجرم نایرهٔ غضب خاقانی اشتعال یافته شاه نصرت نشان آنچه در آن قریه بود بباد غارت و تاراج بر دند و از آنجا سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را بامیر محمد باقی و بعضی دیگر از امراء مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرده و خود در نفس شهر توقف کرد بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت میگذرانید و خبر بیسامانی شاهزاده بعرض خاقان رسید از آنجا بر جناح استعجال بجانب‌حصارایلغار فرمود پس‌از قطع‌منازل در صبحی که لوای بیضای آفتاب در فضاء سپهر خضر امر تفع گشت ماهچه رایات ظفر مآب برالنك حوزی که‌ازآنجاتا حصاریکدو فرسخی مسافت‌است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا خبر شنوده با چند معدودی از ملازمان به طرف‌دره دروازه رفت خاقان منصور بر فرار شاهزاده‌اطلاع یافته ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا باجمعی از امراء وانجکیان‌وفوجی ازعسا کرنصرت نشان‌بتکامیشی دشمنان روان فرمودند وشاه زادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرزا خود قراول ایشان بود در درهٔ دروازه بچند اول جنود سلطان مسعود رسید و بین‌الجانبین غبار جنك و شین ارتفاع یافت و سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر کرد اما به حسب تقدیر بشمشیر یکی از اعدا

از پای در آمده پسرش دستگیر شد و متعاقب آنواقعه شاهزادگان به‌آن مکان رسیدند و مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بلطایف الحیل بذروهٔ جبلی که‌دربلندی بامنزل زحل برابری‌مینماید صعود نموده وچون درآن کوه برف بسیار بوده ازجنس پلاس‌هرچه داشته بر زبر برف گسترده ازآنجانب‌بپایان شتافته عنان عزیمت بشهریافته بناء علیه ابوالحسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیوم جمادی‌آخربه اردوی اعلی‌ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میر آخور تاسف خورده اقرباء واتباع اورا بپرسش ونوازش مفتخر ومباهی وسرافراز گردانیده وهمان‌روز امیر عمر بیك و سلیمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن‌حدود توجه نموده خواطر دورونزدیك را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیده بغایت عنایت وعدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم‌خاص‌وعام ولایت حصارشادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده‌سدره انتما کرده در ظل لطف و احسان بیکران ازتاب آفتاب حوادث نجات یافتندو احکام مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که هیچکس ازاعلی وادنی سپاه انجم جاه‌بیك دانه جو و برك کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریدهٔ نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندند در عوض هرشری سری و بجرم هر ضرری سروری‌تلف خواهد شد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت یزك از النك حوزی کوچ کرده موضع سمجك محل نزول و نصب سر ادقات سلطنت‌واستقلال‌شدوهمان روز حکم‌جهان مطاع‌نفاذ یافت که ازلشکریان مظفراثرسه‌هزارمرد درسایه‌علم شاهزاده فریدون‌حسین‌میرزاوامیرمبارزالدین‌محمد ولی بیك و امیرابراهیم جغتای وامیر سعید ارغون از آب عبورنموده بسلطان‌بدیع الزمان میرزا ملحق کردند و آن حضرت از آن جانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز را وجههٔ همت سازند و باطفاء نایرهٔ مخالفت آئین وعناد امیر خسرو شاه پر دازند و روز شنبه بیستم یکی از نوکران مظفر حسین میرزا

بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاه زاده مکتوبی که سلطان بدیع
الزمان میرزا فرستاده بود رسید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرأت و جسارت از
قندز بیرون نهاده و خواطر بر مقابله و مقاتله سپاه نصرت و ظفر دستگاه قرارداده
اکنون بهر نوع حکم قضامطاع نفاذیابد در انخفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام
مسلوك دارد و چون پرتو و شعورخاقان منصور بر آن صوب افتاد فرمان عالی صادر
شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان میرزا پیوندد و
هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسرو شاه روند و صورت جمعیت او را به
پریشانی مبدل گردانند وروز یك شنبه بیست هفتم قاسم سلطان ولد سیدك خان که
از اعاظم خوانین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاقست اقبال وار بدرگاه
خاقان جم اقتدار رسید و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلك سایر
شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله
که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود مهر منیر بود بآستان سلطنت آشیان
تافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلك اقران خویش انتظام یافت و در روز سه
شنبه بیست نهم موکب همایون ازسمجك نهضت نموده موضع اقبالش محل نصب خیام
سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر
حسین میرزا به سلطان بدیع الزمان میرزاپیوسته خسرو شاه از مقاومت عاجزشده
روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاه زاده گان و نوئینان او را
تعاقب نموده آن قلعه را مرکز واردر میان گرفته‌اند وبمحاصره ومحاربه اشتغال
دارند اما در میان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا گورکان
اندك نقاری واقع است زیرا که چون خسرو شاه بعد از پیوستن میرزا مظفر حسین
میرزا ببدیع الزمان میرزاعنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا
بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت مینماید و میخواهد که درحین سواری نقاره
زده با برادر کلانتر ابواب مساوات بر گشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین

صوب افتاد مهم حصاررا بصلح فیصل داده روی بقندز نهاد چنانچه مرقوم قلم خجسته رقم میگردد و من الله الاعانة والمدد

گفتار در توجه خاقان گردون اقتدار نصرت نشان به محاصرهٔ حصار شادمان

در آن اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن وسزاوار چنان بود که امیر محمدباقی محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعت در گوش کشیده غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته بپایه سریر خلافت مسیرشتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سایر بندگان دولتخواه انخراط وانتظام یابند اما آنجماعت را رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاداوازین امر مانع آمده پای در دامن استغنا پیچیدندو پشت پندار بحصانت حصار بازنهاده متوجه درگاه عالمپناه نگردیدند صباح که شاه متحصنان قلعهٔ مستدیر را خیره ساخت و شعشعهٔ بیرق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه رنك زرنگار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب الانباع نفاذ یافت که از امرای انجم سپاه ناصرالدین عمر بیك و محمد علی آنگه و شاه حسین خان سپار و عبداللطیف جانثار و حسن علی قزاق و یوسف ایوب و امیر بیك ترکمان و تنگری بروی ممانجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد یحیی و حمزهٔ قراول با غلبهٔ بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها تقسیم نموده از روی جد و اهتمام بامرمحاصره و محاربه پردازند الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت شبیه قلعه خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور

قطعه

قضا کنگرش را ز برج زحل — ببالا بر آورده چندین محل
ته خندقش از زمین در مغاك — دوچندآنکه ازچرخ تا روی خاك

القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند

و اسباب حصار گیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنك گشاده لوازم محاصره و محاربه بجا آورده کمانها مثال رعد درغرش در آمده آتش در خرمن دیوان انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفهٔ کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاءالدین عطار بود و در چغتائیان برمسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مسیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم آورده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام به مجلس خاقان گردون احتشام در آمده بتقبیل انامل فیاض سر افراز گردیده گناهان محصوران را در خواست نمود خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفوو احسان رسانیده متوطنان فرحناك و مسرور گشتندو اظهاراطاعت و انقیاد کرده آنچه از دست مکنت ایشان بدان میرسید برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمودبرلاس کرده از قلعه بیرون فرستادندواو بکریاس گردون اساس شتافته بعزبساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سر افراز شده و دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریانرا خلعت بخشش بخشایش پوشانیده وزلال مکارم خسروانه غبارانکار و عناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمد برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بر قلعه شتافته

بیت

منهی اقبال درین کهنه دیر — غلغله انداخت که الصلح خیر

امرای حصار قبول نمودند که بعدآز مراجعت موکب همایون ظفراثر مخدره سراپرده عصمت راکه سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بودیراق

نموده بدارالسلطنه هرات فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوك طریق اطاعت و انقیاد باعث و تحریص باشد و از وقایعی که در خلال احوال گذشته براوروی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیرمظفرالدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا بود التجابسدهٔ سدره انتما کرده شرایط نثار وپیشکش بجای آورده و خاقان منصور او را منظورنظر لطف و اعتبار ساخته در دیوان امارت‌بهره دادو مواجب‌مناسب‌تعیین فرمود دیگر آنکه قدوةالصدور الاعاظم میرك جلال‌الدین قاسم ولد مولانا شمس‌الدین محمد امین که اباًعنجدمتصدی منصب صدارت‌سلاطین حشمت آئین بود بتاریخ پانزدهم‌شعبان‌داعی حق را لبیك اجابت گفته بریاض‌جنان انتقال نمود خاقان منصور ملاحظه حقوق خدمت آنجناب کرده برفوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را برنهج سنن‌سیدالمرسلین صلی‌الله علیه وآله الهادین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار مسلح و مکمل با نظر محمد قباد بانی نعش او را برده در مزار خواجه ابونصر پارسا بخاك سپردند و مدت‌حیات میرك قاسم پنجاه‌ونه سال بود و یکی از شعرادر تاریخ وفاتش این‌بیت‌نظم فرموده

بیت

چون روز برات از جهان دعا خوانان	بماند سال وفاتش دعای روز برات

گفتار در محاصره‌نمودن شاه زاده‌گان خسرو شاهرا در قلعه قندزو انقیاد نمودن خسروشاه

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلك تحریر کشید چون خسرو شاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در حیز مکنت‌خویش ندید و چهاردیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانیده شاه زادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف‌قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله گیر و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست‌بانداختن ناوك‌دلدوز گشادند بنابر کمال‌متانت آنقلعه را مدت دو ماه‌محاصره‌نمودند لاجرم خاقان‌منصور بعد از فراغ مهم حصار

با تمامی مخد و مزادگان عزیمت بدان صوب نمودند و هوای قبادیان از غبار مواکب نصرت نشان عطرافشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرای نواحی کشتیهای گذرهای آب آمویه جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیده در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن پل کردند و در آن اثنا کشتیها بموضع بستن پل رسیدند و آب بشدت هر چه تمامتر بر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که در دست بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته بگذرند و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تك و پوی مثل این جزیره یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی سپاه از آب عبور نموده و بجزیره شتافتند بخیال آنکه شب آنجا عبور فرموده دیگر جسر را از آب بدانطرف کشند و از آب بگذرند اتفاقاً در آخر همانروز شتری در آب افتاده باینجانب بیرون آمده لاجرم بوضوح پیوست که بوسیله جسر از آب میتوان گذشت و خاقان عالیمکان همانروز از آنجا عبور فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند باداز آب عبور نمودند چنانچه تا وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیك نیمشب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگان را معلوم شد که افتادن شتر در آب محض عنایت ملك و هاب و کمال قوت دولت خاقان کامیاب بوده والا در آنشب در جزیره مذکور توقف واقع می گشت و همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت

بیت

بود هر کرا لطف حق راهبر　　　ز طوفان دریا نیابد ضرر

القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسرو شاهرا اندراس داده از مقام غرور پندار تجاوز نمود و علی التعاقب و التوالی قاصدان سخن دان بآن آستان خلافت آشیان

ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که قدر بنده از آن کمتر است که باخدام خاقان منصور در معرض‌مقابله و مقاتله در توانم آمد و جرأت و جسارت که تا غایت‌بوقوع انجامیده ازخوف جان و بیم هلاکت‌بوده اگر زلال الطاف خسروانه دفاتر زلات این‌بیچاره را بآب عفو فرو شوید هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده‌مادام الحیواة قدم‌از جاده‌خدمتگاری فراتر نهم‌وچون موکب‌همایون ازینجامراجعت فرموده در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شد بدرگاه عالم پناه شتافته دیده را از خاك بارگاه سپهراشتباه جلاد هم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت‌اصلی بر عجز و بیچارگی‌خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را به خلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسرو شاه خطبه‌و سکه بنام و لقب همایون موشح ومزین ساخته نظر بهادر راکه ازجمله مخصوصانش بودباپیشکشهای‌لایق بیرون فرستاداو بوسیله امرای عظام شرف‌تقبیل قوایم سریر خلافت مسیر در یافت و زبان اعتذار و استغفار بر گشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهت امیر خسرو شاه و برادران‌او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده از کمال مکارم اخلاق منصب امارت دیوان اعلی بر خسرو شاه تفویض فرموده اعلام بخشایش جرایم و آثام او را بلند گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلك احتشام مقضی‌المرام بقلعهٔ قندز باز گشت نمودفرق تفاخر و مباهات خسرو شاه‌از ایوان کیوان در گذشت و مهر خود را به قطب‌الدین بکاول سپرده بپایه‌سریر خلافت مسیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة‌الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملك بخش ایالت بلخ با توابع و ضمایر از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دارالسلطنه هرات شده برجناح استعجال رایت نهضت بر افراشت‌پس از وصول بمستقر سربرحشمت‌و عظمت وتمهید بسط عدالت‌و مکرمت سلطان‌مسعود میرزاحسب المقررهمشیره‌خودراکه نامزدحیدر میرزا بود یراق‌نموده بدارالسلطنه

هرات کسیل فرمود خاقان منصور و امرای عظام و وزرای گرام بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مأمور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده وتعبیه‌ها بعرض ظهور آمده دو سه روز صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت‌را با بر جیس سپهرخلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر قدیر سبحانه و تعالی در دارنا پایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سرور یرا المی متعاقب هر نهار یرا لیلی در پی و هر لیلی آبستن وی همدران سال که بتاریخ‌هجری نهصد و دو رسیده‌بود شاه زاده جلادت انتما ابوالفوارس شاه‌غریب میرزا که بلطف طبع وحدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و با افاضل و شعرا و اعاظم فضلا صحبت و مصاحبت نموده همت بر تربیت این طایفه می گماشت بعلت فجأه در گذشت بموجب کلمه خجسته اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شده چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا

با پدر بزگوار بجهت نقار برادر خود مظفر حسین میرزا

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که‌سلطان بدیع الزمان‌میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دارالملك جرجان عنان‌عزیمت بصوب آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را درقبضهٔ اختیار ولد ارشد خود محمدمومن‌میرزا نهادوچنان‌طمع‌میداشت که‌خاقان منصوربهمان‌دستور آن‌مملکت‌را بر آن‌نبیره‌سعادت مندمسلم‌داردواندیشه‌عزل‌را پیرامون‌خاطرعاطر نگذراندامابخلاف‌مقصود آنحضرت‌در روزی که سلطان‌بدیع‌الزمان‌میرزاراخلعت‌پوشانیدوعنایت کرده‌بحکومت‌قبةالاسلام سر افراز گردانید و در همان مجلس مظفر حسن میرزا را جهت تفویض ایالت دارالفتح استر آباد جامه پوشانید بنابرآنکه بدیع‌الزمان میرزا در وقت محاصرهٔ

قندز از مظفرحسین‌میرزا رنجیده بود وعزل ولدارشد را تصور نمی‌نمود ازاینمعنی بغایت متغیر گشت و بامرا ومخصوصان خودطریق مشورت را مسلوك‌داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گذشت و بعد از آن که خاقان منصور از قبة‌الاسلام بلخ بدارالسلطنه هرات شتافت بدیع‌الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق وباد بدارالفتح استرآباد فرستاد وبه‌محمد مؤمن میرزا پیغام داد که لشگر های مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب کارزارپردازد وچون‌مظفرحسین میرزا بدانجانب‌شتابد امر حکومت را بازنگذارد و اگر ضرورت شود مقاتلهٔ اورا پیش نهاد همت خود سازد وهمچنین‌بدیع‌الزمان‌میرزا قاصدان‌سخن‌دان نزدامیرخسروشاه وامیر شجاع‌الدین ذوالنون ارغون که ازخاقان منصور توهمی‌عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از مافی‌الضمیرخویش آگاه‌ساخت وآن‌دو امیر صایب‌التدبیر آن پادشاه عالیجاه درمقام اخلاص آمده هر یك طرح بناء خدمتگاری انداختند و حقیقت این اخبار در دارالسلطنهٔ‌هرات اشتهار یافت خاقان منصور دربحر اضطراب افتاده چندنوبت رسل و رسایل نزدبدیع‌الزمان‌میرزا روانه گردانید وشرایط‌نصیحت‌بجا آورده‌لیکن‌فایدهٔ نداده لاجرم خاقان‌منصور بی‌تحمل شده قصدفرمود که باوجود ضعف مزاج‌وفقدان قوت‌سواری‌درآن زمستان‌لشگر نصرت نشان‌بحدودبلخ رسانند وبدیع‌الزمان‌میرزارا تادیب بلیغ نموده از اطراف عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی‌امیر نظام‌الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان‌همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع‌الزمان را نصیحت نمایم وبکمال‌عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته‌نوعی سازم که‌ازبادیهٔ دل آزاری بشاه راه خدمت کاری آید واینمعی موافق مزاج‌همایون افتاده امیر علیشیر روی‌بمقصد نهاد وچون نزدیك بآن‌بلده رسید شاهزاده استقبال مرئی داشته مقدم‌شریف‌آن مهان عزیزرا مغتنم شمرده در لوازم تعظیم‌ورحمت‌مبالغه کرده با حسن وجهی مراسم رافق وضیافت بجا آورده امیر صایب التدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع‌الزمان را پندداده ازطریق سلوك خلاف تجدید نموده بررعایت والد بزرگوار واسترضای خاطر خاقاق کامکار تحریص فرموده آن سخنان در

ضمیر منیر میرزا بدیع‌الزمان مؤثر افتاده میخواست سر کار بلخرا به‌مظفرحسین میرزا باز گذارد ومقرب حضرت سلطانی‌را باحصول آمال وامانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب‌تقدیر امری ظاهر گشت که ازسر مصالحه بیکبارگی‌در گذشت وصورت حادثه آن که‌در آن‌اوان که امیرعلیشیر دربلخ‌بود وبه‌صیقل مهمات کلمات حکمت آیات زنك نقار ازمرآت خاطر میرزا بدیع‌الزمان می‌زدود وخاقان منصور بنا بر اغوای خوا به نظام‌الملك وبعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیرعلیشیر میسر پذیرد بنام امیرارسلان برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده بمضمون آنکه هر گاه بدیع‌الزمان میرزا برسم‌شکار بیرون رود باید که در دروازه‌ها را بر کشیده نگذاری که دیگر بآن بلده در آید تابمزید عنایت والتفات‌مااختصاص بیابی واین‌نشان‌بنابراقتضای‌قضابنظر بدیع‌الزمان رسید ازشفقت پدر بزرگوار نومید گشت وامیرعلیشیر را به حصول مقصود رخصت داده ازمقام‌مرافقت در گذشت ومقرب‌حضرت‌سلطانی درتخت سفر بپایهٔ سریرخاقانی رسیده‌آنچه دیده بود وشنیده معروض گردانیده در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که‌صعب التهاب‌داشت‌مساعی‌جمیله بتقدیم‌رسانید اما اصلا نتیجه‌برآن ترتیب نیافت وخاقان منصور مظفر حسین میرزا با امیر محمد برندق برلاس‌وامیر ناصرالدین عربیك را بجانب استرآباد فرستاد وبنفس‌نفیس‌عنان عزیمت بطرف قبة‌الاسلام بلخ تافت ودر اوایل‌بهار بالشکری بعدداوراق ریاحین و ازهاراز تخت سفر عازم‌استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امراء و لشکریان گشوده امیر نظام‌الدین حسین و شیخ علی طغای را به حکومت و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی وتسعمایهٔ باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال بر افراخت و از راه خود خانان تا النك نیکی شتافته در دهانه دره بپل چراغ قبة‌الاسلام بلخ بارگاه باوج مهرو ماه رسانید و از آنجاموا کب گردون مراتب خاقان نیز ازمیمنه گذشته آنطرف درهٔ مذکوره‌را معسکر همایون گردانید و در آنشت پرتعب پدر

و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کار زار بودند و دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خاطر لب میگشودند

ذکر وقایع هایله پل چراغ و امنیت و فراغ

صباحی که از اهتزاز صرصر قضاء وقدر چراغ نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالك الملك اکبر لوای کشور گشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب میمنه و میسرهٔ سپاه ظفر پناه بنور طلعت شاه زادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام دادهٔ بمیدان جنك و معرکه فرستاد ومتعاقب ایشان بنفس همایون بر سبیل باقی در حرکت آمده و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز تعبیهٔ فتنه انگیز قیام نموده شبدیز عزم مهمیز ستیز ساخت وروی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال بر افراخت در میان دره پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس وسودن زلزله در زمین وزمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانیده و باد حمله یلان چراغ زندگانی پردلان فرو نشاند و سنان پهلوانان خرمن حیواة شجعان را بسرحد احتراق رسانید گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنك یاقوت رمانی گرفت صفحهٔ خنجر الماس اثر از حلق افتاد گان گونه لعل بدخشان پذیرفت

قطعه

ز خون یلان سنك شد لاله گون — روان شد بروی زمین جوی خون
سر پهلوانان پرخاش جوی — بمیدان در افتاده مانند گوی

دراثنای این حال وخلال این احوال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال بال اقبال وسایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لوای کشور گشائی افتاد عنان تمالك و تماسك از دست داد و در برابر همچنان پدری از مقتضای رعایت ادب مستعد شمرده از راه اختیار باضطرار پشت بر میدان کارزار

گردانیده روی بوادی‌فرار آورده لاجرم دلاوران موکب نصرت نشان از سر اقتدار
آغاز سر افشانی کرده شاهی عرب را با جمعی از مخصوصان شاه‌زاده بتیغ بیدریغ
بگذرانیدند و زمرهٔ را باسیری گرفته حسب المدعا و حکم اکثر ایشانرا شربت
هلاك چشانیدند وچون بدیع الزمان میرزا عنان‌یکران به صوب فرار داد بارتافت
بواسطه تنگی راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب‌هیجا
خودرابساحل حیات نجات‌رساند با طایفهٔ‌از خواص که ملازم موکب سعادت‌اختصاص
بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق معهود آغاز طی مسافت نموده ناگاه بر فراز
کوهی یك انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا به سواره
چه رسد و حال آنکه ابوالمحسن میرزا به حکم خاقان مظفر لوا قصد گرفتن برادر
کرده بوداز عقب در غایت سرعت می آمدلاجرم میرزا بدیع الزمان متحیر گشته
و پیاده شده و ملازمان رکاب چند فوطه و دستار بر سر هم بسته پادشاه زاده دست
در آن زده‌بپایان رفت وراقم حروف‌بعد از شش سال ازحدوث این واقعه درخدمت
سلطان بدیع الزمان‌میرزا بدانموضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بیواسطه
از لفظ گوهر فشان شنیده القصه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت از آن کوه
بدهانه بیك پل چراغ پایان آمده کپك خارزمی که در سلك خدام عالیمقامش‌انتظام
داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشیده وسلطان
بدیع الزمان میرزا پای در رکاب در آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داده
اکثر مردم که برز بر آن کوه در خدمت شاه زاده بودند بسلامت پایان آمده از
عقبش روان شدند اما هر اسب و استر که از آنجا پایان انداختند چرا گاه عدم‌را
منزل ساخت‌وخاقان منصوربعد ازدیدن‌پیکر نصرت فتح نامها باطراف بلادخراسان
ارسال داشته رایات همایون فال به جانب قبة‌الاسلام بلخ بر افراشت و از نوا در
وقایع آنکه‌شکست بدیع الزمان میرزا در پل چراغ روزسه شنبه بیست و نهم‌ماه
شعبان سنه اثنین و تسعمایهٔ دست داد روز دیگر که چهار شنبه غره ماه رمضان بود
پسرش محمد مؤمن میرزا در میان مالشکر بزرك و مهر انجمن مغلوب شده بود

بدست محمد حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بفصل آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی

گفتار در نهضت نمودن رایت خاقان منصور

بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن و پیکار رفتن بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر وقندهار

چون امیر نظام الدین شیخ علی طغا که حاکم قبة الاسلام بلخ بودازواقعهٔ پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل ودروازهٔ شهررا چنانچه باید وشاید محفوظ ومضبوط گردانیدو خاطر بر تحصن قرار داده مستعد بر افراختن آتش جنگ و پیکار شده رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت نموده چون سایهٔ وصول بر آن بلده انداخت چریك منصور آغاز محاصره و محاربه نموده مردم شهر بانداختن تیرو سنك و افروختن نیران پیکار و جنك پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که ضبط برج چهل حجره را امیر شیخ علی بعهده او کرده بود نقش دولتخواهی بدیع الزمان میرزا را بآب بیوفائی از لوح دل شسته بملازمت خاقان منصور مایل گشت وقاصدی نزدامیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده پیغام داد که باید در فلانه شب عساکر نصرت ماثر از جمیع اطراف شهر جنك کنان پیش آرند تا من از این برج جمعی ازشجاعان را بالا آورده با حسن وجهی لوازم خدمتگاری حضرت شهریاری بجای آورم امیر عبداللطیف کیفیت را بعرض خاقان ستوده خصال رسانید آنحضرت در نماز دیگر شب معهود جنود ظفر ورود را به جنك سلطانی امر فرموده همانساعت یکی از امرا که کینه عبداللطیف درسینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بواسطهٔ او تیسیر پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت آن نوشته بنظر امیر شیخ علی رسیده فی الحال بافوجی از ابطال رجال عازم گرفتن علیکه بخشی گردیده او نیزدر اول خیال مقاومت نموده اخرالامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیر حاجی انداخته پشت او بر

زمین خورده بشکست همان لحظه امیر شیخ برحقیقت حال اطلاع و کسیرا پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثری کشته گشته بقیةالسیف خود را از باره بزیر انداخته باردوی همایون‌شتافتند و صورت حادثه‌را معروض داشتند لیکن آنشب جنك در حیز تأخیر افتاده چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز درگذشت‌در شهر قحط وغلای‌عظیم‌واقع‌شده امیر شیخعلی ازمحافظت آن بلده عاجز گشته ودر تأمل افتاد که آیا بچه وسیله دست‌در دامان عاطفت‌خاقان منصور استوار گرداند و از امرا و ارکان دولت کدام یك را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخرا از بلا وغلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا

قطعه

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی / بنمود فروغ روی زیبا ماهی

شد سرور اهل بلخ عالیجاهی / نی نی از عدم بعالم آمد شاهی

یعنی نیرو جود فایض الجود شاه‌زاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت و اقبال روشن شده طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سماوات در گذشت امیر شیخعلی در درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جد بزرگوارش فرستاد خاقان منصور را از مشاهدهٔ جمال آن قرةالعین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان‌بر روی روزگار بلخیان بر گشاد و خواجه کمال‌الدین حسین ولد خواجه نظام‌الملك و امیرحاجی‌پیر یکاول را از نزد امیر شیخعلی‌روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد امیر شیخعلی از استماع آن حکایت قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شهر شوال سال مذکور مصحوب مشارالیه بدرگاه عالمپناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلادت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت سلطان خاقان نشان بروجنات احوالش تافت چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد رخصت حاصل نموده شاه‌زاده نو رسیده و والدهٔ او که صبیهٔ بهمن بیك بود با سایر مستورات حرم سرای بدیع‌الزمان میرزا عریمت قندز

نمود و خاقان‌منصور ایالت قبة‌الاسلام بلخ و توابع‌را به‌ابراهیم حسین‌میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد اما بدیع‌الزمان میرزا از معرکه پل با معدودی چند از امرا مخصوصان‌عنان‌یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد ازوصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانه وتبرکات پادشاهانه از خیمه وخرگاه و سراپرده اسبان تازی نژاد راهوار و استران و اشتران با قطار و نفایس اقمشه و لطایف امتعه و نقود نا معدود مصحوب‌جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد خود نیز متعاقب به‌ملازمت شتافت و شرف تقبیل‌انامل فیاض در یافت آنگاه خسروعالیجاه با امیر خسرو شاه و سایرامراء شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع‌الزمان میرزا بقندهار شتافته امیرذوالنون را بخود ملحق گردانیده سپاه آنولایت رافراهم آورده از آنجا بحدود خراسان در آید وامیر خسرو شاه از این طرف بالشکرهای قندز و بقلان وختلان وبدخشان متعرض حدودبلخ و اندخود وشیرغان شده تاآنچه مدعاست به حصول پیوندد هنوز بدیع‌الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی به خدمت‌رسیده‌دری اوج سلطنت راببارگاه سپهر اشتباه رسانیدو آنحضرت دیده بدیدار فرزند روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانیده بعد از آن شاه زاده را باحجله نشینان تتق عصمت در قندز نهاده عنان یکران بصوب قندهار و گرمسیر تافت پس از وصول بدان مملکت امیرشجاع ذوالنون با اولاد شجاع‌بیك و محمد مقیم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم‌نیاز و نثار پرداختند وبقدر امکان در استرضای خاطر همایونش کوشیده همگی همت انتظام مهام آن خسرو عالیمقام پیش نهاد خاطرعالی ساختند هم در آن ایام بدیع‌الزمان میرزا مخدرهٔ‌امیر ذوالنون را که ناهید اوج عفت و طهارت‌بود خواستگاری‌نموده بآئین شریعت‌مطهر در سلك ازدواج کشیده‌چند روز بساط سور وسرور مبسوط بود و بجهت این‌وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون‌و اولاداو نسبت به آن حضرت سمت استحکام پذیرفت و قواعد قصر اقبال شاه‌زاده صفت رفعت ومناعت گرفت اما در آن اوان‌جهت‌دفع

اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت دست داد و بدان سبب امیر شیخعلیرا در بند کردند صورت حال آنکه در روزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دولتخواهان پیش آمده کاردی بجامهٔ آن جناب رسانید و ملازمان درزمان او راپاره پاره کردند آن حرکت را از انگیزامیر شیخعلیدانستند امیر ذوالنون و اولاد قصد آن بیگناه نموده امیر شیخعلی در سرا پرده بدیع الزمان میرزا گریخته ارغونیان سه هزار سوار مرکزوار سراپرده را در میان گرفته کس نزد آن حضرت فرستاده او را طلبیدند هر چند بدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان گفته پیغام فرستاد بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخ علی را نکشد بعد ازآن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را به امیر ذوالنون تسلیم نمود اوبار دیگرازآن حضرت راضی گشته کمرخدمت در میان بستوامیرمذکور را چندگاهی در یکی ازقلاع گرمسیر محبوس گردانید آخرالامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد برود آن جناب بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلك امرای عظام انتظامیافت وهم درآنایام که سلطانبدیعالزمانمیرزا درزمین داور بسرمیبرد حادثهمحنت اثر محمدمؤمنمیرزا اشتهار یافت شررآتش در کانون دماونهمکنان تافت چنانچه مشروح میگرددو کیفیت این‌اجمال بتفصیلمیپیوندد

گفتار در گرفتار شدن محمدمؤمن میرزا بدست میرزا و ازپای در آمدن آن نهال‌ریاض اقبال‌ابوالمظفرحسین بصرصر تقدیر ایزد متعال

سلطان محمد مؤمن میرزا شاه زادهٔ بود که آفتاب طلعت همایونش شایسته افسر هوشنك وذاتخجسته صفاتشزیبندهٔ دیهیم اورنك در میدان رزم چونشیرژیان بسرپنجه پهلوانی لباس حیات دشمنان ازهم دریدی ودر ایوان بزم بسان ابرنیسان از رشحات دست گهربارش گلشن آمال دوستانرا خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صورت خیر خواهی و مصباح رأی منیرش مظهر عنایات الهی

شعر

گل باغ دولت در درج شاهی | فروزنده شمعی بنور الهی
ز انصاف و عدلش رعیت مرفه | بجودوعطایش سپاهی‌مباهی
چو آئینه مرآت طبعش منور | مصور دروصورت‌داد خواهی

چون زمانه ستمکار وسپهر مردم‌آزار میخواست که از مردم ایام وطوایف‌انام در ظلال معدلت آن دری آسمان مرحمت نیاسایند و در پناه مکرمت آن گوهر دریای معدلت آسایش ننمایند در عنفوان‌جوانی نهال زندگانی بتند باداجل ازپای درآمد ودر مبادی اوقات شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزوجل از اوج کمال روی بسرحد زوال نهاد صورت حال‌برسبیل اجمال‌آنکه چون آن شاهزادهٔ سعادت انتما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استر آباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید و ملك و مال گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین میرزا بدیع‌الزمان بوی رسیده مبنی برآنکه بهیچ وجه‌عنان اختیار از دست ندهید وسپاه جرجان رافراهم‌آورده‌قدم در میدان مقاتله میرزا مظفرحسین نهید بنابر آن میرزا محمد مؤمن باسپاه جرار از استر آباد بیرون خرامید وعنان یکران بصوب معر که انعطاف داد ازآنطرف‌مظفر حسین‌میرزاهمراه امیرشجاع‌الدین محمدبرندق‌برلاس‌جنودظفر اساس‌را یاسامیشی کرده در روز چهار شنبه غره رمضان المبارك درمیان آن دو فریق تلاقی روی داد آوازنفیر وسورن بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن‌وضرب بر گشود

قطعه

دولشگر نمودند آهنك‌جنك | کشیدند شمشیر الماس رنك
ز ابر سنان‌ریخت‌باران‌خون | زخون‌یلان‌شد زمین‌لاله گون

درخلال این حال امیر عمربیك وفادار از جوان غارمظفر حسین میرزا بر برانغارمحمد مؤمن میرزاحمله آورد وصفوف‌ایشان‌را درهم دریده محمدمؤمن‌میرزا چون حال بدان منوال بدید بامبارزان قول چون‌سیلی که از فراز روبه‌پشت آورد

بجانب‌سپاه عم عالیجاه تاخت وعلامت روز حشر ظاهر ساخت و جمعی‌از شجاعان را
برخاك‌هلاك انداخت در اثنای کروفر بسبب کجروی سپهر بدمهر تنك و بار گیر
آن زیبنده تاج وسریر از هم بگسیخت و از پشت‌زین بر روی زمین افتاد ویکی از
لشگریان‌خراسان در وی‌آویخته مظفرحسین‌میرزا بمشاهده پیکر فتح‌ظفرسرافراز
گشته محمدمؤمن میرزا سر پنجه تقدیر بپایهٔ سریرش آوردند شاهزاده برادرزاده
را تسکین داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باسترآباد درآمده اورا به بند نقره
مقید ساخت بعد ازچند روز محمدمؤمن میرزا را مصحوب امیر برندق‌بجانب‌هرات
گسیل کرد امیر برندق‌محمد مؤمن‌میرزارا در ماه‌صفر سنه‌ثلاث وتسعمائه‌بمقصد
رسانید ودرقلعه اختیارالدین‌حبس نموده روی بملازمت خاقان آورد و در کنار آب
مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت‌و کیفیت حال عرضه کرد مادر مظفر حسین
میرزا بقای شاه‌زاده را مستلزم فنای خود تصور فرموده همگی همت بر آن داشت
که آن تازه نهال ریاض اقبال‌را بصرصر قهر ازپای‌درآورد خواجه‌نظام الملك‌واولاد
اورا که در آن زمان صاحب اختیار ملك و مال بودند با خود متفق گردانیده در
شبی که خاقان منصور از شرات انگور بیشعور بود حکم قتل آنشاهزاده را حاصل
کرده یارعلی‌بخشی وعبدالزمان یساول ودومعتمد دیگررا بجهت‌اتمام آن مهم‌نامزد
فرموده صباح روز دیگر خاقان منصور ازحکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از
عقب ایشان ارسال داشت ونشان همایون فرستاد که بجان شاه زاده آسیبی نرسانند
اما آن‌چهار نابکار بنابر تأکید خدیجه‌بیگم آغا درغایت سرعت طی مسافت‌مینمودند
تا شبی بارویهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی
اشتغال داشت پیش او در آمدند شاهزاده کیفیت حال دانسته ازجای برجست و با
ایشان آغاز تلاش کرده آن بدبختان بیعاقبت آنچنان جوانیکه در دودمان امیر
تیمور گورکان نظیر نداشت هلاك ساختند و بجهت مغلطه مردم ازبرج بخاك ریز
انداختند گل‌رخسار آنسرو ریاض پادشاهی را که به نسیم عنایت الهی شکفته بود
بر خاك افکندند

بیت

هزار سرو که درحد اعتدال بر آید بقامتت نرسد گر هزار سال بر آید

آن چهار ناجوانمرد که مرتکب این امر شنیع شده بودند درهمان شب متوجه اردو شده درسر خیابان بایلچی که نشان بخشش میآورد بازخوردند چون قضا کار خود کرده بود غیر ازتحسر وتاسف چارهٔ نه‌بود علی الصباح که خسروخاوری جامهٔ نیلوفری چاك زده قطرات کواکب به‌جای اشك از دیده فروریخت و ازمهابت آن حادثه رخساره‌اش صفت صفرت گرفت وبا انامل اضطراب عقدپروین ازهم بگسیخت متوطنان هرات از این واقعه وقوف یافته فریاد باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فوارهٔ عیون روان ساختند واز غایت بیطاقتی درخاك وخون غلطیدندوالدهٔ مغمومهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان شهید وهمشیره بیچاره‌اش نمد های سیاه درگردن انداختند و بجای پیراهن جامهٔ جان چاك کرده از فغان وشیون آثار قیامت ظاهر ساختند

قطعه

در ماتم رودهر کسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد
گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد

بیشائبه تکلف سخنوری اگر ازحیرت آن واقعهٔ هایله سپهر تیز رفتار باز ماند جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه ماه عالم نورد برخاك می‌افتاد لایق مینمود بلکه آفتاب را مهر نشاید خواند که‌بعد ازاوطالع گشت وبهرام را شدیدالانتقام نتوان گفت که از سرخون قاتلانش در گذشت

بیت

این چنین واقعهٔ حادثه وانگاه هنوز چرخ گردان وفلك روشن وخورشید انور

امیر ساربان جنید که در شهر بود بتجهیز وتدفین جسد مطهرش پرداخته‌در مدرسهٔ شریفه بدیعهٔ مدفون ساخت وچندروز باطعام طعام وختمات کلام ملك‌علام پرداخته پس ازسه روز ازاین مصیبت امیر نظام‌الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسه رضویهٔ علیه‌السلام رفته‌بود بشهر رسیده‌ازاستماع این خبر محنت اثر دربحراضطراب

فرو رفت و سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در آن ایام چند بار بزبان الهام بیان گذرانید که واقعهٔ محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که در آن زمان تمامی ولایات ماوراء النهر وخراسان و عراق بسبب لشگر کشیدن چنگیزخان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت در این اوقات بشآمت این حادثه فتنه عظیم که مستلزم تخریب عباد و بلاد باشد بوقوع خواهد پیوست فی‌الواقع پس از آن باندك زمانی سپاه اوزبك بخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول زوایا در میان مردم بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر و هویدا خواهد گردید چون خبر ولادارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده باحضار لشکرها فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار

ومراجعت نمودن مقرون بتعب بی شمار

چون خاطر خطیر همایون از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید شهید محمد مؤمن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع به بیت‌الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات وقضات و اشراف و اعیان تا دره زنگی باستقبال رفت همگی بپرسش و نوازش سر بلند شدند و خاقان منصور مانند روحی که به جسد در آید بباغ جهان آرا خرامید و قریب پنجاه روز بساط نشاط مبسوط گردانیده در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون با لشکرهای زیاده از چند و چون داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بناءعلی هذا در اوایل جمادی الاول لوای کشور گشای بجانب قندهار در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا وامیر ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا ومزارعان مملکت فراه و زمین داور را فرمودند تا از جنس خوردن آنچه در صحرا بود بقلاع

آوردند و مجموع حصون آن دیار را بمردان کاری استوار کردند امیر ذوالنون در قلعه با شلنك که اگر مور بر آن صعود نمودی پایش لنك شدی منزل گزید و بدیع‌الزمان میرزا دردیگری از قلاع سپهر ارتفاع منزل گزیده خود را مضبوط گردانید و شجاع بیك در حصار قندهار مسکن کرد و چنان مقرر شد که هر گاه خاقان منصور بجانب با شلنك رود بدیع الزمان‌میرزا بآهنك جنك از عقب‌معسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم‌نخست بدیع‌الزمان میرزا پر دازد امیرذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت‌بر افرازد القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نموده بزمین داور در آمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت‌قحط و غلا در اردوی اعلا دست داد از صعوبت آنحالت نزدیك بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در آن اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعه بست که ضبط آن بعهدهٔ عبدالرحمن ارغونست غله بسیار ذخیره نهاده‌اندو تسخیر آن بسهولت میسر شودبنابر آن موکب نصرت‌نشان بظاهر آن حصار شتافت بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی‌در ضمیر عبدالرحمن ارغون پدید آمده بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود فی‌الواقع اگر مشارالیه دوسه روزی قدم‌در میدان ممانعت نهاده‌بمراسم قلعه داری میپرداخت‌مهم‌اشکال تمام پیدامیکرداما بعد از اطاعت اوعساکرمنصور بقدر احتیاج از قلعه بست غله بر گرفته از نقمت بنعمت رسیدند خاقان مصلحت‌در مراجعت دانسته از همان منزل بدارالسلطنه هرات باز گشت و در اثنای راه‌مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در یکی از منازل امیر نظام الدین ولد امیر علی فارسی که به مکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده‌علم عزیمت بصوب آخرت بر افراشت و موکب همایون در اواخر رجب بباغ جهان آرا رسید وعارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحادم آغاز مداوا کردند در ترتیب اغذیه و اشربه مفیدهٔ شرایط اجتهاد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز

محض عنایت رب‌العالمین از دار الشفاءو **اذامرضت فهویشفین**صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج گردید روز گار نا پایدار از سر اضرار صغار و کبار در گذشت

بیت

باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق

و آذربایجان‌ومراجعت نمودن بعداز چندسال به‌حدودخراسان

محمد حسین میرزا از اکثر اولادو امجادخاقان منصور بوفور تهور وجرأت ممتاز بود قبل‌ازین‌تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بیهمال‌پهلو بر بستر ناتوانی داشت‌از بعضی اخوان تو هم نموده‌باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت مدت مدید در آنولایت شکسته بال و پریشان احوال اوقات گذرانید در وقتی که اخلال به احوال سلاطین آق‌قوینلو راه یافت و در ممالك عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال او التجا کرده آنحضرت بآنجماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعداز وصول بحدود خراسان اشتیاق خویش بسعادت پای بوس عرضه داشت آن حضرت از توجه ولد رشید مسرور شده استمالت نامه‌ها ارسال فرمود درآن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه از غدر و بد اندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابر آن خاقان منصور امیر مبارزالدین ولی بیك را و امیر عمر بیك و امیر بابا علی با دو هزار سوار باستقبال شاه‌زاده روان گردانید و با ایشان گفت اگرفرصت یابید او را بی اختیار کرده بدرگاه سپهر اقتدار رسانید چون امرا بمشهد مقدس رسیدند و محمد حسین میرزا نیز در این زمین متبرك منزل ساخت و از بعضی از مردم شنود که امرا قصد گرفتن او را دارند لاجرم نایرهٔ غضبش التهاب‌یافته‌بنیت

دست برد پای در رکاب آوردو امیر ولی بیك و رفقا در باغ مشهد مقدس و مدرسه امیر سیدی خود را مضبوط ساخته شاه زاده از رسیدن کومك اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر شد حکم جهان مطاع نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استرآباد گشته بابوالمنصور مظفر حسین میرزای گورگان پیوندند و در ملازمت شاه زاده پسر محمد حسین میرزا روند ایشان بر حسب فرموده امر جهان مطاع بتقدیم رسانیده مظفر حسین میرزا باستظهار آن دو لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که در آن حدود بود وخرابی میکرد پیشنهاد خاطر عالی ساخت از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنك و شین میرزا محمد حسین ویرانشد و میان ترکمانان آب اترك جنگی عظیم اتفاق افتادمظفر حسین میرزامظفر ومنصور باسترابادمراجعت فرموده و امیرولی بیك وعمر بیك وامیر باباعلی را مشمول انعام و احسان گردانیده

ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی

بپایهٔ سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملك و اولاد واتباع و اقربا بغضب سلطانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته وپرتواشارت بر تبیین این حکایات تافته که خواجه افضل الدین محمد درشهور سنه اثنی وتسعین و ثمانمایه ازقشلاق مرو باستراباد شتافت و ازآنجا بآذربایجان رفته بامارت قافله حجاز سر افرازشده چون از آن سفر مبارك مراجعت نمود چند سال بفرا غبال در عراق و آذربایجان اقامت فرمود شنود که گاهی خاقان منصور اورا یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش را بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از شوق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند خاطر آنجناب مایل وطن مالوف گشته بمصحف مجید تفال نموده در صفحه اول در سطر اول این آیه بر آمد **و اذا عزمت فتوکل علی الله والله یحب المتوکلین** لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آن زمان اختیار واعتبار خواجه نظام الملك و اولاد و اقربای او

در بارگاه خاقان عالیجاه درجه کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق برلوح مراد مینگاشت خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلاء اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارك و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تادر اواسط ماه مبارك رمضان سنه ثلاثه و تسعمائه ناگاه بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیال حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند خاقان‌صافی ضمیر ازوصول آن‌وزیر صایب تدبیر بپایه سریر خلافت مسیر بغایت مبتهج ومسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه‌نظام الملك درباب قتل محمد مؤمن‌میرزا کدورتی تمام ازوی درخاطر داشت هم در آن ایام اعلام ظفرفرجام عازم یلاق باباخاکی شده سایهٔ اقبال برتخت سفر انداخت ودر آن منزل تربیت خواجه افضل‌الدین درضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشور گیر تافت ودر روز یکشنبه بیست‌ویکم ماه مذکور فرمان واجب‌الاذعان باخذوقیدعماد الاسلام که خال‌اخ اولاد نظام‌الملك بود ومدت بیست‌سال بامر وزارت خاقانی‌قیام مینمود سمت‌نفاذیافت وآن‌اول فتوری‌بود که درسر کار نظام‌الملك اتفاق‌افتادچون النك باباخاکی از فرنزول آن‌مهر سپهر شرمناکی غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین‌محمد خلعت‌وزارت پوشیده بعداز چندسال مجددا در امور ملك‌ومال دخل فرمود بعضی ازارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام‌الملك‌رنجیده بودند باخواجه افضل الدین موافقت نمودند وخواجه در تفتیش و تفحص معایب امین‌الدوله واولادش بر آمده هر روز امری که متضمن تقصیر وتصرف ایشان بود ازپردهٔ اخفا ظهور مینمود و کیفیت‌آن بصریح و کنایه بعرض خاقان رسیده مزید سوء مزاج پادشاهانه میگردید خاقان منصورچند روز بمنزل باباخاکی بسر برده روی توجه بالنك نشین آورده در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که‌بدیع‌الزمان میرزا باتفاق شجاع‌بیك‌ولد امیر ذوالنون ارغون باسپاهی افزون ازچند وچون رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته‌بنابر آن‌حسب‌الحکم‌فریدون‌حسین‌میرزا وامیر عبدالطیف‌بخشی‌وخواجه

عمیدالملك و جمعی از سپاه نصرت آثار روی بصوب اسفراز آوردند مقارن آنحال
بعضی دیگراز معایب خواجه نظام الملك واولادواتباع او برضمیرمنیرهمایون واضح
گشته حضرت خاقانی درباب ایشان بامیرعلیشیر مشورت کرده خاطر برمصادره و
مواخذه قرار یافت مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبد الطیف شتافت و نشان
همایون را رسانید که فلان روز خواجه عبدالملك را مقید ساخته مصحوب معتمدان
هوشمند باردوی همایون ارسال دارند مقرب حضرت سلطانی نیز اجازت یافته بهرات
رفت وصباح روز معهود حاکم شهرمیرزا سلطان احمدرا گفت که خواجه کمال الدین
حسین وخواجه عبدالعزیز وقایع نویس که خواهر زادهٔ خواجه نظام الملك بودند
با اولاد نظام الدین کرت را که نیز درسلك اقربای خواجه نظام الملك انتظام داشتند
ودر هرات بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یکروز مشارالیهم درهرات
و خواجه عبدالملك دراسفراز وخواجه نظام الملك وخواجه نظام الدین که در الك
نشین بودند مقید گشتند وخواجه افضل الدین محمد در تحقیق جهات و متملکات
آنجماعت برآمده چندان زر و گوهرو کتب نفیسه واقمشهٔ شریفه و اسبان راهوار و
اشتران باربردار و خیمه وخرگاه وسراپرده وبارگاه و گلیمهای ابریشمین واجناس
مصر وفرنك وروم وچین ازایشان بحصول پیوست که شرح آن بحیز بیان و تقریر
خامهٔ دوزبان تیسیر پذیر نیست وتمامی آنجماعت در قلعهٔ اختیارالدین مقید ومحبوس
شده بعد ازچند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملك شبی از حصار
فرار نمودند روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو درةالتاج
وزارت رادر یك برج مانند دو گوهر در یکدرج محبوس ساختند وچون کیفیت گریختن
و گرفتن ایشان بعرض حضرت خاقان رسید آتش قیامت لهب غضب سر بفلك اثیر
رساند حکم لازم الامتثال ازموقف جلال درباب سیاست ایشان باسم سلطان احمدمیرزا
وامیر عبدالخالق که اونیز در شهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت
امارت دستگاهی در روزوصول نشان که داخل ایام اواسط شهرذیقعده بود سواره بر

در قلعه ایستادند وجلادی‌را ببالا فرستادند تانخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملك را در نظر پدر گردن زدندآنگاه خواجه نظام‌الملك را بدر قلعه آورده پوست کندندهم درآنروز خواجه عمادالاسلام وخواجه عبدالعزیز و خواجه نظام‌الدین کرد وخواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی‌بظهور رسانیده بودند بغضب پادشاهی مخصوص گشتند

قطعه

بود ایوان قرب شاه والا　　در آن ایوان مرو بسیار بالا
که‌ترسم‌چون‌از آن‌ایوان‌درافتی　　ز هر افتادهٔ محکم ترافتی

اما خواجه افضل‌الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندك زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانه عامرهٔ کوشید عنایت‌خاقانی نیزشامل حال خجسته مآلش گشته منصب‌اشراف وزراتعلق بوی گرفت‌چون روزی چندبین الامراوالوزراء مهر زده بیشتر از پیشتر رابطهٔ نیکو خدمتی بجاآورد برطبق کلمهٔ کریمه **لئن‌شکرتم‌لازیدنکم** یك مرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان بدان جناب محول شده من‌حیث‌الاستقلال متصدی سر انجام ملك و مال گردید و پای برمسند رفعت وحشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان در گاه عالم پناه وطغرانویسان بار گاه فلك اشتباه درمناشیر مطاعه‌آنجناب را باین عبارت سر افراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملك صلاح اندیش خواجه افضل الدین وفاکیش و خواجه مسطوردر ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارزالدین‌محمد ولی بیك که در آن ایام از اکثرامرا تقرب بیشتر داشت طریق موافقت و اتحاد مسلوك نموده آخرالامر بسبب فساداهل فساد میان ایشان مخالفت و عناد دست داد و جناب وزارت مآب امیر ولی بیك‌را بی اختیار ساخت سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه وافر شوکت راسخ‌دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رأی صواب نمایش درهیچ مهمی‌از جزئی و کلی

شروع نمینمودند وزرای عظام عتبهٔ علیه اش را مرجع و ملاز خود میدانستند و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان‌بر داری می‌نشستند و خواجه افضل جهان آرا مقام از صبح تا شام در مقام فرموده بنظام مهام پرداختی و در هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده در آن لیالی بافضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم مهر و محبت در فضای دل همکنان کاشتی و با شاعه خیرات و ساختن عمارات بسیار مایل و راغب بودی در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شجاع شمهٔ قصر اقبالش را مانند نور آفتاب بر اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی روزگار باقی ماند

بیت

در خیر کوش زانکه در اوراق روزگار　　باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنك النك نشین و ظفر یافتن

خاقان اورنك نشین

بر ضمایر دانش مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقهٔ عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندیرا از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهرهٔ مطلوب او نشود و هر گاه رابطهٔ عنایت ازلی و سابقهٔ ارادت لم‌یزلی ماهچهٔ رایت صاحب سعادتیرا بر اوج نصرت و بهروزی رساند پراچم عناد و نوایب پردهٔ اشعه صورت مقصودش نگردد

شعر

ز لطف ازل هر که یابد سپر　　ز سهم حوادث نه بیند ضرر
بیابد ز فضل الهی مدد　　نیندیشد از لشکر بیعدد
بوقت ضرورت ز اوج سپهر　　رسد بهر امداد او ماه و مهر
چو نی بر دمد اززمین نیزه وار　　به بندد کمر همچو نی بنده وار

حکایتی که خامهٔ مشکین‌شمامه به تبیین آن‌زبان میگشاید نظیر این‌تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین‌در

النك نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصادرت خواجه نظام‌الملك و اولادواقربا و اتباع او مشغولی مینمود که خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بمسامع بدیع‌الزمان میرزا و شجاع بیك رسیده فرصت غنیمت شمردند و خاطر بر آن‌قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیك نا گاه خود را بمعسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح وفیروزی بر گشایندباین عزیمت‌بر بادپایان‌قمر سیرنشسته مانند فلك الافلاك ساعتی از سیر نیاسودند، درعرض شش روزخود رابنواحی اسفراز رسانیدند وفریدون حسین میرزا و امرای ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیدند و مسرعی بدرگاه عالم پناه روانساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه‌روز جمعه‌بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالنك نشین رسیدبنابر قلت سپاه مقربان بارگاه‌خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آن حضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان‌همعنان برق‌و باد بدارالسلطنه هرات ارسال نمود که جناب مقرب‌السلطانی به‌نفس نفیس سوار شده در گردمحلات درون و بیرون شهر بر آمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که آنجا باشد باردو فرستد امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر روز باتفاق امیرمبارزالدین ولی بیك‌وامیر عمر بیك‌و امیر باباعلی از جانب‌استراباد رسیدند بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اماقبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان‌بدیع‌الزمان میرزا بمحاصره قلعهٔ اسفراز التفات نکرده از رباط آذر شکن و امیره در گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب‌نواب کامیاب آنجناب روی در ازدیاد نهاد وفی الواقع اگرمیرزا بدیع‌الزمان بهمان‌طریق رانده در آن شب بمعسکر پدر میرسید مهم آن حضرت را بی ارتکاب تعبیه لشکر بفیصل میرسانید اما بتائید کردگار در سر کوچه اسفراز مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنودفتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقاق سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب

در فروغ‌اشعهٔ لوای بیضای آفتاب بیتاب‌شده روی بوادی فرار آوردند سلطان‌بدیع الزمان میرزا و شجاع بیك با سپاه یکدل و مبارزان جوشن گسل

بیت

سپاهی همه یکدل و جنگجوی چه‌دیوان بوقت‌غضب تند خوی

تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت‌و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت بتائید ربانی وامداد آسمانی‌واثق‌بوده چون‌جمشید خورشید بر تخت بر آید

بیت

سلیمان صفت بر صبا زین نهاد بر آمد به تخت سلیمان چو باد

عنان یکران‌همت بصوب تعبیه لشکر انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان مقاتله و مقابله ایستادند بندگان دولتخواه و مقربان فلك اشتباه در این تأمل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده‌انگیزد که آن خار از شاه راه اقبال‌بر خیزد یارب عنایت ملك معبود بکدام کوکب مسعود از اوج مقصود طالع گرداند در اینمعنی نیزسعادت‌مآثرامداد غیبی از مطلع‌مرحمت لاریبی‌طلوع نموده‌معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچهٔ رایت فیروزی آیت کواکب سعد سلطنت بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو افکند طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان‌در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصارروی امید بدرگاه سلطان سلاطین‌پناه آورده بود ودر آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر در برابر دشمن مشغول مینمود با پانصد نفر ازهژبران بیشهٔ مصاف ✿ همه سنك فرسای و آهن شکاف ✿ بیك ناگاه باردوی همایون رسیده بیمن قدم‌شاه زاده مظفر لواشاهو سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر همگنان مطمئن گردید وهمان زمان امیر مبارزالدین ولی بیك و عمربیك و امیر بابا علی ازاستراباد و فریدون حسین میرزا

و امیر عبداللطیف بخشی و سایر امراء ایلغار و از طرف سبزه‌وار بمعسکر فیروزی اثر رسیدند و متمشی جنك و پیکار گشتند و صف کارزار را مرتب گردانیدند

شعر

چو آن زیبندهٔ دیهیم و اورنك | بمیدان دلیران کرد آهنك
ز هر جانب سپاهی در رسیدند | بقصد دشمنان صف بر کشیدند
بلی هر گه جنود بخت سر مد | کند امداد سلطان مؤید
هزاران عقده گر افتد بکارش | بآسانی گشاید کردگارش

از آنجانب چون بدیع‌الزمان میرزا وشجاع بیك بالنك نشین رسیدند خلاف‌مقصود اردوی همایون را از سواره و پیاده مشحون دیدند در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردندو صدای نفیر وسوران در طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خنجر گذار بر کشتگان معرکه بسوخت و چشمهٔ نور بخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شد و چشمهای ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت

شعر

ز جوشن سواران درآن ناحیت | گذر گاه شد تنك چون عافیت
ز خون دلیران گلگون عذار | النك نشین گشت چون لاله‌زار
بگوش جوانان پولاد ترك | زبان سنان داد پیغام مرك

هنوز نصفی از روز نگذشته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین‌داور و قندهار ظهور نموده روی بوادی فرار آوردند عمر بیك تعاقب شاهزاده نموده بدیع‌الزمان میرزابی آنکه روی بطرف خصم کند تیری چنان بر دهن عمر بیك زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سر نگون شد و شاهزاده‌از شر اوایمن گشته‌دراضمان‌سلامت بیرون‌رفته وهمچنین گداعلی‌امیر آخور خود را بشجاع‌بیك رسانید و آن نهنك دریای شجاعت از قرب وصول دشمن

آگاه شده و عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال
نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم
حمد خدای بجای آورد

ذکر شمهٔ از احوال اولاد و امجاد سلطان

محمود و بیان آنکه سبب آمدن سلطان مسعود میرزا بخراسان چه بود

چون غیاث‌السلطنه والدین میرزا بایسنقر چند گاه در سمرقند سلطنت نمود
دست زمانه ابواب تفرقه بر روی روز گذاران شاهزاده معدلت شعار بر گشود میرزا
سلطان‌علی مکحول در آن سال که خاقان عالیشأن از حصار شادمان مراجعت نمود
از سمرقند ببخارا گریخته و لشکر فراهم آورده بجانب تختگاه آبا واجداد خود
توجه کرد بایسنقر میرزا بواسطهٔ عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روزی چند در
در آن شهر پنهان شد و بهنگام فرصت بقندز رفته پناه بامیر خسرو شاه برد و میرزا
سلطان علی بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشت خواجه یحیی ولد خواجه عبدالله
در غایت اختیار و اقتدار بتمشیت امور ملك و مال دخل کرد در آنولا که میرزا
بایسنقر بقندز رسید امیر خسرو شاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شده آنحضرت
را بپادشاهی بر داشت و با لشکری بسیار علم نهضت بصوب حصار بر افراشت میرزا
سلطان مسعود از مقابله آن جنود نا معدود عاجز گشته عنان عزیمت بل هزیمت
بطرف خراسان منعطف گردانید و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست
و پنجم شهر شعبان سنه ثلاث و تسعمایه درالنك نشین بملازمت خاقان سعادت‌قرین
رسید آن حضرت او را پرسش نموده نوازش کرد و در قلب لشکر جای داد بعد از
اختصاص بفتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روز گار او بر گشاده در روز دوشنبه
بیست و هفتم ماه مذکور مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته و شاهزاده رادر
بارگاه جهان پناه طلبیده باستخلاص ممالك موروث خاطر حزینش را تسلی داد و
بازدواج کریمهٔ از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را بخلعت طلا

دوز زینت داد و بانعام زر و مایحتاج مفتاح مراد در آستین ملازمانش نهاد و درروز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگم آغا وسایر حجله نشینان‌تتق‌عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعودمیرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقان بود و از بستر عالیهٔ بابا آغچه در وجود آمده از اردوی بدارالسلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غرهٔ ذیقعده شاه زاده بدان بلده خرامید و مسند آرایان دولت خواستند که مجلس عقد آرایند و در روز یکشنبه ماه رجب سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ‌الاسلامی مولانا سیف‌الملك والدین احمد در ساعتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود اختر برج‌سعادت‌را باناهیداوج‌سلطنت‌عقدبستندوچندروز بساط‌سوروسرورانبساط‌یافت‌سلطان مسعودمیرزا در حین نشاطو کامرانی باآن مخدرهٔ‌سرا پردهٔ‌خاقانی زفاف فرمودواز دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار تجرع کرده در منزهات هرات‌عشرت نموده بشراب ناب گلزار طرب را آب داده و مغنی خوشنواز نغمهٔ جان فزا بسمع ناهید رسانیده بزبان حال میگفت

قطعه

ساقی بنور باده بر افروز جام ما ... مطرب بگو که کارجهانشدبکام‌ما
ما در پیاله عکس‌رخ یاردیده‌ایم ... ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

و سلطان مسعود میرزا چند ماه در ظلال دولت خاقان‌ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید پس یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مگر وتذویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاه زاده فرستاده‌اظهار اطاعت‌وانقیاد کردوبسلطنت‌مملکت موروث‌بشارت نمود میرزاسلطان مسعودبگفتار آن‌غدارفریب‌یافته بقندز شتافت‌اوطریق کفران‌نعمت مسلوك‌داشته جهان‌بین آن‌قرة العین سلطنت را نشتر زده با معدودی‌چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت میرزا علی بسر برد اما میرزا مسعود بنابر اعتمادی که به کرم

خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی‌ولایت خراسانرا تسخیر کرد چون آن خان گیتی ستان غیر استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را باتاش میرزا که داروغه سرخس بود شهید کرد و بیگم سلطان را بعقد خویش در آورد اما خسرو شاه هم در آن سال که دیده سلطان مسعود را به نیشتر بیوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوة قلب قتل میرزا بایسنقر را که ازوقت توجه میرزاسلطان مسعود بهرات تا آن زمان درحصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آنشاهزادهٔ بلند محلرا بچنك آورده درماه محرم سنه خمس وتسعمائه‌بشهادت رسانید آنگاه از روی‌استقلال در ولایت قندز و ختلان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت مآل حالش بر زبان خامه خواهد گشت

ذکر مصالحهٔ حضرت اعلی با
سلطان بدیع‌الزمان میرزا

در آن ولا که سلطان‌بدیع‌الزمان باتفاق شجاع بیك ازجانب قندهار بسمت النك نشین ایلغار کردامیر ذوالنون در ایلاق ولایت غور بود بنابر آن بدیع‌الزمان میرزا از النك نشین بر طرف برسین شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت آنجناب شاهزاده را استقبال نمود بر صحت ذات خجسته‌صفات او لوازم حمد وسپاس بتقدیم رسانید و جهت تدارك آن اختلال باجتماع سپاه‌قندهار و زمین داور وغور و ساخر و تولیك مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید باندك زمانی از ایل ارغون وهزاره ونکودر و قبچاق و غیر ذلك جمعی کثیر درظل رایت بدیع‌الزمان میرزا و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکارشده کمر خدمتکاری وجان سپاری بر میان بستندچون‌این خبر بعرض خاقان‌فریدون فر رسیده بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گو شمالی‌دهد عازم هرات گردیده

هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد بدیع‌الزمان میرزا و امیر ذوالنون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوئی شاهزاده‌را پیش نهاد همت‌ساخت تبیین‌این مقال‌آنکه پس از وقوع جنك نشین برروزی چندخاقان سعادتمند جناب‌شیخ‌الاسلام‌سیف‌الملة والدین احمدالتفتازانی وشیخ جلال‌الدین ابوسعیدبورانی وسید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرم سیر فرستاده بود تابدیع‌الزمان میرزارا نصیحت نموده از بادیهٔ مخالفت بجادهٔ مخالصت آورند چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع‌الزمان میرزا برسبیل ایلغار لشگر برسر پدربزرگوار کشیده است بنا بر آن شیخ‌الاسلام عنان مراجعت بدارالسلطنه هرات انعطاف داده اما شیخ جلال‌الدین ابوسعید وسید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند وهنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع الزمان میرزا درالنك‌نشین شکست یافته باامیرذوالنون پیوست وشیخ ابوسعید درباب‌تمهید بساط مصالحه باشاهزاده گفت وشنیدنموده آنجناب‌جواب داد که‌اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالك محروسه آنقدر عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتسابند بسهولت‌بگذرد من‌نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوك داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتگاری بردوش خواهم گرفت والا فلا شیخ‌اجازت‌یافته روز چهارشنبه بیستم ذیقعده که‌هنوزخاقان ظفرقرین درالنك نشین بود که ببارگاه حشمت آئین رسید و سخنان بدیع‌الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب شیخ علی‌طغای که درآن ولادر ملازمت سده سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده در اوایل‌ذیحجه جناب هدایت پناهی وحضرت امارت دستگاهی باز آمده عرضه داشتند که بدیع‌الزمان‌میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت‌بلخ بدستور سابق تعلق‌بوی گیرد تادیگر پیرامون مخالفت‌نگردد آنحضرت این‌سخن را بسمع رضا قبول نمود و از النك نشین کوچ کرده بجانب هرات در حرکت آمده چون‌این‌خبر بدارالسلطنه هرات‌رسید که‌حضرت خاقان بعزم رزم بدیع‌الزمان

میرزا بهرات می‌آید واز آنجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمةالصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده روزسه‌شنبه‌دهم ماه محرم الحرام سنهٔاربع و تسعمائه بنت تمشیت امرمصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت ودر روزچهار شنبه بنواحی چشمه کویان بشرف‌ملازمت خاقان منصور مشرف وسر افراز گشته آنحضرت‌را براسترضای خاطر بدیع‌الزمان رغبت فرموده چون آن سخن منشعب از کمال دولتخواهی بود بسمع قبول پادشاهی راه یافت وحکم همایون‌صادرشد که منشیان آستان خلافت‌آشیان نشان ایالت سیستان‌وفراه را بنام بدیع‌الزمان میرزا درقلم آوردند چون‌حکم جهان مطاع بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان برده‌بدستور سابق در خدمت‌شاه‌زاده باشد و چنان سازد که آن‌حضرت بحکومت ولایت سیستان رضا گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت درحرکت آمد و روز دو شنبه شانزدهم پرتووصول بر باغ‌جهان‌آرا انداخت و از انوارمعدلت روز افزون دارالسلطنه هرات را روشن ساخت‌در خلال این احوال گذشته امیرنظام الدین درویش‌علی بعد از مؤاخذه و مصادرت بمکه مبارکه‌و مدینه‌طیبه **زادهماالله تعظیماً** بگذاردن حج اسلام‌فایض گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی‌امیر ناصر آلدین عبدالخالق مهر زد اما بدیع‌الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدارالسلطنه هرات تافت

ذکر توجه محمدحسین میرزا بجانب استراباد

وشکست یافتن مظفر حسین میرزای گورکان بتقدیر خداوند بلاد و عباد

در اواخر سنه ثلاث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرتی دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد بر افراخت ابوالمنصور مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید روزجمعه بیست و دوم ذی‌قعده سنهٔ مذکوره در نواحی گنبدقابوس تلاقی فریقین دست داد دلاوران کارزای بناموس کردند و غبار نبرد باوج گنبد لاجورد رسانیدند در اثنای اشتغال بقتال بواسطهٔ ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نموده شدت آنحالت بمثابهٔ انجامید که لشکریانرادست از کار مانده از معرکه پیکار روی بوادی فرارآوردندو محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدارالفتح استراباد در آمده و ابوالمنصور مظفر حسین میرزای گورکان تا بولایت سبزوار عنان باز نکشید چون اینخبر در بلده فاخرهٔ هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه اربع وتسعمائه امیر برندق برلاس و امیر کمال الدین حسینعلی جلایر حسب الحکم روی بسبزوار آوردند تا بموکب محمد حسین میرزا پیوسته در باب تدارك آن اختلال مساعی جمیله مبذول دارندو مکنون ضمیر همایون چنان بود که به نفس نفیس متوجه آنصوب گردد و اما بواسطهٔ مخالفت ابوالمحسن میرزا در تاخیر افتاد و خاقان منصور روی بمرو شاه جهان آورد

ذکر توجه محمدحسین میرزا باستراباد و

سلوك ابوالمحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بمرو شاهجان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزادر اطراف آفاق اشتهاریافت از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون دور و نزدیك و ترك و تازیك تافت هر یك از شاهزاده گان که در ناحیهٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند

از مکر تزویر خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته در سلوك طریق مخالفت‌تقلید بدیع‌الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن‌میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در نسا و ابیوردسلطنت میگرد طرح یگانگی‌انداخته رسل و رسائل از جانبین درتردد آمده مراسم عهد وپیمان در میان آوردند این‌خبر در اوایل سال نهصد و چهار بدارالسلطنه هرات رسیده‌خاقان کامکار جناب سلطنت شعاری امیر قوام الدین‌حسین‌ساری را در ماه ربیع الاخر سنه مذکوره بمروارسال داشت تا بزلال مواعظ و نصیحت نایره عدوان ابوالمحسن میرزا را فرو نشاند و شاه زاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستد و او را نیز از مقام عصیان درگذراند امیر قوام الدین حسین حسب‌الفرموده بمرونزد ابوالمحسن میرزارفته شرایط نصیحت‌و موعظت بتقدیم‌رسانیده فایده برسالت‌او مرتب‌نگشت وابوالمحسن میرزا بمعاذیر دلپذیر تمسك جسته از سر عصیان و خلافت در نگذشت بنابر آن خاقان منصور عازم تأدیب شاه‌زادگان شده‌بعد از اجتماع جنودخراسان در روزچهار شنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان بجهان آرا نهضت فرموده در تخت سفرنزول اجلال واقع شد و ازآن منزل بمقتضای فرمان واجب‌الاذعان حسین میرزا وامیر عبداللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا وامیر نظام‌الدین علیشیر و امیر ناصرالدین‌عبدالخالق و حاجی پیر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعهٔ هفتم ازتخت سفر بسر کوچه ساق سلماق رفته و سه چهارروز در آن مرحله اقامت نموده چهار شنبه دوازدهم رباط‌پریان ازمقدم خاقان عالیمکان‌غیرت افزای روضه رضوان گشت و از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام‌داد که باتفاق امیر نظام‌الدین شیخ احمد سهیلی جنود آن حدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که بکپك میرزا اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهنه کوتل سنجاب بصوب مرودر حرکت آمده چون ابوالمحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و بارهٔ مرو را ترتیب

فرموده خاطر بر تحصین قرار داده و ماهچه‌علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخت‌و عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت در روی کشیده درمحافظت شهر غایت‌جد و اهتمام بجای آوردند و از طرفین سفیرتیر آغازآمد وشد نموده نشتر پیکان‌خون از شریان بیرونیان‌و اندرونیان بگشود و گاهی صدمهٔ سنك رعدسان برجی ازبروج قلعهٔ را نرم ساخته صف هباء منثورا میگرفت‌و احیاناً از بروج قاروره نفط بمعسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محرق میگردانیدند سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسراز طول‌ایام گذشته ملول گشته بین‌الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر نهضت مقرب حضرت خاقان به نیت
گذاردن حج اسلام و برخی‌ازوقایع که روی نمود

در آن ایام امیر نظام‌الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل **والله یهدی من‌یشاءالی‌صراط مستقیم** مدتی‌مدید داعیه‌داشت که ازسر قدم‌ساخته و آنرا سرمایه همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه رسول انام‌ص در یابد اما هر گاه که احرام آن صوب باصواب بسته در پایه سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر سیلان خاطر بصحبت شریف آنجناب رخصت ارزانی نمیفرمود تا در آن ایام که آن پادشاه‌سپهر احتشام ظاهر مرو رامضرب‌خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود آنصاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سدره انتساب بجانب مشهد مقدس روان گشت و مولانا عبدالحی زیارت نامه خوان را که گاهی در بارگاه حضرت پادشاهی راه سخن‌داشت جهت استخاره بپایه سریر خلافت مسیر فرستاد و چون امیر صافی ضمیر بمشهد مقدس رسیدجهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند در آن مقام متبر که ساکن گردید و در آن‌ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب‌الحکم‌جهت نبرد کپك‌میرزا

باببورد رفته بودند منهزم باز آمدند جناب مقرب السلطانی با تمالت شاهزاده وامیر شیخم پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نموده ابواب عاطفت و مهربانی بر روی سایر حضار معرکه بگشود مقارن این حال مولانا عبدالحی خود را بحضور نواب دربار شاهی رسانیده خیال توجه جناب هدایت مآب را بجانب مکه معظمه معروض داشت حضرت خاقانی فرمودند که اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون داریم اما چون در اخبار این سفر مبارک که امنیت خاطر نیز و طریق شرط است چنانچه بر رأی حقایق نما واضح خواهد بود که در این اوقات بواسطه تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایت عراقین و آذربایجان بمرتبهٔ در هیجانست که مزیدی بر آن متصور نیست واگر یکنوبت دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف این عزیمت را موقوف داشته بدینجا تشریف آورند تا عهد ملاقات خجسته صفات تازه گردد و هر گاه که خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد دو عزیمت فرمایند از کمال مکارم بدیع وبعید نخواهدبود چون این مکتوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید بانقباء مشهد افتخار آل عباد اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوك داشته مجموع آنجماعت متفق الکلمه و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر ایاب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بناء علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالیمقدار بجانب مرو شاهجان روان شد بعداز وصول بحدودسرخس چنان معلوم شد که رایات نصرت آیات ازظاهرمرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه انکه چون مدت محاصرهٔ مروسه چهار ماه امتداد یافت وپیکرفتح و ظفردرآینهٔ مرادجلوه گرنیامد حضرت خاقانی مایل بمصالحه گشت وابوالمحسن میرزانیز از امتداد قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاده امیرنظام الدین درویش علی را طلب نموده جناب امارت حسب الحکم بشهر

رفته شاه‌زاده گفت که اگر خاقان منصور از جریمهٔ من گذشته عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف دهد من ترتیب پیشکش نموده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مسیر خواهم‌آورد امیر درویش علی بدرگاه عالم‌پناه بازگشته سخن‌ابوالمحسن میرزارا بعرض رسانید ملتمس شاه‌زاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس‌در حرکت آمده درمنزل بازرگان نوید مقرب حضرت سلطانی بتقبیل بساط جلالت مناط سر افراز شده باصناف الطاف اختصاص یافت بعد از دوسه روز توقع منصب جاروب کشی مزار فایض‌انوار خواجه عبدالله انصاری نموده رخصت انصراف بطرف هرات طلبید خاقان منصور فرمود مادامیکه شما درمملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمائید بعزاجابت مقرونست آنگاه قامت قابلیت آنجناب‌رابخلع فاخرهٔ آراسته شرف اجازت ارزانی داشته امیر صوفی صفت بمسکن معهودشتافته اعاظم سادات و مشایخ‌وقضات و علما واشراف و اعیان هرات را در گازرگاه جمع ساخته در استقامت برجاده درویشی‌و گوشه نشینی از ایشان استمدادنموده استعانت جست وهمگی همت برتعمیر بقعهٔ مبارکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام‌آن مقام فرخ‌انجام را باصناف انعام واحسان نوازش فرموده در راتبه‌درویشان و مجاوران روضه‌بهشت نشان افزوده در خلال احوال گذشته سلطان‌احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در هرات حکومت وداروغگی مینمود وامیرناصر الدین عبدالخالق فیروز شاه علم عزیمت بسفرآخرت افراشتند اصحاب‌آن‌مصایب چنانچه رسم است بتعزیت داری و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری بپرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر از تقدیر ملک داور

دراوایل زمستان که خاقان عالی مکان درظاهر مرو نشسته بمحاصرهٔ ابوالمحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاه بی نهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه نمود و میرزا ابراهیم حسین بنابر قلب لشکر طریقه حزم را رعایت کرده در شهر متحصن گشت و اینمعنی موجب جسارت امیر خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شیرغان دست بغارات و تاراج بر آوردند و در گرد بلخ رایت اقامت افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تاشام ازدرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ وجدال بر روی یکدیگر میگشودند و بانداختن تیر مرگ و سنگ رعد پرداخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی مینمودند احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت بیرون میخرامیدند و بضرب تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل میرسانیدند از آن جمله روزی امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از شجعان بقلان ممتاز بود جنگ پیش آورده نزدیک بکنار قلعه رسید وازطرف میرزا ابراهیم حسین تنگر بردی شمایخی ازشهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد امیر تنگر بردی ظفر یافت نظر و بهادر منهزم شده عنان عزیمت بمعسکر خسرو شاه تافت امیر تنگر بردی او راتعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید او باز گشته شمشیر کین از نیام انتقام بر کشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنگر بردی بتائید ایزدی تیغ خصم را بپس رو نموده بیک ضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را تمام ساخت و دوستکام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلتنک شده شکسته خاطر گشتند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گردیده ابراهیم حسین میرزا نسبت بامیر تنگر بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانیده بانعام

اسب و زر و خلعت آن زبدهٔ شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانیده القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در سرخس بود که خبر طغیان خسروشاه و محاصرهٔ بلخ مسموع شد لاجرم محمد معصوم میرزا رابا امیر عمربیك و دو هزار سوار تیغزن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانیده و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمده چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت محمد معصوم میرزا کیفیت حالرا از چیچکتو عرضه داشت کرد و فرمان واجب‌الاذعان سمت نفاذ یافت که امیر ناصرالدین عمر ببلخ رفته کومك ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق باد غیس خرامید و منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید در این اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و دست‌سیاست خاقانی بساط زندگانی‌او در نور دیده‌مجملا از حال امیرحیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید او را درسرخس قتل نمود امیر سید خال امیر علیشیر است امیر حیدر بلطف طبع وحدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر امیر زادگان خراسان امتیاز داشت لاجرم خاقان‌منصوردراوایل‌حال‌اورا منظور نظرعاطفت گردانید ودر سلك اتکچیان‌آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن وقت که نظام‌الدین علیشیر بایالت استرآباد سر افراز شد او را همراه برده میخواست منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانکه سابقاً مسطور گشت در وقتی که برسالت از جرجان بهرات رفته بود بواسطه انشاءجنون سخنی غیرواقع بعرض حضرت‌خاقانی رسانیده‌مؤاخذ و مقید گشت و چون از آن قید نجات یافته از امر ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمده جمعی کثیر از آنطایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه ماهیان که نزدیك زیارت گاه هرات واقع است منزل گزیده و یکدو

منزل بازارهای آن بلده را دوران نموده زر و اجناس بسیار از صغار و کبار اخذ نموده همه را صرف قلندران و مصاحبان خود فرموده آن گاه بقبةالاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا که نسبت باو ارادت تمام داشت جهت طواف روضهٔ بهشت آثار قدم رنجه فرموده بی آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت اینمعنی بر خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانه علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دویست کف پای زده بخدمت مطبخ باز داشتند بناء علی‌هذا ابراهیم حسین میرزا قصد ایذای امیر حیدر کرده وی از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده در وقتی که از ظاهر بلخ بر خاسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانهٔ آستانه خلافت گردانید بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس امیر خسرو شاه غیبت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بر سلوك طریق مخالفت ترغیب فرموده دربارگاه سپهر اشتباه راه نیافت چند روز مقید بوده بقتل رسانیدند امیر نظام الدین علیشیر از هرات اینخبر شنیده بغایت متغیر و پریشان گردید و کس فرستاد تاجسد او را از بابا خاکی بفضای چشمهٔ ماهیان نقل نموده اولاد و اتباعش را بقدر امکان رعایت فرمود

گفتار در بیان پیوستن محمد حسین میرزا

و ابوالمحسن میرزا بیکدگر جهت مخالفت خاقان وافر حشمت و انهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفر نشان در موضع حلوا چشمه

در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا از امتداد ایام قلعه داری به تنك آمده بود آن بلده را بیکی از امراء معتمد سپرده خود با فوجی از ابطال رجال و هژبران بیشهٔ رزم و جدال روی توجه به ملاقات کپك میرزا آورده بعد از وصول بحدود ابیورد کپك میرزا مقدم برادر بزرگتر را با عزاز و احترام

استقبال نموده مراسم نیاز و پیشکش با حسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر جهانبانی را در یك برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانبانی قرعه مشورت در میان انداختند و خاطر بر محاربهٔ پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار مجتمع ساختند این خبر در منزل باباخاکی بسمع اشرف آن آفتاب برج شرف رسید آنحضرت امیر مبارزالدین ولی بیك را با علی درجه رعایت و تربیت رسانید و بحکومت دارالسلطنهٔ هرات سر افراز ساخت و بدان جانب روان کرد بعد از آن موکب ظفر نشان بانطفاء نیران طغیان شاه زاده گان بجانب ابیورد توجه نمود خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا ومحمد حسین میرزا چون از قرب وصول لوای جهان گشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفتند و عنان بارهٔ گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافتند خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیهٔ قتال و جدال ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار نموده کلمهٔ **الفرار ممالایطاق** در صحیفهٔ خاطر مینگارند بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین میرزای گورکان و حیدر محمد میرزا ابن حسین میرزاوامیر شجاع الدین محمد برندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اساس بتکامیشی ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی نموده بآهستگی رایت نهضت می افراخت چون شاه زادگان نزدیك بحلوا چشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا بغرور تمام منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایرهٔ قتال و جدال نهاده اند لاجرم ایشان نیز به تعبیه سپاه پرداخته ماهچهٔ علم نصرت نشان مظفر حسین میرزای گورکان از افق قول طلوع نموده و در برانغار حیدر میرزا توقف نموده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود از آنجانب ابوالمحسن میرزا در قلب جای داشت و کپك میرزا در برانغار رایت شوکت بر افراشت ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد بدان ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهادند و دردشت حلوا چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید

دلیران روز پیکار درهم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرك تلخ گردید و پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فوارۀ دلها روانساخت و شعله سنان سینه سوزجان مهوشان را در محاق احتراق انداخت

قطعه

ز تیغ خون فشان و خنجر تیر ز پیکان خدنك فتنه انگیز
چنان خون ریختند اهل تهور که حلواچشمه شد جوئی زخون پر

در آن روز هولناك از جوانغار شاه زادگان ابراهیم تر خان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کپك میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخت آن شاه زاده نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر این منوال دید خواست اقتدا به برادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطان علی عنان اسب شاه زاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیرتر شده نکابت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در درۀ که منتهی بحلوا چشمه بود بوقتی که در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی نویسنده گان وجماعت امیر آخوران واختاجیان و شاگرد پیشگان کسی نبود از گریختگان برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال وثوق جبلی بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجودضعف مزاج جامه جنك در پوشید و مغفر بر سرنهاده بر اسب دلدل رنك آتش آهنك سوار گردید عنان یکران بسان باد و باران بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود که نقاره و کور که همایون را بلند آوازساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات بر افراختند بدین طریق از دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا بر ماهچۀ علم نصرت شیم افتاده به یقین دانستند که خاقان نصرت حشم بر بارۀ کوه‌پیکر نشسته میان همت بعزم رزم چست بسته تزلزل

بارکان اقتدار ایشان راه یافت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان نصرت اثر وزیده هر یك از آن دو شاه زاده عنان بطرفی تافتند و کپك میرزا براه استرآباد رفت چون گریختگان سپاه خاقان حقیقت واقعه را شنودند تیغ از نیام انتقام کشیدند باردیگر روی بمعرکه آوردند و شاه زادگان را تعاقب نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم حمد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذورات بمستحقان رسانید و در بارهٔ جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری نموده بودند انعامات فرموده بافتح نامه‌ها باطراف بلاد خراسان روانه گردانیدند والله اعلم بالصواب

ذکر نهضت همایون خاقان فلک مکان بجانب جرجان و مسارعت در مراجعت بواسطهٔ طغیان بدیع الزمان میرزا

از آن زمان که محمد حسین میرزا استرآباد را از مظفر حسین میرزای گورکان انتزاع نموده پیوسته خیال توجه بدان صوب مکنون ضمیر منیر همایون بود اما بواسطهٔ موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع مییافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی‌آمد بعد از محاربهٔ حلوا چشمه که کپك میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت تمهید یافت خاقان مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داده روی توجه باسترآباد نهاد این خبر به شاه زاده رسید سیلاب اضطراب از سر او در گذشت و بافوجی از خواص سپاه طریق مشورت مسلوك داشته متوجه کنار آب اترك شده از میان تراکمه آنسرحد گذشت در اثناء راه کپك میرزا اردو بازار برادر را غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناك بی ترس و باك بحدود آن ولایت در آمده کیفیت حال را بابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدس را بنام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان در مقام مقابله و مقاتله در آمدی ما بقلم شفقت اصلی رقم عفو بر جریدهٔ آن

جریمه کشیدیم و ایالت مشهدمقدس را با توابع و لواحق بدان فرزند عزیزمفوض گردانیدیم می‌باید که از افعال سابقه نادم وپشیمان‌بوده من‌بعدبلوازم خدمت گاری قیام نمائی و آن مملکت را بیمن عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی بعد از آنکه پیغام خاقان‌منصور و منشور مذکور به‌محمد محسن‌میرزا رسیدمسرور ومبتهج گشته به مشهد مقدس شتافت‌و قدم دروادی فرمان برادری نهاده دیگرامری از وی که موجب آزردگی خاطر آفتاب احتشام باشد صدور نیافت خاقان منصور بعد از طی منازل و مراحل خطهٔ استرآباد را از یمن مقدم همایون غیرت گلستان ارم ذات العماد ساخت و پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن ممالك گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در اثنا قاصدی از دارالسلطنه هرات از نزد امیر مبارزالدین ولی بیك بپایه سریر اعلی رسید و بعرض رسانید که میرزا بدیع الزمان باسپاه بلاانتها بنواحی هرات تشریف آورده‌و خان طغیان مرتفع گردانیده اکنون در ظاهر آن بلده قبهٔ خرگاه باوج مهر و ماه بر افراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استرآباد به مصحوب مولانا شمس‌الدین علی شاه سیدی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت مکتوبی مبنی از نصایح سودمندو مواعظ دل‌پسند بنام شاه‌زاده روانه ساخت وبسرعت برق‌و باد علم مراجعت بر افراخت بعدازوصول اسفراین‌زمام ایالت آنجارا بقبضهٔاقتدارامیر بدرالدین‌نهادو کوچ بکوچ بسبزوارشتافت و حکومت آن‌بلده را باتوابع و مضافات بمظفر حسین‌میرزاداده مولانا شمس‌الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را بشاه زاده نموده لوازم تبلیغ‌رسالت بتقدیم رسانیده‌آنحضرت بار دیگر استراباد را مقرسلطنت ساخته لشکر جرجان را فراهم آورده رایت نخوت و عظمت بر افراخت

ذکر نهضت بدیع‌الزمان میرزا بعزم تسخیر دارالسلطنهٔ هرات و رفتن او بجانب مرغاب بعد از معادات

در آن اوان که خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا عنان یکران بصوب استرآباد انعطاف دادو سلطان بدیع‌الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند خیال تسخیر خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را جمع گردانیده بعد از تقدیم مشورت علم نهضت بر افراخته با جنود نا معدود ببالای ولایت هرات رود شتافتند از مراعی و مواشی امراء و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کردند و از آنجا عنان عزیمت بصوب عمارت مقدسه غیاثیه تافتند و از آنسر کار نیز گوسفند بسیار غنیمت کرده متوجه دارالسلطنه هرات شدند از شیوع این اخبار امیر نظام‌الدین علیشیر و امیر مبارزالدین محمد ولی‌بیك وسایر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند دربحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر رامضبوط ساخته مردم بلوکات را بشهر در آورده وخاطر بر تحصن قرار داده چون بدیع‌الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذوالنون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که‌در باغات خودمانده‌بودند امیر ذوالنون راتنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذوالنون با لشکراندك وغرور بسیار نزدیك رسیده مقارن آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهرات آمد امیر محمد ولی بیك مستظهر گشته دو سه‌هزار سوار مکمل ساخته در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفت محمد معصوم میرزا را در قلب سپاه باز داشت و خود در میمنه ایستاده ضبط میسره را بعهدهٔ سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی باز گذاشت از آنجانب بدیع‌الزمان میرزا در نواحی لك لکخانه بامیر ذوالنون پیوست در وقتی که آش میکشیدند قراولان خبر رسانیدند که سپاه یاغی نمودار شد همانساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه پیکار گشت در نواحی النك نشین فریقین بهم رسیده آواز سورن و نفیر از ایوان کیوان

درگذشت ار هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بیکدگر تاختند و گرد از فضای هیجا باوج فلك تیز گرد رسانیدند و عذار آفتاب را در زیر نقاب غبرا مستور ساختند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرك تاثیر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت و شمشیر تارك شکاف بیك ضرب ازفرق تا بناف میشکافت

قطعه

بر آمد فغان از زمین و زمان | بر آمد تزلزل بکون و مکان
ز تیغ سر انداز و تیر خدنك | هواخون‌فشان‌شد زمین لاله‌رنك

در آن‌اثنا ماهچه‌لوای کشور گشای بدیع‌الزمان‌میرزا پرتووصول برمعر که انداخت بیرونیان را از مشاهدهٔ آنحالت دست از کار و دل از جای رفته نخست‌سید عبدالله میرزا وامیربابا علی فرار نمودند بعد ازآن محمدمعصوم میرزا و سیدعبدالله میرزا و امیر مبارزالدین محمد ولی بیك گریزبر ستیز اختیار کردند محمدمعصوم میرزا و سید عبدالله میرزا مصلحت‌در آمدن ندیدند روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی با سایر گریختگان بشهر در آمده دروازها بر کشیده بروج‌را بمردم اعتباری سپرد سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور درالنك نشین‌نزول اجلال فرموده پس‌از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرد طمع میداشت که‌بی آنکه مباشر جنك و پیکار گردد هرویان شهربدو دهند بنابر آن بمدارا و مواسا گذرانیده سپاه‌را اجازت حرب نداد چون‌مدت‌چهل روزحال بر این منوال بگذشت و خبر ورود خاقان منصور مسموع بدیع‌الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دید از پل مالان بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت‌پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امراءعظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی‌بیك و جماعتی را که‌در ایام محاصره شرایط‌جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت سر افراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان

آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند

ذکر تفویض سلطنت بلخ ببدیع‌الزمان میرزا و باز آمدن محمد ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا

چون بدیع‌الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکرباد غیس و چیچکتو در ظل رایت او مجتمع گشتند شجاع بیك نیز از قندهار بملازمت رسید، در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد بریدهٔ بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو چاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیك روی به تسخیر آن قلعه آورد سپاه هزاره و نکودر و سایر افراد لشکر سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغول شده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیك قهراً قسراً حصار مرو چاق را گرفته امیر بریده را دست و گردن بسته و پای مراد شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده آنحضرت جریمهٔ او را بعفو واغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلدهٔ هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والاژاد وقوف یافته بغایت مضطرب شد زیرا که در آن ولا سپاه نصرت پناه از یورش استرآباد مراجعت نموده بودند و اسبان ایشان لاغر و ناتوان بود نمیتوانستند بی آنکه چند روز آسایش نمایند مرتکب سفر گشته با بدیع‌الزمان میرزا ابواب مقاتله ومقابله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقرب حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح مصالحه پرداخت مولانا فصیح الدین استرآبادی راجهت تمیشت آن مهم بکنار آب مرغاب روانساخت جناب صاحبی در آن مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عباراتی اداء رسالت نمود و شاه زاده را با طاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریص فرموده آنحضرت بنابر حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعداز تکرار آمدوشد سفیر، مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب

من حیث استقلال تعلق به بدیع‌الزمان میرزا داشته باشد و در آن ولایت نام نامی
آن شاه زادهٔ گرامی درخطبه ردیف‌اسم‌همایون‌حضرت خاقانی گردانند دیگرهیچیك
از پدر و پسرطریقه ناستوده‌مخالفت و عناد بظهورنرسانند بنابر آنکه ابراهیم‌حسین
میرزا در بلخ بود و چند گاه‌با خسرو شاه مقاومت کرده آن ولایترا از شراعدا
حراست‌نموده بودخاقان منصوررا دغدغه شد که مبادا شاه زاده آن خطه را به برادر
بزرگتر ندهد و از اینجهت فتنهٔ دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین
عبدالله را فرمود که بجناح استعجال ببلخ شتابد و بتقدیم مقدمات مناسب چنانسازد
که ابراهیم‌حسین میرزادر باب‌تسلیم بلخ پیرامن فتنه نگرددو بجانب هرات‌نهضت
فرموده بپدر بزرگوار پیوندد وخواجه بر حسب فرموده کار بند شده قبل از وصول
بدیع‌الزمان میرزا بآنحدود شرف ملازمت ابراهیم حسین‌میرزا حاصل کرده شاه‌زاده
را بملازمت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد در اثنای راه‌آن دو
دری برج‌نامداری را بایکدگر ملاقات‌دست‌داده ابراهیم حسین‌میرزا بلوازم‌پیشکش
و نثار پرداخت بدیع‌الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد
و دلجوئی او را بنواخت آنگاه بدیع‌الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبةالاسلام
بلخ خرامیده و عمربیك در خدمت‌شاه‌زاده توقف‌نموده ابراهیم حسین میرزاملازمت
خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان‌بدیع
الزمان میرزا از اوراق آن ولایت طلوع کرده جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق
ساکنان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو شاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و
تنسوقات بایسته‌بنظر انور شاهزاده فرستاده‌اظهار متابعت ومخالصت نموده درممالك
قندز و بقلان و ترمد وحصار شادمان و قبادیان و ختلان‌و بدخشان خطبه و سکه‌بنام
آن حضرت تزئیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف خسروانه
و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و زر و نفایس‌دیگر مفتخر و سر
افراز ساخت و بجهت امیر خسرو شاه نیز شمشیر مرصع و قبای زر دوز و اسب با

زین مرصع مهیا فرموده گسیل کرد وخود بر تخت فرمان فرمائی آنحدود بدولت و اقبال متمکن گردید

در بیان سلوك محمدحسین میرزا کرت

دیگر در وادی طغیان و نافرمانی ونهضت رایت نصرت آیت حضرت خاقانی بسمت خطه استرآباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در ممکت استرآباد تمکن تمام پیدا کرده اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر ولایت خراسان‌در خاطرش افتاده دراواخر سنه‌خمس وتسعمایه‌با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه‌بطرف اسفراین نهاد بیك ناگاه منزل امیر بدرالدین را دایره کردار در میان گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت کرد امیر بدر الدین رعایت‌تربیت‌خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاه زاده در نیاورد وباندك مردی که در ملازمتش بودند دست به تیرو سیف وسنان‌برده سپاه استرآباد نیزآغاز کار زار کرده امیر بدرالدین مانند شیر غرین بر ایشان‌حمله‌مینمود و بزخم‌ناوك دلدوز وضرب سنان سینه‌سوز روزنها درسینهٔ بهادران میگشود اما چون لشکر میرزا محمد حسین بسیار بودند او را در میان گرفتند و از اطراف و جوانب علی التوالی و التعاقب سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنك باز دارد و جان عزیز خود را در معرض هلاك‌نیاورد امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب میکرد تا وقتیکه از ضرب تیغ آبدار شربت شهادت در کشیدو چون مظفر حسین میرزا در سبزوار طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین استماع نموده عزم رزم جزم کرده باحضارعسا کرفرمان داده‌سه‌هزارسوار جرار باتفاق امیر محمد قاسم برسم منقلای روانه داشت محمد حسین میرزا پس از فراغ از امور اسفراین بعزم سبزوار درحرکت آمده درویش محمد کوکلتاش را پیش رو جنود خویش نموده روانه ساخت در اثنای طریق امیر محمد قاسم بدرویش

محمد کوکلتاش دوچار آمده هنگامهٔ رزم گرم گردیده آن‌امیر زادهٔ پسندیده‌اخلاق
که خلاصهٔ اولاد امیر جاکو بود در بین اشتعال نایره قتال و جدال بزخم تیری‌از
پای در افتاده درویش محمد کوکلتاش بظفرو نصرت اختصاص‌یافته بسیاری‌ازجنود
مظفرحسین‌میرزارابه‌تیغ‌بیدریغ بگذرانیدوزمرهٔ رااسیر گردانیدچون گریختگان
بمعسکر شاه زاده رسیدند و کیفیت را بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم بر آمدند
که مظفر حسین میرزا را مجال توقف نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورده تا
قصبهٔ تربت عنان یکران باز نکشید و کپك میرزا بعد از استماع این خبر مشهد
مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد بر افراشت‌از
آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسانرا خالی یافته از استراباد تا نشابور
را جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و
تخریب شهر و ولایت نپرداخت کیفیت‌وقایع آنکه خاقان منصور با وجود ضعف
تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت‌خسروانه‌و نهایت حمیت
پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانواع فتح و فیروزی در آمده امیر نظام‌الدین علیشیر
و امیر مبارزالدین محمد ولی بیك‌را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام‌سنه
سته‌و تسعمائهٔ روی براه آورده علم نهضت بجانب استرآباد بر افراشت در اثناء راه
مظفر حسین میرزاوامیر محمد برندق برلاس و سایرحکام ولایات بموکب‌همایون
پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشتند دعا
گویان و ثنا خوانان کمر خدمت بر میان بستند چون خبر نهضت رایت‌ظفرآیت
به محمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندید کرت دیگر عنان بوادی فرار
گردانید حضرت خاقان بعد از طی منازل دارالفتح استرآباد را بفر نزول همایون
آرایش داده جناح مرحمت واحسان بر مفارق‌اهالی مملکت‌جرجان مبسوط‌ساخت
و بتمهید بساط معدلت و انصاف وانتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور
معهود رایت سروری و رعیت پروری بر افراخت در آن اثنا محمد محسن میرزا
اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده‌عازم ملازمت پدر بزرگوار

گشت و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش را عرضه داشت بندگان خاقان نمود خاقان منصورازین معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاه زاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانیده استمالت نامه‌هاارسال داشت وبملاقات فرزند ارجمند اظهار شوق فرمود محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاه‌زاده نامزد گردانید و بر زبان الهام بیان گذرانید که در هیچ منزل طریق حزم‌واحتیاط را نا مرعی نگذارد زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیك است مبادا که خود را بکپك میرزا رساند و دست‌بردی نماید امیر محمد برندق بعد ازطی مسافت‌بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاه زاده نسبت بجناب امارت‌مآب لوازم اعزاز واحترام مرعی داشته همعنان‌او رایت عزیمت بصوب اردوی معلی بر افراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب‌جوار محمد حسین میرزا غافل بودند بخلاف فرمودهٔ پدربزرگوارطریقهٔ حزم و احتیاطرا رعایت نمیفرمود ناگاه محمد حسین میرزا بدانجانب ایلغار کرده در یکی از آن‌مراحل که اکثر سپاه کپك میرزا بطلب جوو گاه پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید محمد محسن سیاهی سپاه‌محمدحسین‌میرزا رادیده‌دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق وامرا وارکان دولت خویش سوار شده بطرف‌اردوی همایون گریخت تمام‌اسبان اشتران وخیمه وخرگاه‌واحمال واثقال اورا محمد حسین‌میرزا غنیمت گرفته بکنارآب اترك‌باز گشت چون‌خاقان منصور استماع نمود که آنچه برضمیر انورهمایون گذشته فرزندارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام ووزرای آصف احتشام‌یراق کپك‌میرزا را ازخاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال اوفرستند وهر یك ازارکان دولت جهت هریکی ازامرا خواص شاهزاده‌اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال‌دارند فرمان‌برآن حسب‌الحکم بتقدیم رسانیده باضعاف آنچه محمد حسین میرزا گرفته بودبیکساعت دراردوی همایون سامان‌یافت‌امراء عظام‌آن اشیاء رانزد شاهزاده فرستاده بعدازآن

مراسم استقبال بجای آوردند کپك میرزا برسر پل سنگین بسعادت دست بوس خاقان ظفر قرین فایز شده ازافعال سابقه اعتذار واستغفار نمود وبانواع شفقت وعطوفت واصناف مرحمت ورأفت مفتخر ومباهی گشت وپایهٔ قدرومنزلتش افرود و بفرمان خاقان مظفر لوامنصب عمارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند رونق گرفت وفرامین مطاعه بمهر عالی آن درددرج کامکاری صفت زیب وزینت پذیرفت دراین اثنا بتلیقین عالم غیب وارشاد ها تف لاریب محمد حسین میرزا را از طریق سلوك مخالفت پدر بزرگوارغایت ندامت دست داده جهت عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخن دان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاده خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزندرا نیز بحسن قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت درحرکت آمده باردیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده بعداز آمدوشد رسل ورسایل وتمهید قواعد عهد وپیمان خاقان عالیمکان مجدداً نشان ایالت مملکت جرجان رانزدشاهزاده فرستاده عزم مراجعت بمستقر جاه وجلال جزم کرده عنان بصوب خراسان انعطاف داد در اثناء راه قامت قابلیت محمدمحسن میرزارا بخلع طلادوز کمر مرصع زیب وزینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس رابدوعنایت کرده فرمود که باوجودسرماوبارندگی درطی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رساند .

ذکر انتقال مقرت حضرت سلطانی ازاین منزل

فانی بسرای جاودانی ونزول رایات حضرت خاقانی درمستقر اقبال وکامرانی

ازمطلع ضمایر فضایل ماثر ناظمان مناظم سخن دانی نیزعالم افروز اینمعانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات امنای رابشرف **ولقد کرمنابنی آدم** مشرف ساخته وبتشریف خطاب **ابن آدم خلقت العالم لاجلك وخلقتك لاجلی** فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دارقرار وفضای اقتدار آن فرخ گرامی غیراین مرحله بی اعتبار وسرای ناپایدار جائی نباشد .

بیت

دنیا بنزد اهل‌خرد بس‌محقر است / باآفتاب قدر تو ازذره کمتر است

بلکه مناسب‌شأن ورفعت مکان طایفه که خلعت افتخارشان بطراز **و فضلنا هم علی کثیرمن خلقنا** مطرز باشد آنست که پیش‌از چندسال درین‌منزل پرملال نپایند وچون ندای **یاایها النفس المطمئنة** شنوند بی‌شایبه‌اهمال بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند وبقدم همت ازمضیق زحمت بوسعت سرای رحمت‌نامتناهی خرامند بدیدهٔ بصیرت تماشای عالم ملکوت نموده **فی‌مقعد صدق‌عندملیك مقتدر** بیارامند

بیت

برین‌سرای فنادل منه که‌جای دگر / برای‌مسکن توبر کشیده‌اند قصور

هرچندعارف خبیر داند که‌غرض‌ازتمهید این‌تشبیب چیست که خامهٔمشکین عمامهٔ کسوت سوگواری پوشیده کیفیت این مصیبت را باین عبارت درسلك تحریر میکشد که روز دوشنبه‌پنجم‌جمادی‌الاخر قاصدی قمرسیر ازاردوی‌اعلی‌بدارالسلطنه هرات‌رسید واین بشارت‌رسانید که مواکب کواکب‌مراتب برجناح استعجال‌متوجه سریر سلطنت واستقلال‌است‌ازاهتزاز نسایم‌این خبربهجت اثردرقلب زمستان ریاض امانی وآمال موطنان آن‌دیار خضرت ونضرت پذیرفته خاص‌وعام فرق انام‌رافرج وانبساط تمام دست دادروز سه‌شنبه نمازپیشین مقرب حضرت خاقان ظفرقرین امیر نظام‌الدین علیشیر باجمعی‌ازاجله اصحاب واعزه احباب برسم‌استقبال متوجه گشته شب‌چهارشنبه‌در رباط پریان منزل گزید روزدیگر ازآنجا تشریف برباط اتاب‌برده درآن مقام قرب‌وصول موکب همایون استماع نمود ودراکثر آنشب ازغایت‌شعف بادراك شرف‌ملازمت خاقان‌سعید کامکاری بیداربود دروقتی که راضان‌تقدیرمحفه زرنگار خسرو ثوابت وسیاررا برتوسن سپهر دوار بستند بصحت وسلامت سوارشده بجانب رباط امیر محمد ولی‌بیك که درآنشب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود بعداز طي اندك مسافتی فوج‌فوج ازملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده

بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشتند و نوازش می‌یافتند در موضعی که مشهور است بخواجهٔ عبدالله محفه محفوف بدولت واقبال خاقان ستوده خصال ازدور بنظر در آمده عالیجنات معالی مآب خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده مقرب حضرت سلطانی آن هاوی کمالات نفسانی را در آغوش کشیده مراسم پرسش بتقدیم رسانید هنوز ازآن سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالیمقام راه یافته ازغایت اضطراب گفت که خواجه‌عبدالله ازمن واقف باش مقارن این سخن محفه حضرت خاقانی نزدیك رسید مقرب حضرت سلطانی ازاسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بدوش خواجه ودست دیگر بر کتف مولانا جمال الدین قاسم خواند امیر انداخته بلطایف الحیل خودرا نزدیك بمحفه رسانیده بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلای ضعف هم آنجا بنشست هرچند خاقان سعادت‌مند بلطایف ودلجوئی آن امیر صافی ضمیر رامخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست داد این معنی موجب پریشانی خاقان شده فرمود که آنجناب رادر محفه خاصه که کوتل بود خوابانیدند و حکم شد هم امشب بشهر رسانند وخواجه‌عبدالله رابتعهد حال آن مهر سپهر کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط پریانشد آنگاه علامات سکته در نبض و بشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که ازعلم طب وقوف داشتند فرمودند هم آنجا مریض را فصد باید کرد تاصورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی زیارت گاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق مسلوك داشته گفت که بعداز وصول هرات و اجتماع اطبا درعلاج مشروع میباید کرد خواجه عبدالله رأی ثانی راصواب شمرده مقرب حضرت سلطانی رادر محفه خوابانیده روی براه آوردند بنده دولتخواه که غریق بحر نعم آن امیر عالی جاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تأخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت آنجناب درتردد افتاده مسرعی نزد حضرت خاقان فرستاده کیفیت حال را پیغام داد آنحضرت فرمود که باقتضای رأی این ضعیف عمل نموده رك بگشایند اما تازمان بازآمدن قاصد مدتی گذشت

لاجرم بعداز فصدزیاده‌برپنج شش‌سیرخون جریان نیافت ومرض اشتداد یافته درنیم شب جمعه آنجناب‌رابمنزلش رسانیدند علی‌الصباح‌تمامی اطبا مجتمع گشتند ونوبت دیگر فصد کردند اماچون کار ازدست رفته‌بود فایده نداد همان لحظه خاقان‌ظفر قرین بربالین امیرعدیم النظیر تشریف آورد اورا بغایت بیشعور دیده‌دل بر واقعه ناگزیر بنهاد وقطرات اشك از فواره دیده بارید روزشنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده صبح یکشنبه مرغ روح‌مطهرش قفس‌غالب شکست واز تنگنای هیکل جسمانی بنزهات‌ریاض جاودانی پرواز نمود

قطعه

دردا که پاك بازجهان‌ازجهان برفت پاك آنچنان که‌آمده بودآنچنان‌برفت
روحش که پاك بازمعارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت

علی‌الصباح که خورشید خاوری از سقف نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد اینخبر محنت اثر در دارالسلطنه هرات اشتهار یافت نائرهٔ اندوه از کانون درون خواص‌وعام سر برزده آواز ناله ونفیر امیر وزیر وبرناوپیر صدا در گنبد سپهر مدور انداخت چرخ اخضر بموافقت اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سنجاب سحاب در برفکنده بجای اشك قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلامرا عمامهٔعزت ازسر افتاده متحیر شدند که دیگر تربیت‌از که‌یابند وفضلای‌لازم الاحترام را ردای شکیبائی چاك گشته ندانستند که‌من‌بعد به‌مجلس که شتابندزهی سنگدلی کوه که ازصدمت آن‌حالت متزلزل نگردید وخهی بی‌رحمی سپهر که‌از الم‌آن حادثه خیل نجومرا بسان اشك غم زدگان ازدیده فرونبارید .

قطعه

چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن‌دگرماه ومهر
چرا سلك ایام در هم نشد چرا ماه از سالها کم نشد

خاقان منصور ومهد علیا خدیجه بیگم آغا باسایر خواتین عظما همان لحظه

بمنزل مقرب حضرت سلطانی آمده سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدیلش را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت اندازه اورا بعیدگاه هرات بردند بعداز اداء نماز بگنبدی که درمسجد جامع آن جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و به مقتضای سنت سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانید ✿ ایخاک چه دانی که چه در برداری ✿ حضرت خاقان سه روز در تعزیب سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده باسایر اصحاب آن مصیبت مشارك بود ودایم ازمفارقت آن امیر صایب تدبیر صاحب حشمت غمناك ومتالم آنگاه بترتیب آش هفته اشارت فرمود امراء تواچی وخوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که درشهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات ومشایخ وعلماء وفضلاوشعر اوصدور او وزرا بلکه تمام فرق برآیا درروز هفتم آن مصیبت عظمی درصحرای حوض ماهیان درشمالی عیدگاه دارالسلطنه هرات جمع آمدند وخاقان منصور درخیمهٔ دوازده پایه همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنهٔ سابقه وقرون ماضیه هر کرا چشم دیده وری بر آنچنان جمعیتی نیفتاده بودوامراء تواچی سوار شده بلوازم چاوشی پرداخته تواچیان وخوان سالاران آغاز آش کشیدن کردند بعداز خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله پرداخته ختمات بجای آوردند خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری رابسلب کسوت تعزیت مأمور گردانیدند ولباس فاخر پوشانیدند آنحضرت اکثر آنجماعت را نزدیك بپایهٔ سریر خلافت مسیر خوانده بزبان لطف ومرحمت نوازش نموده بصبر وثبات وصیت فرمود وشعراء وفضلا وفات آن امیر بلاغت انتمارا بعبارات مختلفه درسلك نظم کشیدند ودرمرتبه آن ذات خجسته صفات قصاید وقطعات منظوم گردانیدند از آن جمله امیر صدرالدین ابراهم امینی این قطعه برلوح بیان نگاشت .

شعر

میر دین پرور علیشیر آنکه بود　　عقل و دانش ملك و ملت را پناه

در هدایت بادی راه هدا — در ولایت والی دین اله
عاقبت زین تنگنا آمد بتنك — شد سوی فردوس باصدعزوجاه
از جهان پرسیدمش تاریخ فوت — گفت رضوانش ولایت انتباه

وراقم حروف را درمصیبت شامله‌این قطعه بخاطر رسیده

جناب امیر هدایت پناهی — که ظاهر ازو گشت آثاررحمت
شد از خار زار جهانسوی باغی — که آنجاشگفت‌است گلذاررحمت
چو نازلشد انواررحمت بروحش — بجو سال فوتش ز انوار رحمت

بنابر آنکه قلم‌دوزبان مکارم اخلاق‌ومحاسن آداب‌وتفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار و عمارات آن‌امیر فرخنده صفات را در رساله‌علیحده موسوم بمکارم الاخلاق تمام درسلك‌تحریر کشیده‌است‌وآن نسخه درمیان فرق انام اشتهار تمام‌دارد ودراین مقام بذکر آن‌امور شروع ننمود وابوا‌ب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصوربر گشود .

گفتار دربیان آمدن ابوالمحسن میرزا بملازمت

حضرت‌خاقان وپیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار رحمت ومغفرت حی رحمن

شاهزادهٔ‌وافرتهور معین‌الدین ابوالمحسن‌بهادر چون استماع‌نمود که‌پدربزرگوار نسبت به‌برادر عالیمقدار کمال عطوفت ومهربانی بتقدیم رسانیده ایالت ولایت‌طوس ومشهد ونساء وابیورد رامع توابع ولواحق بوی مفوض گردانیده احرام طوف‌قبله اقبال و کعبهٔ امانی وآمال رابسته درهمان اوقات که امیرعلیشیر وفات‌یافت با زبانی عذر خواه‌ودلی‌مشحون باخلاص پادشاه بدارالسلطنهٔ هرات شتافت خاقان منصورآن قرةالعین سلطنت‌را درآغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد وشاهزاده‌دو سه‌ماه درظل عنایت وپناه عطوفت والدماجد خویش‌بعیش‌وعشرت گذرانیده رخصت ارزانی فرمودو بجانب‌مروراضی‌وشاکر توجه‌نمود درماه‌ربیع‌الاول سنه‌سبع‌وتسعمائه شاهزادهٔ سعادت‌انتمامحمدمعصوم‌میرزادرقاین‌بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی‌پیوست

چون این خبر محنت اثر بعرض خسرو عالی گهر رسید بغایت ملول شده آخرالامر زبان همایون بکلمهٔ **انالله وانا الیه راجعون** گشود بعد از اقامت بمراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال او بود به برادر اعیان او ابراهیم حسین میرزا داد هنوز جراحت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ نااهل نیل ملال دیگر برچهرهٔ آمال خاقان پسندیده فعال کشید شاهزادهٔ عالمیان محمد حیدرمیرزا درسنهٔ ثمان وتسعمایه بحلول اجل طبیعی در گذشت دری نور افشان سلطنت از اوج جلال روی بحضیض و بال نهاد ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گردیده درمحاق احتراق افتاد .

قطعه

ایدل بجهان ثبات امریست محال — پیوسته سرور اوست مقرون بملال
هر کوکب مسعود که بنمود جمال — پس زود کمال او پذیرفت وبال

خاقان منصور از صعوبت مهاجرت قرةالعین سلطنت عنان شکیبائی ازدست داده لباس سوگواری پوشیده والدهٔ غمدیده‌اش مهدعلیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خون بارجوی ارغوانی برد امان روانساخت وفریادوزاری باوج فلک زنگاری رسانید

قطعه

زمژگان دم بدم خونابه میریخت — مگو خونابه خون ناب میریخت
زدست جور دوران جفا جوی — گهی برسینه میزد گاه بر روی

آخر الامر دست بر دامان صبر زده نعش شاهزاده مرحوم را بآئین شریعت سیدالمرسلین صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم در مدرسهٔ سلطانیه دفن کردند جهت ترویح روح مطهرش چندروز لوازم اطعام وختمان کلام بجای آوردند درشوال همین سال سلطان اسکندرمیرزا که برادر زاده وداماد خاقان منصور بود درسفر آخرت اقتدا بمحمد حیدرمیرزا نموده بدستورمعهود لوازم تعزیت ومصیبت داری باقامت رسید وروح شریفش بختمات کلام واطعام طعام شاد گردید درخلال این احوال عبدالباقی میرزا و میرزا عثمان سیدی احمدبن میرزا میرانشاه که نسبش ازجانب والده بسلاطین آق‌قوینلو

می‌پیوست ومرادبیك حاکم یزد که‌درعراق اعتباربسیار داشت ازصدمات‌سپاه‌ظفرپناه نواب کامیاب‌شاهی فرار نموده‌بدارالسلطنهٔ هرات رسیدندخاقان منصورمقدم شریف ایشانرامعززداشته میرزاعبدالباقی رابمزید التفات‌مفتخرومباهی گردانیده مهدعلیا سلطان بیگم راکه سابقا درحبالهٔ نکاح سلطان اویس میرزا بسرمیبرد باوی‌درسلك ازدواج کشید .

بیت

در این ماتم سرای آبنوسی گهی‌ماتم بودگاهی عروسی

ذکر توجه ابن‌حسین میرزا

بجانب سیستان وبیان‌بعضی‌حوادث که‌در آن‌او آن روی‌نمود

حاجم حاجی لر که کوتوال قلعه لاش بود بهوا خواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان ارغون یاغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایه وصول بدینحدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان‌عالی شأن ابن حسین‌میرزا را با دو هزار سوار آزمودهٔ جرار به تسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدان ولایت شتافته حدود سیستانرا تاخته در آوق رایت اقامت بر افراخت چون این خبر بسمع امیر ذوالنون رسید باتفاق ولد ارشد خویش روی بمعسکر شاه‌زاده آورده در طی مسافت مسارعت کرد ودرصباحی که هنوزابن حسین میرزا در خواب بود و لشکریانش متفرق بودندماهچهٔ‌علم امیر ذوالنون پرتو وصول بر نواحی‌آوق انداخت شاه زاده متحیر شده با سیصدسوار که در آن زمان‌در آستان سعادت‌آشیانش بودند متوجه اعدا گشت از آنجانب فاضل کو کلتاش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن‌حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال‌تیر و کمان وسیف و سنان بردند مقارن این حال از یك طرف امیر ذوالنون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیك با فوجی از لشکریان قندهار

بمعر که رسیدند و شاه زاده راشکاری وار در میان گرفتند آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثناء کروفر بزخم تیر مجروحش ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذوالنون رایت عزیمت بشهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت درسنهٔ تسع و تسعمائه فریدون حسین میرزا بجهتی خیال گریز کرده ببهانه شکار ازهرات بیرون رفته راه استرآباد درپیش گرفت بعد ازوصول بحدود آنولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده در بارهٔ برادر انواع اشفاق واعطاف ظاهر کرد بحسب تقدیر ملك قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا گشته در گذشت فریدون حسین میرزا بعداز تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری بمسند سروری نشسته قایم مقام برادرش گشت

گفتار در بیان مبادی احوال جوانی و زمان کشور ستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی

سالك مسالك جهانبانی محمدخان شیبانی ولد بداق خان بن ابوالخیر خان است وابوالخیر خان ازخوانین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت ومزید شوکت وعظمت ممتاز بود و مادام الحیات در کمال اقبال رایت سلطنت واستقلال می افراشت چنانچه سابقا مذکور گشت که سلطان ابوسعید میرزا ازوی استمداد نمود وبیمن همت آن خان عالیشان اورا فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا ازوی خواهش امداد نمود مادر محمد خان نوری بیگم را جهت بوداق خان عروسی کردند وتولدش درشهور سنهٔ خمس وتسعمائه روی نمود چون آن ولد ارجمند بسن رشد وتمیز رسید جدش ابوالخیر خان وپدرش بوداق سلطان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهان گیری و کشورستانی برلوح خاطر مرتسم ساخت امراء ازبك را بسلطنت خود دعوت کرده چند گاهی دردشت قبچاق وحدود خوارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت وبواسطهٔ و فور شوکت اعدای دولت از مقاومت عاجز شده بیخارا خرامید حاکم آن دیار عبدالعلی ترخان مقدم اورا باعزاز و اکرام تمام تلقی

نموده تحف لایقه بسیار پیشکش نمود چون محمدخان ازرنج راه بر آسوده عبدالعلی ترخان اورا بسمر قند برده ملازم سلطان احمد میرزا ساخت و سلطان احمد میرزا با وی در مقام تعظیم و حرمت زندگانی نمود پس از چند گاهی که محمد خان فی الجمله یراقی درهم کشید ازمیرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر سر در بیابان وصحرا نهاد بعد از وفات سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا وعمرشیخ میرزا که هرج و مرج باحوال دیار ماوراء النهر راه یافت محمد خان لشگری فراهم آورده بحدود ترکستان شتافت وآن مملکت را مسخر گردانیده درسنهٔ ستة وتسعمائه عزم تسخیر ماوراء النهر جزم کرد ونخست کمند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند انداخت وباسپاهی خنجر گذار درظاهر آن بلدهٔ فردوس مانند محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت وحال آنکه درآن زمان خواجه یحیی ولدخواجه عبدالله برآن شهر استیلای تمام داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سر انجام مینمود و سلطان علی میرزا ازسلطنت بجز نامی نداشت هر روز بملازمت خواجه رفته خلاف فرمودهٔ او را محال می پنداشت چون محمدخان شیبانی چندروز بلوازم محاصره ومحاربه پرداخت دانست که سلطان علی میرزا و ارکان دولت اواز تعظیم و نخوت خواجه نیك بتنك آمده استمالت نامهها نزدشاهزاده ارسال داشته پیغام داد که دراین ایام که ماهچهٔ لوای ظفر اعلام پرتووصول برحوالی این دیار انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار تو در امر شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ بال ورفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهزاده موافقت ببار گاه عالم پناه آئی تا در سلك اولاد صلبی انتظام یافته درظل عاطفت بیدریغ فراغت فرمائی همچنین رقعهٔ محبت آمیزمودت انگیز نزد مادر سلطان علی میرزا فرستاده اورا بمناکحت خویش نوید داد شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده بآن افسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمدخان جزم کرده در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع باداء نماز اشتغال داشتند باسیصد سوار ازامراء ولشگریان روی توجه باردوی خان آوردند

✿ صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود ✿ محمدخان در کان کل با آرشاهزاده ساده دل ملاقات کرده دوسه روز اظهار عنایت وعطوفت فرمود آخرالامر طریق نقض عهد سلوك نموده نهال حیاتش را بصرصر بیداد ازپای در آورد خواجه یحیی وا کابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند بغیر از اطاعت و انقیاد چارهٔ نداشتند جناب خواجه لایموت و یحیی بدرگاه سلطنت انتما آمده بااکثر اخوان واولادوقرابتان از عقب سلطانعلی میرزا روان گشتند وممالك سمرقند و بخارا وتوابع در تحت تصرف محمدخان در آمده دست تعدی باموال رعایا دراز کرده بلوازم جور وبیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدین منوال بگذشت ظلم اوزبکان ازحد اعتدال متجاوز گشت خواجه ابوالمکارم که از اولاد صاحب هدایت بود در آن زمان بمرتبهٔ اعتبار واختیار از سایر ارکان سمرقند ممتاز مینمود قاصدی همعنان برق و باد بدرگاه خسرو عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر که دراندجان قایم مکان پدر خویش میرزا عمرشیخ بن سلطان ابوسعید گشته وداعیه تسخیر ممالك موروث داشت ارسال فرمود وپیغام داد که مناسب آنست که شاهزاده برجناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند و بر وجهی طی مسافت نمایند که درفلان شب بظاهر بلدهٔ سمرقند رسند تابند ودروازهٔ شهر رابسان درب دولت واقبال برروی ملازمان آستان جاه جلال بگشایم وراه خروج اوزبکان که در این بلده بظلم وتعدی اشتغال دارندمسدود گردانم چون این پیغام بعرض میرزا محمدبابر رسید بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصدی رامشمول انعام واحسان باز گردانیدومتعاقب مواکب گردون مراتب بجانب دارالملك ماوراءالنهر متوجه وحال آنکه محمدخان شیبانی بعظمتی هرچه تمامتر در کان کل نشسته بود وخیال آنکه سمرقندیان طریق خلاف مسلوك داشته میرزا محمد بابر را بشهر درآوردند بخاطرش خطور نمینمود میرزا محمدبابر ازغایت تهور باندك زمانی آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدروازهٔ سمرقند رسید خواجه ابوالمکارم باتفاق تمامی اعیان واعاظم برحسب وعده بتقدیم رسانید آنحضرت را بشهر درآوردند ودروازه را مضبوط ساختند وبگرفتن امرا ولشگریان محمدخان امر کردندلشکر

اندجان درآنشب دیجور نمونه روز رستخیز ظاهر کردند اوباش سمرقند در منازل اوزبك ریختند و دست بقتل و غارت بر آورده بعضی از لشگریان خواص خان بحمایت طایفه از مردم دور اندیش بگریختند و سایر لشگریان گرفتار شده روز دیگر بسیاست حضرت پادشاهی اختصاص یافته قریب سیصد اوزبك هر یك بنوعی غیر مکرر بر خاك هلاك افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری تختگاه نیلوفریرا بنور حضور منور ساخت ظهیرالدین محمد بابرقدم برمسند سلطنت و جهانبانی نهادرعایا و بیچارگان سمرقند را امنیت و فراغت دست داد محمد خان درکان کل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت در توقف سمرقند ندیده همان روز کوچ کرده متوجه ترکستان گردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چند گاه در آن مملکت در غایت رافت و نصفت اقامت نمود بقدرمقدور در باب استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را جنود نا معدود اوزبك ضایع کرده بودند قحط و غلائی عظیم بوقوع پیوست محمد بابر به ملاحظه آسایش رعایا سپاه اند جان را متفرق ساخت محمد خان از این صورت وقوف یافته باز کمندهمت بر کنگره تسخیرسمرقند افکندبا سپاهی افزون از چند و چون عنان یکران بطرف آن بلدهٔ فردوس مانند منعطف کرد بعد ازشیوع این خبر محمد بابر بواسطه تفرقه لشکرروی باندجان نهاد اهالی آن شهر هر کرا قدرتی بود ترك وطن مالوف نمود و آن بلده بدون منازعی در حیز تسخیر خان والامکان در آمده همت براخذ و قتل اکابر آن مکان گماشت از آنطایفه جمعی که مجال داشتند باطراف ممالك ترکستان و ایران و توران شتافتند زمرهٔ که پای بست دام تقدیر شده بودند سپاه ازبك خون ایشانرا با خاك راه آمیختند خواجه ابوالمکارم به مصلحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف را تراشیده روی به ترکستان نهاد اما چون او را اجل رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده شناخته بنزد خان بردند چون چشم آن

پادشاه بهرام قهر بر خواجه ابوالمکارم در افتاد پرسید که چراریش خود را تراشیدهٔ آن جناب در جواب این بیت خواند

بیت

چراغیرا که ایزد بر فروزد　　　هران کس پف کند ریشش بسوزد

اما چون این لطیفه هیچ سودی نداد همان لحظه قهرمان قهر شهریار او را بعالم آخرت فرستاد رایت استقلال و استبداد آن خان والانژاد در اکثر بلاد ماوراءالنهر صفت استعلاوارتفاع پذیرفت سمرقند را دارالملك ساخته ایالت بخارا و توابع را به برادر خود محمودسلطان عنایت فرمود و حکومت ممالك ترکستانرا با عمام خود کوچ کونجی خان و سونجك سلطان که نبیره دختری میرزا الغ بیك گورکانست تفویض نمود آنگاه خیال استیصال امیر خسرو شاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التوالی سپاه بی باك اوزبك را بغارت و تاراج آنولایت مأمور گردانیده رایت استقلال و تسلط بر افراشت

گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون

و در آمد کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم

چون بمقتضای **کریمهٔ کل شیی هالك الاوجهه** ثبات ودوام خاصهٔ ذات قادر بیچون وارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنهٔ سبع تسعمائه میرزا الغ بیك بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جزو و کل پیوست پسرش میرزا عبدالرزاق حاکم آندیار گشته بجای پدر بر مسند حکومت بنشست و بسبب صغر سن شاه زاده در میان امراء و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده شیرم را که تمام سر انجام جزئی و کلیرا از پیش خود گرفته بود امیر محمد یوسف و امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه میداشتند که از میان بر دارند ناگاه صباح عیداضحی که شیرم در دیوانخانه سلطان آش میکشید با سیصد مرد مکمل بیخبر بکابل رسیده بر سرش تاختند از

آنجهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده در آخر سنهٔ ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودریرا در هم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت ساخت و بدانجانب نهضت نمود میرزا عبدالرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیك را بحباله نکاح در آورده این اخبار در وقتیکه بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید موجب ابتهاج و فرح مزاج همکنان شد

ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و باز گشتن از کنار آب آمویه بسبب نفاق امیر خسرو شاه

چون صیت گیتی ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و سپاه اوزبك جمعیت اکابر و اشراف سمرقندرا بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب نموده امیر خسروشاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبك استغاثه نمود و پیغام گذرانید که هر گاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان باردو خواهم پیوست و در این یورش ملازم رکاب ظفر ماب خواهم بود بنابر آن بدیع الزمان میرزا رسل و رسایل بقندهار و زمین داور فرستاده امثله واجب الاذعان بنام امیر ذوالنون و اولاد او قلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنحدود را جمع ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبك و فتح ماوراء النهر قیام نمایند امیر ذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار بجانب بلخ گرائید بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعوارف خسروانه اختصاص داده ابواب مراحم بر روی روزگارش بر گشود امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که در باب آمدن

بکنار آب آمویه تعجیل ننمائید چون آن زمستان بپایان آید در حرکت آیند نواب شاهزاده توقف ورزیده پس اززمستان که سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف کوه سار صف کشید. بدیع‌الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر سنهٔ ثمان و تسعمائه با دوازده هزار سوار و پیاده جوشن پوش و نیزه گذار از قبة‌الاسلام بلخ بجانب معبر ترمد روان شد و امیر عمر بیك را بدارالسلطنهٔ هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود حاکم ترمد امیر محمد باقر که بمیرباقی اشتهار داردفی‌الحال باینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت‌والتفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان‌حسین‌ارغون وامیر ذوالنون قرا قولاغ رانزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستادندو او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمودند که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندند تا انشاءالله باسرع الحال دفع اعدای ملك میسر گردد امیر سلطان حسین و قراقولاغ با امیر خسرو شاه وبرادران او ولی بیك و پیرولی ملاقات کرده فرامین‌بدیع الزمان میرزا و مکتوب امیرذوالنون رابدیشان رسانیده ایشان را بر توجه باردوی‌اعلی ترغیب‌و تحریض نمودند امیر خسرو بنابر عدم مساعدت توفیق از اطاعت فرمان سر پیچیده بخاطر گذرانید که هر گاه بدیع الزمان میرزااز محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت میرزاسلطان محمود قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده فرستادگانرا اجازت مراجعت داد چون‌ایشان باردوی بدیع‌الزمان‌میرزا باز گشتند و خلاف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند فی‌الفور شاه زاده از آب آمویه عبور نموده و مقارن آن حال امیر عمر بیك‌از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریراو چنان‌بوضوع پیوست که خاقان منصور بخلاف متصور لشکر بمدد نمیفرستدلاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوك داشته طبل رجعت فرو کوفت بعد از وصول بقبة‌الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم منزل گزیده امیر شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و خود آنجناب‌علم نهضت بمستقر عزت بر افراشت و

بدین جهت نقصانی تمام بشوکت بدیع‌الزمان میرزا راه یافته‌انواع فتنه روی‌نمود محمدخان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته ازآب آمویه عبورفرمود .

ذکر فتنهٔ که‌از خواص بدیع‌الزمان میرزا بظهور رسیدو بدان‌سبب محمدخان از آب آمویه گذشته ببلخ آمد

سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که درسلك سادات دشت قبچاق منتظم بود وخواقین‌اوزبك‌نسبت‌باودرغایت محبت‌سلوك مینمودند ازدیارماوراءالنهر ببلخ شتافت‌وشرف دستبوس‌سلطان بدیع‌الزمان میرزاحاصل کرده‌چنان ظاهرساخت که بسبب ظلم‌وتعدی محمدخان شیبانی روی گردان شده التجابظل عنایت‌پادشاهی آورده‌ام ومادام الحیات لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم‌رسانید سلطان بدیع‌الزمان میرزا بدان سید مزوراعتماد فرموده اورا مشمول انعام و احسان بیکران گردانید جناب سیادت مآب ضمناً باامرا ومقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوك داشته در خلوت زبان‌بمدح‌ثنای محمد خان‌میگشاد وایشانرا بملازمت اودعوت کرده‌بانواع مواعید فریب میداد ازجمله‌امرا وخواص بدیع‌الزمان میرزا ابراهیم سلطان‌برلاس وشاه‌محمد برلاس وجهانگیر برلاس وآفتاب ترخان وقراپیر محمد و نیك کلدی اوزبك بهم اتفاق نموده‌باسیدجعفر بیعت کردند که به‌هنگام فرصت دست بردنمایند وپای در وادی مخالفت‌بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمت گذاری خان‌برروی روزگار خود گشایند‌درآن اثناازمحمد باقرترخان که‌سابقاً بواسطه استیلای‌محمود سلطان گریخته‌پناه‌ببدیع‌الزمان میرزا آورده بود و منظورنظرعنایت شده‌دراندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشته بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزدمحمد خان فرستاده پیغام داده که هرگاه موکب همایون از آب آمویه عبور نمایدبنده قلعه اند خود رابخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلك سایرملازمان انتظام خواهم‌یافت خان گیتی‌ستان بدین وعده‌امیدوار گشته‌ازسمرقند متوجه کنار آب شد بناء علی‌هذاجماعت مذکوره باتفاق سیدجعفر خواجه‌خاطر برآن قراردادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهت‌دفع باقر بحدود اندخود رود

ایشان شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد در آن ایام امیرمحمد باقر ارغون نیز از بدیع‌الزمان میرزا رنجیده چند روز در خانه نشست و ازملازمت بارگاه تقاعد ورزید بنابر آن آفتاب ترخان وبعضی دیگر ازعاصیان درطمع افتاده که آنجناب را باخود متفق سازند پس باوی درخلوت ضمیر خود را درمیان نهادند امیر محمد باقر به‌حسب ظاهر سخنان ایشانرا بسمع رضا قبول نموده گفت مناسب آنست که دست بازنداریم تااین مهم تمشیت پذیرد وسخن بر این قرار یافته هریك بخانه خویش رفتنداماامیرمحمد باقر ارغون راحقوق‌ترتیب ورعایت‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا که نسبت‌بآن‌جماعت بتقدیم رسانیده بودبرآن داشت که‌حقیقت رابررأی سلطان بدیع‌الزمان میرزا معروض دارد پس ازعرض مطلب شاهزاده این سخن را برغرض حمل نموده چنانچه می‌باید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که‌صباح‌یکی‌از معتمدان خود را مصحوب‌من بسرمزار خواجه‌ابوالنصرپارسافرستی‌تابیمقابله‌حقیقت‌این‌سخن‌بررأی‌انورهمایون‌واضح گردد آنحضرت‌این‌التماس‌رابعزاجابت‌اقتران‌داده‌مقرر شد که‌پهلوان حسین‌علی‌مصحوب امیرمحمدباقربدان‌مزار رودآنجناب سحری پهلوان حسینعلی‌رادریکی‌ازحجرهای جماعت خانه آن‌عمارت نشاند ودرخانه رامقفل نمود وخود منتظر اصحاب عصیان بردرمزار بنشست همان لحظه آنجماعت درآنجا جمع شده‌بدرون خانه رفته‌درقضیه مذکوره آغاز گفت وشنود نمودند سیدجعفر خواجه ایشان رابرموافقت خان عهد وسوگند داده متفرق گشتند آن گاه پهلوان حسینعلی بخدمت میرزا بدیع‌الزمان رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت صباح روزدیگر فرمان عالی نفاذیافت که تمامی امرا وارکان دولت جهت‌مشورت محمدباقر ترخان درخرگاه‌دیوانخانه مجتمع گردند بعداز اجتماع آنجماعت بدیع‌الزمان میرزا امرای عظام عمربیك و شیخ‌علی طغای وعاشق محمد ارغون‌ویادگار ابواسحق وآقبوقا ومحمد باقرارغون وشاه‌منصور رابگرفتن عاصیان مأمور گردانید امراآنساعت آن‌زمرهٔ نمك بحرام‌را

مقید گردانیدند وهریکیرا بیکی ازاهل اعتماد سپردند ویراق وجهات ایشان را بحیطهٔ ضبط در آوردند ازجمله گرفتاران شاه‌محمد برلاس وآفتاب ترخان ومنیك کیلدی بسیاست رسیدند وعفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان وجهان گیر برلاس وقراپیر محمد وسید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد امیرشاه‌منصور که محصل امیرسید خواجه جعفر بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سعادت مآبست گذاشتن اومصلحت دولت نیست وبخلاف رضای بدیع الزمان میرزا اورابحلق بر کشیدومقارن این خان گیتی ستان ازمعبر کر کی عبور نموده بدیع الزمان میرزا ازچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف کرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع رایت نصرت خانی ازافق مملکت
بلخ وگرفتار شدن اهالی بلده بعیش ناخوشگوار ومحنت تلخ

دراوایل پائیز سنهٔ تسع و تسعمائه محمدخان شیبانی رایت کشور ستانی بر افراخت وبنابر استدعای امیر محمد باقرخان ازمعبر کر کی عبورنموده نواحی اند خودرا مضرب سرادقات سلطنت ساخت ومحمدباقر بمو کب عالی پیوسته پیشکش کشیده امامنظور نظر التفات نشد ومحمد خان اورابآن طرف آب کوچانیده وخبر عبورخان گیتی ستان درچهار باغ ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان رسیده بنابر پریشانی سپاه وعدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندیده ونورحدقه جهانبانی وسلطنت میرزا محمد زمانرا دربلخ گذاشته امیر سلطان قلیخانرا درملازمت شاهزاده بازداشت ومقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میر کی وامیر شیخ ابوسعید عراقی حسن الفوت نیزدرشهر باشند وامیر علیخان ولدامیرعمر بیك بکومك قیابیك که داروغه شیرغان بود رفته درمحافظت آن بلده طریقه اهتمام بجای آورد بعداز آن رایات عالیات سلطانی ازراه دره کربستان وچهار یك رفته بغرملعاج شتافت و از غر ملعاج عنان عزیمت بجانب خردوان تافت. ومحمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی ازلشکریان قیامت اثر اوزبك را بناحیهٔ شیرغان نامزد کردوچون آنجماعت بحدود آنولایت رسیدند امیرعلی خان ولدامیر

عمر بیك باصدنفر ازمبادزان دلاور بعزم رزم ازقلعه بیرون خرامید ومیان آنجماعت واوزبکان مقاتله بوقوع انجامیده دراثنای ستیز تیری باسب امیر علی خان رسید و لشکر اوزبك اورا دست گیر کرده بندی گران برپایش نهادند وباردوی خان بردند وماهچهٔ رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی ازافق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلیخان وسایر امراواعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن قرار دادند وضبط دروازه عکاشه بیمن جلادت وپهلوانی امیرلعلی وجان احمدقلی خان و امیردرویش علی کتاب دارسمت استحکام یافت وصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میر کی دروازه شتر خوار را مضبوط ساخته ومحمد زمان میرزا باشیخ ابوسعید عراقی وقراحسن الفوت درارك متوطن بودند امیر سلطان قلی خان درمسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت ومددکاری جمیع بروج ودروب راپیش نهاد همت ساخت وازآنجانب محمدخان شیبانی باقریب دوهزار کس ازسالکان مسالك پهلوانی دربرابر دروازه شترخار منزل گزیده جای محمود سلطان برادر خود را بر دروازه عراق معین گردانید ودیگر جمعی ازسلاطین جوجی نژادرابه دروازه عکاشه جای داد ودربرابر تمامی بروج بلخ امراء ونوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر فرستاد و امیر سلطان و سایر امراء بدیع الزمان میرزا را بانقیاد و اطاعت دعوت فرمود و چون این سخن در سمع بلخیان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود وبعداز یك هفته که اوزبکان جیروطور بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخته راه توجه بخاك ریز مرتب گردانیدند و حکم جنك سلطانی بنیاد یافت و سپاه اوزبك از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس درخم طاق سپهر آبنوس انداختند ومانند مور وملخ روی بخندق آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در این صباح جوشنی شب رنك پوشیده براسبی کوه پیکر سوار گردیده قرب دوهزار سوار اوزبك جبه پوش پیشاپیش اوروان گشتند وجیزها وطورهادرسر کشیده بخندق دروازه شتر خار درآمدندومردم خواجه جلال میرك آغاز اضطراب کرده دست بتیر و سنك کردند آنجناب ایشان

راتاآنزمان که اوزبکان بخاکریز بالارفته نزدیك بخندق شیخ رسیدند ازانداختن تیروسنك منع نمود آنگاه سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بسر چیزی خورده پروازیده آنرا بخندق غلطانید وبعدازآن سایر دلاوران که‌درآن برج بودند دست بانداختن ناوك دیده دوزوسنك مرك آهنك بگشودند وسپاه خان چاره منحصر درفراردانسته بسیاری ازایشان درآن خندق قتیل وبرزبر یکدیگرافتادندوهمچنین ازجمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیرمرك تأثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعدرا بغرش درآوردند و ابواب محاربت ومدافعت گشادند.

قطعه

بسان ژاله از ابر بهاران بفرق ازبکان شد تیرباران
سهام‌نحس‌ازدل گشت‌پرخون زسنك‌رعدشد کر گوش گردون

و اگر چه در آن روز اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی شهریانرا بزخم ناوك مرد افکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آنشهر از قبیل محالات است عاقبت انهزام یافته ودرآن جنك قرب پانصد نفراز جنودخانی بزخم سهام خون آشام وبضرب سنك رعد از عالم فانی بجهان جاودانی‌روی آوردند وبراین قیاس ده‌نوبت دیگر چریك اوزبك دربلخ جنك سلطانی انداختند مانند روز اول‌مهمی ازپیش نبردند لاجرم مراجعت نمودندبعدازآن خان ازضایع شدن لشکر بازاندیشیده‌امرا وبهادران راباشتعال‌نیران قتال مأمور گردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشیدودرآن اثناشبی امیر علی‌خان بندبرپابگریخت و کنار دروازه شترخار فریادبر کشید ونام‌خود ظاهر گردانید و جمعی ازنوکران خواجه میرکی بایاران ده‌یده او را بردند وبر مخلص او محامد لوازم الهی بجای آوردند چون‌محمدخان شیبانی مدت سه‌ماه درظاهر بلخ‌نشست ودانست که تسخیر آن بلده بجنك تیرتدبیر پذیرنیست خواست که ابواب صلح‌وصفا باز گشاید وبآن وسیله‌آن خطه رابحیطهٔ تصرف آورد بنابر آن‌امیر درویش علیرا که بعدازفوت امیر علیشیر

ازملازمت استعفا نموده در قریه فیض آباد بسرمیبرد ودرآن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب اختیار یا اضطرار سلوك طریق ملازمت‌اختیار نموده بشهرفرستاد وپیغام داد که آفتاب‌اقبال‌سلاطین تیموری‌بسرحد زوال رسید وسلطنت به‌دودمان چنگیزخان منتقل شده وشمارا ذخیره نمانده‌مناسب آنکه بر التفات خانی وعنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد قیام نمایند وبدست متابعت دروازهای شهر بر گشایند و چون امیر درویش علی با امیر سلطان وسایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرده لوازم اداء رسالت بجا آورد و خواجه جلال‌الدین‌میر کی متکفل جواب آنسخنان گشته گفت‌قرب‌یکصدوپنجاه سال‌است که‌ما‌باعنجدد‌ر‌ظل‌رایت‌اولادوامجاد امیرتیمورگورکان‌بفراغت رفاهیت گذرانیده‌ایم حالا بمجرد آنکه بدیع‌الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که عجالت الوقت با حضرت‌خان‌درمقام‌مقاتله‌ومقابله درآید چگونه‌جایز باشد که‌حقوق‌تربیت‌چندین‌ساله آن‌پادشاه عظیم‌الشأن رانابود انگاریم وشهری‌را که برسبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف دیگری گذاریم وحال آنکه عنقریب چتر همایون فال‌خاقان منصور باتمامی‌شاه‌زادگان وسپاه‌خراسان سایهٔ اقبال بدین حدودخواهند انداخت و بامید تائیدات الهی وتوفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان‌خواهدساخت‌اما آنچه‌خان گمان‌برده که‌ذخیرهٔ ماباتمام رسیده غیرواقع‌است زیرا که اگر مغزخرخوردنی نمائیم هنوز یکساله ذخیره داریم ومنشأ براین سخن آنبود که درآن ایام‌درازگوش بسیار در کوچه وبازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده‌بود.

القصه امیر درویش‌علی چون این‌سخنان استماع نموددانست که کسی‌بواسطه اوابواب شهر برروی محمدخان باز نخواهد گشود بازگشت وآنچه دیده بودوشنیده بعرض خان رسانید وخان دراواسط همان زمستان طبل‌مراجعت کوفته از آب آمویه بگذشت‌بسمرقندشتافت ونوبت‌دیگرانوارفراغت ورفاهیت‌بروجنات احوال ساکنان

قبةالاسلام بلخ تافت امادرمدت محاصره آن مقدار خرابی ازسپاه اوزبك درظاهر آن بلده وتوابع روی نمود که مزیدی بر آن تصور نتوانکرد بنابر آ ندرباب تاریخ آن حادثه خامهٔ سخن گذار این قطعه درسلك تحریر آورد .

بیت

تمام شهر ویران گشت از جنك   از آنشد باعث ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ ازحال بدیع الزمان میرزا در آن اوان

و بیان مخالفت امیر ناصرالدین عمر بیك

در آن ایام که محمد خان شیبانی باسپاهی بعددقطرات باران نیسان بمحاصرهٔ قبةالاسلام بلخ قیام مینمود وچون بدیع الزمان میرزا در ولایت جزروان بدره خور تحصن نمود چندنوبت رسل ورسایل بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبك را شرح داده استمداد کرد خاقان منصور چون آزار بسیار از آن حضرت دردل داشت درباب ارسال مدد رسم تغافل واهمال بجای آورد وامیر عبداللطیف خان تبار وامیر ابوالقاسم بخشی را فرمود که بالشکر با دغیس و مروالرود بسر پل مالان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان بعدازمراجعت محمدخان ازجزروان بچیچکتو شتافته بقیت ایام زمستان آنجارا بپایان رسانید چون سلطان بدیع الزمان میرزا آئین فروردین سپاه سبزه ریاحین بفضای دشت و بساط بساتین کشید ازآنجا کوچ فرموده صحرای جورجان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید وایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاد و کرت دیگر اورا بسلوك طریق موافقت دعوت نمود و درباب استمداد جهت دفع اوزبك مبالغه فرمود وباردیگر امیرخسرو شاه اظهار انقیاد کرد وبرادرخود امیر ولی بیك را به ملازمت شاهزاده فرستاد مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا درحضور اومراسم عهد وپیمان بجا آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز بالشگر های بسیار از حصار شادمان وختلان وقندز و بقلان بخدمت شتابد ودر مقابله و مقاتلهٔ محمد خان

تقصیر جایز ندارد وچون امیر ولی درنیم فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعزدست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیرعمر بیك خیال باطل کرده تانیمشبی باوی ملاقاب نمود اورا ازسیاست شاهزاده ترسانید تافی الحال طبل رحیل کوفته هم‌عنان بشیرغان شتافت وعمر بیك در آن بلده که تصرف خواهر زاده اش قیابیك بودمتوقف‌شدامیر ولی‌بیك عنان‌یکران‌بقندز تافت وسبب مخالفت امیرعمر بیك آنبود که در آن اوقات که بدیع‌الزمان میرزا در بلخ و توابع رایت اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام‌الدین احمدبن شیخ محمود که خواهر زاده او بود زمام اختیار ملك رابكف كفايت او نهاد و امیر عمر بيك را مقدم بر اکثر امراءنوئینان‌مهرداد وآن امیر ووزیر بایکدیگر اتفاق نموده اکثرمهام‌رابمقتضای رأی‌خود سرانجام‌میکردند وازسایر امرا ووزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند بنابر آنکه درآن اوقات ازافعال واقوال امیرعمر بیك آثار خلاص استشمام نمیرفت در آن وقت که‌درنواحی جوزجان‌خیمهٔ‌اقامت برافراشته بودوامیرسلطان بایزیدوامیر جهانگیر برلاس رابرتبت تربیت‌سر افرازساخته‌ودرآن‌نواحی‌برتمامی‌امرامهرعنایت کردومهربزرك‌را نیز بدو سپرد وهم در آن‌ایام خواجه نظام الدین نیز منظور انظار عنایت شده بمنصب‌اشرف‌دیوان اعلی‌مشرف گشت و بعد ازدخل امیر سلطان بایزید خواجه محمدی اختیار واقتدار واعتبار امیرعمربیك وخواجه نظام‌الدین احمدروی در نقصان نهادوسلطان بدیع‌الزمان میرزا بخلاف پیشتر بعضی‌از مهمات رابیم‌شورت ایشان فیصل میداد بنابر آن‌عمربیك شعار هوا خواهی خاقان منصور ظاهر ساخت وصدای مخالفت در انداخت ودرآنشب که‌بسان باطن اهل نفاق تاریك بود امیرولی بیك نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شیرغان برافراخت و همانساعت که این صورت روی نمود بدیع‌الزمان میرزا امراء وارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا تعاقب امیرعمر بيك را درشب دیجور مقهور شمردند وروز دیگر خواجه ناصرالدین ابونصر خواجهٔ عبدالملك‌بن‌خواجه ابونصربن خواجه محمد پارسا که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمربیك نامزد

فرمود خواجهٔ مذکور بعداز ملاقات باامیر مشارالیه لوازم نصیحت وموعظه بتقدیم رسانید وعمربیك ثبات‌قدم ورزیده ازسرعناددر گذشت وبعداز آن بدیع‌الزمان‌میرزا قاصدی بزمین داور نزدامیرذوالنون فرستاد وپیغام داد که علی‌اسرع‌الحال بافوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر مآل گردد تا دفع امیر عمر بیك وفتح شیرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بجانب چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمربیك درآن ایام نقصان تمام‌بسپاه انجم‌پناه راه یافته بود و احتمال قریب‌داشت که چون محمد خان بر کیفیت اطلاع‌یابد از آب گذشته بمعرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب ومراجعت نمودن بسبب عرض مرض درمنزل‌ترتاب

چون خبر تحصن امیر عمربیك درشیرغان‌وتوجهٔ میرزا بدیع‌الزمان‌به‌صوب چیچکتو در هرات اشتهار یافت خاقان منصور باسپاه موفورعازم کنار آب‌شد و به خیال آنکه شاید آن صیدوحشی را بدام اطاعت در تواند آورد وآن پسر سر کش رابار دیگر مطیع ومنقاد تواند کرد بعداز قطع منازل مرحلهٔ ترتاب‌را معسکرظفر مآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی درنقصان نهاده کار از امضای آنعزیمت در گذشت وحکماء مسیحا انفاس واطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه واشربهٔ مناسبه کردند وهمگی همت در ایراد آن‌عارضه‌طریقه اهتمام‌مرعی داشته لوازم سعی واجتهاد بجای آوردندخواتین بلقیس آئین و شاهزادگان با تمکین و امرا و نوئینان وخواص و مقربان صلات و صدقات به‌مستحقان دادند و گوشه نشینان صحت ذات ملکی ملکات را از حضرت واهب‌العطیات مسألت‌نموده زبان دعا گشادند پس‌ازچند روزی مسألت اصحاب‌دعوت بفراجابت رسید و ازدارالشفاء **نزل من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة للمؤمنین‌شفاء** عاجل‌شامل حال‌خاقان عادل گردید ✿ دعای اهل‌عبادت بلابگرداند ✿ واز آنجانب

بدیع‌الزمان میرزا بدامن کراله تمور رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح پیوست داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت آشیان شتابد و تقبیل انامل فیاض نموده باردیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنا بر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس فرستاد و به‌نواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقان دفتر جرایم و آثام این مهالك سبیل سر گردانیرا بآب عفو و مرحمت فرو شوید ودر حضور سادات و مشایخ دارالسلطنت هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشد حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی می‌آیم وغاشیهٔ متابعت بردوش گرفته درظلال عاطفت لایزال می‌آیم چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا رابعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشت ومسرعی بهرات فرستاد که سادات و علما ومشایخ و اکابررا باردوی همایون رسانند تاالتماس شاه زاده رابشرف اجابت مقرون گرداند و در آن اثنا خدیجه بیگم آغاو بعضی ازامرا نواب را چنان بخاطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمهٔ ازضعف مزاج اعلی باقیست ومظفر حسین میرزا دراردو نیست بدیع‌الزمان میرزا بپایهٔ سریرخلافت مسیر آید محتمل است که اکثرلشکر بسایهٔ‌لوای کشورگشای او التجا برندو کمرخدمتگاری برمیان بسته موافقت و متابعتش را از لوازم شمرند و اینمعنی رابشرف عرض رسانیده آن‌سخنان بسمع قبول‌راه یافت وخاقان منصور امیرسلطان‌بایزید را رخصت‌معاودت ارزانی داشت واجابت ملتمس ملاقات رادرحیزتأخیر انداخت آنگاه اردوی‌همایون بطرف بلدهٔ هرات کوچ کرده خاقان صاحب حشمت قرین صحت وسلامت بمستقر سریرسلطنت رسیده لوازم‌لطف ومرحمت بجای‌آورد .

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان ازاله تمور بظاهر شیرغان و باز آمدن امیر عمر بیك باستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود وسبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض فرمود شاهزاده دربحر اندیشه فرو رفت که آیا گلزار مملکت از خارطغیان معاندان بدستیاری کدام یك از معاندان پاك گرداند وامیر عمر بیك که اظهار شعار خلاف کرده درقلعه شیرغان متحصن گشته بودبچه طریقه از طریق عناد گذرانیده وبجادهٔ انحاد رساند مقارن آن مبشری خجسته مقال از نزد امیرذوالنون رسید واز زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیرعمر بیك اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه و غور و ساخر وتولك را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شیرغان انعطاف داده بعد از آنکه عزدستبوس حاصل کرده بعرض رسانید که لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهام مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی بر گشاید بدیع الزمان میرزا بعداز استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و نصرت واثق گردید وازالهٔ تمور درحرکت آمده عنان یکران بصوب شیرغان منعطف گردانید چون ماهچهٔ علم ظفرشیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول برسه شنبه بازار انداخت امیرذوالنون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب ادب مقبل وملثوم گردانید وامیر عمر بیك ازقرب وصول موکب عالی وباز آمدن امیرذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد وبرج وبارهٔ شیرغان را مضبوط ساخته ابواب عنادولجاج بر گشاد وسلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح وظفر برافراشته وسپاه جلادت انتما رامکمل ساخته صباح روز چهار شنبه ازیورت سه شنبه بظاهر شیرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر وآوای سورن و کرنای باوج فلك اسیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا درعیدگاه آن بلده نزول اجلال کرده با امیر ذوالنون درمدرسهٔ سیدی احمد میرزا فرود آمد وسایر امرا ولشگریان آن بلده را در میان گرفتند وآب خندق را بطرفی

دیگر افکندند وجهت پرساختن آن آغاز کشیدن خاك وانداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بین‌الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمربیك بار دیگر در سلك سایر امرا ونوئینان میرزا بدیع‌الزمان انتظام یابد اصلا اجازت حرب وجنك ورخصت انداختن تیروسنك نمی‌داد پیوسته جهت تمهید بساط صلح وصفا قاصدان سخن‌دان نزد امیر عمربیك میفرستاد وبعداز تکرار آمد و شد سفیر امیرعمربیك بامیرذوالنون پیغام فرستاد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بدهلیز قلعه تشریف آورد و خاطر امرا بتاکید قواعد عهدوپیمان بخشد دروازه‌های شیرغان‌را بسان‌ابواب‌دولت واقبال برروی‌بدیع‌الزمان میرزا میگشایم وبدستور پیشتر بملازمت شتافته طریقهٔ خدمت گاری وجان‌سپاری سلوك مینمایم امیرذوالنون این التماس‌را بعزاجابت‌مقرون گردانیده صباحی عازم درون شیرغان گردید قبل ازآنکه پای دررکاب آورد ومیرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت مآب تشریف بردودرآ نزمان آنجناب‌را چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم عنایت وبنده نوازی بقلعه خرامد بیواسطه امیرعمر بیك را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هرآینه درحصول مقصود داخل خواهند بود اینمعنی را بعرض رسانیده بدیع‌الزمان میرزا از صواب دیدامیر صایب تدبیر در نگذشت و همعنان امیر ذوالنون و دوسه خدمتکاری عازم شیرغان گشت امیر عمر بیك چون این خبر شنید طنطنه نقاره بشارت باوج سپهردوار رسانیدوپل روان انداخته‌حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیك شمشیر بگردن و کفن اندر دست سعادت بساطبوس دریافت و زبان اعتذار واستغفار بر گشاد وبدیع الزمان میرزا دفتر زلات و عسرآتش را بآب عفو و اغماض فرو شسته او را بمزید تربیت واحسان مفتخر و مباهی گردانید و باردوی اعلی معاودت نموده همان روز ازظاهر شیرغان کوچ فرموده‌درنواحی سه‌شنبه‌بازار معسکرهمایون شهریار کامکار

گشت‌وصباح روز دیگر امیر عمر بیك بملازمت شتافته‌ازسر مخالفت‌وعنادیکبار گی در گذشت .

ذکر توجه‌امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن‌امیر مشارالیه ازمسند دولت و کامرانی بوادی نکبت وسرگردانی

چون‌مهم شیرغان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان وامرا درباب مراسم حراست ممالك خراسان از دخل ابوالفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانید بنابر استصواب اصحاب رأی و تدبیر خاطر دریا تأثیر برآن قرار داد که امراء عظام شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون و امیر ناصرالدین عمربیك و علی خان و اسفندیار ترکمان وشاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهرنوع که دانند اورا استمالت داده مطمئن گردانیده باردوی اعلی‌رسانند که باستظهار سپاه ممالکی که تصرف اوست دفع لشکر اوزبك تیسیر پذیرد امرا باسه‌هزار سوار عازم قندز شده مسوداوراق نیزحسب الحکم درمرافقت ایشان روان گشت وهم درآن ایام خسرو شاه دوراندیش‌سیدحسن ابیوردی‌راکه در سلك صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود که تاکیفیت احوال بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهدوپیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد عنایت و التفات و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جزدرحرکت آمد اما امراء عظام متوجه قندز بودچون یکدومنزل قطع نمودند امیرشاه منصور بقندز رسید و خسروشاه را برتوجه امراء عظام مطلع گردانید خسروشاه بحسب تقدیر ویران گشته متوجه کوهستان شده ازسرحکومت در گذشت تبیین این‌مقال‌آنکه درخلال این‌احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادرخود محمدخان شیبانی باجمعی کثیر از سالکان مسالك پهلوانی عزم‌رزم امیر خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه ازکیفیت حادثه و قوف یافته عبدالرحمن که در سلك قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان

گیری باستقبال یاغی فرستاد وعبدالرحمن بیك درحدود سالی سرای از آب گذشته به‌محمودسلطان رسید واتش‌قتال اشتعال‌یافته تیری بر کتف عبدالرحمن‌بیك‌خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان معرکه در محلی که امیر خسرو شاه در قندز بود بشهر در آمدند و پریشانی تمام به‌حال قندزیان راه یافت وامیر خسروشاه‌را چون آفتاب دولت واقبال به‌حضیض نکبت وزوال انتقال کرده بودباوجود ذخیره بسیار وقرب وصول امراء کبار عنان تمالك و تماسك از دست داد وقندز را باز گذاشته با طایفهٔ ازخواص خویش روی بکوهستان آورده وامیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم بامراء عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت وشجاعت فرمود که شهر چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن وازین موضع رایت معاودت برافراشتن شیوهٔ مردان مرد وشیمهٔ دلیران صف نبرد نیست بلکه داعیه آنست که بقندزرویم وآن بلده رامستحکم سازیم وبتصرف‌محمود سلطان نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضای آین‌عزیمت باامیر ذوالنون اتفاق نموده آن‌شیر بیشه دغاهمانساعت جبه‌بخش کرد واروغ خودرا به‌طرف اردوی‌اعلی باز گردانیده براقم‌حروف فرمود که بسرعت‌هرچه تمامتر خودرا بملازمت‌حضرت سلطانی رسانیده و خبر ویران شدن خسرو شاه ورفتن آنجناب‌رابقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی‌نیز بدا نصوب در حرکت آید تا ابواب فتح‌وفیروزی بسهولت بر گشاید واین ضعیف درره جز بملازمت مشرف‌شده کیفیت ویرانی‌امیر خسروشاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هر گاه که خبر درآمدن امرا بقندز مسموع شود بدانجانب رفته خواهد شد وچون امیرذوالنون در ظاهر قندز نزول‌فرمود بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که درقندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان میکشد تاشهر بدوسپاردو امیر ذوالنون قاصدان سخن دان نزد مولانامحمدوسایر قندزیان‌فرستاده‌ایشانرا ازصولت سپاه اوزبك تخویف‌نموده پیغام داد که مناسب چنانست که درواز ها بگشایند که‌من

باسایر امراء عظام بشهر در آمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی ومساعدت دولت پادشاهی دردفع اوزبکان کمال شهامت وحراست بتقدیم رسانم مولانا محمد این‌سخن رابسمع قبول جای نداد ودر مقام هواداری محمدخان راسخ دم‌بود ودردروازهای قندز رانگشاد بنابر آن امیر ذوالنون باسایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود ودردره جز بعزملاقات بدیع‌الزمان میرزا فایزشده‌عناد قندزیان را عرض فرمود وبدیع الزمان میرزا چارهٔ کار منحصر در استرضای خاطر پدر بزرگواردانست وعزم توجه بجانب هرات جزم کردومیرزا محمد زمانرا بااهل حرم وبعضی ازامرا ازبلخ بیرون آورد وبدستور معهود محافظت آن‌بلده رابنیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیخان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شیرغان برافراشت وبعد ازوصول بجورجان زمام حکومت آنولایت رابکف کفایت وجلادت امیرعلی خان ولد امیر عمر بیك دادواو را بقلعه شیرغان فرستاده از راه ابچکبیر بالنك نیکی شتافت ودران منزل امیرحسن باردوی ازپایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود بعرض رسانید اینمعنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت گشته فضای میمنه راازیمن‌مقدم همایون پایه‌نضارت ریاض رضوان رسانیدودرآن منزل امیر خسروشاه بسعادت‌ملازمت‌یافت‌استسعاد‌یافت‌وپرتو آفتاب‌عنایت‌وعاطفت‌ بروجنات‌احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب کیفیت آن‌حکایت مسطور خواهد گشت‌وتفصیل این روایت بعداز محاربهٔشیبانی خان بامحمود سلطان‌برزبان‌خامه سخن دان‌خواهد گذشت .

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان والجه

خان جهت معاودت پادشاه بلندمکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان خوانین عالی شأن و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح محمد خان شیبانی

در آن زمان که پادشاه مؤید کامکار کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دارالسلطنت سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تبیل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت و اقبال ازوی جدا شده بود بدستور پیشتر اسم سلطنت بروی اطلاق مینمود بناء علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشته واستیلائی برممالك موروث میسر نشده و بتاشکنت شتافته و چند گاه مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاربه و محاصره برآسوده سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد که بالجه خان مشهور گشته همت بران گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تبیل انتزاع نموده بپادشاه جهانمطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آرد و بتاریخ سنه ست و تسعمائه باسپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن مقصود کند شیبانی خان بالشکری بعدد قطرات باران در رسید و درهمان منزل تلاقی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه والجه خان بردست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد دیدهٔ امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکنت فرستاده بمغولان آنجائی پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی بوادی فرار آورد اگر شمارا تمنا آنست که نایرهٔ غضب قیامت نهیب خرمن حیات گرفتاران محترق نگرداند دشمنان خانی را هر جا که یابند از راه گریز مانع آیند و آن دو خان عالی شأن

را دو سه روزی نگاه داشته بعدازآن رخصت داد که بهرجا که خواهند توجه‌نمایند و رشته حیات ایشان بر وجهی که در ضمن حکایات اولاد جغتای خان نوشته شد مقطوع گشت بعد ازین رایت خان شیبانی بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملك ساخت و برادرش محمودسلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارابر افراشت وایالت تاشکنت وولایت سلطان محمود خان‌والجه خان باعمام او کوحنجی خان وسونجك سلطان که والدهٔ ایشان دختر میرزا الغبیك گورکانست تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که درسلك اعاظم امرا انتظام داشت‌سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمدباقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد با برو بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان عنان یکران بصوب مغولستان منعطف گردانید ویکدو روز درطی مسافت اوقات گذرانید بوضوح‌پیوست که فوجی‌از معاندان‌دهانه دره را که در آن راه‌واقعست مضبوط ساخته‌اند وبخیال دست بردپای جلادت مستحکم کرده و تیغ عناد آخته اندبنابر آن‌حضرت پادشاهی از سلوك آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف‌مدینة الرجال ترمد تافت حاکم آنولایت امیر محمد باقر که‌از صولت‌سپاه اوزبك شبی‌بفراغت بربستر استراحت‌نمی غنودوصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت‌نمود امیر صایب تدبیر بعرض زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی‌بر ممالك ماوراءالنهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی راه یافته مناسب آنست که چندروزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبك دور اندازیم

قطعه

ندارى اگر با عدو زور جنك طریق مدارا گزین بیدرنك

ز ملکش بجائی نما انتقال		که یك چندایمن شوی ازقتال

پادشاه عالیجاه این رأی مستصوب شمرده در شهور سنهٔ عشر و تسعمایه روی توجه بجانب کابل آورد و بحسب اتفاق موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب باتحفه لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتگاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت در یافت بعد از روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان پادشاه استقبال رفتند و حلقهٔ عبودیت در گوش کشیده و غاشیه خدمت بر دوش گرفته جناب امارت مآب چون حال بر آن منوال دید بغایت متوهم گردید و شبی تمام یراق و جهات گذاشته با دو سه نفر فرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت زیرا که او را درهیچ طرفی دیگر پناهی ودرهیچ جانب آرامگاهی نمانده بود

بیت

آئی برم آندم که شوی از همه فارغ		وان لحظه اگر نیز بیائی چکند کس

و در قصبه میمنه خبر رسید که امیر خسروشاه بخدمت پادشاه عالیجاه میرسد و بدیع الزمان میرزا بنابر مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نا بود تصور نمود و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امراء و ارکان دولت را باستقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته برسر پشته فرود آمد و شاه زاده و امیر ذوالنون امیر خسرو شاه را در آنمنزل بسعادت دستبوس رسانیدند و آن حالاتی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و همان روز بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسرو شاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسبان راهوار و اشتران بار بردار و استران رکابی و قطار و فرش و ادانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو پناه طریق مشورت مسلوك داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانیدو ازمیمنه کوچ کرده در النك چیچکتو خرگاه بذروهٔ فلك مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب شاهی بظاهر بلدهٔ کابل و

مفتوح شدن این خطه از محض عنایت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بابر و نوال و ارادت شهنشاه متفرد در استقلال متعلق بآن بود که از فیضان غمام عدل و احسان خسرو وافر تهور ظهیرالدین محمدبابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت ونضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال ان در درج جاه و جلال‌از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سر گشتگان شکسته بال تابد آن حضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغول آستان شیبانی درپناه لطف ومرحمت خویش ازشر دشمنان بد اندیش‌محافظت نموده قرین صحت‌و عافیت‌بکوهستان بدخشان‌رسانید و کرت دیگر بازوی‌استظهار آن پادشاه بختیار را با عطای اسباب‌سلطنت و جهانبانی و موجب خلافت و کشور ستانی از ممر یراق و جهات امیر خسرو شاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب وامراء نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آنولایت پیش گرفت بسرعت‌طی‌مسافت کرده‌فضای آن‌بلده‌ازیمن‌مقدم‌همایونش‌نظارت گلستان‌ارم پذیرفته امیرمحمد مقیم چون تاب‌مقاومت نداشت‌در شهر متحصن گشت وبعدازچند روزدیگر که‌جریك‌منصور کابل‌را محاصره نمودند متوطنان آنجای‌بملازمت کشور گشائی مایل شده و کار مقیم از صبرو شکیبائی در گذشت قاصدان بدرگاه‌سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان ومسئلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر پادشاه بنابر ملتمس محمد مقیم جوابداد که اگر ابواب عناد مسدود گردانیده و دروازهای شهر بگشاید چنانچه بایدو شاید اورا رعایت فرماید و محمد مقیم‌بولایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامیدوشرف بساطبوس در یافته و پیشکش کشیده محمد بابر پادشاه وعدهٔ او رابعوارف خسروانه وعواطف پادشاهانه سرافراز ساخته و با تمامی نوکران وملازمان و یراق‌و استعداد فراوان رخصت رفتن‌بوطن مالوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات و معاضدت توفیقات

نامتناهی خطه کابل و توابع ومضافات و ضمایم و ملحقات‌را بتحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف و مزارعات را که پایمال جور عدوان و دست جوشن ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن وامان رسانید

شعر

علم عدل و داد ساخت بلند | پرتو لطف بر جهان نژند
کابل ازعدل آن خجسته سرشت | گشت خرم چو مرغزار بهشت
باب امید را ز فضل و هنر | شدز فضل و عطای او پر بر

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات

باتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون وامیر خسرو شاه بامید لطف و عنایت خاقان عالیجاه

چون حضرت امیر خسروشاه ملاقات‌بدیع‌الزمان میرزا نمودآن قرة‌العین سلطنت اشتیاق ملاقات حضرت خاقان اعلی را مستحسن شمرده وامضای آن‌عزیمت متضمن صلاح دین‌و دولت دانسته و بزبان حال مضمون این مقال ادا کرد

بیت

چو عاشقان بوفا جان دهند درپایش | امید هست که ما نیز در قدم باشیم

بدیع‌الزمان میرزا از چیچکتو پای مبارك در رکاب میمنت انتساب آورده از سر پل تابان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و خبر نهضت میرزا بدیع‌الزمان و امیر ذوالنون وامیر خسرو شاه بصوب‌دارالسلطنهٔ هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید

بیت

ز شادی بر افروخت‌رویش چنان | چوگل در بهاران بخندید از آن

و بجهت اطمینان میرزا بدیع‌الزمان و‌امراء عالیشأن و جناب شیخ الاسلام سیف‌الملت والدین احمدالتفتازانی وشیخ جلال‌الدین ابوزید پوران وسید نظام‌الدین سلطان علی مشهدی که‌مشهور بمیر خواب بین بودو امیر غیاث‌الدین محمدبن‌امیر

سیف الرازی و قاضی صدرالدین محمد ایارمی را که خلاصه مشایخ و سادات وعلما و قضات ممالك خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست برمصحف مجید و کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد پیمانرا بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت ببدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در بارهٔ ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج بزرك را رخصت فرمود که باستقبال شاه زاده و امراء شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی راخاطرنشان نمایند تابی دغدغه عزیمت را بامضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملازمت شاه‌زاده گردون‌غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت‌فایز شدند و هر یك‌پیشکش لایق کشیده کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و میرزا بدیع الزمان نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بظهوررسانیده بوثاق ایشان تشریف بردو همه را به‌خلعت فاخره وانعامات وافره نوازش کرده روی‌بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور مظفر حسین‌میرزا با والدهٔ خود مهد علیا خدیجه بیگم آغا که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند باحضرت اعلی بدیع الزمان‌میرزاملاقات نمودند و غبار نقار که بین‌الجانبین حایل بود بآب الفت و مؤانست فرو نشانیده در تأکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند وروز دیگر که پانزدهم جمادی الاول‌سنه عشر وتسعمایه بود خاقان‌منصور ازباغ‌جهان‌آرامتوجه‌ملاقات‌فرزندستوده‌خصال‌حمیده صفات گشته‌بدیع‌الزمان‌میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده بوقت نماز پیشین نواحی عباس آباد که نیم فرسخ از قریهٔ کرخ پایان‌تر است ازمقارنه آن نیز برج سلطنت غیرت افزای سپهراخضر گشت و بدیع‌الزمان میرزا را چون چشم‌بر تخت روان پدر عالیشأن افتاد خواست بشیوهٔ ارباب جرایم رو مذلت در کردن اندازد دو سه نوبت زانو زده شرف پایبوس دریابد خاقان منصور از مشاهده آنصورت رقت فرمودند و فرزند ارجمند را از آن

امر معاف داشت و میرزا بدیع‌الزمان يك زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فوارهٔ دیده انتظار روان گردانید ومدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقان غایت مهربانی وبدیع‌الزمان میرزا نهایت نیازمندی به ظهوررسانیده در هم می نگریستند

قطعه

گاهی پدر از کمال اشفاق   در روی پسر نظر نمودی
گاهی پسر از سر تواضع   رخساره بخاك راه سودی

و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ گرام و قضات اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بوسیده لوازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش سر افراز و مفتخر ساخت ومضمون کلمه **لاتثریب علیکم الیوم** برزبان‌الهام بیان‌رانده به‌تسلی خاطر ایشان پرداخت وآنشب حضرت خاقانی در بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام از زندگانی بر گرفته رایت شادمانی بر افراشتند روز دیگر که مهم ساز آن قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و ظلمت شب مفارقت متوطان ربع‌مسکون را باضائت روز مواصلت رسانیدند حضرت خاقان برتخت روان سوارشده‌مانند بادوزان‌روی بمستقر سریر کامرانی نهاد وشاهزادگان عظام‌سلطان بدیع‌الزمان میرزا مظفرحسین گورکان پیش‌پیش‌آنحضرت روان‌شده امیر ذوالنون بجانب دست راست وامیر خسرو شاه‌طرف دست‌چپ بحرکت‌آمدند و در آن روز اصناف فرق انام باغلبهٔ تمام دشت وصحرا و کوه را فروگرفته بودند واجتماع‌خلایق ازمردوزن درمضایق‌طریق بمرتبهٔ‌بود که در هیچ عید ونوروزمانند آن کسی مشاهده ننموده بود

قطعه

در آن روز از کثرت خاص‌وعام ز بسیاری ازدحام عوام
در آن راه راه نفس بسته بود زحمل خلایق زمین خسته بود

وخاقان منصور درحین فرح وحضور باین ترتیب وآئین ازراه خیابان بمدارس سر پل‌الحیل که بنا کردهٔ معمار آنحضرت است رسیده شاه زاده گان عظام و امراء و نوئینان ذوی‌الاحترام بپیاده گشتند و بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه دو پایه پس تخت فیروز بخت را بر داشتند و بمدرسه شریف در آوردند

بیت

سران عساکر پیاده شتابان چو انجم به پیرامن ماه تابان

خلایقی که در آن مقام حاضر بودند درحال خجسته‌مآل خاقان منصورناظر و از مشاهده آنصورت فریاد بر آورده لوازم دعا و ثنا باو رسانیدند و بجهت اصابت عین‌الکمال آیت و ان‌یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آراشتافت و منزل امیر علیشیر ازیمن مقدم بدیع‌الزمان میرزا نضارت سپهراخضر یافت و هر یك از امراء در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بودنزول نمودند و روزی چند در غایت سرور بفراغت بسر برده از رنج راه بر آسودند

گفتار در ترتیب نمودن امرا و نوئینان

جشنهای خسروانه جهت شاه زاده بدیع‌الزمان و رخصت مراجعت یافتن امیر ذوالنون بطرف قندهار

در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داد و در هر مجلس انواع احسان در بارهٔ شاهزاده عالیشأن بجا آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت‌را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد وایضاً ابوالمنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر وامرای‌خجسته‌سیر جشن‌خسروانه‌ترتیب نموده‌لوازم کشیدن پیشکش‌مرعی داشته‌درتأکید مبانی‌اتحاد افزود وامیرذوالنون‌مبارزالدین محمدولی بیك‌روزافزون

نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته بدیع الزمان میرزا را بمنزل خویش برد واسبان تازی‌را هوار وتحف وتبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتگاری بجای آورد وبرین قیاس سایرامرا وارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند وجواهر دولتخواهی وهواداری برطبق عرض نهاده شرایط نیازمندی‌ظاهر گردانید وچون امیر شجاع‌الدین ذوالنون دغدغه داشت که‌مباداحضرت پادشاهی‌ظهیرالدین محمد بابرنسبت به‌پسرش محمد مقیم غدری اندیشیده اورا رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس ازده روز که در هرات بوده اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش‌نهضت نموده و سلطان بدیع الزمان در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیه صلبیهٔ میرزا الغبیك ابن میرزا سلطان سعید که در حجر تربیت عمهٔ خود پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح در آورد ودر روز عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چندروز مجلس سوروسرور ترتیب‌یافت وفروغ جام‌باده گلفام‌بروجنات حال‌شاه زادگان عظام و امرای عالیمقام تافت وهم در آن اوقات خواجه خجسته صفات افضل الدین محمد کرمانی که کمال اختیار و اعتبار در پایهٔ سریر حضرت خاقانی که سابقاً مرقوم کلك بیان گشت داشت روزی چند مریض بود در گذشت وسلطان بدیع‌الزمان میرزاومظفر حسین‌میرزا باامرا و وزرا وسادات ومشایخ‌وعلما جنازهٔ آن‌خواجهٔ‌عالیشان رامشایعت نمودند وبگازر گاه برددر بقعهٔ که جهت‌همین مصلحت ساخته بود بخاك‌سپردند وچون ایام تعزیت بانجام انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیرمبارزالدین‌محمد ولی‌بیك بتحقیق جهات خواجه مرحوم‌فرمان فرمود وتمامی اولاد واقربا وملازمان و منشیان آنجناب‌مؤاخذ گشته از آن اموال موفور ونفایس غیر محصور بحصول موصول شد وخواجه شهاب‌الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت یافته بود وخواجه جلال‌الدین محمد سمنانی که ایضاً بسبب تربیت آنجناب برزلیجه وزارت

نشسته منصب کار امیر نظام‌الدین علی‌شیر راضبط نموده دربندبلا افتادند چون آنچه داشتند فرود آوردند محصلان حسب‌الحکم ایشانرا از قید نجات‌دادند.

گفتار در مأمور شدن شاهزادگان از خاقان بر فتن

بکنار آب مرغاب به‌نیت مقابله ومقاتله شیبانی‌خان ورفتن خسروشاه بصوب قندز ومقتول شدن ووفات یافتن ابراهیم میرزا

چون سلطان بدیع‌الزمان اکثر ایام‌زمستانرا دره‌ملازمت خاقان عالیشأن بسر برد وخسرو ثوابت وسیار از منزل برجیس سعادت جلیس انتقال کرده روی‌بسوی‌خانه بهرام شدید الانتقام آورد رای‌عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا وبعضی ازنوئینان و امرای کبار کنار آب‌مرغاب‌رامحل‌معسکرظفره‌آب گردانند واگر محمد شیبانی خان به نیت کشور ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتلهٔ او اقدام فرمایند بنابر آن سلطان بدیع‌الزمان میرزادرماه مبارک‌رمضان‌سنه‌عشروتسعمایه ازمنزل‌مقرب‌حضرت‌سلطانی سفر کرده در حظیرهٔ جنید کو کلتاش که در دامن کوه مختار است اختیار نزول فرمود ومقارن آنحال ازنزد ظهیرالسلطنه والخلافت محمد بابر پادشاه ایلچیان به پایهٔ سریر خاقان جم‌جاه رسیده مکاتبه آنحضرت‌را که مشتمل بودبر اظهارموافقت بعرض‌رسانیدند ومشمول انعام و احسان شده اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع‌الزمان میرزابعدازچندروز ازحظیرهٔ جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت ودرآن منزل تتمهٔ ایام صیام‌را نهایت رسانیده بلوازم سنن و مستحبات عید فطر قیام فرمود آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون مرحله موری از فرقدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق‌ازعقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران همعنان یکدیگر ازراه پنجده بمرغاب رفتندو آنموضع بنابرفرمانیکه ازپایهٔ سریر

اعلی بوضوح انجامید میرزا مظفر حسین بدارالسلطنه هرات باز گردید وامیر خسروشاه عنان یکران بصوب قندزوبغلان منعطف گردانید وجناب امارت مآب بعد ازطی مراحل ومنازل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هرجابروجمع گشتند واوزبکی که داروغهٔ قندز بود بافوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نموده وبین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیار ازاتباع امیرخسروشاه بزخم تیر وتیغ اوزبکان کشته گشت و بقیةالسیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سر پنجه تقدیر شده سردار سپاه اوزبك او را بر دراز گوشی نشانده بقندز برده فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه درهمان بلده که علم کامرانی افراخت بقتل رسانیدند

قطعه

ببین دور سپهر و دور گرمش — کههیچ از کین گذاری نیست شرمش
بمهرش دل کسی چون صبح کم بست — کهدرخون چون شفق هرشام ننشست

و امیر خسرو شاه عادل ورعیت پرور بود مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بهنیابت در قندز حکومت مینمود وپس ازفوت آنحضرت چند سال ولایت حصارشادمان وختلان وترمد وبدخشان و قندز و بغلانرا درتحت تصرف داشت ودر کمال جاه وجلال وغایت کمال دولت واقبال رایت فرمان فرمائی برمی افراشت وآنجناب ازارتکاب شراب وسایر مناهی محترز ومجتنب میبودوهمواره باداى وظایف طاعات وروایت عبادات و قرائت کلام مجید ربانی وتلاوت آیات بینات سبحانی قیام واقدام میفرمود امابا وجود این صفات حمیده بقساوت قلب وقلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم نقش بیوفائی وکفران نعمت برلوح خاطر مینگاشت وچنانچهمذکور شدحدیقه یکی ازمخدوم زادگان خود را بهنشتر عصیان نابود ساخت واساس حیات دیگریرا بدست جوروطغیان ازبنیاد برانداخت لاجرم باندك زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت وسرپنجهٔ انتقام ذوالجلال والاکرام بساط جاه وجلالش درنوشت.

قطعه

چو از لوح دل شست نقش وفا — به صد محنت و درد شد مبتلا

وفابر بهر کس ولی نعمت است   که در بیوفائی بسی زحمت است

ودرهمین سال یعنی سنهٔ عشر وتسعمایهٔ شاهزاده مظفر حسین ابراهیم میرزا بسبب شراب و صبوحی بردوام بمرضی صعب گرفتار گردید و معالجه وتداوی اطبا فایده نداد و در آخر ایام شوال حیاتش بنهایت زوال رسید و خاقان منصور ازوقوع این حادثه بغایت محزون شد وقطرات عبرات ازفوارهٔ دیده بر گشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمهٔ کریمه **انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب** تمسك نموده ولایت فایده را که سیورغال شاه زاده مرحوم بود به برادر اعیانی که برادر کلان اوابن حسین میرزا بود عنایت کرد آنحضرت بدانصوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد .

گفتار در عزیمت نمودن میرزا بدیع الزمان

بتاخت بلخابیان ودرآن اوان آمدن ایلچیان از نزد امیر ذوالنون وعنان یکران ولوای نورافشان بصوب قندهار تاختن و افراختن

بلخاب کوهستانیست که آب دره جزومرغاب وهرات ومرو رود ازآنجا منشعب میشودوبنابر عقبات سخت و بیشهای پردرخت مردم آنجای پیوسته درمقام سر کشی اوقات گذرانیده کماینبغی اطاعت حکام بجا نمی آوردند ودرشهور سنه ثمان وتسعمایهٔ که بدیع الزمان میرزا درقبة الاسلام بلخ بساط سلطنت وجهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقررا بافوجی ازسپاه جلادت انتما بتأدیب متوطنان بلخاب واستخلاص اموال بدانجانب فرستاده میان محمد باقر وبلخابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جنات امارت مآب منهزم باز آمد و چون درآن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بودنتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم درین ولا که لب آب مرغاب مورد معسکر ظفر مآب بود اندیشه تاخت بلخابیان در خاطر عاطر خطور نمود ورایات ظفر آیات را افراخته بدانجانب ایلغار فرمودوبیك ناگاه اطراف وجوانب کوهستانرا فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت واذعان پیش آمدند در ظلال عدل واحسان

جای داد وباقبال واجلال قاصد مراجعت بود که از نزد امیرذوالنون برسبیل متعاقب و متواتر ایلچیان رسیده از زبان وی معروض داشتند که حضرت پادشاه ظهیر الدوله والاقبال محمد بابر با سپاهی بلاانتها لوای جهان گشا به صوب قندهار و زمین داور برافراشته نقش تسخیر آنولایت را بقلم شجاعت وتدبیر برلوح ضمیر منیر نگاشته مامول وچشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت براینصوب انعطاف داده دفع اعدای دولت راپیش نهاد همت گرداند تادرسایهٔ چترهمایون فال ریاض این مملکت ازتاب آفتاب حوادث ونوائب محروس ومحفوظ ماند بدیع الزمان میرزا مصلحت دولت در ایجاب این ملتمس دانست وفرستادگان امیرذوالنون رامقضی المرام باز گردانیده مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار درحرکت آمد .

گفتار درلشگر ظفراثر جمع کردن بدیع الزمان

میرزابقصد مقاتله ومقابله بابرمیرزا وارسال نمودن محمد بابرپادشاه ایلچیان نزد میرزا بدیع الزمان وطلب صلح کردن

چون ماهچهٔ رایت نصرت شعارشاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیك رسید امیر شجاع الدین ذوالنون و اولادش و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند وبشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیرالدین محمد بابرعلی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشگروحشرسیستانی وغور وساخروتولك وقلعه گاه مرروان وفرات و معسکروزمین داوردرمعسکرظفراثرمجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن چندتواچیان باطراف ولایات مذکور روان ساخته امیرسلطانعلی ارغون باسپاه سیستان وسایرسرداران ممالك باجنود نامعدود متوجه قندهار گشتند وچون ظهیرالدین محمد بابرپادشاه درخلات ازوصول میرزابدیع الزمان بقندهارو اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح درصلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان

فرستاد واظهار محبت واتحاد نمود وبدیع الزمان در برابرسخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهیدپذیرفت وحضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانید وموکب عالی بدیع الزمان میرزا ازقندهارراه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیهٔ صلبیهٔ امیرذوالنون که درسلك ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزاانتظام داشت بانفاق والدهٔ خویش که عورتی خیرهٔ عادله بودازعالم رحلت نمودوسلطان بدیع الزمان میرزاوامیرذوالنون ازوقوع این واقعه که درعرض بیست روز اتفاق افتادملول ومحزون گشته جهت ترویح روح ایشان أطعمهٔ فراوان بفقراومستحقان دادندوختمات کلام آلهی بجای آوردند آنگاه درباب تعیین یورت وقشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قراریافت که زمستانرادرقصبهٔ فراه گذارنیده بعدازانتقال آفتاب ازبروج شتاباعتدال ربیعی بهرطرف صلاح دانند رخش همت رانند وباین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا وامیرذوالنون بفراه شتافت چون از رنج راه آسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیرذوالنون امیرسلطانعلی ارغون را باتالیقی قرة العین سلطنت وخلافت محمدزمان میرزا تعیین نمایند تاشاهزاده رابه سیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته مآلش مصروف دارند و امیرسلطانعلی باین التفات مفتخرومبتهج شدطویهای پادشاهانه ترتیب کرد ودرروزی که شاهزاده را بوی سپردند ساجقها کشیده لوازم نثارونیاز بجای آوردند .

ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شیبانی

از جیحون و تخریب نمودن بعضی از سرحدها را و طلب نمودن خاقان مظفر کرت دیگر میرزا بدیع الزمانرا از قندهار بدار السلطنت هرات

در اوایل سنهٔ احدی عشروتسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ وتوابع حاکمی صاحب وجود که بورای سپاهی ورعیت قیام واقدام تواند نمود نگذاشت ومحمدخان شیبانی که همواره همت عالی نهمت برسرانجام امور کشورستانی مقصورداشت متعاقب ومتواتر جنود جلادت مآثر بدینجانب جیحون میفرستادتالوازم

قتل وغارت و مراسم تخریب شهرو ولایت ظاهر گردانیدند و درهرماه سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشگر برق اثرتاولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب وتاراج وعناد پرداخته واموال بسیاروغنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا وتسلط برافراختند والد امیرابوالقاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب مادر بمیرزا بایسنقر می‌پیوست وبشرف مصاهرت خاقان‌مشرف بودباتفاق امیرشیرم جلایروامیربابا جان ولد خواجه جلال الدین میرکی درآن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آنجماعت گشتند وبین‌الجانبین غبارجنك وشین ارتفاع یافت‌اوزبکان را صورت ظفرونصرت روی نمودوآن سه‌سردار بعزشهادت فایزشده لشگریان ایشان‌روی بصوب‌فرار آورده وبناء علی‌هذا امورمتوطنان آنولایت مختل گشت وتمامی‌صحرانشینان جلای‌وطن اختیار کرده دودآه‌ستمرسیدگان ازایوان کیوان درگذشت‌چون اخبار بدارالسلطنه هرات‌رسیدخاقان منصورصلاح ختلان‌درباغ جهان‌ارای ندیدوبباغ شهردرآمده‌رحل اقامت انداخت وبعداراندیشه وتامل ازآن‌اهمال‌وتغافل که درباب امدادسلطان‌بدیع الزمان میرزا کرده بودپشیمان شدباامرا وارکان دولت‌مراسم مشورت مرعی داشته خاطرعاطربرآن قرارداد که کرت دیگرمیرزا بدیع‌الزمان‌را بدار السلطنت هرات طلبد وطریقۀ دلجوئی بجای‌آورده‌آنحضرت رابرسم منقلای‌بکنارآب مرغاب‌ارسال دارد وبنفس‌نفیس متعاقب درحرکت‌آمده‌بامحمدخان شیبانی درمقام‌مقابله ومقاتله آید بعدازآن خواجه شمس الدین محمد منشی را که از سایرنواب درگاه عالم پناه بوفورعقل‌وفراست‌ومزید فضل‌و کیاست امتیازداشت‌برسم رسالت نزدشاه‌زاده‌فرستاده وفرامین‌عنایت‌آمیزارسال‌فرمود وسخنان‌عطوفت‌انگیزپیغام دادوخواجه‌شمس‌الدین محمددرقلب شتابسده‌سدره‌انتمارسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصوررا بعرض‌رسانید وبعبارت دلفریب ادای‌رسالت نموده ضمیرآن زیبنده‌تاج‌وسریررا بملاقات پدرمایل گردانید بدیع الزمان میرزاآن کلمات رابسمع قبول جای داده عازم دارالسلطنت هرات‌شد وخواجه شمس‌الدین محمدراجهت‌رسانیدن خبرپیشتربهرات فرستادوامیر ذوالنون را شرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داورشتابد و تمامی سپاه ممالك

گرمسیروغور و ساخروتولك را مجتمع ساخته در اول بهارعنان یکران بکنار آب مرغاب تابدوموکب اعلی سلطانی در ماه شعبان سنهٔ مذکوره متوجه مستقرسریر سلطنت وخلافت وجهانبانی گشته چون برباط اورسکن رسیده امرای عظام‌واکابر انام برسم‌استقبال ازهرات بیرون‌آمده‌بودند متعاقب و متواترشرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجا می‌آوردند سلطان بدیع الزمان میرزاً همعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده درسرپل‌قرا بملاقات‌حضرت اعلی‌فایز گشت وخاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده غایت شفقت‌و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده و بدستور نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود

گفتار در عزیمت خاقان عالی شأن بقصد مقاتله محمد شیبانی خان و انتقال نمودن خاقان مبرور از دار غرور در منزل بابا الهی بجوار رحمت الهی

همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره برترفیه حال عباد و تعمیر بلاد مصروف بودو عنان عزیمت آن پادشاه شامل رأفت پیوسته بر رفع فساد و دفع‌عناد اهل ظلم و بیداد معطوف

قطعه

خدیو جهانگیر والانژاد	شه کامران عدالت نهاد
چو اعلام کیخسروی‌برفراشت	بجز دفع بیداد کاری نداشت

بنابر آن که خبر اسر و قتل و نهب در حدود بلخ و اندخود و شیرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر اوزبك وقوع می‌یافت بدارالسلطنه هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحسر و سر گردانی متوطنان آن ولایت که کرة بعد اخری بوضوح انجامید وخاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف‌مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت محرکه در دست و پا از کمال غیرت خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم‌سالك طریق کشور ستانی ابوالفتح محمدخان شیبانی‌جزم

فرمود و امراء عظام و وزراء عطارد احتشام را بیراق سران سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه‌امر فرموده و میرزا بدیع‌الزمان‌را زیاده از بیست روز در دارالسلطنت هرات نگاه نداشت‌و برفتن کنار آب مرغاب‌مأمور گردانید و شاه‌زاده حسب‌الحکم رایت نهضت بر افراشت و در اوایل ماه رمضان وآخر حوت روی براه آورده جهت برودت هوا روزی‌چند در منزل چهل دختران منزل کردند و تتمهٔ ماه مبارك‌رمضان را در آن مقام گذرانیدو چون هلال شوال روی نمود آداب روز عید بتقدیم‌رسانیده از آنجا نیز نهضت فرموده در قصبهٔ مرو چاق علم‌آفتاب اشراق بر افراشت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش‌امیر عمر بیك از آن ملازمت تخلف‌جسته و در هرات توقف کرده از امارت شیرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام‌الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو چاق بسر پل تابان خرامید و در انتظار چتر همایون خاقان روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین وسنبل توکل بر عنایت صانع جزو و کل کرده دوازده هزار مرد خنجر گذار را او لکا ومواجب‌داده باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل‌افکند برای نیکخواهی دری برج شرف لوای شاهی رآیات نصرت‌آیات خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراءالنهر نهضت فرمود شاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه رافرو گرفته تزلزل در زمین و زمان ظهور نمود

قطعه

سپاه خدیو مظفر لوا — بجنبید چون‌چرخ‌اخضر ز جا

ز سر تاقدم‌غرق آهن همه — دل‌و جان‌پر از کین دشمن‌همه

در اثنای طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و سرعت نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی‌ضعف بمرتبهٔ رسید که کار از امضای آن عزیمت و ارتکاب شبگیر در گذشت غایت کل

حرکت سکون و نهایت **کل کائن لایکون کل شئی هالك الا وجهه وله الحکم والیه ترجعون** قاطبه و علماء عالم را معلوم و طایفهٔ فضلای بنی آدمرا مفهوم که حکمت شامله حی قدیم و قدرت کاملهٔ قیوم واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بود که سر هر سروری که در تختگاه **انا مکناکم فی الارض** بافسر پر زیور **تؤتی الملك من تشاء** آراسته گردد عاقبت دست از تمشیت امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عافیت **حور مقصورات فی الخیام** انتقال نماید و سنت سنیه حق عزو علا **لن تجد لسنة الله تبدیلا** همواره برین منوال جریان پذیرفته که اقدام میمنت انجام هر دو احتشام که در دارالملك ربع مسکون و بساط بوقلمون بتخت خجسته بخت **وجعلناکم خلایف فی الارض** مشرف شود آخرالامر از تنگنای هیبا کل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار **وجنات تجری من تحتها الانهار** توجه فرماید

شعر

دلا عمر ابد امر محال است بقای دنیوی زود انتقال است
نباشد خسروی در دهر جاوید وفا از ملك دنیا نیست امید
چه شد جمشید دارا کجا رفت سکندر سوی آنعالم چرا رفت
کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور
کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب انداخت بر چهر
چرا کسری در ایوان نیست بر تخت بر آنعالم چرا برد از جهان رخت
کجا شد صولت چنگیز خانی شکوه حضرت صاحبقرانی
همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست

هر چند بر ضمیر عارف و هوشمند ظاهر است که از تمهید آن مقدمه مسلمه مقصود چیست و غرض از تشبیب این واقعه ناگزیر کیست خامهٔ دبیر کیفیت حال را برین منوال در سلك تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی نزول آن مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض بآن جوهر پاك صفت آمیزش گرفت و الم سقم بآن ذات

میمنت صفات زیاده سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه‌سعی می‌نمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاه زادگان عظام و امرای ذوی‌الاحترام‌از تنبیه‌اطباء حاذق و حکماء مدقق دانستند که آن عارضه شفا پذیر نیست و آن بایله ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشیدند که اگر فوت آنحضرت در وقتی وقوع‌یابد که سلطان بدیع‌الزمان در اردوی همایون نباشد یمکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان‌بطرفی رفته صورت مخالفت‌میان برادران روی نمایدو از خ قان‌منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع‌الزمان میرزا فرستادند جریده متوجه درگاه‌عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در اوایل ذی‌الحجه در سر پل تابان بنظر میرزا بدیع‌الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغروق همایون را هم در آن منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماهچه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یك فرسخی اردوی همایون انداخته شاه زادگان عظام‌مظفر حسین میرزاومحمدقاسم‌میرزاوسیدعبدالله‌وعبدالباقی میرزاو امرای‌عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارزالدین محمد ولی بیك و ناصرالدین عمر بیك وفادارو نظام‌الدین عبداللطیف جان نثار و غیر هم‌بمراسم استقبال استعجال نمودند وبلوازم دعا و ثنا اقدام نمودند بدیع‌الزمان میرزا آنروز هم در آن منزل توقف فرمود و از صعوبت‌مرض حضرت‌خاقانی وقوف یافته چندروز دیگر بعیادت رفت آنحضرت را سخت سست و ضعیف و بغایت غمگین و حزین دید و جهت رعایت حزم دراردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل تابان فرستاد تاآغروق را بموکب عالی ملحق گردانند بعد از آن امرا و ارکان دولت و خواتین بلقیس حشمت طریق مشورت مسلوك‌داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت را منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعهٔ نا گزیر صاحب تاج و سریرمیان سلطان بدیع‌الزمان باشد و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان

بغلاظ ایمان ارتباط و استحکام نمود تادیگر برادران رقبه ازربقه اطاعت نه‌پیچیده بشارع مستقیم وفاق آمده باستقبال شجرهٔ خلافت اقدام نمایند و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارزالدین محمد ولی بیك و امیر نظام الدین عبداللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع‌الزمان رفتندو بمجلس عالی در آمده و از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید ولدامیر جهانگیر برلاس را بآن محفل طلبیدند آنگاه شاه زادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدت العمر در جادهٔ مستقیم ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا از صمیم قلب قسم بر زبان آوردند و در دولتخواهی و خدمت گاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافتو انوار امنیت و عاطفت بر وجنات روزگار طوایف امرا و لشکریان تافت

بیت

زان حسن اتفاق چو خواطر قراریافت ارکان قصر ملك حریفان مداریافت

و آنروز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان بغایت بصعوبت انجامید و ساعت بساعت شدت آنحالت می‌افزود وصباح روز عید اضحی بدیع‌الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا درخرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و فغان حاضران بنوعی بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشك معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاید و روز دیگر که دو شنبه یازدهم ذی‌الحجه سنهٔ احدی عشر و تسعمائه بود نزدیك بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب زوال انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه ندای **یاایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه** شنوده بحظایرانس پرواز

فرمود و انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی از فروغ عطیتش بفراغت بودنددر مقام **اینما تکونوا یدرککم الموت** معدوم شد و منشور حیات خورشید عظمتی که جهان از وفور معدلتش مرفه‌الحال زندگانی مینمودندبتوقع **کل من علیها فان مختوم** گشت آوازهٔ کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هرشهر و کشور منتشر میگردانید بیکبار فرونشست و آواز فغان رعیت و سپاهی که دربن مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست

قطعه

آن سایهٔ لطف حضرت سبحانی — کز شمع رخش فلك بود نورانی
افسوس که نور دولتش یافت زوال — فریاد که رفت از جهان فانی

در آنشب برلب حوض شبستان سلطنت بر نهج شب وفات سیدالمرسلین بمراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و از کمال غم و غایت غصه والم بجای اشك سیلاب خون از دیدهٔ پرنم گشودند

بیت

علم زد آتش از دلهای محزون — ز مژگان شد روان جوئی پرازخون

صباح روز دیگر که کار پردازان قضا و قدر محفهٔ جمشید خورشید را در حصار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگی تندرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب دوانیدند امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفهٔ محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند وبدیع الزمان میرزانیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه نره تو محل نصب سرادقات عظمت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالك طریق یکدلی امیر زین‌الدین علی پایان آمده مقالید قلعه را باً مفصل ذخایر بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آنشب در آنمنزل وثاق اتفاق افتاده علی‌الصباح که خسروثوابت و سیار حصار منازعت آثار گردون مدار جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را

در تحت تصرف درآورده رایت حشمت بر افراخت نیرین برج سلطنت جهانبانی و بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بافوجی از نواب و خواص بقلعه‌نره تو صعود نمودند و آن حصن آفتاب اختصاص را بنظر احتیاط ملاحظه کرده خزائن و دفاین را تصرف نمودند و امیر زین‌الدین علی ساوری پیشکش کشیده ولوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایت خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی بدان جناب تعلق گرفت و سحر روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعداز وصول بکهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا ومشایخ و علما و اشراف و اعیان وارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده وفغان و زاری باوج فلك زنگاری رسانیده وشرف ملازمت شاه‌زادگان جمشید حشمت در یافته و لوازم پرسش بجای آوردند و روز دیگر بآب چشمه آفتاب غبارظلمت از ساحت سپهر شسته‌شد بدن بی‌بدیل آن خاقان بی عدیل را که از تغیروتعفن مصون ومحفوظ بود کرت دیگر غسل‌داده به‌صحرای عیدگاه دارالسلطنت هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه برحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود به طریق شریعت مطهر دفن کردند و اولاد وامجاد و ارکان دولت آن پادشاه‌عادل نژاد یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام‌ذوالجلال والاکرام قیام و اقدام فرموده روز هفتم چنانچه آئین سلاطین حشمت قرین تواند بود بکشیدن آش بزرك پرداختند و خلایق را از بساطین تعزیت بیرون آورده‌سر انجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند

ذکر اولاد امجاد از ذکور و اناث و
ازواج طاهرات خاقان منصور

بخشندهٔ بیمنت وواهب المواهب بی حیلت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنت والخلافت ابوالغازی سلطان حسین میرزا را چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود برین موجب سلطان بدیع‌الزمان میرزا از مهد علیا بیگم بنت

میرزا معزالدین سنجر سلطان بیگم در اوایل حال منکوحه سلطان اویس میرزا بود و در اواخر در حباله نکاح عبدالباقی میرزا زندگانی مینمود و از جولی بیگم قبل از جلوس همایون سلطان حسین میرزا بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود حیدر محمد میرزا و آق بیگم که در سلك ازدواج محمد قاسم میرزا والد ابوالقاسم ارلات انتظام داشت و بیکه بیگم در عقد سید مولانا جه روزگار میگذارانید آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کنجیك بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد میرزا محمد قاسم میرانشاه بود از ستر عظمی پاینده سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا و مظفر حسین میرزا ازمهد علیا خدیجه بیگم آغا بود ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا که مشهور بود به کپك میرزا از نطفهٔ سلطان آقا که نسبت او بامرای جهان شاه می پیوست فرخ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و ابن حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلك ازدواج سلطان مسعود میرزا بود سلطان مراد بیگم که حرم اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که در شبستان یکی از ابناء میرزا الغبیك بود و بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور داشت از ستر عالیه آغا چه بنت خواجه احمد آنکه ابوتراب میرزا و محمد حسین میرزا و فریدون حسین میرزا و مریم سلطان بیگم که صاحبه سید عبدالله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار فرخ میرانشاه بود از منگلی آغاجه که ترکیه بود مملوك شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود و شهربانو بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآن حضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده آغای جلایر از اولاد ذکور حضرت خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند و اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا و شاه غریب میرزا و حیدر محمد میرزا و معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا و ابوتراب میرزا و اولاد اناث پنج مستوره درزمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب تراب برروی کشیدند و نامهای

ایشان اینست آن بیگم بیکه - بیگم آغا - بیگم کینجیبك - بیگم فاطمه‌سلطان وازازواج طاهرات آنحضرت بیکه‌سلطان بیگم ولطیفه‌سلطان آغاجه وزبیده آغاء جلایروجولی بیگم درزمان زندگانی آنحضرت مبانی جهانی فانی‌را وداع کردند ودیگران بعداز واقعهٔ آنحضرت باندك زمانی هریك بکشوری افتاده روی بملك آخرت آوردند آفاق بیگم تاباین غایت درقیدحیات است .

در بیان وذکر جمعی که درایام دولت خاقان جنت‌مکانی بمنصب‌وزارت رسیدند

از جمله عادات آن پادشاه صاحب‌سعادت یکی آن بود که زودزود بعزل ونصب وزراودیوانیان میپرداخت و همواره چهارو پنج کس را در منصب بایکدیگرشریك میساخت بناء علی هذا در ایام دولت آن سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت‌اندراج‌یافته وشمهٔ‌ازحال زمرهٔ‌دیگروآن اینستکه مسطور میگردد .

خواجه قطب‌الدین طاوس‌سمنانی بسموحسب‌وعلو‌نسب‌وعظم‌شان‌وقدم‌دودمان‌موصوف ومعروف‌بود چنانچه‌درضمن داستانهای گذشته مستفاد میشود و درزمان سلطنت‌میرزا ابوالقاسم‌بابروسلطان‌ابوسعید‌میرزامدت‌مدید‌بامروزارت‌قیام‌مینمود پس‌ازواقعه‌قراباغ بدارالسلطنت هرات شتافته بنابرالتفات خاقان منصور درمنصب اشراف ووزاء عظام دخل‌نمود واختیار بسیار یافت ودروقت استیلاء محبت یادگار محمد میرزا خواجه طاوس بی‌آنکه درمنصب مدخل نمایدچند روزدرظلال‌عاطفت ومعدلت خاقان‌بیهمال درغایت فراغت زندگانی مینمودودرتکثیرعمارت وزراعت سعی‌میفرمود ودرآن‌اوان که‌خواجه مجدالدین محمد خوافی قدم برمسندجاه و جلال نهاد بنابرطمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازاله عرض و ناموس اندیشیده عنان‌عزیمت بصوب عراق‌وآذربایجان منعطف گردانیدودرآن مملکت‌نیز معززومحترم‌بوده اوقات‌حیات بپایان‌آوردودرسنهٔ تسعمائه که سن‌شریفش بهفتادودو

سال رسیده گوش و هوشش صفیر عقاب اجل شنیده و مرغ روح شریفش قفس قالب شکسته .

بیت

همانجا پر طاوسی بینداخت جهان ازفر کاوسی بپرداخت

خواجه‌شمس‌الدین مروارید در سلك اشراف واعیان ولایت کرمان انتظام‌داشت در زمان‌سلطنت‌میرزاجهان‌شاه ترکمان‌بهرات آمده درخدمت‌سلطان ابوسعیدرایت‌وزارت برافراشت ودرآن‌اوان که‌ابوسعیداراده وعزیمت فتح‌عراق وآذربایجان نمود خواجه شمس‌الدین‌محمد بموجب فرمان‌واجب‌الاذعان بجانب‌سمرقند توجه‌فرمود ودروقتی که‌خاقان‌منصوردر هرات‌برتخت‌سلطنت نشست‌از ماوراءالنهر بدرگاه‌عالم پناه‌آمده کمرخدمت برمیان‌بست‌وباندك زمانی‌ملحوظ‌عین‌عنایت‌شده درامروزارت‌شروع کرد ودراستمالت اکابرواصاغرسعی موفور وجهدنامحصور بجای‌آورد وعاقبت تائب‌شده ازآن‌استغفار نمودوبسلوك طریق فقرودرویشی اشتغال فرمود وخاقان منصورمنصب تولیت مزارفایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاریرا مفوض رای صواب نمایش گردانیده آنجناب چندگاه درتعیین وترویج آن بقعهٔمتبرکه کوشیده درضیافت‌آینده وروندهٔاهتمام تمام بتقدیم رسانید وفاتش‌دردهم ربیع‌الاول درسالی که حروف همین کلمات بحساب‌ازتاریخ‌آن خبرمیدهد روی‌نمودودرمزار فایض الانوار عارف ربانی مولانا شمس‌الدین محمد بادکانی مدفون گشت خاقان منصور بتسلی خاطرامجاد واولادخواجه مغفورپرداخت وولد ارشدش عالیجاه افاضل پناه خواجه شهاب‌الدین عبدالله را بپرسش و انعام وخلع فاخربنواخت خواجه علاء الدین علی الصانعی درسلك ولایت باخرزسمت انتظام داشت و بواسطهٔ انتقام انساب آل برمك همواره رایت‌مفاخرت می‌افراشت بحدت‌طبع وجودت ذهن ومهارت در نظم اشعار و ایثاردرم ودینار موصوف ومعروف بود و درمیان اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین‌التفات‌خسروانه گشته درامروزارت شروع نمود وچون‌برعجزرعایا حیف‌وتعدی جایزمیداشت وپیوسته نسبت بسایروزرارقم تقریر و تزویربراوراق مینگاشت مزاج

شریف مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر باوی متغیر گردید در آن زمان ازروی مزاح وهزل روزی خواجه صانعی این بیت درسلك نظم کشیده .

بیت

فردا که‌شودمعرکه ضربت‌شمشیر   معلوم شود قوت بازوی علیشیر

واینمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگراسباب مددعلت شد وخواجه صانعی صباحی که‌درپایهٔ سریراعلی درجرکه‌وزراایستاده بودیکی ازیساولان بموجب‌فرمان واجب الاذعان دستارش‌راکه بغایت سرخ وبزرك بود از سرش برداشته در گردنش افکند میرعلیشیرروی بخاقان منصورآورده این مصراع خواند؛ چواو را سرسبك کردی‌سبك کن بار گردن‌را؛ القصه درآنروز خواجه صانعی مؤاخذ و معاتب شده هرچه داشت‌آورد ودربالاخانه زندان محبوس گشت وزمان حبس اوقریب شش‌سال امتداد یافت درآن ایام غزل غرامنظوم گردانید ونزد مقرب حضرت‌سلطانی فرستاد مطلع آنغزل اینست .

بیت

آنکه هر گز نشنود گوش‌توفریادمنست   وانکه‌هر گزنگذرد برخاطرت یادمنست

اماهیچ فایده برآن مترتب ازآن مرسله نگشت امیر علیشیر از ایذاء او در گذشت وخواجه صانعی‌درمدت حبس اکثراوقات رابکسب فضایل‌مصروف‌ساخت وحفظ کلام‌الله کرده اکثر کتب متداوله‌را تامختصرتلخیص بنظرمطالعه درآورده و قصیده مصنوع سلمان ساوجی راتتبع نمود واکثرصنایع شعری رابقلم پیروی‌درآن قصیده درج‌فرموده مآل‌حالش عنقریب مسطورخواهد گشت انشاء الله تعالی

خواجه سیف‌الدین‌مظفر شبان کاره ازبزرك‌زادگان‌مملکت‌فارس بودودراوایل‌ایام جلوس‌خاقان‌منصورازقراباغ‌بهرات آمده‌درمنصب‌وزارت دخل‌نمود وبعدازچندگاهی جمعی ازمردم شهراورابه صنوف‌تقصیروتصرف متهم گردانیدندبنابرآن مقهورخاقان منصور گشته درزندان بلده‌هرات محبوس شدوسه چهارروز در حبس بسربرده ناگاه شحنهٔ قهربقتل‌اوفرمان فرمود وچنان استماع افتاد و العهدة علی الراوی که درآن

محل که نایره غضب خاقان مشتعل بود و بکشتن خواجه سیف‌الدین حکم فرمودیکی ازنواب بنابرغرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که اورا نیز امروز سیاست میکنم و در آنروز که داخل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی وتسعین وثمانمائه بود خواجه صانعی را ازطاق چهار سوق هرات و مظفرسیف الله را بردردروازه ملك از حلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید .

قطعه

ای دیده بعالم ستمکاره نگر　　درخواجگی جهان خونخواره نگر
از حالت صانعی بروتجربه کن　　در حال مظفر شبانکاره نگر

خواجه امین الدین محمد برادرخواجه افضل‌الدین محمدبود ؛ بشرب شراب روح افزاومصاحبت ماه رویان ناهیدسیماشفقت تمام ظاهرمینمود وبحسن خلق ووفور کرم ازامثال واقران امتیازداشت وهمواره خیال همنشینی ومجالست اهل طبع واصحاب فضل برلوح خاطرمینگاشت ودرسنه سبع وثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصوررسیده قریب پنج سال در تمشیت آنکارروزگار گذرانید و درآن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظرخاقان منصور عالیجاه گشته کرت ثانی درامروزارت دخل نمود و خواجهٔ قوام‌الدین نظام الملك درایام اعتباروافتدار کرت دیگراورا مواخذ و مقید گردانید و امین الدین محمد پس از یکدوسال فرصت یافته رو بروی عورات از بالا خانه بگریخت وتازمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهرات در گوشهٔ مخفی بودچون آنجناب بمناصب علیه ومراتب سنیه سرافراز گشت خواجه امین‌الدین‌محمد از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزااشتغال نمودوبواسطه خدمات سابقه ووسائل رایقه مرتبه ودرجه ارجمند یافت چون متقاضی اجل دررسید دراوایل سنه عشر وتسعمائه بجهان جاودان شتافت .

خواجه علاء الدین علی میکائیل بصفت اصالت موصوف بود وبحسن خط مشهور و

معروف و سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم بر نهاده رایت وزارت بر افراشت مدت دیگر بلوازم آن امر قیام و اقتدا نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه‌دستی هرگز بمواخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود رسید داعی حق را لبیك اجابت گفته در گذشت

خواجه نعمت الله سرخ که در علم استیفا بی نظیر آفاق بود در دیوان خاقان منصور مدتی سر انجام اعمال بزرك و اشتغال خطیر توجه مینمود و خواجه مجدالدین محمد کرت ثانی که صاحب اختیار ملك و مال حضرت خاقانی گشته خواجه نعمت الله را مواخذه کرده آنچه داشت از وی بستد بعد ؤ وزیر پادشاه عالیجاه بر سر التفات آمد و خواجه نعمت الله چند گاهی بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجدالدین محمد گشاد و خواجه باخذ و قید خواجه نعمت الله فرمان داده محمود حمال را که از اشرار عمال بود بر وی مقرر نمود و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب ساخته در شکنجه و تعذیب کشیدند گویند که در آن وقت که خواجه نعمت الله را شکنجه میکردند اقرار نمود که چند صندوق نفایس و اجناس در آنموضع نهاده ام محمود اورا گفت که کسی را پیدا سازید که صنادیق بحضور آورد خواجه نعمت الله در آن حالت لطیفه گفتن کرده گفت که مردك حمال توئی مرا چه ضرورتست که بجهت حمل صندوق کسی پیدا کنم القصه چون خواجه مجدالدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت از شر شرارت نفس خواجه نعمت الله بغایت ترسان بودند اورا چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست .

قطعه

برسفله جهان ناکسی مهر گسل	هان تا ننهی دل و نباشی غافل
بس زلف چو مشك زواست در نافۀ دل	بس روی چو گل کز واست در پردۀ گل

سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین محمود در معظمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن شیم مشهور و معروف بود در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق

برلاس قیام مینمود پس از آنکه انوار کفایة و کاردانی از مطلع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصه همایون را بر وی مفوض ساخت ودران اوان که خواجه نظام الملك پای بر مسند اختیار واقتدار نهاد سیدرا از آن شغل معزول گردانید ودرسنه ثلاث وتسعمائه که خواجه نظام الملك بااولادواقربا بسعادت شهادت رسیدند نوبت دیگروزیر خاقان منصور گردید وبعدازچند روزخواجه افضل الدین محمد از حرکات وسکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحه مخالفت نموده اورامعزول ساخت وپس از وفات خواجه افضل الدین محمدخاقان منصوربلند محل کرت بعداخری سیدزین العابدین رابتقلیدمنصب وزارت امر کرده آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قراریافت که وزراء عظام بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهمات دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را مادامی که بتوقیع او نرسد بمهر بزرك همایون نرسانند آنگاه سیدزین العابدین بیشتر اعتبار یافته برجمیع وزرامقدم می نشست وبرقم اطلع علیه برپشت نشان توقیع میکشید و بعد ازفوت خاقان سلطان بدیع الزمان میرزانیز آنجناب را منظورنظر الطاف ساخته بقبول منصب وزارت تکلیف نمود اماسید در آن زمان که مانندایام گل اندك بقابود درهیچ مهمی دخل نفرمود و چون ماهچه رایت نصرت آیات خاقان شیبانی ازافق دیارخراسان طالع گشت سیدزین العابدین فرار اختیار کرد در اثنای گریز بافوجی از اوزبکان پرستیزد وچار خوردند ومهم بجنك و جدال سرایت نمود و تبرجان گداز برمقتل سیدزین العابدین رسیده مانند اجداد بزرگوارخویش درروزعاشورا متوجه عالم بالا گردید.

قطعه

چنین است کردار گردان سپهر گهش زهر قهراست و گه نوش مهر
بناز از کسی پرورد در کنار بخاك افکند آخرش خوار زار

خواجه معزالدین حسین برادر خودش خواجه سیف الدین مظفرشبانکاره بود مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آنجناب بصفت وقوت کاردانی وسمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و دراوقات

شروع در امرصاحب دیوانی رایت کفایت رعیت پروری داشت تاآخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات برمسند وزارت متمکن بود وبعداز فوت آنحضرت کمرملازمت سلطان بدیع‌الزمان میرزارا برمیان بسته در امراشرف دیوانی شروع فرمود محمد خان شیبانی نیز بعد ازتسخیرخراسان آنجناب را وزیر ساخت و کماینبغی بتربیت و رعایتش پرداخت و روزیکه محمدخان‌شیبانی‌درنواحی‌مروبه‌ضربت تیغ‌سپاه‌نصرت پناه‌شاه کشته هم درآن‌معرکه دست‌قضا بساط حیات خواجه معزالدین را در نوردید ✿ بقای‌جاودانی نیست ممکن ✿ **خواجه جمال الدین عطاء الله** درزهدوتقوی درجه علیا داشت وهمواره همت برادای وظایف طاعات‌وعبادات می گماشت در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است ازارتکاب مناهی وملاهی بیکبارگی در گذشت وروی دروادی پرهیز کاری‌آورده‌درملازمت درویشان و گوشه‌نشینان ازخود به‌تقصیری‌راضی‌نیمگشت ودرعلم سیاق و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بوددر اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امروزارت شروع نمود بواسطهٔ وفور فراست و کیاست روز بروز فهم‌اوترقی میکرد تاقدم از منصب و مسند وزارت برترنهاده زمام اشراف‌دیوانرا بدست‌آورده‌مدتی‌درمیان امراء ووزرا برقم اطلع‌علیه‌توقیع میکشید ومهمات سلطانی وامور صاحب دیوانی را ازروی کفایت‌و کاردانی بسرانجام مقرون میگردانیده با وجود اشتغال بامثال این اشغال در دخل مهام ملك و مال از ادای فرایض و نوافل زاهل نبود و بر سر دیوان تسبیح در دست گرفته در اثنای قیل‌و قال باصحاب جاه وجلال بوردی که داشت مشغول میبود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات‌منصب رسالت وپروانه علاوهٔ‌سایر منصب خواجه‌عطاءالله گشت و قلم عاطفت خاقان وافر رأفت نفس او را در فرامین مطاعه عمده صلحا نوشت و بعد از فوت‌آنحضرت آنخواجه‌سعادت‌منداز اولاد و امجاد پادشاه‌ولی نعمت و محمد خان‌شیبانی‌منصب اصلاقبول نکردوایضاًدر ایام‌استعلای‌لوای‌ظفر انتماء شاهی بربلاد خراسان روی‌به‌تکفیل‌مهمی‌نیاورده‌امادرین‌ازمنه‌مختلفه‌وانقلابات‌متنوعه‌امراءووزراء دارالسلطنهٔ هرات هرگز هیچ‌مهمی‌رابی وقوف واستصواب آنجناب‌فیصل‌نمیدادند و

در توجیهات وتحقیقات وقرار مهمات مزارعات و محترفات رأی صواب‌نمای اوراعمده دانسته ابواب مشورت می گشادند ودر اوایل سنهٔ سبع وعشرین وتسعمائهٔ که حکومت بلاد خراسان به حکم نواب فلك آستان ملك آشیان پادشاه عالم پناه تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاءالله بمرض موت مبتلا گشت چون عارضه موت گرفت خواجه دانست که کار از مداوا در گذشت و خاطر بر حلول واقعه نا گزیر نهاده بنابر وفق طبع امیر خان ارکان دولت را معلوم داشت جهات و متملکات خود را مفصل کرد ومقرر داشت که ازآنجمله چه مبلغ ومقدار پیشکش امیر خان نمایند وهریك ازامراء ونوابش را چه چیز دهند وفرمود بنظر آوردند تا به طریق سنت اسباب تجهیز وتکفین اورا ترتیب نموده و کفن اورا بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشاند فرمود تامفصل کرد که روزاول وفاتش تا روزهفتم هر روز چند گوسفند وچندین حلوا ونان وسایر مایحتاج تعزیت ترتیب کنند و قرار داد که غسال و حفاظ و مؤذن و معرف راچه چیز دهند بعد از آن آنچه اسباب و املاك و جهاتش باقی ماند در میان اقربای خود تقسیم کرد و چون ازین مهم و امثال این امور فارغ گشت جمعی درویشانرا پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع‌الاول سنه مذکوروفات یافت و تمامی سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان بلکه خاص و عام طوایف انسان آنجنابرا مشایعت کرده در پیشگاه مدرسه شریفه خاقان بر نعش آنخواجه نماز گذاردند و جسدش را در مزار شیخ‌علی صوفی در موضعی که خودتعیین فرموده بود دفن کردند و این قطعه از فوت خواجه عطاءالله خبر میدهد

قطعه

خواجهٔ سالگان عطاءالله — که دلش میل داشت سوی جنان
جانب خلد رفت و شد تاریخ — میل خواجه عطا بسوی جنان

ذکر صدور خاقان مغفور

چون در زمان خجسته نشان خاقان عالیمکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبه رسیده بود که یك کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه

عالیجاه دو کس را ازاعاظم سادات و فضلابر تمهیدمنصب صدارت سر افرازمیساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم عظام بسر انجام مهام آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان‌مذکورمیشود از آنجمله بود

سیدجلال‌الدین حمزه اندخودی درسلك اشراف‌سادات حسینی‌منتظم‌بود و بازبدۀ آل‌عباسیدبر که‌رحمةالله نسبت‌خویشی‌داشت‌وآنجناب‌درمبادی‌اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب‌صدارت‌رسیدومقدم‌بر تمام‌صدورعظام توقیع کشید امابسبب عدم‌وقوف و کثرت‌ارتکاب شراب‌آن مهم را از پیش‌نتوانست بردودر کمال بی‌اختیاری سلوك میکرد تا زمانی که معزول شده رو بگوشه انزوا آورد

مولانا قطب‌الدین‌خوافی بصفت‌فقاهت وفضیلت‌معروف‌بود وبوفورفراست‌و کیاست موصوف‌ودرانشای‌مکاتیب‌وفرامین وپروانجات مهارت‌تمام داشت ودر فیصل‌مهمات و معاملات‌موقوفات‌برامثال‌واقران رایات‌تفوق‌می‌افراشت‌وآنجناب درزمان سلطان‌ابو سعید نایب شرف جهان مولانا نظام‌الدین عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعه قرا باغ بدارالسلطنه هرات شتافته خاقان منصور منصب صدارت بروی تفویض فرمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و سیوم محرم الحرام سنۀ اربع و تسعین و ثمانمائه بسبب افساد اهل فساد مؤاخذ و مقید گشت و در هفده روز مبلغ یکصدوپنجاه هزار دینار کپکی فرمود آوردند و در عاشرصفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت‌صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال‌مهمات وقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت مقرون میگردانید وفاتش در زمان اختیار و اعتبار معتمدالسلطنت بود آنجناب بلوازم امر مصیبت قیام نمود و سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا وسادات و نقبا و قضات و علماو سایر اشراف واعیان دارالسلطنه هرات در تعزیت سراجمع شدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجدالدین محمدحلوا واطعمه کشیدند وچون ایام‌سو گواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاه‌زاد گان و خواتین بلقیس مکان خلع فاخره‌و

اثواب وافره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خاطر ایشان را باصناف پرسش ونوازش تسلی دادند

خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین برمکی

عمدهٔ اکابر و قدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بودو بمزید مکنت وحشمت و افزونی جاه و علونسب از سایر اعیان خراسان ممتاز و مثتثنی میبود و چندگاه در غایت اقتدار و اختیار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار ویکمن بار دررسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلك بعضی از اهل بغض و حسد آن خواجه امجد را بتقلب و تصرف متهم داشته نواب حضرت خاقانی زبان غمزو سعایت گشادند وآن سخنان درمزاج همایون تاثیر کرده خواجه کمال الدین حسین از آن مهم معزول گشت و مبلغی بدیوان فرودآورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید ودر ماه رمضان سنه تسع وتسعین و ثمانمائه داعی حق را لبیك اجابت گفته در گنبد مدرسهٔ که در جانب قبله مسجد جامع هرات که ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید **حافظ معین الدین** خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان منصور معزز بودو بسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ گشت در شهور سبع و تسعین و ثمانمائه در سر خیابان کشته شد **سید شمس الدین محمد اندجانی** ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آن جناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه دانی سیدمهر و محبت کنگر پسر یرا در شهرستان دل او جای داد و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و گاهی سر برهنه با آنطایفه در کوچه و بازار میگردید و پیش صلوة شده بود و رباعیات بنظم می آورد و این از آنجمله است

قطعه

آنانکه پرستندهٔ خورشید و مه اند	از چشم تو در آرزوی یك نگه اند
کنگر اگر اینست که من می بینم	خوبان دگر بیشك تعلیم که اند

و میر سر برهنه بلطف گفتار و حسن کردار و سرعت فهم وحدت طبع از فضلای زمان وظرفای دوران امتیاز داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین

و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاج انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون ازجانب ماوراء النهر بدارالسلطنه هرات تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت سلطان شده و بمنصب شیخی و تولیت مزار بزرگوار شیخ لقمان پرنده منصوب گشته مدت بیست سال در آن مقام فیض انجام به ضیافت پرداخت و هر سال قریب صد وپنجاه هزار دینار کپکی از موقوفات ونذورات آن حاصل میشد و بمصرف میرساند بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منصوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بغیبتش گشادند و اینمعنی سبب عزل سیادت مآب میر سر برهنه شده تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در معاتبت او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آنجناب که

بیت

ایکه خاکستر گلخن شده آرام گهم — داده دیوانگی عشق بخاك سیهم

این مطلع را در سلك نظم کشید

بیت

آن سهی سرو که در سایهٔ خودداد رهم — کرد غمازی و بنشاند بخاك سیهم

امیر علیشیر ازین کتابت رنجیده چند گاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت آخرالامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت مآب در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقانی بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین برمکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع و نقار نمود و میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود شرف سیادت و کبرسن و انتظام در سلك خدام این آستان عالیمقام که بنده را حاصل است خواجه حسین داعیه تقدیم بر من دارد امید آنکه بیمن التفات شما بروی تفوق میسر گردد و درین حال امیر ستوده خصال را ایام گدائی و سئوال جناب سیادت مآب یاد آمده این بیت را بزبان راند

بیت

در مقامی که صدارت بگدایان بخشند — چشم دارم که بجاه از همه افزون باشم

و کواکب آمال اقبال میر سربرهنه بدرجهٔ اعلی رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشید و بعد از چند گاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیهٔ ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام‌الدین علیشیر گذرانید ودر شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه مریض گشته بعالم آخرت شتافت **خواجه غیاث الدین عادل‌شاه** در سلك اشراف و اعیان ولایت ختلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت خاقان منصور قیام نمودو بعد از عزل از آن منصب در بلده نشابور رحل اقامت انداخت و تتمهٔ ایام حیات را بزراعت مصرف ساخت **ملاذالا عاظم میرك جلال‌الدین قاسم** در شهورسنهٔ تسعین و ثمانمائه قائم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار واستقلال بمراسم صدارت قیام مینود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد و فی متنصف شعبان سنه احدی و تسعمایه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود **قاضی برهان الدین** در اوایل حال منصب قضاوت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا بوی متعلق بود بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که شاه زاده را نسبت بآنجناب پیدا شد از مرو بهرات شتافت و منظور نظر التفات خاقان منصور گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمودو در اواخر سنهٔ تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده مرخص شده بمرو شتافت و ابوالحسن میرزا بنابر غباری که در خاطر از جناب صدارت مآب داشت اورا مواخذه ومصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه در گذشت **سید غیاث‌الدین محمد** مشهدی از فضایل و کمالات نفسانی بغایت عاری بود بعد از فوت میرك قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام‌الدین نظام الملك در امر صدارت شروع نمود تاوقتی که خواجه نظام الملك بر درگاه خاقان منصور لواء اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت ودر سنه ثلاث وتسعمایه که آفتاب اقبال خواجه نظام‌الملك بسرحد زوال نزدیك رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع‌الزمان میرزا وامیر ذوالنون ارغون نامزد گشت و هنوز از آن سفر مراجعت نکرده بود که خواجه

نظام‌الملك مؤاخذ شد و بقتل آمد و سید غیاث‌الدین محمد چون این خبر شنید از غضب حضرت خاقان‌ترسیده نزد امیر ذوالنون توقف نمود و جناب امارت‌مآب او را بسلطان بدیع‌الزمان‌میرزا سپرده سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بوداما بواسطهٔ غرابت صورت و ردائت سیرت منظورنظر التفات نگشت‌و پس از چندوقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع‌الزمان میرزا مکتوبی بابوالحسن میرزا فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآب را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهد آنگاه او را و میرك شاه و سید قاسم که مشهور است بمیرمخدوم بحمایت امیر ذوالنون پروانچی صدورشده بودند از آن بلده عذر خواسته و ایشان به پدر پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر وتسعمایه که‌امیر نجم‌الدین از اینخاکدان بجهان‌جاودان شتافته سلاطین ماوراءالنهر از آب آمویه عبور نمودند و بر بعضی از ممالك‌خراسان استیلا یافته بحدود مشهد مقدسه رضویه آمدند امیر مخدوم از دارالسلطنه هرات باردوی تیمور سلطانی و عبدالله خان‌رفت و ایشان را بدارالملك خراسان ترغیب و تحریص نمود بناء علی هذا چون نوبت ثانیه ماهچه‌لوای جهانگشای نواب کامیاب‌حضرت شاهی **لازال‌ظل‌معدلت مصونه عن‌وصمه‌السامی** پرتووصول ببلدهٔ فاخرهٔ هرات انداخت‌سید با اولاد مؤاخذ شدو مبلغ کلی فرود آورد بعداز آنکه از چنك محصل خلاص گشت‌فرار بر قراراختیار کرده به ماوراءالنهرشتافت و درآن ملك فی شهور سنهٔ‌مذکوره وفات یافت

مولاناغیاث‌الدین‌جمشیدقاضی پدرش‌مولانا بخت‌بجانب دارالقضاء جناب شریعت پناهی‌قاضی‌قطب‌الدین احمد الامامی بود نسبت‌مادرش بجمشیدقارن که درآنزمان امیر تیمور گورکان در بعضی از بلدهٔ مازندران حکومت مینمود پیوست و مولانا غیاث‌الدین از مسایل شرعیه‌و کتابت سکوك وسجلات وقوفی تمام داشت و دراواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ماکولات خاصهٔ آن حضرت را بحیلهٔ شرعیه‌از شائبه شبهه وحرمت بسرحد حلیت‌رسانید بنابر آن بحلالی ملقب شده وآخرترقی کردهٔ بمنصب صدارت رسیدو در زمان اختیار قوام‌الدین خواجه نظام‌الملك بسبب

آنکه در مجلس امیر نظام الدین علیشیر زبان بغیبت آنجناب گشاد مؤاخذ ومقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشهٔ انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظورنظرعنایت گردانیدباز جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید وفاتش در ولایت قاین در هفتم ماه رجب سنه تسع و عشر و تسعمایه اتفاق افتاد و در مقبرهٔ آبا و اجداد خویش مدفون گشت برادر زاده و داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضائل محظوظ و بهره مند بود و در زمان وزارت خواجه افضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا قطب الدین خوافی بود چند سال قایم مقام عم بزرگوارشده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشارالیه مؤاخذ گشته مبلغ کلی فرود آورده و بعد ازآنکه از چنك محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمه ایام حیات را بپایان آورد **امیر کمالدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل بود و مادرش در سلك بنات سادات نیشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متد اوله محظوظ وبهره مندبود و درعلم جفر و تصوف دعوی مهارت مینمود و بنظم اشعار کماهی مشغول میگردید و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجا می آورد و در ایام سلطنت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس بآذر بایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه عالیجاه گذرانیده چون از آن مملکت بهرات آمد خاقان منصورامور شیخی وتولیت موقوفات مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب تفویض گردانید در سنه اربع و تسعمایه منصب صدارت وپرسیدن مهم دادخواهانرا نیزبرای صواب نمای او تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آن صدر عالیقدر این رباعی نظم نمود

رباعی

ای آنکه زیاده شدزتوقدر قریش   بر اوج صدارتی مه بدر قریش
ای صدر قریشی لقب عالیقدر   تاریخ صدارت توشدصدر قریش

شرح منازل الب ارسلان و مجالس العشاق در سلك مؤلفات امير كمال‌الدين حسين انتظام داردوازاشعار آنجناب خامهٔ سخن گذار يك بيت برلوح بيان‌مى‌نگارد

بيت

ازين باغ جهان آراچه‌سان آرم قدم بيرون — كه باشد روضهٔ خلدش در آن باغ ارم بيرون

خواجه شهاب الدين عبدالبياضى ولد شمس‌الدين محمد مرواريد بود و در مكارم اخلاق و محاسن انوار و لطف گفتار و حسن كردار سر آمد ابناى روزگار مينمود و طبع پاكش از اقسام فضايل و كمالات بهره ور بود و ذهن دراكش نقاد فنون علم و هنر منشورات مؤلفاتش مثال سحبان بزيور جواهر بلاغت آراسته و منظومات منشئاتش مانند لالى بحر عمان‌از شوايب عيب و منقصت پيراسته رشحات خامهٔ بدايع نگارش بسان خوبان گلعذار دلفريب و مرقومات كلك لطايف‌آثارش همچون عقود جواهر مكنون پر زينت وزيب ودرفن موسيقى‌داود واربقانون‌ادراك خورده بر استادان ماهر پيشى گرفته وبدستيارى عنايت پروردگار اتباع‌و پيروى‌بين حجازيرا پذيرفته

قطعه

فصل را نوبت نوآئين زد — چنك دولت بدامن دين زد
جز بقانون علم لب نگشاد — پاى از راه دين برون ننهاد

و آن دوحهٔ جويبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال‌خاقان منصور نشوو نما يافته در ريعان اوان جوانى بمنصب صدارت منصوب گشت و مقدم بر اكثر صدور توقيع گشيده چند سال در غايت اختيار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان كه‌رايت ا[illegible]ار خواجه قوام‌الدين نظام الملك ارتفاع يافت‌خواجه شهاب‌الدين عبدالله سوء مزاجى نسبت بخود فهم كرده از آن منصب استعفا فرمود و دو سال‌بى آنكه مقيد بمنصبى‌باشد ملازمت سده سنيه سلطنت‌مينمود وبعد از مؤاخذه‌ومصادره خواجه نظام‌الملك كرت ديگر كواكب آمال و امانى آن حاوى فضايل نفسانى باوج شرف رسيده وبردع منصب‌رسالت و پروانه كه درفرمان سلاطين زيور وجلاى منصب سركار سلطنت بود سرافراز گرديد پس از روزى چند از آن‌مرتبه نيزقدم

بر تر نهاده در جرگه امراء عظام مهر زده جای امیر علیشیر را بنقش خاتم خاتم امین تزیین داد تا آخر ایام حیواة خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه‌فضیلت منقبت در ترقی بود بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوامنزل گزیده‌اکثر اوقات را بکتابت قرآن مجید صرف‌نمود وفاتش‌در ماه‌رجب سنهٔ اثنی و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و امیر صدرالدین سلطان ابراهیم امینی مرثیهٔ در غایت جودت در تعزیهٔ آن در سلك نظم انتظام داد و مطلع آن قصیده اینست

بیت

گردون که مرکز ستم‌نقطهٔ بلاست   یکدل که‌مبتلای‌غمش‌نیست‌در کجاست

واین‌قطعه که متضمن تاریخ‌وفات‌آن‌خجسته صفاتست‌درمرثیه‌مذکورسمت‌اندراج‌داد

قطعه

مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل   دردا که کوکب شرفش در وبال‌رفت
آمد زاوج عزم‌قدم همچوروح قدس   در عالم مثال ولی بیمثال رفت

از تاریخ طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان وقصاید و غزلیات و رباعیات موسوم است بمونس الاحباب و ترسلی که محتوی‌است بر مکاتیب و مناشیر در میان‌فرق انام مشهور است و کمال بلاغت و فصاحت آن از منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب لفظ و انتباه مذکور و **هوالعزیز الغفور**

امیر صدرالدین سلطان ابرهیم‌الامین والدعالیقدرش میرك‌جلال‌الدین‌قاسم‌بن‌میرك محمدامین‌بن‌مولاناصدرالدین‌ابراهیم‌است‌وانتساب‌مولاناابراهیم‌باکابرواجب‌التعظیم ماوراءالنهرمثل صاحب‌الهدایه شیخ ظهیرالدین ابوالعلا که علوشأن او درمیان علما **کالشمس فی وسط السماء** هویداست به‌ثبوت پیوست‌وپدروالدهٔ ماجدهٔ‌امیرسلطان ابراهیم مولاناجلال‌الدین‌عبدالرحیم‌بن مولاناعبدالله‌لسانی‌بود که‌سالها‌بصدارت‌میرزا بایسنقرومیرزاعلاءالدوله قیام‌مینمودونسبت‌مادرآن‌حسبةو نسبةازجانب‌پدربمقتدای اهل‌سلوك و سیر‌بسلطان ابوسعیدابوالخیر می‌پیوندد وازطرفی بامیر عبدالحی بزرك که از نقبای موسویه مشهد مقدسه رضویه بوده وسید کمال‌الدین عربشاه سبزواری

در سلك اجداد مادری آن مستوره انتظام داشته و جمال الدین امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بزیور شرف نسبت آراسته است بوفور فضل و آداب و کمالات موروث ومکنت پیراسته است ودر حسن سیرت و بقاء سریرت دست پرورده عنایات‌سبحانی است و بجودت طبیعت وحدت قریحت جامع انواع فضایل ذهن‌مستقیمش درادراك اقسام علوم بدرجهٔ کمال ترقی نموده و طبع سلیمش در میدان اکتساب فنون‌قصب السبق از امثال واقران ربوده درشیوهٔ نظم و نثر به‌صفت مهارت موصوف و درشیمه هجووهزل بغایت‌بلاغت معروف جواهرزواهر منشورش **کامثال اللؤلؤء المکنون** زیور گوش‌سخنوران‌فصاحت شعار ونوا در عقود منظوماتش **کانهن الیاقوت‌والمرجان** مزین رخسار ابکار عرایس افکار

قطعه

ای طبع تو مشاطه ابکار سخن / از رشحه کلك تو جهانی گلشن
ازنظم تو آثار فضایل ظاهر / وز نثر تو انوار بلاغت روشن

و آنجناب در اوایل ایام جوانی چند سال بملازمت شاه زادهٔ ستوده خصال ابوالمظفر حسین میرزاقیام مینمودودر سنهٔ عشروتسعمائه کمال قابلیت وصلاحیتش بر ضمیر پرنور خاقان منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصهٔ همایونرا بر رای صواب نمای او تفویض فرمودوامیر سلطان ابراهیم تاآخرحیات آن پادشاه‌خجسته صفات در غایت اختیار بلوازم این منصب اشتغال داشت و چون سلطنت خراسان‌از آن دودمان عالیشأن بابوالفتح محمدخان شیبانی‌انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم ماننداسایر صدورروزی‌چندبمؤاخذهٔ مولاناعبدالرحیم‌صدر گرفتار وبعدازنجات‌ازآن قید در گوشه انزوای عزلت منزل گزید و در سنهٔ ست‌عشر و تسعمائه که ماهچه لواء کشور گشای شاهی پرتو معدلت برمملکت خراسان انداخت آنجناب‌منظور نظر عنایات‌نواب کامیاب گشته بسیور غالات و انعامات مفتخر و مباهی شد و در سنهٔ ست عشر و تسعمائه ازدارالسلطنه باردوی همایون رفت ومجدداً باصناف‌الطاف اختصاص یافت تألیف تاریخ فتوحات رأی صوابنمایش تعلق گرفت حالا بجدتمام

و جهد مالا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ساخته از حسن رعایت و لطف استعارت دقیقهٔ نا مرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیات که در ترجمهٔ دیوان معجز بیان‌مظهر العجایب ومظهر الغرایب مقتدای مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه در سلك نظم کشیده و معانی هدایت آئین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب‌حیات در سواد حروف نهاده بود با بلغ وجهی ظاهر گردانیده‌ازجمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مکتوب بعبادت خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلك لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری بر افراخته ٭طبع لطیف توهمه فکر نکو کند ٭ **ذلك فضل‌الله یوتیه من‌یشاء والله ذوالفضل‌العظیم** ٭ امید واری بکمال کرامت کرد گاری آنکه٭ تاجهان را بقا بود ممکن ٭ حاوی‌فضایل معانی مقرون بحصول‌انواع آمال‌وامانی درغایت عافیت و کامرانی روزگارخجسته آثار گذرانیده و همواره آن سحاب کلك گوهر بار و قطرات غمام خامهٔ گوهر نثار ریاض فضل و کمال و گلذار جاه وجلال ناصر دودمان گرداندو **بمنه‌وکمال کرمه‌وعونه**

در ذکر نقباء گرام و علماء عظام و طبقه فضلا

و ظرفاء اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانش ور که در بلدهٔ هرات و سایر ولایات در زمان خاقان منصور مغفور بوده اند

مقدم این طبقه عالی شأن و اشراف این طایفه عالیمکان سادات عظام و نقباء گرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام‌الدین **عبدالحی** وامیر غیاث‌الدین **عزیز** و امیرعلاءالملك در مقام‌میمنت انجام بمنصب جلیل المراتب نقابت منصوب بودند چنانچه‌سزاوار علومنزلت وسمو رتبت ایشان بودبمراسم‌آن‌امر قیام واقدام مینمودند واین سه‌نقیب واجب‌الترحیب

از سایر نقباء و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند وهمواره‌همم عالیه بر ترویج وتعمیر آنمزار قدس آثار وضیافت صادر دوار دمی گماشتند تفوق و تقدم ایشان بر ضادید اقطار جهان مقرر و مقدمو دودمان خاندان ایشان از آفتاب در وسط السما ظاهر تر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه‌و عتبهٔ علیه تعلق باولاد امجاد آن سید بزرگوار میدارد و هیچ آفریده‌از سادات روزگار مشارکت در آن امر برلوح خاطر نمی‌نگارد

سیدغیاث‌الدین افضل بن سیدحسین بمزید علم‌وفقاهت‌ازاکثر سادات‌مشهدمقدسه‌ممتاز ومستثنی بودسالهای فراوان بلوازم‌منصب شیخ‌الاسلامی‌وفیصل مهمات‌شرعیه‌اقدام‌مینمود

امیرسید اصیل‌الدین‌عبدالله‌الحسینی بصفت اصالت‌وسمت جلالت و نباهت‌شان‌وقدم از دودمان بنی‌آدم ممتازو مستثنی میبود و زبان گوهر فشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت فشانش دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میانش مظهر آثار ولایت ورشاد و خاطر فرخنده مآثر ش انوار هدایت و ارشاد بی‌شائبه مدح گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و جدل و انشا و تألیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان‌خاقان سعید از دارالملك شیراز که وطن اصلی آن جناب است بهرات تشریف آورده رایت اقامت بر افراشت هفته یك نوبت در مدرسه مهد علیا گوهر شاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق می‌پرداخت و در ماه ربیع الاول بر بیان سنن و سیر حضرت رسالت‌صلی‌الله‌علیه وسلم مواظبت نموده طوایف انامرا محظوظ و بهره ور میساخت و از مؤلفات آن‌سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج‌الدرر که محتوی است بر سیر سنیه خیرالبشر و رسالهٔ مزارات هرات و معراج الاعمال در بیان آورده و عبارات که در میان افاضل اقطار جهان مشهور است و صحت‌روایت و بلاغت ورعایت عبارت آن نسخ برالسنهٔ و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین‌ازجهان محنت آئین بریاض‌بهشت برین درهفدهم ربیع الاول سنه‌ثلث و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خاطر اولاد وامجاد او توجه کرده‌سیور غالات سید مرحومرا بایشان‌عنایت فرمود

مولاناشمس‌الدین‌محمدتادکانی در سلك خلفاء شیخ زین‌الدین خوافی قدس‌سره انتظام‌داشت وهمواره همت بلندبر ادای وظایف طاعات وعبادات‌میگماشت سالکان طریق زهد و طالبان‌طریقه ارشاد و هدی نسبت بآنجناب در غایت‌ارادت و اعتقاد سلوك مینمودند و از فروغ باطن فرخنده‌میامنش‌اقتباس انوار سعادت کرده باو امر و نواهی خدام‌عالی مقام مفتخر و مباهی میبودند ازآثار انامل فیاض جناب مولوی‌مخمس‌قصیده‌برده وشرح‌منازل‌السائرین مشهور است‌وازابیات هدایت‌آیانش این مطلع‌درمجالس العاشقین مشهور ومسطور

بیت

آنها که بجز قامت سروت نگرانند　　گرراست‌بگوئی همه کوته نظرانند

و مولانا شمس‌الدین محمد در شهور سنهٔ احد و تسعین و ثمانمائه وفات‌یافت و در خیابان هرات مدفون گشت و امیر نظام‌الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش‌خانقاهی‌ساخته در استرضای‌خاطرعاطرولد ارشدش **مو نالاحمیدالدین** کوشیده مولانا حمیدالدین مدتی مدید در آن‌خانقاه قایم‌مقام والد معارف پناه ودر غایت تقوی‌وطهارت سلوك مینمودودرسنه‌اثنی‌و تسعین وثمانمائه ازعالم‌انتقال‌فرمود

میر محمد هاشم بشرف‌ذات‌ومحاسن صفات و اخلاق‌حمیده و اطوار پسندیده موصوف‌بودودرزمان‌سلطنت خاقان‌منصور مدت‌مدید بمنصب‌نقابت‌منصوب‌بوده‌بلوازم آن‌امرقیام مینمود ونسب شریفش‌بسیداشرف‌ابن‌مبارکشاه که در سلك اشرا فسادات ونقباءخراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسلهٔ آبای سید اشرف بحضرت امامت انتما ابی‌عبدالله الحسین‌بن امیرالمؤمنین علی مرتضی رضی‌الله‌عنهما ملحق میگردد

سید کاظمی بلطف طبع وجودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوك مینمود و رایت جلالت می‌افراشت و در اوایل ایام سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رسالت خواجه عماد الدین محمود کاران که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرك آورده دروقت مراجعت ازراه فارس درشیراز رحل اقامت انداخت و هم در آن ولایت عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمان روح باز

پرداخت‌قصیده‌شهر آشوب که در مذهب اعیان واشراف دارالسلطنهٔ هرات‌منظوم‌شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست

بیت

شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلك آدمی صفتانم خری نیم

مولانا کمال‌الدین‌عبدالرزاق ولد مولانا جلال‌الدین اسحاق سمرقندی بود ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشروثمانمائه درهرات روی نمود ومولانااسحاق سالها در اردوی خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میداشت و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوجیح مسائل وقرائت رسائل می‌پرداخت و مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر در سنه احدی و اربعون وثمانمائه رسالهٔ براکه قاضی عضدالدین امحی درمعنی حرف و اسم‌اشارت تالیف کرده‌شرحی نوشته ودیباچه انشا رامفتح باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده وبآن‌وسیله شرف‌دستبوس‌خاقانرا دریافت ودرآخرایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه‌بیجانکر مأمور گشته بطرف هند شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخرالامر قرین صحت و سلامت‌بخراسان‌باز آمد وبعد ازفوت خاقان‌سعیدبرسبیل‌نوبت‌بعزملازمت میرزاعبداللطیف میرزاعبدالله‌ومیرزابابر و میرزا ابراهیم‌مقرر شد و در زمان سلطان سعید در شهر جمادی الاول سنه تسع‌و ستین‌و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ فایز گشت و تا آخر ایام‌حیات بدان امر اشتغال داشت وفاتش در ماه جمادی الآخر سنهٔ سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و از آثار اقلام بدیع ارقام او کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطنت سلطان ابوسعید بهادر خان تا وقت شهادت سلطان ابوسعید گورکان مسطور است **والله‌اعلم به‌حقایق‌الاحوال‌والامور**

مولانامحمدبن‌حسام الدیندرمیان فرق انام‌باابن‌حسام الدین‌اشتهارداردواورادرنظم اشعارخوب‌ومرغوب‌بسیاروپیوسته‌درمنقبت‌شاه‌ولایت‌رضی‌الله‌عنه‌وسایرائمه‌دین‌رضی‌الله

عنهم قصاید غرا نظم می نمود و آن ابیات بلاغت آیات حالا بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بر وزن شاهنامه در سلك نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی رضی‌الله عنه مندرج گردانیده وفات ابن حسام در ربیع الاخر سنهٔ ۸۹۳ در قصبهٔ یوسف آباد که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست

خواجه مسعود قمی از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهرات آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در اشعار مهارت تمام داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد خواجه در آن باب نزدیك بدو هزار بیت در سلك بیان آورده قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست واین مطلع در دیوان غزلیاتش مسطور است

بیت

بیتو چون در گریه خوابم می‌برد خواب می‌بینم که آبم می برد

وفات خواجهٔ مذکور در بلدهٔ فاخرهٔ هرات روی نمود و در مزار میر سیصد ساله مدفون شد **قاضی نور الدین الامامی** ولد ارشد قاضی صدرالدین محمد قاضی قطب‌الدین عبدالله بود بعد از فوت قاضی قطب‌الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دین داری و نهایت پرهیز کاری ظاهر میساخت و در کمال جاه و جلال و وفور استقلال و اختیار بقطع و فصل مهمات دینیه میپرداخت و مضمون همایون **واحکم بین الناس بالحق** همواره مطمع نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایای فرق انام و مقتضاء فتوی علماء اسلام تجاوز نمی‌نمود و بعد از مدت هژده سال که بآن شغل اشتغال داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده درهشتم جمادی الآخر سنه ۸۹۱ دست قضای سجل حیاتش در نوشت و در گازر گاه به حفرهٔ که در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره ساخته بودند

مدفون گشت و از قاضی نورالدین دو پسر ماند عالیجنات معالی‌نصاب شیخ‌الاسلام ملاذالانام صدرالشریعت **نورالدین محمد** وجناب فضایل‌پناه‌افادت‌دستگاه **جلال‌الدین محمود مد ظلهما‌الی یوم الموعود** واین‌دوپسر عالی گهر بعدازفوت‌پدرمنظورنظر اشفاق‌خاقان‌منصور گشته‌سیورغالات‌ومعافیات حضرت قضوی‌بدیشان متعلق گرفت وپسر کلانتر که‌بین الانام بخواجگی و قاضی‌اشتهار یافته بمنصب‌قضامنصوب شده‌در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیهٔ آباء عظام واجداد گرام خویش کرد و چون‌سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد خان شیبانی تعلق یافت بدستور معهود آن امیر جلیل القدر متعلق به خواجگی بود و بعد از آنکه عرض ممالك از فرفتح ماهچه لوای جهان گشای صفت نضارت و قدم خاندان و عظم دودمان و کمال اسلام و دین داری و وفور دیانت و پرهیز کاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دارالسلطنت هرات و مضافات مفوض برای صوابنمای او شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام‌نمود بواسطهٔ سلامت نفس وعدم میلان خاطر بسر انجام اشتغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که

بیت

ز منصب روی در بیمنصبی به   که از هر منصبی بیمنصبی به

مطمع نظر خجسته‌اثر گردانیده همت عالی‌نهمت‌بر ذخایر منصوبات‌اخروی گماشته حالا آن عالیجناب وبرادرفرخنده سیرش از غایت اعزاز و احترام‌ونهایت اجلال و اکرام در وطن مالوف و مسکن معهود دارالسلطنت هرات صینت عن الآفات تشریف دارندوطوایف انام ازخاص وعام‌بوجود فایض الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و لوازم حسن ارادت و اعتقاد بجای می آوردند

قاضی شمس الدین عبدالله خلف‌صدق مولانا جلال‌الدین ابوسعید بن‌مولاناشمس

الدین عبدالله بن قاضی جلال الدین محمودالامامی بود در زمان خاقان منصورچند گاه در بلدهٔ هرات بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفهٔ سلطان بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید علم عزیمت بعالم آخرت بر افراشت

مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بود و درصغرسن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود ودر زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراءالنهر بهرات تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطان آرام یافت ازعلم عروض وصنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رساله مفیده تألیف فرمودو این مطلع از جمله منظومات اوست

بیت

گر باین آب‌وهوا کویت بود منزلگهم نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم

وفاتش در شهور سنه ۸۹۸ در سرخس اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد

حافظ غیاث قدوه ارباب علم و عرفان وعمده محد ثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهاء موفور در بلدهٔ هرات بافادهٔ قیام مینمود وفاتش سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت

مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانندفروغ آفتاب جهانتاب منور در عرصهٔ ربع مسکون است و رشحات اعلام فیض انجام آن زبده شیخ وشاب بسان قطرات سحاب خضرت‌بخش فضای جهان بوقلمون ازجواهر نظمش صدف افلاك پردر شب افروز و از لالی نثرش عرصه عالم‌خاك جواهراندوز تصانیف اودر اقدام علوم بیحد و در هر تصنیف خزائن معانی بیعدد لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و با تامل سعی واجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش‌و ایقان بر گشاید

قطعه

چه حاجت که کلك بلاغت مآب نویسد که عام است فیض سحاب
چه حاجت که گویند ازنورمهر منور بود عرشه اش بر سپهر

ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست وسوم سنه عشر وثمانمائه در قصبهٔ جام اتفاق افتاده پس ازوصول بسن رشد وتمیز آغازتحصیل علوم نموده وقدم بر مدارج زهد و تقوی نهاده بواسطه مناسبت اصلی و ملازمت جبلی در مبادی سن از نفحات انفاس فضایل قیاس ریاض نظم راخضرت ونضارت بخشید ومهارتش درآن فن بمرتبهٔ رسید که دیوان اشعارمتقدمین ومتأخرین را ازدرجه اعتبارساقط گردانید درزمان میرزا ابوالقاسم بابر نامی آن پادشاه وافرتهور را درفن معمامرقوم قلم بدایع آثارساخت و در زمان سلطان سعید میرزا وسلطان ابوسعید میرزا بترتیب دیوان اول و تألیف بعضی ازرسائل تصریف پرداخت وسایر مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت ولوایح آن کتب افادت آثار ورسائل اعجاز کردار او برصفحات بهارستان روزگار واوراق نگارستان لیل ونهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط واستحکام لا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف توصیف آن حاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعهٔ کتب آن دو بزرك فایض شده راقم حروف رادرین دعوی راست گوی شمارد وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یکسال بود وصباح روز شنبه خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امراء و ارکان دولت و تمامی اعیان ملك و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آوردند ودر اقامت لوازم تجهیزو تکفین بروش حضرت سید المرسلین سعی نمودندو نعش او را بعیدگاه برده نماز گذارده بتخت مولاناسعدالدین کاشغری آورده در پیش پیش دفن کردندو حضرت خاقانی ومقرب سلطانی متعاقب یکدیگرا کابرواشراف

وسادات وعلما اطراف را درعیدگاه هرات جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام وختمات کلام قیام واقدام نمودند و امیر نظام الدین علیشیر درمرثیه مولوی ترکیب بند غرا درسلك انشاء کشیده مطلعش درخاطر بود مثبت گردید

بیت

هر دم ازانجم وازچرخ جفای دگر است　　　هر دم از انجم اوداغ بلای دگر است

تاریخ وفات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی را از افاضل آن زمان بعبارات لایقهٔ مختلفه درسلك نظم انتظام دادند ازآنجمله مولانا نورالدین که شاعر ابدال وش بود ونظم دلکش داشت این قطعه را برلوح بیان نگاشت

تاریخه

جامی که بودمایل جنت مقیم گشت　　　**فی روضهٔ مخلده عرضها السما**

کلك قضا نوشت روان بردر بهشت　　　**و من دخله کان آمنا**

خواجه رضی الدین احمد جامی مقتدای اولاد امجاد شیخ الاسلام احمد الجامی النامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علوقدر ونباهت ممتاز ومستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار فیض آثار شیخ الاسلام مشارالیه تعلق بوی میداشت و اوهمواره خوان احسان گسترده و همت عالی نهمت برضیافت صادر وواردمی گماشت وچون آنجناب از جهان بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش **خواجه جلال الدین ابوالقاسم** قایم مقام گشت واختیارواعتبار او درآن ولایت از اماثل واقران درگذشت اما بواسطهٔ وسعت مشرب گاهی بپادشاهزادگان عالیمکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقه آباواجداد بتجرع شراب ناب اقدام مینمود ودر صفت جود و سخاوت وطریق سلوك بذل و مروت عدیل ونظیر نداشت و مادام الحیات آنچه از هر چیز حاصل میکرد صرف آینده و رونده نمودن تخم محبت واخلاص در ضمیر دل همکنان میکاشت

خواجه عبدالعزیز جامی بصفت علم وعمل موصوف بود واکثر اوقات خجسته ساعات برادای وظایف طاعات وعبادات صرف مینمود ودرسلك ریاضت وتقوای وارشاد سالکان سبیل هدی تتبع شیخ الاسلام زنده فیل احمدجام میکرد وهمواره برسجادهٔ پرهیز کاری

و دین داری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری وباطنی بجای می‌آورد

مولانا کمال‌الدین ابوالواسع النظامی ولدمولانا جمال الدین مظهر باخرزی بودو اکثر اوقات‌ایام‌شباب‌رابا کتساب فضایل‌نفسانی صرف میمود ودر فن‌انشاء وتحریر و مکاتبت و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس همایون خاقان منصور چند گاه همت بر تألیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اماچون دراثنای گذارش حکایت درایراد شبهات واستعارات مبالغه‌بسیارمینمود خاقان منصورتصنیف او را نه پسندیده و آن امر را بررای صواب نمای دیگر از افاضل‌مفوض گردانید و خواجه مجدالدین محمد را به صحبت مولانا کمال الدین عبدالواسع میلی‌بسیار بود و چون جناب مواوی از شنیدن‌سخن مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته‌باوی هزل مینمود و آنجناب باخواجه‌نظام‌الملك و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوك میداشت و بنام ایشان رسالات تألیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی ازآن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد درمدح پسران خواجه نظام‌الملك‌وخواجه کمال‌الدین حسین وخواجه رشید الدین عبدالملك درسلك نظم کشید و الحق‌درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده

شعر

دو برادر باهم‌ارزانی که از قدر آمدند — آن وزارت را مآب و این امارترامآل
آن کمال دولت ودین درهمه‌بابی رشید — وین رشید ملك و ملت در بیانات کمال
آن‌بودخورشیدمنظراین‌بودجمشیدقدر — هم بود ارزانی خورشید دولت راجمال
برترند ازمهرومه آن درعلادین‌درعلوم — برترنداز‌بحروکان آن‌درسخااین‌درنوال
ازجناب آن‌نخواهد کرد دولت اجتناب — وز رکاب‌این‌نخواهدیافت اقبال انتقال
هم‌بود ازرای آن صبح‌سعادت‌را فروغ — آن بودمحمودطالع این‌بود مسعودحال
جاه‌ومال‌وحشمت آن‌بادفارغ‌ازخسوف — آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

قاضی نظام‌الدین محمد ولد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بودو مولانا حاجی محمد در سلك اعاظم فقهای زمان میرزا ابوالقاسم بابر انتظام داشت

اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود مدت مدید در مدرسهٔ اخلاصیه ومدرسهٔ غیاثیه بمراسم تدریس قیام مینمود و چون ازآن منصب استعفا فرمود آنجناب را خاقان منصور بتکلیف موفور قاضی دارالسلطنت هرات گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در فیصل قضایا و قطع و فصل مهمات شرعیه طریق اجتهاد مسلوك داشت که قصه امانت ودیانت شرح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین درماه محرم الحرام سنهٔ تسعمائه دست داد راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آنواقعه اتفاق افتاد

قطعه

آنکس که شریعت بنظام ازوی شد | از حکم قضا سجل عمرش طی شد
از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام | توضیح پذیرفت که فانی کی شد

مولانا معین الدین الفراهی برادرامجد قاضی نظام الدین محمد بود در بسیاری فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود و در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صفحه تحریر می گماشت و در ایام جمعه بعد از ادای نماز در صفحه مقصوره جامع وعظی در کمال تأثیر میگفت ودرر وغرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف می سفت باعاظم امراء و دیوانیان که در مجلس اشرف وعظ او می نشستند ملتفت نمی گشت و در وقت آن سخنان درشت بر زبانش میگذشت وآنجناب را بعد از فوت برادر بموجب وصیت وی هر چند بمنصب قضاوت تکلیف و مبالغه نمودند قبول نفرمود وازآثار قلم لطایف نگار مولوی معین الدین معارج النبوت در میان مردم مشهور است واکثر وقایع و حالات سید کاینات **علیه الصلوة و اکمل التحیات** بروایات مختلف درآن نسخه مسطور وآنجناب در تفسیر فاتحه الکتاب و قصهٔ یوسف علیه السلام تصانیف بسیار دارد که هر کس کمال بلاغت آن کتب رامستحسن میشمارد ومولانامعین الدین درشهورسنه سبع و تسعمائه مریض شده در گذشت و در مزار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری پهلوی برادر خود خواجه نظام الدین مدفون گشت

مولانا شمس الدین محمد سبزواری در ایام جوانی بتحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام مینمود و در مدارس درس و افادهٔ از اماثل و اقران قصب السبق دررbuوده و آنجناب بحسن محاورت و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدت مدید در مدرسهٔ شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دارالسلطنت هرات همت بر نشر فواید علمی میگماشت و درماه جمادی آلاخر سنه تسع مائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد

مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین محمد عثمان در جمیع اقسام علوم معقول وتمامی فنون مفهوم و منقول سر آمد علماء ماوراءالنهر بلکه مقتدای فضلاء هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدارالسلطنت هرات رسید ومنظور نظر عنایت حضرت خاقانی وملحوظ عین رعایت جناب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارك بامضا رسانید بعد از مراجعت در دارالسلطنت هرات توطن نمود و سالها درمدرسهٔ شریفه سلطانی و مدرسه متبرکه اخلاصیهٔ پیشتر بفواید علمیهٔ و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بملازاده عثمان اشتهار دارد باوجود کمال و دانشمندی و کبرسن و نور زهد وتقوی بصفت تواضع اتصاف داشت ومدت مدید در مدرسهٔ شریفه سلطانی وبعض دیگر از بقاع دارالسلطنه هرات همت بر نشر فواید علمی گماشت و در ماه ربیع الاول سنهٔ احدی و تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رایت رحلت بعالم آخرت بر افراشت

مولانا برهان الدین الرازی عطاءالله بوفور علم وسرعت فهم وجودت طبع از اکثر فضلاء دانشور ممتاز ومستثنی بود و بوسعت مشرب و میل به صحبت اهل طرب مایل بود و برتمامی ظرفای هنرور تفوق مینمود مدت مدید تدریس مدرسهٔ خاقان منصور وخانقاه خلاصهٔ مقرب الحضرت السلطانی تعلق بآنجناب میداشت وبقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طبقه علوم مینگاشت ارتحال

مولانا برهان الدين ازجهان محنت آئين بخلد برين درماه رمضان سنه اثنی وتسعمائه بوقوع انجاميد واز نتايج طبع او رساله ايست در فن معما در زمان ميرزا ابوالقاسم بابر مرقوم كلك بلاغت اهتمام گردانيد

حضرت مخدوم امجد امير خاوند محمد از ساير اولاد عظام امير خاوندشاه بلكه از اكثر علماء فضايل پناه بجودت طبع سليم و سلامت ذهن مستقيم امتياز داشت و در ايام جوانی تحصيل كمالات نفسانی نمود ودر علوم معقول ومنقول نقش مهارت بر لوح ضمير مينگاشت و وفور وقوف آنحضرت در فن تاريخ و صفت انشاء بمرتبه بود كه قلم سخن از تبيين آن بعجز وقصور اعتراف دارد و كمال بلاغت آن مهر سپهر سيادت در تحرير حكايات و تقرير روايات درجهٔ داشت كه بيان بنان فصحا توضيح آنرا كماينبغی از جمله محالات ميشمارند و تأليف كتاب افادت اياب روضة الصفا بر ثبوت اين دعوی برهانی است معين ولطف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع اينمعنی دليلی است مبرهن وراقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی خود را در سلك شاگردان او ميشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدريا عين بی ادبيست و اقتباس ذرهٔ از خورشيد و الا غايت بوالعجبی

شعر

چه نسبت ذره را با مهر انور — نمی شايد خزف در عقد گوهر
اگر خواهد كه باشد آرزويم — همی گويم كه من شاگرد اويم
نه شاگردم غلام كمترينم — بگرد خرمن او خوشه چينم

غرض از اظهار اين شرف آنكه اگر كلك سخن گذار درين مقام بيش ازين در ذكر اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه نمايد شايد كه مردم عيب جو بر نسبت مذكور بخود ستائی حمل نمايند و گفتار اين مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشايند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم می گرداند كه حضرت ابوی مخدومی را در اواخر ايام حيات ميل انقطاع از مردم و

انزوا کرده شد و از اختلاط خلایق دامن بر چیده مدت یکسال در گازر گاه گذرانیدندو اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدندودر ماه رمضان سنهٔ اثنی وتسعمایه بواسطه مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر نا توانی افتاد و مدت سیزده روز صاحب فراش بودند ودر دوم ذیقعده سنهٔ ثلث و تسعمائه از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت وشش سالگی دست داد و دفن ایشان در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد

مولانا قطب الدین احمد آدم اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود در معالجه مرض وازاله علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر میگردانید اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنه اربع و تسعمائه علم عزیمت بجانب عالم آخرت بر افراشت

مولانا شمس الدین محمد روجی مقتدای مشایخ زمان وپیشوای اصحاب زهد و عرفان بود قریب هفتاد سال در سلوك طریق هدایت وتتبع سنن سنیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سعی نمود و جمع کثیر از درویشان و طالبان طریقت آنسامان هر روز بآستان عالیشأن وی میرسیدند و از باطن فرخنده مواطنش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایض میگردیدند و آنجناب دراوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام نا توانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آوردند و در هر موضعی که صلاح دانند مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیك اجابت گفته و امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هرات نعش مغفرت صفاتش را بعید گاه هرات بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ارشاد بود دفن کردند اما بعد از روزی چند بعضی از مریدانش نیمشبی بآن مقبره رفته پیر عزیز را بیرون کشیدند و به گازر گاه نقل نمودند و نزدیك مزار مقرب

حضرت باری خواجه عبدالله انصاری دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را یك مصراع بسرحد ظهور رسانیده

شعر

آن پیر که سر عشق او را — از عین شهود بود مشهود
منصوب برفع در حقیقت — زو نسبت هر دو کون مفقود
شد سوی جنان و گشت تاریخ — شنبه که ز صوم شانزده بود

مولانا میر حسین معمائی در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع و خلق همواره تخم محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می کاشت چندین سال درمدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه بوده بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات فنون معقول ومنقول را مطالعه فرموده مهارتش در فن معما بجائی رسیده که رقم نسخ بر گفتار چهرهٔ آن صنعت کشیدو در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکور مدفون گشت از نتایج طبع و قاد آن سید پاك اعتقاد رساله ایست که در فن معما درسلك انشاء کشیده در کلام منظور و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعهٔ بخاطر رسیده بود ثبت افتاده ایراد او در این مقام مناسب نمود

شعر

مظهر خلق حسن میر حسین — سید فاضل فرخنده صفات
کرد رحلت بسوی خلد برین — یافت از حادثه دهر نجات
نور رحمت چو برو نازل شد — نور رحمت شودش سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شیروانی در علم کلام ومنطق و حکمیات اعلم علماء زمان خود بود ودرس سایر علوم معقول و منقول در کمال دقت ولطف طبع ظاهر مینمود سالها درمدرسهٔ علیای گوهرشاد آغاومدرسهٔ اخلاصیه مقرب الحضرت

السلطانیه بدرس و افاده اشتغال داشت واو بعد ازفوت قاضی نظام الدین ترك تدریس مدرسهٔ گوهر شاد آغابیگم نموده درمدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت ودرروزی که آنجناب در آنجا اجلاس میکردند امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء واکابر دارالسلطنه هرات مجتمع گشتند وچون یکی ازشروطوقف آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس باشند ودر آن روز مولا کمال الدین مسعود قصد تعریض دانشمندان خراسان کرده در آن مجمع آیهٔ **انی اعلم مالاتعلمون** را درس میگفت وآن مقدار نکات بدیعه ومعانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین وآفرین همکنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیه شرح حکمةالعین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهوراست واز اشعار بلاغت شعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطور

بیت

بسوز سینهٔ مستان برفت آن می ناب — که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب

انتقال مولانامسعود شیروانی ازجهان فانی بعالم جاودانی در شهورسنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود ودر مزار پیرسیصد ساله مدفون شد

مولاناخلیل الله ولدمولانا فاضل سمرقندی بود در اوایل بملازمت ابابکربن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود بعداز واقعه شاهزاده بدارالسلطنهٔ هرات شتافته و آغاز درس کرده پرتوالتفات مقرب حضرت سلطان بروجنات احوالش تافت ومدت مدید در مدرسهٔ شریفه گوهرشاد آغا وخانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت والحق در آن اوقات طلبه علوم را ازنتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته و بعضی از اماثل واقران رایت تفوق برافراشت اماچون بشرب مدام مشغولی مینمود و خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود وآنجناب ازهرات ببلخ رفته روزی چند درپناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر بردودر آن ولایت نیز ازوی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورده در ظل رعایت امیرخسرو شاه می بود تا زمانی که ازعالم انتقال نمود

مولانامسیح‌الدین حبیب‌الله برادر زادهٔ مولانا عزیزالدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابوالقاسم ومیرزا ابوسعید از اطبای زمان درمیدان حذاقت گوی مسابقت میربود ومولانا حبیب‌الله نیز در معالجه مرض و ازاله‌علل برایانفس مسیحاظاهرمیگردانید وازمبادی ایام‌سلطنت خاقان‌منصور تاوقت‌وفات‌درملازمت آن حضرت‌روزگار میگذرانید باوجودحصول تقرب بردرگاه خلافت پناه ووفوراسباب مکنت وجاه بطیب نفس وبشره شکفته بسر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد از روی طوع ورغبت بی‌تکلف در معالجهٔ درویشان ومحتاجان شرایط اهتمام بجای می‌آورد ودر شهورسنهٔ خمس وتسعمائه نبضش ازقانون اعتدال انحراف‌جسته‌بمرض اسهال کبدی مبتلا شد وبجوار رحمت الهی پیوست

مولانا حسن شاه شاعر بلیغ شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه سر خیل افاضل شعرای ایام بود هموار اشعار ظرافت آمیز وابیات مزاح انگیز برلوح‌بیان مینگاشت ودرهیچ مجلسی از مجالس دقیقهٔ از دقایق هذیلی ونکته پروری نامرعی نمیگذاشت وبی‌شایبه تکلیف درآن شیوه بی‌مثل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت ونظم فرمود

در شعر ودرهزیلی و درفضل ودرادب   نی در عجم یکی چومنست نه در عرب

ومولانا حسن‌شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمدمیرزا بایسنقر بسر میبرد وبصیقل لطف طبع وحسن تقریر زنك ملال ازمرآت ضمیر آن شهریار کشور گیر میسترد ودرآن اثنا روزی‌سخن‌بذکر ملوك رسید ومولاناحسن شاه‌هریك ازسلاطین‌ماضیه‌را بوصفی‌منسوب گردانید میرزا سلطان محمد درمجلس ازوی پرسید که من‌چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر از کاهلی هیچ تقصیر درذات شما نمی‌بینم پادشاه گفت که کسالت از کجا دانستی گفت‌از آنجا که میتوانی گفت که ده‌هزار دینار بملاحسن شاه بدهید ونمیگوئی میرزا سلطان محمد ازین سخن در خنده افتاده پنجهزار دینار بملا حسن‌شاه داد و بعد از شهادت میرزا سلطان محمد بدارالسلطنه هرات متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق

اختلاط مسلوك داشته بفراغت اوقات میگذرانید وچون سلطنت ممالك خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام‌الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهت تشخید خاطر عاطرش اُبیات درسلك نظم درمی‌آورد واز جمله آنکه نوبتی داروغه هرات بموجب فرمان خجسته صفات وسمه کبود را که ضعیفه سیاه روزگاربدکرداربودازشهراخراج کرده‌خواجه‌مطهرعودی‌بخدمت‌امیرعلیشیرشتافته منزل اورا که دیوانی شده بود طلب نمود وملتمس مبذول افتاد وهمان زمان‌مولانا حسن‌شاه بمجلس در آمده همان التماس کرده و مقرب حضرت سلطانی جواب داد که‌آن خانه تعلق بخواجه مطهر گرفت مولانا حسن‌شاه فی‌الحال این‌رباعی بر زبان آورد

قطعه

در شهر اگر مطهر عودی هست — بر خود درفسق کس‌نیار دبربست
هر قحبه که‌ازشهر برونش کردند — این قحبه زنی‌بدوبجایش بنشست

ودیگر آنکه بعدازفوت امیرسلطان حسن ارهنگی بجهت‌ترویح‌روح‌اوترتیب آشی‌عظیم اشارت فرمودفرمان‌بر آن‌آغازسرانجام اسباب‌ومصالح طعام کرده هرروز مولاناحسن‌شاه‌بدر دولت‌خانه آنجناب میامد وخبرمیگرفت که‌آش‌بکجارسیداتفاقاً روزی که‌آش‌میکشیدند اورا مهمی‌روی‌نمود وقتی‌بملازمت امیرعلیشیر آمد که‌آش باتمام رسیده‌بودلاجرم‌متاسف گشته این‌رباعی برزبان‌او گذشت

قطعه

دیر آمدم و زغصه و غم خوردن — دانم بیقین که جان نخواهم‌بردن
یك‌آش‌دگربرای من فکر کنید — کز غصهٔ این آش بخواهم مردن

وفات‌مولانا حسن‌شاه‌درشهورسنهٔ خمس‌وتسعمائه روی‌نمود ومدت‌عمرش‌زیاده ازصد بود

امیرحاج بشرف‌سیادت وصفت‌زهد وعبادت اتصاف‌داشت‌و همواره در منقبت

شاه ولایت رضی الله عنه قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در غزل و قصیده انسی بود و قصهٔ لیلی و مجنون را بنظم آورده این بیت را افتتاح نموده

بیت

ای عشق ترا جهان طفیلی　　　مجنون توصد هزار لیلی

مولانا کمال الدین حسین الواعظ درعلم نجوم و انشاء بی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز بامثال و اقران دعوی برابری مینمود بآواز خوش و صوت دلکش بامر وعظ و نصیحت می پرداخت و بعبارات لایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم رامبین میساخت صباح روز جمعه در دارالسلطنت سلطانی که درسر چهار سوق بلدهٔ هرات واقعست بوعظ مشغولی میکرد و بعدازادای نماز جمعه درمسجد جامع علیشیر نیز درلوازم آنکار شرط اهتمام بجای میاورد درروزشنبه درمدرسه سلطانی وعظ میگفت وچهارشنبه درسر مزار پیر محمدخواجه ابوالولیداحمدمیرفت ونیزدر اواخروفات حیات چندگاه درحظیرهٔ سلطان احمدمیرزا بآن امر پرداخت چون مقتضای اجل موعودرسیدفی سنهٔ عشروتسعمائه مهرسکوت برلب زده عالم آخرت رامنزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیاراست و آثارخلاصهٔ بلاغت دثار بیشمار ازآنجمله جواهرالتفسیر و مواهب علیه وروضة الشهداءوانوارسهیلی ومخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات که مسمی بلوایح القمراست ومیان مردم مشهور است وتفسیر قرآن واز اشعار فصاحت شعارش این مطلع درمجالس النفایس مسطوراست

بیت

سبزخطازمشک ترغالیه برسمن مزن　　　سنبل تابداده را بر گل نسترن مزن

ودراین تاریخ یعنی شهورسنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا ترتیب می یافت فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین

مولانا فخرالدین علی قایم مقام والد بزرگوار مولانای خویش بوده صباح جمعه در جامع مسجد هرات که منبع اصناف فیوضاتست بنصیحت وارشاد فرق عباد

می‌پردازد والحق در آن امر بابلغ وجهی‌واحسن صورتی رایت تفوق بر اماثل افاضل می‌افرازد وازسایر اقسام فضایل بهرهٔ تمام‌دارد وهمواره نقش تتبع سنن سنیه‌حضرت مصطفویه برلوح خاطرعاطرمی گذارند واز منظومات مولانا فخرالدین علی‌حکایت محمود وایاز است که بروزن لیلی و مجنون در سلك تحریر کشیده درمیان مردم مشهور است وبسیاری از معانی دقیقه درآن رساله مندرج ومذکور است

مولانا عبدالجلیل در سلك دانشمندان متعین انتظام داشت و چند گـاه در دارالسیادت سلطانی بقلم دانش‌نقش افاده برصحیفه خاطر طلبه مینگاشت وفاتش در سنهٔ احدی عشر و تسعمایهٔ اتفاق افتاد جهت ضبط تاریخ مذکور کلك سخن گذار امین‌سلطان ابراهیم امینابتحریر این‌قطعه زبان گشاد

نظم

افسوس از آن سپهر دانش — کش بودچه ابرشیوه انفاق
زان عبد جلیل گشت نامش — کاراسته شد بحسن اخلاق
تاریخ وفات او خرد گفت — علامهٔ بیمثال آفاق

مولانانظام‌الدین‌عبد الحقازاکثرمنیشان‌دارالسلطنت‌هرات برمزیدفقاهت ودیانت ممتاز ومستثنی بود وچند گاهی بمنصب قضا سرافراز گشته بفیصل قضایای شرعیه‌قیام مینمود

مولانا سیفی درزمان خاقان منصور از آنجا که وطن مالوف ومسکن‌معهوداو بود بهرات‌آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام‌الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام میفرمود و بعد از چندسال بمقتضای حدیث حب الوطن من‌الایمان روی به ماوراء النهر آورده بشرف استادی شاهزاده‌بایسنقرمیرزا مشرف گشته دوسه سال درخدمت‌آنحضرت بسربرده وچون بایسنقر میرزا از جام انتقام خسروشاه شربت شهادت چشیده مولانا سیفی در آنجا ساکن گشت تاآنزمان که دست‌قضاسجل حیاتش در نوشت و آنجناب رااشعار دلفریب ومعانی خواص بسیار است و از آنجمله این دوبیت بخواطر بود ثبت افتاد

قطعه

ای تراچون دل عشاق پریشان کاکل قامتت فتنه وسر فتنه دوران کاکل
همچو دودیست که بر گردسر شمع بود حلقه حلقه بسر آن مه تابان کاکل

وایضاً مولانا سیفی دربآب ارباب صناعت دیوانی علیحده اختراع نموده و در آن منظومات امثال ومعانی بدیع درج فرموده وازجمله ابیات این مطلع بغایت مشهور است

بیت

تا بنقد جان بت خبازمن نان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید وجان میدهد

مولانا ریاضی از مشاهیر شعراء خراسان بود بنظم فتوحات وحالات منصور اشتغال مینمود وچندگاه فضای ولایت را ده ومحولات که منشاء مولداوست تعلق بوی میداشت وبواسطهٔ کلانتران آن ولایت از آن امر معاف شده همگی همت بر نظام اشعار گذاشت واین مطلع از منظومات اوست

بیت

ملك شسته بآب خضرا گرد امان من بودی هنوزم دست دوراز دامن جانان من بودی

شیخ صوفی علی درسلك اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت واز اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت برادای وظایف طاعات وعبادات می گماشت وجمعی کثیر از درویشان درخانقاه آنجناب ساکن بودند واوقات شریف رامستغرق ذکر الهی گردانیده ازباطنش اقتباس انوار سعادات مینمودند وشیخ صوفی علی دراواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیك اجابت گفته در گذشت و درحظیرهٔ که خواجه جمال الدین عطاء الله درسر خیابان ساخته است مدفون گشت

خواجه‌منصور تبکچی مدت مدید درملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد وحسب الحکم به پرسیدن مهم دادخواهان مشغولی میکرد از نظم اشعار وقوف تمام داشت وهمواره غزلهای دلفریب برلوح بیان مینگاشت این مطلع ازجمله ابیات اوست،

بیت

پردهٔ لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادل من که‌مرا رفته‌دل‌از پرده‌برون

مولانا نظام‌الدین استرابادی سر آمدقصیده گویان‌زمان‌خودبود گاهی به‌طلب علم‌نیز مشغولی مینمود و این مطلع ازمنظومات اوست

بیت

بباغ‌دل‌درین بستان سرای عالم‌فانی نهال‌آرزومنشان که بارآرد پشیمانی

مولانا محمد بدخشی به‌جلادت گفتار وبلاغت اشعار اتصاف داشت وهمواره همت بر نظم معماو تألیف قواعدآن فن می گماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید ورسالهٔ در علم معما مرقوم کلك فصاحت انتما گردانیده وازجمله معمیات‌آنجناب این معما باسم حبیب برخاطر بود مرقوم گشت

بیت

ترا تبخاله بر لبهای خندان حبابی‌شدبه‌طرف آب حیوان

مولانا نورالدین‌محمدزیارت‌کن ازجانب پدرنبیرهٔ مولاناجلال‌الدین‌قاینی بود واز طرف مادر ودختر مولانا شرف‌الدین عبدالقهار و در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه تحصیل نموده به تکمیل علوم مدقق گشت‌ودرمدرسهٔ شریفهٔ سلطانی‌بمنصب تدریس رسیده اما بسبب‌عدم التفات امیرنظام الدین‌علیشیر بعداز چندماه ازآن‌امر معزول گردید بنابرآن درسنهٔ خمس وتسع مائه ازبلدهٔفاخره بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظرعواطف سلطان بدیع‌الزمان‌میرزا گردیده التماس‌نمود که‌منصب‌رسالت دیوان صدارت بدو مفوض گرددوبدیع الزمان‌میرزا این ملتمس رابعزاجابت‌اقران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تزلزل تمام دست داد کار بجائی رسید که ازبلخ سفر کرده‌بقندهاررفت‌وتتمهٔ‌اوقات‌حیات‌را در ملازمت اولاد امیرذوالنون ارغون بپایان رسانید وفاتش درشهور سنهٔ ثلاث عشروتسعمائه وقوع یافت وهم آنجا مدفون گشت

مولانامعین‌محمدالدین اسفراری عمدهٔ‌مترسلان زمان‌خود بودوبنظم‌اشعارنیز

مشغولی مینمود واز حسن‌خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعدآن می گماشت ازجمله مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هرات وترسل مشتمل‌برمنشآت مناشیرومکتوبات که‌درمیان مردم مشهوراست واز اشعارش این مطلع برالسنه‌وافواه مذکور

بیت

نه‌سرمه است‌آنکه‌می‌بینی بچشم هرپری پیکر
که ازغوغای چشمش میکندخاك‌سیه‌برسر

مولاناحاج‌محمدنقاش ذوفنون زمان خود بود پیوسته بقلم اندیشه آموز غریبه وصور عجیبه برصحایف روزگارتحریر مینمود و درفن تصویر وتذهیب مهارت تمام داشت وچندگاه همت بر پختن چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمارجسم ظروف و اوانی که میساخت باچینی فغفوری بغایت شبیه گشت اما رنك‌وصفایش‌چنانکه‌میباید نبود وازجمله مخترعات مولاناحاجی صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر علیشیر ترتیب نمود و درآن صندوق صورتی‌تعبیه کرده بود که چوبی دردست داشت وچون‌یکساعت از روز میگذشت آن‌پیکرچوب یکنوبت‌برنقاره‌ای که‌درپیش‌او بودمیزد وبعد ازگذشتن‌ساعت‌دوم‌دونوبت‌آن حرکت میکردوعلی‌هذا القیاس‌وخدمت‌مولوی‌مدتی کتابدارامیر علیشیربودآخرالامرازآن جناب رنجیده‌ودرشهورسنهٔ اربع‌وتسعمائه که‌میرزا بدیع‌الزمان بمحاصرهٔ بلدهٔ‌هرات اشتغال داشت بگریخت وبشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و دراوایل زمان استیلای ابوالفتح محمدخان شیبانی در گذشت

خواجه میرك نقاش در علم تصویر وتذهیب نظیر نداشت و در فن کتابت نویسی علم بیمثلی برافراشت‌اکثر کتابتهای عمارت دار السلطنه هرات بخط‌اوست وفاتش در زمان استیلای محمدخان شیبانی برولایت خراسان بوقوع پیوست

مولانا بنائی ولد استاد محمدخان معمار بود ودرنظم اشعارمهارت تمام‌ظاهر مینمود ازعلم تصوف وموسیقی وقوف کامل داشت ور۔ اواسط زمان خاقان منصوراز

امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت ومدت مدید به ملازمت سلطان یعقوب میرزا پرداخت آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان بازآمده چند گاه دیگر در بلدهٔ هرات متوطن بود کرت بعد اخری ازامیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطرش نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت وچون آن ملك بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم گشته درسلك خاص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد ودرتحریر وقایع خانی شرایط اهتمام بجای می آورده بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بأولادش پیوسته دروقتی که نجم ثانی بفرمان مهرسپهرستانی حضرت پادشاه دین پناهی لشکر بماوراء النهر کشید وقرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید وتیغ خونریز غازیان بنای حیات ملا بنائی را بانهدام رسانید دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است واشعار آبدارش برالسنه وافواه وطبقات انام مذکور و مولانا بنائی شیر علی نام داشت ودر آخر ایام حیات دیوان خواجه حافظ را تتبع نمود ودر آن غزلیات بلاغت آیات حال تخلص فرمود

شیخ الاسلام مولانا سیف الدین محمد علامهٔ عرصهٔ عالم وملاز علماء بنی آدم بود بغایت دین داری موصوف وبنهایت دیانت و پرهیز کاری معروف در علم تیسیر وفقه بی شبیه وبدیل و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل بود اصحاب درس و فتوی مشمول مرحمت شاملش بودند وارباب زهد وتقوی ازباطن فیاض اواقتباس انوار سعادت مینمودند وآنجناب بعد ازفوت والدما جدخود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا محمدبن مولانا سعدالملة والدین مسعود التفتازانی بامر شیخ الاسلامی دخل کرد وقرب سی سال درخطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت بجای آورده در ماه رمضان سنهٔ ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه ومصادره آنجناب صدور یافت وهم در آن ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته گشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیك بمسجد جامع بلده هرات است وبنواحی درب خلفیان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلامیست

وبعضی از رسایل وحواشی آنجناب که در اصناف علوم تألیف یافته درمیان طلبه مشهور است وسخنان از رسایل او بر الواح خاطر مسطور

میر مرتضی درعلم حکمت وریاضی بی شبیه ونظیر بود ودر سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان تفوق مینمود وصایم الدهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف طاعات و عبادات مؤدی میگردانید در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت ودرایام دولت محمد خان شیبانی درمدرسهٔ شریفه سلطانی رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچه علم زرنگار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول برولایت خراسان انداخت میرمرتاض بسبب تعصب در مذهب تسنن از هرات بطرف قندهار شتافت وهم درآن ولایت وفات یافت

مولانا عماد الدین عبدالعزیز المشتهر بمولاناء عالم متبحر بود ودر علم حدیث وفقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکات را شرح نوشت اما پیش ازآنکه شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت رادرنوشت و سالهادرمدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا ومدرسهٔ سلطانی وخانقاه اخلاصیهٔ پدرش بافاده اشتغال داشت ودرهمان سال که میرمرتاض ازهرات بقندهار بازشتافت مولانا نیز راه بلاد هند پیش گرفت ودیگر خبری ازونیامد

مولانا فصیح الدین صاحب از حدت ذهن وجودت طبع و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد فضلای استراباد بود ودرفن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر چه حاضرانه وچه غایبانه مهارت تمام ظاهر میکرد ودر نظم قصاید معمیات نهایت بلاغت بجای می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور پرداخت و داروغه کتابخانه همایون شد ودر سلك انجکیان رایت تفوق بر افراشت ازجمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که درمرثیهٔ مقرب الحضرت السلطان درسلك نظم کشیده وحروف آخر مصارع او تاریخ وفات می شود چنانچه درمعانی اشعار اصلا خللی واقع نیست ومولانا صاحب درسنهٔ سبع عشروتسعمایه در ولایت استراباد فوت نمود واز معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد

قطعه

آن‌ترك پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما
بنگر دل ویران مرا کان عیار در دانه نهفت و بازش آورد بجا

مولانامحمد طالب علم میبود خوش‌طبع ودرفن معما ازامثال و اقران‌ممتاز ومستثنی مینمود سالها درملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت‌اشتغال داشت وچون از سعادت خدمت آنحضرت‌محروم‌ماند بدر گاه عالم پناه حضرت‌پادشاه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه رفته رایت تقرب برافراشت ودرشهور سنه ثمان عشر وتسعمائه که میان عبدالله‌خان و آن پادشاه عالیشان در کول محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در معرکه شربت شهادت چشید واز نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما درغایت دقت و لطافت واز منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی درآن‌رساله مندرج است

بیت

چوروی خوب تودیدم برونشد ازدل‌من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

امیر کمال الدین حسین درسلك فضلای سادات‌خراسان منتظم‌بودودرعنفوان جوانی از اردو بهرات آمد و بتحصیل علوم مشغول گشت ودرآن اثنا بمنزل شریف کیجك میرزا افتادشاه‌زاده‌اورامصاحب خود ساخته ابواب احسان برروی‌روزگارش گشاد واما در وقتی که کیجك میرزاعزیمت حج فرمود امیر حسین باوی موافقت ننمود و بعد ازرفتن شاه زاده ازتوقف پشیمان شده از عقبش بشتافت لیکن بحسب تقدیر ملك قدیر درآن‌سفر بلکه دیگربخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد درتبریز بسعادت‌ملازمت‌یعقوب میرزا اختصاص یافت‌چندوقت درآن‌مملکت اوقات گذرانیده بوطن مالوف بازآمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین‌الطاف شداز غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن‌اوان که در ملازمت امیر علیشیر بود آنجناب اورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولا نا عبد الرحمن جامی با دیگر

کتب نفیسه از کتاب خانه ستانده جهت قاضی عیسی و بعضی دیگر از نواب آن درگاه برد در وقتی که سید سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبدالکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات کبیر را که در ضخامت وحجم وجلد به کلیات مذکور مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط ننمود ودرمیان بار وتبرکات مضبوط ساخت وچون بملازمت سلطان یعقوب رسید وپیشکش گذرانید پادشاه عالی جاه از کمال مکارم اخلاق اورا پرسیده گفت که درین سفر بواسطهٔ بعد مسافت ملول شده باشید میرحسین جواب داد که بنده رادرراه مصاحبی بود که ملالت درپیرامن خاطر نمیگذشت سلطان یعقوب میرزا ازحقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندك ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می‌انداختم پادشاه فرمود کلیات را بیاورند تا مشاهده نمایم وامیرحسین کس فرستاد وآن مجلد را بمجلس آوردند چون باز کردند معلوم شد که فتوحات بوده نه کلیات مولوی جامی لاجرم جناب سیادت مآب ازین ممر منفعل گشت وازآن سبب دیگر منظور نظر التفات امیرعلیشیر نشد ودر اواخر اوقات جناب خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا بشحنگی آستانه علیه اورانصب کرده درسنهٔ ثمان تسعمایه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخته ودر سنهٔ تسع وعشر مائه که بدیع الزمان میرزادرهرات بودامیرحسین ازصدارت استعفا نموده باابیورد رفت ویکدوسال بفراغت گذرانیده بود که درسنهٔ اربع عشر تسع مائه محمد خان شیبانی او رابرسم رسالت متوجه درگاه عالم پناه نواب کامیاب امیر شاهی روانه گردانید وامیر حسین بسعادت ملازمت آستان مشرف گشته مشمول انعام و احسان شده مراجعت نمود ودروطن مالوف ومسکن معهود ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت ودرسنهٔ عشرین وتسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت وازجمله معمیات او این معما باسم شاه زمان در خاطر بود ثبت افتاد

بیت

شاه بازی که طرح عدل افکند   نام خود در نگین دولت کند

خواجه ناصر الدین باصناف سیرسنیه وشیم مرضیه ولطف طبع وصفای ذهن و اخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود ودر تحصیل فضایل وتکمیل اسباب بزرگی وسعادت از سایر اکابر خراسان ممتاز ومستثنی مینمود و آن جناب درسلك اولاد عظام مؤید ومهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب آن رطب اللسان گشت انتظام داشت ونسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان سعید ابوالخیر قدس سره داشت وبواسطهٔ وفور علم و فضیلت رایت تفوق نمی افراشت وچون آنجناب رازمان حلول اجل مقـ.ـ نزدیك رسید داروغه مهنه بر طمع جهات ومتملکات خواجه را مؤاخذه ومعذب کرد در آن اثنا اعراض نقسانی بر آن منبع کمالات غلبه کرده، متوجه عالم فانی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد

بیت

نماند صبر وطاقت آتش غم چون بر افروزد
از آن شعله چو بنشینم دمی صد بار برخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف ودر خط نسخ تعلیق آنمقدار مهارت حاصل کرده که خطوط استادان متقدمین ومتاخرین را منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه می پرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز زبان می گشاد واز آنجمله این مطلع ثبت افتاد

بیت

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست
چون اشك من که از دل پر خون نمونه ایست

و آنجناب در سنهٔ تسع وتسعمائه درمشهد مقدسه در گذشت وهم در آن بقعهٔ شریفه

مدفون گشت

امیر صدالدین یونس الحسینی ولدامیر رضی‌الدین عبدالاول ابن‌امیر معین الدین مرتضی بن‌امیر صدرالدین یونس بود که‌شمهٔ از علوشان اورا خامه مکسور اللسان دراثنای ذکراکابر زمان خاقان‌سعیدثبت‌نموده بودوامیر صدرالدین یونس باوجودشرف نسب‌بروفورفضل‌وکمال حسب‌نیزاتصاف‌داشت وسالهادر مدرسهٔ غیاثیه بتعلیم دانش‌نقش‌افادت برصحایف خاطرمینگاشت درزمان‌استیلا محمدخان شیبانی بردیارخراسان منصب‌صدارت واحتساب متعلق بآن‌سیادت مآب گشت‌یکدوسال‌در غایت‌امانت ودیانت بلوازم آن‌امر پرداخته بالاخره بطیب نفس‌ازسر آن‌منصب در گذشت بعداز آن بموجب استدعای قنبرمیرزا که‌حاکم بلخ بود بدانجانب توجه نمودوقنبر میرزا منصب‌شیخ‌الاسلامی مملکت‌رابوی رجوع‌فرمود وامیر صدرالدین یونس‌ازآن زمان تا وقتیکه حکومت قبةالاسلام بلخ به حضرت ایالت منقبت دیو سلطان‌انتقال گرفت در کمال‌اعتبار و اختیار درآن‌دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی‌ازاهل شرارت نزدآنحضرت زبان‌ستیز بغیبت گشادند و خرمن هستی‌آن سید عزیز رابایك پسرش‌ابوالانام نام‌بباد فنادادند اکنون دوپسر دیگرآنجناب امیـر ابوالصفا وسیدابوالبقا دربلدهٔ فاخره‌تشریف دارندودر کمال‌صلاح وتقوی همگـی همت‌بر تحصیل علوم‌واکتساب فنون‌معقول‌و مفهوم میگمارند

امیرصدر الدین‌ابراهیم مشهدی مشهدی‌عمدهٔ‌صلحاءزمان‌وقدوهٔ‌سادات‌فضیلت نشان‌بود ودرزمان خاقان‌منصور سالهای‌موفور درمدرسهٔ شریفهٔ سلطان ومدرسهٔ‌بدیعه وخانقاه‌اخلاصیه بامردرس‌وافاده قیام‌مینمودودرشهورتسع‌عشروتسعمائه‌رایت‌عزیمت بصوب آخرت برافراشت ودوپسر خجسته سیریادگار گـذاشت امیرمحمد امین‌و امیرمحمدحسین این‌دوجوان فضیلت‌نشان‌به‌صفت‌صلاح وتقوی وانصاف‌اتصاف‌دارند وهمواره‌همت برافاده‌و استفاده میگمارند امیرمحمد امین درمدرسهٔ‌اخلاصیه بلوازم تدریس‌اشتغال میفرماید وامیر محمدحسین درمدرسهٔ جمالیه بافاده قیام‌مینماید و

برادرمیرزا ابراهیم

میر عبد الجلیل نیزدرسلک‌طلبه تحصیل‌مینمود

مولانافصیح‌الدین‌محمد النظامی جمال حالش بعلونسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته‌بود درفن ریاضی و حکمیات سر آمد افاضل دوران مینمود طبع‌سلیمش‌مدرك مخفیات ومولفات‌علماء متقدمین وذهن‌مستقیمش‌مظهرمخزومات ومصنفات فضلای‌متاخرین ومقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه نموده آنجناب را بآخوند تعبیر کرده شرائط تعظیم و تکریمش بجای‌میآوردند تدریس مدرسهٔ اخلاصیه در مدرسهٔ غیاثیه وبدیعیه گاهی معاواحیانابعضی تعلق بآخوندمیداشت وآنجناب در شهور سنه ۹۱۷ بواسطهٔ بعضی اسباب که تحریرآن لایق‌سیاق کتاب نیست‌سلوك طریق مسافرت اختیار کردو از هرات رایت عزیمت بجانب بلخ بر افراشت چند سال در انولایت در مصاحبت امیر صدرالدین یونس که‌دامادش‌بود بسر برده ودراواخر سنهٔ تسع عشرو تسعمائه روی بعالم آخرت آورد وازنتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح حاشیه هدایه حکمت و حاشیهٔ‌تذکره شرح‌اربعین نوری وشرح تامه‌الفائل وحاشیه مختصر و مطول وغیرها سابقا درمیان‌فضلا مشهور بود وطلبه‌را ازمطالعه آن‌رسایل فایده‌تمام روی مینمود

امیر برهان الدین‌عطاء الله در عنفوان ایام جوانی ازبلدهٔ‌مشهد که منشاء مولدش بود بدارالسلطنه‌هرات آمد وآغاز تحصیل علوم نمود وباندك زمانی‌تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و در علم عروض صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ رفیعه اخلاصیه همت برتدریس می گماشت ازتصانیف‌شریفش رساله قافیه درصنایع وبدایع شعری درمیان فضلامشهور است وازمنظومات فصاحت آیاتش‌این‌قطعه‌درصنایع صفت‌تسمیط‌مذکور .

بیت

بحمدالله که شد حاصل جهانراونق کامل

ز فر رأفت شامل زعدل خسرو عادل

قطعه

شه غازی که درهیجا چه شد پیدا هژبر او　　شوند از بیم او أعدا چوروبه غایب وبیدل
سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان
که نام رستم دستان ودستانش شده باطل

وامیر عطاءالله که اورا دراواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهر ازرویت اشیاعاطل گشت وازبلدهٔ فاخره هرات بمشهد مقدسه رفته دراواسط شوال سنهٔ ۹۱۹ در گذشت

شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابویزید بود و بتصیفه خاطر عاطر وتذکیهٔ نفس نفیس ازسایر مشایخ زمان ممتاز ومستثنی بودوجود وسخاوت آنجناب نهایت نداشت وهمواره درغایت خوش خوئی و تازه روئی همت بر ضیافت صادرووارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت واعتقاد سلوك میکرد وهرسال یکدو نوبت بپوران رفته دربارهٔ وی شرایط انعام و احسان بجا می آورد امامحمدخان شیبانی خدمت شیخ را مواخذه و مصادره نموده چنانچه دیگر در دارالسلطنت هرات نتوانست بودودراواخر اوقات حیات بقندهار شتافته آنجاساکن گشت ودرشهور سنهٔ احدی وعشرین تسعمایه شبی ازبام افتاده در گذشت

سید نظام الدین سلطانعلی موسوی باظهار زهد وتقوی و ارشاد برفرق برایا بغایت مسبوق بودوپیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود بنابر آن بخواب بین مشهور گشت ودرزمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدر ومنزلتش ازامثال واقران در گذشت وپسرش

سیدافضل بصفت فضل ووقوف درنظم اشعار ترکی وفارسی اتصاف داشت ودر ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید چندگاه همت بر پرسش یرغو می گماشت وفات سیدسلطانعلی درشهورسنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه دست دادوانتقال سیدافضل بعداز پدر بچند گاه اتفاق افتاد و امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سلطان علی فرماید

قطعه

سید سلطانعلی عالی نسب آنکه میگفتش خرد زاهل یقین
میرزا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میر خواب بین

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطانعلی قیام مینمود و آنجناب بصفای ذهن سلیم وذکاء طبع مستقیم ازسایر شعراء روزگار وفضلاء رفیع‌مقدار امتیازداشت و گاهی درسایه تربیت امیر نظام‌الدین‌علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع‌الزمان میرزامی گماشت دیوان غزلیات آن جناب مشهور است واین مطلع درآن کتاب مسطور که

بیت

بسی خودرا در آب دیده چون ماهی وطن دیدم
که تا قلاب زلفش رابکام خویشتن دیدم

وفات خواجه آصفی در شانزدهم شعبان سنه ثلث وعشرین و تسعمایه اتفاق افتاد وجهت ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع میرزا سلطان ابراهیم این ترنم آغاز نهاد

قطعه

چون آصفی آن چشم خرد درامردم در ابر اجل گشت نهاد چون انجم
پرسید دل ازمن که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم

شیخ فصیح الدین محمد ارشد اولاد شیخ زین‌الدین الخوافی بود ومدت مدید درسر مزار جد خویش برسجاده تقوی نشسته به‌ضیافت صادر ووارد قیام مینمود و در سنه ثلث وعشرین وتسعمائه که‌سن شریفش قریب به‌نود بوددر گذشت بعد از مراسم تکفین وتجهیز هم در آن‌مزار مدفون گشت

امیر نظام‌الدین عبدالقادر در سلك اجله سادات و علماء و اعاظم و افاضل و نقبا انتظام‌داشت ودرزمان خاقان‌منصور سالهادر مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش‌افاده بر حاشیه ضمیر طلبه میگماشت منصب‌جلیل‌القدر فقاهت وامر قضای مملکت‌خراسان مدتی‌متعلق بآنجناب بودودر تکفل این‌مهام به طریق امانت ودیانت سلوك مینمود وفاتش درشهور سنهٔ خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم‌در بیان

آنواقعه بدین رباعی زبان بگشاد

قطعه

عـالی نسبی که بود دردین فاخر   در علم یگانه در فضیـلت نادر
شدسوی ریاض خلد و آمـد تاریخ   افسوس جناب میر عبدالقــادر

مولاناعبدالحی هاتفی خواهرزادهٔ مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بود ودر نظم مثنوی ازسایر شعرای زمان درمیدان امتحان گوی تفوق میربود اکثر کتب خجسته شیخ نظامی رامانند لیلی ومجنون وخسروشیرین وهفت پیکر تتبع کرد ودر برابر اسکندر نامه تیموری بنظم آورد وافتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نموده اما توفیق اتمام نیافت ودرمحرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف به فصاحت بیان و به طلاقت لسان متصف است درتاریخ وفات آنجناب گوید

شعر

ازباغ دهرهاتفی خوش کلام نرفت   سوی ریاض خلد بصدعیش وصدطرب
جان دادرو بروضه پاك رسول گفت   روحی فداك ای صنم ابطحی لقـب
رفت ازجهانکسیکه بود لطف شعراو   آشوب ترك شور عجم فتنه عرب
تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت   از شاعر شهان و شه شاعران طلب

امیر رضی الدین مبارك پدربزرگوارش امیرنورالدین محمدامین بن امیر رضی الدین عبدالاول امیر معین الدین بن عبدالرزاق مورخ سمر قندی بود و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل انسانیت وغایت تقوی وصلاحیت وطبع لطیفش مدرك اسرار علوم وذهن شریفش حاوی فنون محسوس ومفهوم در عنفوان شباب از تحصیل فضایل فارغ گشت ودرمدرسه شریفه غیاثیه ومدرسه بدیعیهٔ مدرس شده پایه قدرومنزلتش ازامثال واقران در گذشت چون چهل وسه مرحله زندگانی طی نمود ودرشب سه شنبه یازدهم ذی الحجه سنهٔ سبع وعشرین تسعمایه ازعالم فنا بدار بقا رحلت فرمود وپدر عالی گوهرش امیرنورالدین محمدامین که سن شریفش ازهفتاد متجاوز

بودازمشاهدهٔ اینواقعه جان سوز وحادثه محنت اندوز افغان وزاری وگریه و نالهٔ اشکباری باوج فلك زنگاری رسانید و یعقوب مثال در مفارقت آن عزیز فضل و کمال در گوشهٔ بیت الاحزان نشسته ملال زبانحال و قال بمضمون مقال واسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد ازچند گاه آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم واندوه اوقات گذرانید ومریض گشته در اوائل ربیع الاخر سنه تسع عشرون تسعمایه رایت عزیمت بجوار مغفرت حضرت عزت افراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل مشعر است برتاریخ وفات امیر رضی الدین عبدالاول

سید فاضل رضی الدیـن که بود زبـدهٔ اولاد امجا و بتـول
رفت از دارفنا سـوی بهشـت شد مقیم کوی ارباب وصول
بهر سال انتقالش عقل گفت انتـقال زبـده آل رسـول

و این رباعی مخبر است ازماه وسال ارتحال امیر نور الدین محمد امین

قطعه

ازحکم قضای حضرت سبحانی چون میر محمدامین شد فانی
ازسال ومه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی

قاضی اختیارالدین حسین ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود بوفور فضایل و کمالات از سایر قضات ممتاز و مستثنی بود ودر اوقات جوانی از ولایت محولات بدارالسلطنت هرات آمده بتحصیل علوم دینی پرداخت ودر اندك زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتاوی وتحریر سکوك وسجلاترا پیش نهاد همت ساخت ودرفن انشاء وشعرمعمانیز صاحب وقوف گشت ودر اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدرمنزلتش از امثال واقران در گذشت وبواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمـامی فضلای دار السلطنت هرات اختیار و اعتبار بیشتر یافت پرتو التفات عنایت حضرت خاقانی کما یجب وینبغی بروجنات احوالش تافت وقاضی اختیار الدین در وقت استیلای ابو الفتح محمد خان شیبانی بآن امر منصوب بود بعدازکشته شدن آن پادشاه عالیجاه از ممر اضطرار بی اختیار بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود ودر اوایل سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض سوء القنیه در قصبهٔ تربت در گذشت ودرمقبرهٔ آباء خود مدفون گشت از نتایج

اقلام فصاحت ارقام قاصی افسیاسات ومختار الاختیار درمیان فضلای روزگارمشهور است ودر تاریخ منبری که ازسنك مرمر امیرعلیشیر درمسجد جامع هرات ساخته این قطعه برلوح خاطر مسطوراست

قطعه

از همت بزرگی شد منبر مکمل — کز غایت ترفع برعرش سر کشیده
تاریخ آن همایون منبر زعقل جستم — منبر زسنك مرمر هر گز کسی ندیده

شیخ نورالدین محمد والدماجد آنجناب شیخ قطب الدین درسلك نبابر قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بود بمزید تقوی و پرهیز گاری از سایر ابنای زمان ممتاز ومستثنی بود شیخ نورالدین محمد از غایت حدت طبع وقوت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو ضمیر انوردانش پذیرش برصفحات احوال طلبهٔ علم تافت و گوش هوش تلامذه ازنتایج بحر خواطر فضایل مآثرش بلالی نکات دقیقه و جواهر انیقه گرانبار گشت وپایهٔ قدر و منزلتش درطریق سلوك زهد وتبحر در فنون از امثال و اقران درگذشت وآنجناب مدتی مدید در زمان خجستهٔ نشان خاقان منصور وشیبانی خان در بقاع بلدهٔ هرات بمنصب تدریس منصوب بود و در زمان دولت شاهی بنا بر بعضی امور که تحریر آن لایق سیاق تاریخ نیست زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنهٔ اثنا وعشرین وتسعمائه بصوب ولایت گرمسیر وقندهار شتافت وشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در یافته فروغ مکرمت آنحضرت برد جنات حالش تافت بعد از چندگاه که درسایهٔ عاطفت آن پادشاه و افررحمت معزز ومکرم اوقات گذرانید در جمادی الاخر سنه ثمان و تسعمائه داعی حق و لبیك اجابت گفته در کابل بجانب دارعدن خرامید وحالا برادر رشیدش زبدة الفضلای فی الخواقین

شیخ زین الدین که ازاقسام علوم بهره منداست وازجهت لطف طبع وحسن خلق ولطایف گفتار و محاسن کردار بی شبیه ومانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد

ومنظور نظر الطاف خسروانه بوده شرایط ملازمت بجا می‌آورد و در سر انجام مهام فرق انام غایت سعی و اهتمام مبذول فرموده و در انجاح ملتمسات خاص‌وعام لوازم اجتهاد ظاهرساخته تخم محبت درفضای خاطر همگنان میکارد وعطیهٔ کف‌بانوالش چون‌پرتوآفتاب‌شامل حال شیخ وشاب‌وگنجینهٔ دل‌فیض‌آثارش‌مخزن‌دقایق مؤلفات الو الالباب .

بیت

چوهست ازوی خداو خلق‌خوشنود ظلال دولت او باد ممدود

شیخ‌ابوالواحد خال این دو برادر صاحب کمال است و بنورفضل و عرفان سر آمد اصحاب وجد وخال و آنجناب ولد وجیه الدین که مضمون عنایت وجیهاً فی الدنیا والاخرة بین المقربین برذات‌خجسته صفاتش صادق‌می‌آید ومدتها دردار۔السلطنت هرات برسجاده زهد و تقوی متمکن بود و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیه نبویه بیرون نمی‌نهاد وشیخ ابوالواحد بغایت طبع شریف داشت این مطلع از وست

بیت

چوتیر خود کشی‌از سینه ام‌بگذارپیکانرا
مرا دل ده که تا مردانه‌درراهت دهم‌جانرا

وآنجناب نیز حالا درسدهٔ سدره انتمای حضرت پادشاهی متوطن‌است‌ولوازم دو لتخواهی بجا می آورد و از موایدکثیر الفو اید نواب آن درگاه خلایق پناه بهره دارد .

مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهرات آمده‌آغاز تحصیل علوم نموده در اندك زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرموده در مزار فایض الانوار مقرب‌حضرت باری خواجه عبدالله‌انصاری بمنصب تدریس منسوب‌شد ودرشهور سنهٔ ست عشر وتسعمائه ازخراسان متوجه‌آذربایجان گشت‌وچنان مسموع میشود که حالا درشیروان متوطن بوده بافاده قیام مینماید .

مولانااسمعیل تبریزی درعلم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی

است واونیز درسنهٔ مذکوره ازهرات بجانب آذربایجان رفت .

مولانا حاج محمد تبریزی درسلك علمای محقق و فضلای مدقق انتظام دارد ودر سنهٔ مذکوره از دار السلطنت هرات بماوراء النهر رفته منظور نظر عبدالله خان شده بمنصب صدارت سرافراز گشت وبعد از چند گاه دست از تکفل آنشغل بازداشت وحالاهم درآن بلده ساکن است وبدرس وافاده اشتغال مینماید .

مولانا عضاد الدین ابراهیم ولد مولانا عرب شاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوانی که صدرو استاد سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بجودت طبع پاك و هدت ذهن دراك و تکمیل علوم محسوس ومعقول ومهارت درفنون مفهوم ومنقول سر آمدعلمای عالی شأن است وملاذ فضلای فطنت نشان زبان حقایق بیانش مفتاح ابواب معانی و کلام بلاغت انجاهش مبین دقایق صحف آسمانی وآنجناب درزمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده و باین مرتبه بلند ترقی فرموده در مدرسهٔ شریفه شاه رخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده برروی روزگار بسیار طلبه میگشود ودر ایام دولت شاهی در اوانی که امیر خان در خراسان حاکم بود در مدرسه عالیه سلطا نیه مدرس گشت اما بعد از اندك زمانی بعضی از وقایع حادث شده قضاوراق منصب اورا در نوشت و جناب مولوی درماه رجب سنهٔ ست وعشرین وتسعمائه از دارالسلطنت هرات ببخارا شتافت و حالا درآن بلده از وفور احسان عبدالله خان محظوظ بوده سر تفاخر می افرازد و طلبهٔ علمرا ازفواید خاطر افادت مآثرش باحسن وجهی مستفید میسازد .

مولانا قاسم علی ازجمله اجلهٔ علما به کرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد وازمبادی ایام صبی و اوایل اوان نشو ونما همواره همت براکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد واز صنعت زر کوبی و زر کشی نیز بغایت صاحب وقوف است وبه صفت زهدورشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیرالانام علیه الصلوة و السلام فایض گشته از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیرنقش خیرخواهی حرفی برلوح خاطر ننوشته وآنجناب درزمانی که

امیرخان موصلو دربلدهٔ هرات به حکومت مشغول بودبنا بر آن استدعای سلطنت انتما ملك سلطان محمود از وطن مالوف سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود تا غایت در آن‌ولایت ساکن‌ودر کمال‌اعزاز و اکرام‌برمسند افاده‌تدریس‌متمکن‌است .

امیر جمال الدین عطاء الله سلمه‌الله سدهٔ سنیه اش ذکر ملاذ طوایف اکابر واشراف انام وعتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام ولوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انواراسرار کتب‌الهی وصحیفه خاطرعالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخیار حضرت رسالت پناهی گنجینه سنیه‌اش بزواهر جواهر علوم مشحون وعقود کمالات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون نیر شمایل نبوی ازمشارق جمال فرخنده‌مآلش طالع‌واشعهٔ‌آثار فضایل‌مرتضوی ازمطالع خصایص‌علم‌و کمالش ساطع فضایل‌رای عالم‌آرایش کشاف‌اسرار معالم تنزیل وطبع مشکل گشایش حلال معضلات موافق تأویل .

شعر

زبانش مظهر اسرار تحقیق — ضمیرش مظهر انوارتد قیق
جمال دین مزین زاهتمامش — علوم شرع واضح از کلامش
زتوضیح بیانش گشته روشن — بر اهل‌علم‌هر مشگل زهرفن

وآنحضرت مانند عم بزرگوارخویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و درسایر اقسام علوم دینیه واصناف‌فنون یقینیه ازمحدثان در - گذشته چند سال درمدرسهٔ شریفه سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشته در هفته یك نوبت در مسجد دارالسلطنه هرات بقلم ازلی‌نقش ارشاد ونصیحت بر الواح خاطر اعاظم و اشراف و اکابر مینگاشت امابنابرحسب حالات گوشه‌نشینی‌بامثال این امور التفات‌نمی‌نماید وتمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته باذخار منسوبات اخروی مشغولی میفرماید سلاطین اسلام و حکام انام باقدام ارادت واعتقادملازمت آنحضرترا برذمهٔ‌همت‌واجب‌میدانند ودر ترفیه حال وفراغ‌بال‌خدام عالیمقام‌طریقه

اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت، منزلت روضة الاحباب فی سیر النبی والآل والاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد وبیشایبه وشبهه عقل و ادراك نظیر آن کتاب افادت مآب رادر آئینهٔ خیال امر محال میشمارد وولد ارشد آنحضرت .

امیر نسیم الدین محمد که بمیرك شاه مشهور شده در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه و در مقبره منورهٔ مذکوره بنا بر تعیین واقف قایم مقام پدربزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده مشغولی مینماید وزمرهٔ ای ازطلبه ملازمت آن درس نموده وازنتایج طبع نقاد آنجناب مستفید وبهره‌مندمیگردند

خواجه عبد الرحمن والد ماجد قاضی خواجه کلان که سالهای فراوان دربلدهٔ هرات بنا بر فرمان خاقان منصور فیصل قضایای شرعیه می پرداخت وقاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام رابرحسب فتوی علمای اسلام بسرانجام مقرون میساخت وجناب خواجه عبدالرحمن نیز درایام دولت محمدخان شیبانی دو سه‌سال بمنصب قضا منسوب شده قایم مقام پدر بزرگوار خود در مدرسه گوهرشاد آغاز بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره مند است اما بواسطه کمال علم و تواضع و عدم سعادت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی وبیسامانی اوقات میگذراند .

مولانا صدرالدین محمد در سلك اعاظم علمای زمان واکابر فضلای دوران انتظام دارد وبه‌صفت‌تقوی وپرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افاده‌علوم مینگارد ودر علوم شرعیه سیمافقه بغایت ماهراست ودرسایر فنون عقلی ونقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر تحصیل آنجناب در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین ومولانازاده ومولانا عثمان ومولانا کمال الدین مسعود شیروانی و حضرت مخدوی شیخ الاسلامی اتفاق افتاد درین اوقات درمدرسه غیاثیه ومدرسه اسلامیه ابواب‌درس وافاده برگشاده ومولانا صدر الدین محمد رابرادری‌است‌بغایت دانش .

مولانا زین الدین محمود نام او در ایام دولت شاهی بواسطه بعضی از ضروریات جلای وطن اختیار کرده از دارالسلطنت هرات قدم در طریق مهاجرت نهاده رو بولایت درده و سیستان و قندهار آورد و حال در قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور می رساند.

مولانا شمس الدین محمد صفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس بیمثل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی گذرانیده از شرایط امانت و دین داری دقیقه ای را نامرعی نمیگذارد و تدریس یك صفه از مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه متعلق آنجناب است حالا اکثر طلبه دارالسلطنت هرات بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش محظوظ و بهره ور میگردند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ما جد خواجه محمد بن عبد الملك که در سلك اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوك طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روحی روح الله روحه داده بقدم اخلاص وطبع طریقه مرضیه نقش بندیه قدس الله اسراره پیش گرفت و باندك زمانی ترقی بسیار کرده فضای باطن فرخنده سماتش از انوار فیوضات الهی صفت اضاعت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین ابیوردی که در آنزمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنهٔ هرات تشریف آورده بجاذبه شیخ جلال را بجانب خود کشیده بابیورد برد وشیخ مدت هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانیده بعد از آن بوطن مالوف مراجعت فرموده و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات در مسجد جامع هر هفته یك نوبت بوعظ ونصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را بآب حیات هدایت میرساند

مولانا علاء الدین ابیوردی از جملهٔ مریدان مولانا علاء الدین است که درسلك طریقه مرضیه نقش بندیه بی مثل زمان خود بود ازو کرامات وخوارق عادات

ظهور مینمود و مولانا علی از مدت‌مدید دربلدهٔ فاخره‌هرات باصناف ریاضات‌وادای وظایف عباداب اوقات شریف مصروف میدارد وهمواره نقش هدایت وارشادبرالواح خاطر فرق عباد می‌نگارد

وخواجه ضیاء الدین‌مریم پدر عالی گهرش خـواجه علاء الدین برادر بزرگترش خواجه أفضل الدین‌محمد کرمانی بود سالها بوزارت بعضی ازحکام‌قیام مینمود وخواجه مریم ازجانب مادر برادر سلطان ابراهیم‌است و بلطف طبع‌ووحدت ذهن ناظم متناظم فضیلت وخورده بینی‌ودر علم سیاق مهارت تمام‌دارد وهمواره‌همت برسرانجام عظام مهام دیوانی میگمارد و بهزل ومزاح بغایت مشعوف‌است‌وبه‌مکارم اخلاق و محاسن اشفاق معروف اشعار آبدار آنجناب بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیت که در نعت رسول صلی الله علیه و سلم گفته برالسنه و افواه مشهور ومذکور

بیت

هاله زتحت الحنکش ماه را　　　مطلع خود کرده‌سحر گاه‌را

مولاناکمال‌الدین حسین شاد کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی موفق گشت وپایهٔ قدرو منزلتش درنظم‌اشعار ومعماازفضلای‌سخن‌آرا درگذشت امیرنظام الدین علیشیر را نسبت بآن جناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام واحسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا شاه حسین در قصبهٔ اوبه‌توطن‌دارد وازممرزراعت وجه‌معاش‌میگذراند این مطلع ازجمله‌منظومات‌اوست

بیت

سوی‌بستان رفتم‌و کوی‌توام‌آمدبیاد　　　روی گل دیدم گل‌روی توام‌آمدبیاد

ونیز معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت‌سمات اوست

بیت

رند وزاهد را نشاندی‌ای‌صنم　　　عاقبت از شیوه‌هابرجای هم

مولانا جمال الدین محمد آگهی ازجانب پدر نبیرۀ مولانا جمال‌الدین محمد قاینی است و از جانب مادر درسلك احفاد شیخ زین‌الدین خوافی انتظام‌دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و ازموايد مائده انعام و احسانش بهره ورمیگشت وبسببی از اسباب که تحریر آن لایق سیاق کتابت نیست شاه‌زاده اورا ازخدمت معاف داشته جناب‌مولوی چند گاه در اطراف بلادهندوستان سر گردان وبیسرو سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزۀ تسخیر نواب کامیاب عتبۀ علیه شاهی درآمد مولانا آگهی بهرات شتافته ساکن‌شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن درشهورسنۀ عشرین وتسعمائه قصیدۀ شهر آشوب‌درمذمت تمامی حکام وامرا وسادات وعلما و اشراف و اعیان هرات درنظم کشیده وآن‌ابیات بعرض امیرخان که درآن زمان والی خراسان بودرسید وبحکم اوقطع دست‌وزبان مولانا کردند از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا هم بزبان فصیح تکلم مینماید وبدستور سابق زبان بنظم اشعار هجو و هزل میگشایداز ابیات قصیدۀ مذکوره مطلع او درخاطر بود ثبت افتاد

بیت

عرصۀشهرهری‌فوق‌سپهر اخضراست　　　　بردر اوشمۀ خورشید گلمیخ زراست

حافظ ولی ولد مولانا نورالدین محمد نوریست که‌بلطف طبع‌و حسن‌خلق اتصاف داشت وچند سال بمنصب‌صدارت واستادی ابو تراب برادر میرزامنسوب‌بود

حافظ علی بحدت ذهن وجودت طبع موصوف است واکثر خطوط راخوب می‌نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت تمام دارد چنانچه قصیدۀ مصنوع خواجه سلمان ساوجی‌راسه‌چهار نوبت تتبع کرده وچند صنعت برصنایع آن قصیده افروده مطلع یکی ازآن‌قصایداینست که

بیت

حریم‌حرمت کوی‌توجنت الابرار　　　　شمیم نکهت موی توراحت‌احرار

ودر صنعت مقلوب مستوی که مشکل ترین صنایعست این مطلع در سلك نظم کشیده

بیت

داد مارا درد و درد آرام داد　　دارم آرامی و این مارا مراد

ودر صنعت مقطوع و موصول بدو حرف وسه حرف و چهارحرف این رباعی در صفحهٔ بیان بنگاشت که

رباعی

ای در دل زارم زده رویت آذر　　خالت برخت بر گل تر نافهٔ تر
خطت بلب شکرشکن مشك ختن　　چشمت عبهر شمیم گیسو عنبر

مولانا حسنعلی در سلك فضلای فصیح زبان و بلغای ملیح بیان انتظام دارد واکثر مقدمات علوم را مطالعه نموده اشعار لطافت شعار در کمال سلاست وسلامت نظم فرموده وازآنجمله این رباعیست که بجهت پیر آتش پرك گفته

تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام　　چون شمع همه سوختن آموخته‌ام
ای آنکه دل چوسنك آتش داری　　میکن حذر از دود دل سوخته‌ام

مولانا شهاب الدین احمد الحقیری به لطف طبع وصفای ذهن ومهارت در فن شعر و معما معروف بود اکثر متداولات را براستحقاق مطالعه نموده ودر تبیین وتوضیح قواعد معما رساله ای درغایت بلاغت نظم فرموده و نسخه شریفه بمثابه ایستکه بنظر انور پادشاه بحری مقوی دین متین میرحجازی ظهیرالدین محمد بابرپادشاه غازی رسید رباعی که نوشته میشود در سلك نظم کشیده نگاشته قلم عنایت رقم گردانیده بجهت آنجناب ارسال نمود

قطعه

نامت نه‌قمین رفته بملك عرب ست　　وز نامهٔ تو بر دل محزون طرب ست
هر کس بدر آرد معما نامی　　نام تو بر آورد معما عجب است

مولانا شهاب الدین درنظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات همواره درمدح وثنای حضرت مملکت پناهی حبیب الهی اشعار غرا برلوح بیان

مینگارد واین غزل از آن جمله است .

ماراغم تو مرهم جان حزین بس است — درد تو مونس دل اندوهگین بس است
گر باتوام نماند کمال وفا چه باك — شدقتل من بتیغ جفایت یقین بس است
گر برفلك نسود سراز جاه حشمتم — روی نیاز پیش توام برزمین بس است
گو دررهم مباش زآسودگی نشان — داغ غلامی تو مرا برجبین بس است
درسلك بندگان کمین وسگان خویش — ره داده ای مرا شرف من همین بس است
ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب — هستیم باسگان درش همنشین بس است
ز آشوب روزگار حقیری پناه تو — ظل ظلیل خواجهٔ دنیا ودین بس است

و نیز این معما باسم ملك ازمعمیات آنجناب است

قطعه

ازهجر توهست ای برخ مطلع نور — صدداغ بجان عاشقان رنجور
بنما رخ خوب خویش تا کی باشد — زآنزلف کلاله داغداران مهجور

مولانا بدرالدین هلالی زبده شاعران زمان خود و عمدهٔ بلغای دوران است قصاید و غزلیات و مثنو یات را در کمال سلاست نظم مینماید و پرتو اهتمامش بر مطالعهٔ اکثر متداولات نیز تافته وبجودت طبع وحدت ذهن درمیان فرق انام اشتهار یافته ازنتایج افکار او شاه ودرویش لیلی ومجنون ودیوان قصاید و غزلیات مشهور است واین مطلع که نوشته میشود برالسنه وافواه مذکور

بیت

ایکه میپرسی زمن آنماه رامنزل کجاست
منزل او در دل است اماندانم دل کجاست

و این رباعی نیز از جمله منظومات ملیح آنجناب است

قطعه

آنی که تمامت ز نمك ریخته اند — ذرات وجودت ز نمك بیخته اند
با شیرهٔ جانها نمك آمیخته اند — تامثل تو صورتی بر انگیخته اند

مولانا زلالی بفصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم و لطافت طبع موصوفست ودر میان شعراء زمان بمکارم اخلاق ومحاسن آداب معروف پیوسته از ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار مترشح میسازد و بنظم قصیده وغزل دلفریب می پردازد از جمله قصیدهٔ اوچند بیت در دل و خاطر بود ثبت افتاد .

شعر

خورد بسی پیچ وتاب دلو طمع رارسن تابدر آمد زچاه یوسف گل پیرهن

کرد زلیخای صبح پیر هن صبر چاك رازدلش گشت فاش بر سرهرانجمن

داد بزال سپهر طرفه ترنجی ز مهر طرفه که شدهر ترنج برسراو تیغ زن

واین مطلع غزل نیز از منظومات اوست

بیت

نخواهی کرد باور خار خار سینهٔ چاکم

مگر روزی که گیرد دامنت خار سرخاکم

مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیعی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف دارد و مولا نا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشرب است و اشعار سلیسش ثبت دعوی را اتفاق می‌افتد واین مطلع غزل از آنجمله استکه

بیت

فیروزه سپهر درانگشتری تست روی زمین ذخایر زیر رنگین تست

استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدیع صوراست و مظهر انوار هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم ولسان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم

بیت

موی قلمش ز اوستادی جان داده بصورت جمادی

وجناب استادی بیمن تربیت هر حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود وحضرت خاقان منصور رانیز بآنجناب التفات وعنایت بسیار بود وحالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و مشمول

عاطفت بی‌نهایت حکام اسلام بی‌شبه همیشه اینچنین خواهد بود

مولاناسلطان محمد ابن مولا نا نور الله استاد نسخ تعلیق از خوش نویسان زمانست وبحسن کردار وبلطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران مولانا سلطان محمدخندان باوجود حسن خط بلطف‌طبع موصوفست وبصحبت اهل عیش وطرب مشغول وحالا دربلدهٔ فاخرهٔ هرات توطن دارد گاهی همت برنوشتن نسخ شریف می گمارد توفیق حال اوباد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور ازطبقهٔ فضلا واهل‌هنر و طایفهٔ شعراومردم دانشور دربلدهٔ فاخرهٔ‌هرات وسایرولایات جمعی کثیرمتوطن بودند ودر سایهٔ تربیت‌ورعایت آنحضرت‌بفراغت‌میغنودندوذکر مجموع ایشان‌موجب‌تطویلست واجتناب از اطناب شیوه ستوده‌الوالالباب لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان بصوب ذکر شمه ای از حالات اولاد و امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استقلال لوای دولت‌محمدخان شیبانی‌در ولایت‌خراسان‌برطبق عرض مینهد

شعر

کار بسیار است مارا در قلم — گشته لیکن قوت‌تحریر کم
باد الطاف الهی رهبرم — خانهٔ توفیق بادا منزلم
تادهم این داستان را اختتام — رونهم سوی‌دگر حسب‌المرام

گفتار درخطبه خواندن بنام نامی واسم‌سامی

میرزا بدیع‌الزمان ومظفرحسین میرزا بشرکت

برمرآت ضمیر منیر انور عقلای دانشور حقیقت این‌سخن منظورخواهد بود که‌سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانه الوهیت صفت وقوع‌پذیرد نمونهٔ‌آن‌در کارخانهٔ‌سلطنت صورت وجود گیرد همچنانکه ذات‌بی‌مانند حضرت خداوند جل‌جلاله ازسمت‌مشارکت‌منزه‌ومبراست می‌باید که ذیل حشمت پادشاهی نیزازغیب‌مشابهت‌پاکیزه‌ومعراباشدتاسایهٔ‌وجودسبحانی‌تواندبودو کماینبغی به‌مصالح امورجهانبانی‌قیام‌تواند نمود ☆سلطان یکی‌سزدچوخدای‌جهان یکی‌است☆

و اگر بخلاف اینمعنی دو کس یا بیشتر دریك شهر و یك کشور درادای شهریاری و رعیت پروری خواهد که شریك باشند هرآینه برطبق آیهٔ کریمهٔ **ولو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال** فسوق عناد باطراف بلادتابد ✿ غوغا بود دوپادشه اندر ولایتی ✿ کلمهٔ خجسته **لایصلح معان فی عمدواحد** مؤیداینمعنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین میرزا بعد ازفوت خاقان منصور شاهد اینمعنی و شرح این‌واقعه آنکه‌چون شاه زادگان عالی منزلت و امرای با حشمت و ارکان دولت از تعزیت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه بدیع‌الزمان میرزارا استیلای منصب سلطنت سپارند و مظفر حسین میرزا را درآن امر بدانحضرت شریك گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلای که بمزین فراست وکیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف و تقریر بر لوح خاطر همگنان نگاشتند که به‌آنست که سلطان بدیع الزمان که کلان و ارشد اولاد امجاد خاقان منصوراست‌وجبلی جبلتش بر تمهید اساس‌مکرمت‌وجهانبانی‌منظور باستقبال پادشاه باشد ونسبت بمظفرحسین میرزا طریق شفقت رامسلوك داشته یکی‌از ممالك خراسانرا باو مسلم دارد تا سایر شاه زادگان که در اطراف‌ولایت بحکومت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال پیرامون خاطر نگذرانندزمره ای از مردم کوته نظر این رأی را ناپسندیده‌وجانب نقیض گرفته گفتند به چنان مینماید که هردو برادر بموافقت یکدیگر درامر سلطنت شریك گردند و در خطبه وسکه اسم مظفرحسین میرزا نیز داخل باشد تابین الجانبین بسعایت اهل خیانت صورت مخالفت روی ننماید و بیگانگانرا در مملکت مجال مخالفت نماند آری باتفاق جهان میتوان گرفت‌ودرین باب‌قیل‌وقال‌بسرحد تطویل‌انجامیدومهدعلیاخدیجه‌بیگم آغا والده مظفرحسین میرزا بود و اختیار واعتبار تمام داشت و اولاد امیرشجاع‌الدین برندق برلاس خصوصاً میرزا الغبیك اصلابااین‌معنی راضی‌نشدند که بدیع‌الزمان میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی‌باشدوچون در آنوقت اکثر لشکرتابع مهدعلیای مشار الیها وامرای برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته‌روزجمعه‌در

اواخر ذی الحجة الحرام سنهٔ احدی عشر و تسعمائه در دار السلطنت هرات خطبه بنام هر دو شاه زاده خوانده شد و نیز در یك سکه اسامی ایشانرا نقش کرده وجوه سکه جات بآن مزین گشت و بلوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره به‌جنس تقسیم شده نصفی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت وسایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت وضبط نصفی از موقوفات ممالك محروسه درعهده بدیع الزمان شده و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمده منصب داروغگی دار السلطنة هرات از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا به میرزا نظام الدین شیخعلی طغای تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش از جانب مظفر حسین میرزا با وی مشارکت جست و محمد الکور به نیابت امیر شیرعلی ومحمود به اشارت امیر یوسف بامر شحنگی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیك ترکمان که در سلك امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شد وزمام حصار برتو بفرمان مظفر حسین میرزا درقبضه درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امرا ووزرای خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند وبعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین میرزا شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند و فواید جاجی قهستانی و خواجه نصیر الملك ناصر الدین تونی در دیوانی میرزا بدیع الزمان گشتند ومنصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین وخواجه کمال الدین حسین مفوض گشت وصدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمولانا غیاث الدین جمشید تعلق گرفت و شغل پروانه و رسالت بسید غیاث الدین محمد عریضی صفت اختصاص پذیرفت ومقرر شد که آنجناب بحضور خواجه عطاء الله رقم اطلع علیه بر فرامین مطاعه توقیع کشد ودر مهم وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند وجهت اشراف خواجه قوام الدین یحیی ودرویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف دیگری خواجه قوام الدین شاه محمد مخصوص شد و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان ابراهیم

امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مقرر گشت و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین دردارالسلطنت هرات بتدارك رعیت وسپاهی قیام‌نمودند و بموافقت و مرافقت یکدیگرمهام سلطنت را فیصل داده ابواب عدل و احسان‌بر روی خلایق گشودند اما چون‌خبر بمسامع‌شاهزادگان دیگر رسید بر زبان‌آوردند که چون سلطان بدیع‌الزمان بجمیع جهات برمارتبهٔ تقدم دارد بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت و مارا بغیر از سلوك اطاعت و دولتخواهی چارهٔ نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آن حضرت شریك بوده و همراه شده متابعتش ما را ضرورنیست و هر یك دم از استقلال زده درمملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندك زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان به قبضهٔ اقتدار بیگانگان درآمدچنانچه عنقریب‌مذکورخواهد شد انشاءالله تعالی

گفتار در سعایت نمودن امرای برلاس

بمؤاخذهٔ امیر محمد ولی بیك و محبوس شدن امیر مذکور و از حبس فرار نموده بعتبه بوسی کپك میرزا رفتن

خاقان منصور فردوس مکانی‌امیر مبارزالدین محمد ولی بیك را بوفورلطف و عنایت نواخته و به‌کمال مرحمت سر افراز ساخته هم در دیوان تواچی مهرداده بود و هم حکومت وداروغگی هرات‌علاوهٔ آن دومنصب ارجمند گردانید ومنشیان آستان خلافت نشان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون مینوشتند و دراواخر اوقات حیات‌خاقان خجسته‌صفات چند سال زمام‌اختیار ملك و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آنجناب بود

بیت

بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی رانبود اختیار

بناء علی‌هذا آتش رشك و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلادت

است در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصاً امراء برلاس اشتعال داشت و بهمگی همت متوجه آن بودند که به صرصر سعایت نهال کامرانی بلکه شجره زندگانی او را پژمرده و بی‌طراوت سازند واختیار و اعتبار او را بخاك مذلت و ادبار انباشته زمام سر انجام مهام ملك و مال در قبضۀ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکانی اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا ازغایت عصبیت زبان بغیبتش گشادند و در آن نوبت سخن ایشان مؤثر افتاد و سبب اقرب در تاثیر این تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرای شاه زادگان در باب امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارزالدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند وخیال خلافت ننمایند و بواسطۀ این سخن مزاج مظفرحسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس بدوعلت شده شاه زاده اتفاق امرای مشارالیه و سایر مردمیرا که کینه امیر محمد درسینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد، ولی بیك ازروی آرزوی خدمت مینماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته بنزد کپك میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظه برادررضائی برلاس که بر در آن امر همدستان شده هم در آن هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلس کبایر امیر مشارالیه مؤاخذه گشته آنروز در یکی ازخانهای کوشك محبوس شدوچون معماران تقدیر مهر منیر را از قصر سپهر مستدیر در پنهان خانه مقرر رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان محمدولی بیك را از کوشك باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیك سپردند و هم در آن روز امراء دیوانیان هر دو سر کار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق جهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر

محمد ولی بیك اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاه زاد گانرا روی نمود
زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از امرا
و ارکان دولت امتیاز تمام داشت وچون گرفتار شدجمیع مهمات او صفت هباًءمنثورا
گرفت و ملازمانش که عدد ایشان بپانصد نفرمیرسید متفرق و پریشان شدندالقصه
چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر مخلص
بست و در آن فکر بصواب اندیشه بیکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی
قند پخته وبعضی مخدرات درآن تعبیهٔ کرده فرستد آنشخص بموجب فرموده عمل
نموده بقلعهٔ که امیر محمد بود حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و
ایشان تمام حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از دو ساعت چنان بخواب رفتند
که تا روز دیگر بعالم یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در
همین ساعت با یك رکاب دار یوسف نام خود را بر آن دروازه قلعه که بجانب شهر
متصل بازار است به طناب پایان رفته بر اسب باد رفتار که بعضی از ملازمان اوتیار
کرده بودند سوار شد و از امیر محمد ولی اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر
درویش بیك بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال
کیفیت حال معروض داشت و همانروز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین
عاشق کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیك در عرض سه روز آن مسافت
بعیده از راه غیر معهود طی نموده بعد از وصول بمقصد کپك میرزا مقدم او رااز
مقدمات ازدیاد دولت تصور کرده او رابانعام و خلع فاخره و نقود وافره واسبان
گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر
اشیا که فراخور آن شاه زاده مظفر لوا تواند بود مفتخر وسر افراز ساخت وبدستور
والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود بامر او دیوانیان تواچی
و مال که بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی فیصل ندهند و امیر
محمد بفرا غبال نوبت دیگر برمسند امارت متمکن گردید وزبان حال بمقال شکر
قادر ذوالجلال گویا گردانید

گفتار در فرستان محمدخان شیبانی فوج بسیار از اوزبکان را بتاخت و تاراج ایران و هزیمت یافتن ایشان‌ازامیر ذوالنون ارغون

در آن اوان که انتقال خاقان منصوربجواررحمت پادشاه غفور بگوش‌هوش نزدیك و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای بسیار انتظار آنچنان روزی‌می کشید اوغلی امانرا با فوجی کثیرازسپاه شجاعت نشان بتاخت اطراف ولایت‌ایران مأمور گردانید و ایشان از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب‌نهمت و غارت پاك ساختند و جمعی از جنود را بجانب مرو روان گردانیده در حدود باد غیس نیزصدای قتل و غارت درانداختند و درمحرم الحرام سنه اثنی عشر وتسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه گذشته بمرغاب عبور نموده متوجه دارالسلطنت هرات است بنابر آن‌خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بدان گماشتند که بعضی از امرای عظام را بافوجی از لشگریان بدفع‌شر اوغلی امان نام‌زد فرمایند قبل از آنکه یکی از ارکان‌دولت متکفل آنخدمت گرددشیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین‌ذوالنون ارغون باده‌دوازده هزار نفر سپاه غور وساخر وتولك وزمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق‌هرات رود بظاهر هرات رسیدند زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان‌مغفرت انتما قاصد همعنان شمال و صبا نزد امیر شجاع الدین ذوالنون فرستاد و او را به جانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امرفرمودوچون‌امیر ذوالنون شرف‌ملازمت بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا در یافت و کیفیت اوغلی‌امان و اوزبکان بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه از رنج راه برآساید امیر سلطان بایزید برلاس را با خود ملحق گردانیده بجانب مرغوجاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراءالنهر ازقرب وصول امیربهرام فروقوف یافته‌براه جول‌زردك علم‌عزیمت بلکه هزیمت را بر افراشتند و امیر ذوالنون متعاقب بدان بیابان آمده خود را

باوزبکان رسانید وتیغ کین ازنیام انتقام کشیده قریب صد نفر از آن جانب برخاك هلاك انداخت و ششصد و هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت بر افراخت و مظفر و منصور بپایهٔ سریر سرور سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیك نزول فرمود ومقارن آنحال اولاد و امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند وشرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش واصطناع مفتخر و مباهی گردیدند

گفتار در رسول فرستادن محمد خان شیبانی

بسلاطین خراسان و نهضت شاه زادگان به نیت مقاتله محمد خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملك جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت بدارالسلطنت هرات فرستاد ومولانا خطائی درالنك باغ جهان آرای بتقبیل بساط جلالت منات میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایض گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سخن آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط متابعت بجا آورده اند مناسب آنکه شما به بسنت سنیهٔ بزرگان خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازند و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزیده تاعرصه مملکت آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آنسخنان و ایلچی را موقوف داشته قاصدان بر اطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاه زادگان وجنود ظفر درود فرمان دادند درخلال این احوال ایلچیان از نزد سلطانقلی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که

محمد خان شیبانی با سپاه بعدد سحاب نیسانی ظاهر بلدهٔ مذکوره رامرکزاعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهی را بسرحدعدم رسانید امید آنکه حضرات‌متوجه این حدود گردند تا شر اوزبك انقطاع یابد و پرتو انوارفراغت بر وجنات‌احوال متوطنان این ولایت تابدسلطان بدیع‌الزمان ومظفر حسین گورکان بعد ازاستماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوك داشتند و خاطر بر مقابله شیبانی خان قرار دادند مجدداً قاصدان جهت اجتماع شاه زاده گان باطراف دیار خراسان فرستادند و در اوایل ماه سنهٔ مذکوره از دارالسلطنت هرات رایات نصرت آیات بصوب قبةالاسلام بلخ بر افراختند و از گرد مواکب مراکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره و چشمان سپهر را خیره ساختند

قطعه

روان گشتند شاهان نکو کیش	سپاهی بی نهایت از پس و پیش
بتائید الهی گشته خرم	ظفر در خدمت و اقبال همدم

و چون نواحی چهل دختران‌ازغبار مرکب مرآت نشان مشك افشان گشت ابوالمحسن میرزا با لشکر نصرت اثر و سپاه چون اعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف آورد و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرد و میرزا بدیع‌الزمان که بهمه حیثیت از وی‌بزرگتر بود بطوره زانو زده پیشکش کشید ومظفر حسین‌میرزا هر چند در سلطنت دارالملك خراسان با میرزا بدیع الزمان شریك بود اما چون بحسب سن از میرزا ابوالمحسن خوردتربود اوراتعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین‌لوازم ایثار ونثاروقوع یافت‌و ازآن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قائین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشگریان ممالك خراسان متعاقب و متواتر به معسکر همایون‌پیوستند

قطعه

رسیدند از هر طرف سروری / بهر یك ملازم شده لشگری
بخون عدو تنك بسته میان / گشاده بمدح سلاطین زبان

و هم در آن ایام که کنار مرو الرود مضرب خیام جنود ظفر ورود بود روز بروز جمعیت بتائید مهیمن منان از سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مشیر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع‌الزمان میرزا رسید و بشارت طلوع اختر برج جاه وجلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت هجوم حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالك جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت

قطعه

مژده ایدل که مسیحانفسی می‌آید / که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش / زده ام فالی و فریاد رسی می‌آید

گفتار در قدوم محمد بابر میرزا از کابل بجهت معاونت و مظاهرات بدیع‌الزمان میرزا بدفع شیبانی خان

در آن اوقات و اوان که طنطنهٔ کوس موکب و سر افرازی و شعشعهٔ نیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل ومحامد خصایل شعار مضمار تفاخر مؤید غازی ظهیر الدوله محمد بابر پادشاه فرخنده صفات و واقعات شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آن ریاض سلطنت و اقبال از اعلی درجه کشور گشای و استقلال طلوع خواهد یافت بناء علی‌هذا سید افضل ولد سلطانعلی خواب بین را که در سلك مردم فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر مآرب وامانی بقوت بازوی معاضدت ومراقبت میسر است و تیر مقالد و مطالب مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و

حضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند و در برابر برادر ارجمند است باید که دفع بیداد مخالفان طاغی و رفع فساد دشمنان یاغی مسلوك دارد و طریقهٔ یگانگی و وفاق نامرعی نگذارد تا بیگانگانرا مداخلت در ممالك محروسه نباشد وبیش ازین در بلاد وامصار ماوراء النهر برتخت ابهت و جهانبانی دخل نیابد وچون سیدافضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید این سخن چند مرتبه بموقف عرض رسانید وآنحضرت بمعجز کلام اعجازانجام **و اذا حییتم بتحیته فحیو باحسن منها** سید افضل را اعطاف و افضال بانعامات پادشاهانه مخصوص و بهره مند ساخته برخصت ملاقات سلطان حسین میرزا امر فرمود و درآن اثنا جهانگیر میرزا که بخلاف رضای آن پادشاه عالیجاه بجانب خراسان آمده بود برخاطر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بچنبر اطاعت جهانگیر میرزا درآورند و بمظاهرت ایشان باردیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف ونزاع بر گشاید لا جرم رای شریف اعیان چنان اقتضا نمود که لوای فلك سای بجانب جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاه زاده بموکب همایون پیوندد عزیمت سفرخراسان مصمم گردد آن گاه پادشاه عالیجاه خطهٔ دار الملك کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشا نرا بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده درتاریخ سنهٔ احدی عشر وتسعمائه پای مبارك در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت نموده متوجه شد .

قطعه

زاقبال شاهی فریدون صفات	زکابل روان شد بسوی هرات
ظفر بریمین نصرت اندریسار	رفیق سفر عطف پرورد گار

وچون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر ناکرده همگنان بایثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز به تجدید غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست وبدستورپیشتر بیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر

و مباهی گشت وچون حدود ممالك خراسان از غبار سم سمند پادشاه و افراحسان
رشك بستان‌شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و بر
ضمایر الهام پذیر گشت که‌یمکن که در میان اولاد آن خسرو مغفرت پناه صورت
خلاف رو نماید وبدان واسطه بعضی از ممالك‌ایشان در تحت تصرف ملازمان‌آستان
سلطنت آشیان در آید بنا برآن رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدانصوب معطوف
گشت و منازل و مراحل طی مینمود بعداز وصول بولایت جروان کیفیت جمعیت
شاه‌زادگان وامرای عالیشان در کنارآب مرغاب بتحقیق‌پیوست و خاطر عاطر آن
پادشاه خیر اندیش برآن قرار گرفت که معاونت ومظاهرت میرزا بدیع الزمان و
اخوانرا پیش‌نهاد همت‌عالی‌سازدو بموافقت‌ایشان بدفع شیبانی‌خان و سایرمعاندان
بپردازد لاجرم عنان یکران به‌طرف مرو رود انعطاف داد وجهت رسانیدن این خبر
بهجت اثر ایلچی وافرشتاب بمرغاب فرستاد وچون میرزا بدیع الزمان و برادران
این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال از افق امانی و آمال امید وار شده
بترتیب لوازم نیاز وایثاراشتغال نمودند✿بیا که‌رایت منصور پادشاه رسید✿و بموجب
فرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق برلاس وامیرذوالنون
باستقبال‌موکب ظفر مآل‌حمیده خصال شتافتند و در منزل دره نام بملازمت‌آستان
سپهر احتشام رسیده انواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از قواعد تأکید عهدوپیمان
آن پادشاه عالی‌مکان در طی مسافت مسارعت فرمود وسلطان بدیع الزمان میرزا
ازقرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم‌عنان اخوان برسم استقبال از مرو چاق
نهضت نمود ودر منزل گل باغان مشام سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آن دوحهٔ
خلافت سمت عطریت گرفت‌واز جانبین مراسم تعظیم وتبجیل**ومایعدمن‌هذاالقبیل**
بتقدیم رسانید پسران و امرای آن پادشاه فردوس مکان قدوم میمنت لزوم پادشاه
را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگاری سعی و اهتمام نمودند
وآن‌قدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را بدستیاری وفاق و فرزانگی مشید
گردانیدند و درباب امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملك و ملت با یکدیگر

مشورتها کردند وغایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریك بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامه دو زبان ممکن التحریر نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین بآن پادشاه شجاعت آئین عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالك الملك قدیر نوع دیگربود از اجتماع آنهمه سرداران عالیجاه و اتفاق آنمقدار امرا وسپاه فایده روی ننمود .

چودولت عطائیست از کردگار نیاید ز بسیاری خیل کار
بتدبیر دولت نباید بدست زتقدیردان درجهان هرچه هست
خدا در ازل هر چه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد

یفعل الله مایشاء ویحکم مایرید انه حمید مجید

گفتار در محاصرهٔ محمد خان شیبانی بلخ را و بفریب بلخ راگرفته بجاروب غارات تاراج کرده معاودت نمودن

چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای داستان مسطور گشته معلوم میشود کپك میرزا بنا برعدم مساعدت توفیق دردفع شیبانی خان با برادران سلوك موافقت مسلوك نداشت ودر مقر عزخود یعنی مشهد مقدسهٔ رضویه ساکن بوده بقلم خیال نقش استقلال برلوح ضمیر نگاشت ازین جهت فتور تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت وتمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال نایرهٔ قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا الوس امیر تیمور گورکانرا اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد و فرصت غنیمت دانسته بدل قوی بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب بایه شتافت و از عنایت ملك ملك بخش فتح و نصر ...ئلت میباید کرد تا پیکر مطلوب ازپس پردهٔ غیب جلوه گرشود و امیر محمد برندق برلاس که همواره اساس بحسن تدبیر او صفت رفعت

می یافت گفت که هر گاه بعزم رزم اعدا بنواحی بلخ رویم کپك میرزا که بداعیه تسخیر ممالك با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هرات خواهد کشید بنا بر آنکه مردم شهر باتوابع خواهان حکومت امیر محمدولی بیك اند وشیخ علی طغائی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دارالملك خراسانرا در تحت تصرف خواهد درآورد بعداز وقوع آنصورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهرات خواهندرفت اولی و انسب آنکه درین زمستان دفع دشمن [illegible]نگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علف چهار پایان بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه اوزبك قیام نمائیم دراثنای این گفت و گو خبر رسید که امیر سلطانقلی خان ولشکریان بلخ را بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان بجان امان طلبیده اندو خان ایشانرا بمواعید دلپذیر فریب داده امیرسلطانقلی ابواب بلخرا گشاده است وبموکب گردون مراتب خانی پیوسته وسپاه اوزبك بجاروب غارت وتاراج بلدهٔ فاخرهٔ بلخرا پاك ساختند وپس ازآنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان بمعاونت مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند ودر کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب نایرهٔ قتال دارند برجناح استعجال رایت معاودت بر افراشت وازآب آمویه گذشته درماوراء النهر طرح قشلاق انداخت وچون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت فی الواقع درآن زمستان عبور ازآب آمویه ومقاتله با شیبانی خان مافوق طاقت و توان بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولا نا خطائی مرخص گشته سنك تفرقه درشیشه خانهٔ جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاد وابن حسین میرزا عزیمت تون وقاین کرد و ابوالحسن میرزا روی بصوب مرو آورد و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطانعلی ارغون نیز رخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت خلافت پناهی ظهیر الدین

محمد بابر پادشاه را نیز دغدغه توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده بمضمون این مقال پیغام فرمود

قطعه

جهانیان بتوامروز چشم آن دارند — که زیر دامن انصاف‌شان نگه داری
اگر سپهر جفائی کند تو نپسندی — و گر زمانه خلافی کند تو نگذاری

و حضرت پادشاه از کمال خیر اندیشی و نیکو خواهی آن ملتمس را بعز اجابت اقتران داده مصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان بدارالملك خراسان تشریف آورده ازیمن مقدم میمنت شیم بلدهٔ هرات را غیرت‌افزای گلستان ارم کرد و در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین آنسر زمین بود نزول اجلال فرمودو بدیع الزمان‌میرزا در شرایط مهمانداری ومراسم نزول و ساوری بقدرمقدور سعی و اهتمام فرمود و هم در آن چند روز بنا برمصلحت فیصل مهم محمد محسن میرزا و مظفر حسین میرزا بقصبهٔ کوسویه تشریف برده طرح قشلاق انداختند و امیرمحمد برندق برلاس وبعضی دیگر از امراء ظفراقتباس کمر ملازمتش برمیان جان بستند و چون مدت بیست روز دار السلطنت هرات از فردولت پادشاه مشتری ماهیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود از جانب جنود کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا وحکام خراسان که از ریاض مرافقت و موافقت آنحضرت استشمام نسایم فتح و نصرت مینمودند با هزار سموم یاس مضمحل گردید و بهزار درد و داغ پادشاه جهان مطاع را وداع کرد و لوازم اخلاص و اختصاص بتقدیم رسانیدند و در ماه‌مبارك رمضان میرزا بدیع الزمان بقیام صیام‌وادای فرایض و نوافل قیام‌واقدام نمود وقریب بعیدجهت ترویح روح مطهرخاقان منصوربه‌ترتیب آش عظیم‌فرمانداد چون هلال فرخ فال‌شوال برقع ازجمال برداشت آن کوکب اوج‌سلطنت واقبال بعیدگاه تشریف‌برده ازروی‌نیاز بادای نمازپرداخت و بعد ازمراجعت مدرسه‌شریفه سلطانرا ازفرنزول‌همایون‌رشك افزای‌فضای گردون ساخت اکابر و اشراف دار السلطنت هرات از سادات و علماء و قضات بمجلس عالی

حاضر گشته خان سالاران اطعمه لذیذزیاده از چند وچون و هرچه در حوصلهٔخیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده پر فایده حظی‌وافرو نصیبی محظوظ و بهره ور کردند و سلطان با احتشام بعد از اتمام طعام وختم کلام ذوالجلال و الاکرام بر ابرش‌خوش‌خرام سوارشده و بباغ جهان‌آرای تشریف‌آورده به بسط بساط عیش ترتیب اسباب فرح و انبساط مشغول گردید

بیت

هروقت‌خوش که‌دست‌دهدمغتنم‌شمار کس‌راوقوف‌نیست که‌انجام کارچیست

و هم در آن ماه‌شاه زاده عالیجاه جهانگیر میرزا که در دار السلطنت هرات توقف نموده بود از میرزا بدیع الزمان استحازه فرموده متوجه کابل شدودر اثنای راه‌مضمون به‌صدق مقرون **وما تدری‌نفس بای‌ارض تموت**وصف‌حال آن در درج سلطنت و اقبال‌شده در گذشت واین‌خبردر کابل‌بعرض پادشاه وافر تهور ظهیرالدین محمد بابر پادشاه رسید چنانچه معهود است چند روزبمراسم تعزیت پرداخت وروح شریف شاه زاده مرحوم را به صدقات موفوره و ختمات آیات بینات خداوند غفور شاد ساخت .

بیت

روح آن شهزادهٔ نیکو سرشت شاد باد از نور رحمت در بهشت

ذکر مشورت برادران در بیان آوردن شاهزادگان

دریيلاق باد غیس بجهت دفع اعدا و محاربه با محمد شیبانی خان وشکست یافتن میرزا بدیع‌الزمان‌ومظفرحسین گورکان

چون دوران فصل شتا بنهایت اختتام رسید و سلطان بدیع الزمان بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای صحرا و بساطین کشیده و برودت و سرما از هجوم لشکر فروردین منهدم گشت و خاقان منصور شرقی انتساب خانهٔ بهرام را مسخر ساخته رایت تحولش از چرخ هفتم در گذشت

قطعه

سلطان جهان نورد ایام | در خیمهٔ تختگاه بهرام
افراخت علم زلاله در دشت | عالم زسپاه سبزه تر گشت

سلطان بدیع الزمان امیر شجاع الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغای را درهرات گذاشته رایات عالیات بجانب ییلاق باد غیس برافراخت وروزی چند در منزل هزل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آنولا مظفر حسین میرزا ارادهٔ ملاقات برادر بزرگوار کرده از یورت قشلاق در حرکت آمده در آخر ذی الحجه سنهٔ اثنی عشر و تسعمایه درمنزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا بطریق مشورت از گذشته و آینده سخنان درمیان آوردند بنابر آنکه مقصود چنان بود که در آن بهار محمد خان شیبانی بقصد ملکستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاه زادگان و امرای عالیشأن فرستادند و بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله جهت طلب شجاع بیك این ذرهٔ بیمقدار رانامزد قندهار کرده و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از آن منزل بهرات شتافت تا یراق کرده متوجه مقصد گردد در این اثنا گوهر درج عفت و حشمت کوچك بیگم که صبیهٔ علیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنت هرات از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بر بسته امیر ذوالنون وامیر شیخعلی ومابقی امراء عظام بتجهیز و تکفین پرداخته جسدمطهره اش رادرمدرسهٔ شریفه بدیعیه مدفون ساختند و جهت ترویح روح پرفتوحش باطعام مساکین وفقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلاث عشر وتسعمائه ازمشرق دولت واحتشام طالع شده بردریای اخضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی ازممر کرکی وتوجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخ علی طغای را باردوی همایون طلبیده و ایشان در روز دو شنبه ماه مذکور از

ذکر مفتوح شدن ابواب دارالسلطنت هرات

و آمدن فرمان عالی شأن باکابران و استقبال رفتن ایشان

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هرات از وهم سیاست محمد خان دروازهٔ شهر را مانند ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال اندوه و حزن بودند ولشکر قیامت اثر اوزبك درمحلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدارافراخته غارت وتاراج مینمودند امری در غایت غرابت دست داد وقتل طایفهٔ ازسپاه ماوراءالنهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معزالدین حسین شبانکاره و خواجه شمس الدین محمد منشی وبعضی دیگر ازملازمان دودمان خاقان فردوس مکان ازمعر که هزل گریخته شب درباغات بیرون هرات غنوده بودند در چاشت گاه آنروز خیال فرار نموده جهت مخلص خود حیله اندیشیدند ومسلح ومکمل بر اسبان بادرفتار سوار شده آواز بر آوردند که دولت دولت کپك میرزا است وبهر کس دوچارشده گفتند که اینك محمد حسین میرزا با سپاه بسیار رسید و بعزم رزم متوجه پادشاه اوزبك گردیدند ورنود و اوباش هرات که این خبر شنیدند مانند تیر که از خانه کمان بر آید از دروازه شهر بیرون جستند و از لشکریان که در محلات ظاهر آن بلدهٔ به طلب مال وجهات مشغول بودند قریب سیصد کس رابقتل رسانیدند وبعداز ساعتی کذب آن خبر به صحت پیوست و جهت کشتن آنجماعت دغدغهٔ خاطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن واندوه درفضای ضمیر برنا و پیر بار بگشاد و سادات و قضات و علما وعامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در تحیر و تفکر سر گردان بودند برای مخلص خویش و مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی ازاردوی آن سالك طریق جهانگشائی بدارالسلطنت هرات رسید ونشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام وقاضی اختیار الدین حسن قلمی کرده بودندرسانید مضمون آنکه چون رایت نصرت آیت بحدود باد غیس رسید بدیع الزمان میرزا

از صولت سپاه کشور گشائی منهزم گردید و امیر ذوالنون ارغون کشته شده شیخعلی طغای اسیر سر پنجه تقدیر شد وما الملک کهدستانرا مضرب سر ادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال شکسته گان بلاد خراسان گماشته ایم میباید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هرات بعدازوقوف بر مضمون آنفرمان قاصدرا بانعام و احسان خوشدل ساخته همانروز شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیرالانام امیر جلال الدین عطاءالله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدرالدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدرالدین محمد امامی و سید رضی الدین عبدالاول و خواجه جمال الدین عطاءالله و خواجه نظام الدین عبدالحی صاحب عیار متوجه الملک کهدستان گشتند و به معسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبدالرحیم ترکستانی که دربار گاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیاربی نهایت داشت و خواجه محمود ساغرچی که بامیر اشرف دیوان متشرف بود آنفرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان شیبانی حکم فرمود که نخست کمیت مال امانی و پیشکش وساوری هرویانرا قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بهمجلس اعلی رسانند ومولانا عبدالرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنگه که تنگه از آن بشش دینار کپکی جاری میبود سر انجام نمایند و اکابر سایر سیور غالات بتمام مبلغ بیست هزار تنگه جهت پیشکش خاصه خود فرود آورند و پانزده هزار تنگه بمولانا عبدالرحیم خدمتانه آورند و بعد از آن محمد خان شیبانی بار گاه سلطنت و جهانبانی را به حضور سلاطین عظام و امرای گرام مثل محمد سلطان و عبدالله سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار دادند و اکثر جماعت مذکوره درمیان خوف ورجا بدان خرگاه در آمدند و امرا و سلاطین بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی

داشته همان ساعت بر معاودت اشارت فرموده جان وفا میرزا بمنصب حکومت داروغگی هرات مفتخر و مباهی گشته همراه اکابر متوجه شد وجهت سرانجام مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منازل اولاد امیرغیاث فرود آمده مولانا عبدالرحیم در خانهای بالای دروازه خویش نزول نمود

گفتار در تحقیق نمودن جهات و متملکات

ظاهری وحاضری و غایبی دارالسلطنت هرات

بحکم محمد خان شیبانی

چون بنابرمشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال ازمطلع امانی وآمال محمد خان شیبانی طلوع نمود دارالملك خراسان وبلادی که همواره محل جلوس سلاطین عالیشأن بود تسخیر فرمود کلام حکمت انجام لاملك الابالرجال ولارجال الابالمال را مطمح نظر ساخته همگی همت بر تحصیل اموال وجهات غایبی وآنچه اکابر قبول نموده بودند گماشته خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابوالوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفهٔ تحصیل داران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدارالسلطنت هرات در آمدند و تحصیلات نوشته بتشدد تمام وجوه مذکوره را ازاکابر ورعایاطلب نمودندودرعرض یك هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت سمات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را بتمام گرفته آنجماعت را باردوی همایون رسانیدند و ایشان بعز ملاقات فایز شده مهد علیای خانزاده خانم بنت احمدخان که خواهر زاده خاقان فردوس مکان و منکوحهٔ مظفر حسین میرزای گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نموده جویای مواصلت گشت و خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند و بآئین شریعت غرا در سلك ازدواج خاقان انتظام یافت ومهرانگیز بیگم را که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا است وازستر عظمای مشارالیها دروجود آمده عبدالله سلطان بحباله نکاح درآوردومحمد

خان باقی حجله نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهت مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کردند و آن مقدار لآلی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر و طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه‌بااستقلال نمی گنجید و از جهات امراو ارکان دولت آن دودمان عالیشان هر نقود واقمشه فـراوان که بود بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبك هر یك از متمولان خراسانرا ببهانهٔ گرفتند و در تعذیب و شگنجه کشیدند و آنچه توانستند ازایشان بحصول موصول گردانیدند ومضمون این‌آیه که **ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة** بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پاییمال خسارت و ازلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلك اثیر در گذشت تا زنینان حرم حرمت بدست اوزبکان‌اسیر گشته درتعذیب بودند وزهره جبینان حجله عفت از عقب‌مغولان‌بهرام صولت در کوچه و بازار گردان شده ساعتی نمی‌آسودند

قطعه

علم از بسکه شد ظلم اندران بوم　　زمین تاریك شد از آه مظلوم
بر آمد ناله و شیون ز مردم　　نبود آنقوم را اصلا ترحم

بالاخر بسعی خواجه کمال الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت درروز جمعه پانزدهم ماه محرم در مسجد دارالسلطنت هرات خطبهٔ بنام ابوالخیر خان و محمد خان شیبانی‌خوانده حکم فرمود که‌لقبش را امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان رانند و آن خان گیتی ستان فرمان داد که بر تنگجات اضافه نمایند و چون‌بسکه زیب و زینت یابد هر یك را شش دینار کپکی جاری دانند و تنگجات یك مثقال سابقه را به‌پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از امرا و وزرا و مردم تاجیك که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند ازبیم تعدی وحیف اوزبکان درجبال حدود هرات تحصن ساخته از غایت وحشت لحظهٔ فراغت ننمودند و عرضه داشتها بدرگاه معلی

بلدهٔ هرات بدرگاه خلایق پناه شتافتند و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پنداشتند که تیر تقدیر را سپر تدبیر مندفع میتوان ساخت و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاك باز میتوان داشت دافع تیر قضا نبود سپر چون ارادهٔ مالك الملك علی الاطلاق مقتضی آن بوده که ولایت خراسان در حوزهٔ تصرف محمد شیبانی خان در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر امرای صایب رای را هیچ فایده مترتب نگشت و هم در آن اوان سپاه بهرام قهر ماوراءالنهر بسان سیل که ازفراز روی به‌نشیب آرد ازآب آمویه عبور نموده خراسان راطوفان بلا از فرق سر در گذشت

شعر

چو تقدیر الهی بود از ایشان — که گردد مستقل ملك خراسان
نیامد کار از مردان صفدر — نه از تدبیر دانایان کشور
شنیدم این سخن از کودك و پیر — که تقدیر الهی را چه تدبیر

و کیفیت آنواقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی‌الحجه‌سنهٔ احدی‌عشر وتسعمایه‌ازدارالملك سمرقند بر زین ملك ستانی‌نشسته از معبر کرکی عبور نموده بحدود اند خود شتافت وامیر شاه منصور که در آن اوان از قبل‌میرزا بدیع‌الزمان حاکم آنولایت بود چون از وفور شوکت وقوت دولت خانی واقف‌شد اقبال مثال ببارگاه سلطنت و استقلال خرامیده غاشیهٔ موافقت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشته آنگاه خاقان گیتی‌ستان بر جناح استعجال ازاند خود بکنار آب مرغاب ایلغار نمود بعد از وصول بمرو جاق کوتوال قلعه آن قصبه در اطاعت و فرمان برداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آن غایت نزد میرزا بدیع الزمان و میرزامظفرحسین گورکان خبر موکب منصور و از آب آمویه به‌صحت نه پیوسته بود پس ازوصول محمدخان بنواحی باد غیس سیلاب اضطراب بنای‌ثبات سلاطین و امرای خراسانرا منهزم ساخت و غریق بحر اندیشه گشتند و کرت‌دیگر

طریق مشورت مسلوك داشته امیر شجاع‌الدین ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنك صحرا دید و امیر محمد برندق را بجهت تحصن در بلدهٔ فاخرهٔ هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم‌الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه آثار قرب وصول محمد شیبانی با سپاه أفزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفرلوا ولدمحمد خان تیمور سلطان و عبدالله خان و محمودسلطان بودند و برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز به تعبیهٔ سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضهٔ خاك نمناك انباشته گرداند وسیلاب بلارا بمشتی خاشاك ازرفتار باز دارددرمقام مدافعه ومقاتله آمدند

بیت

دو لشکر روبرو صف در کشیدند   بقصد یکدیگر خنجر کشیدند

خروشیدن بهادران تهمتن آغاز نقاره و نفیر سورن زلزله در زمین وزمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر و لمعان بر کستوان و جوشن تفسیر **آیهٔ یکاد سنابرقه یذهب بالابصار** ظاهر و مبین ساخت

بیت

در گرد سپاه شعله تیغ   بنمود سنان برقع از میغ

عقاب تیرجهت برنا و پیر دهان باز کرده واژدهای سنان در طعن زمرهٔ صغیر و کبیر زبان دراز کرده

قطعه

در آن میدان سنان آتش‌انگیز   ز بهر طعنهٔ گردان شده تیز
عقاب پر بر آمد سرخ منقار   ز خون پر دلان در روز پیکار

از جملهٔ امرا و لشگریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون وامیر نظام الدین شیخعلی طغائی بافوجی از شیران بیشه رزم آزمای در آن روز درمعرکهٔ ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنك آهنك وزخم تیر مرك تأثیر سفینه

زندگانی جمعی ازسالکان‌مسالك‌پهلوانی رادرغرقاب فنا انداختند اما چون‌عساکر نصرت یزك اوزبك باضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پر موج فوج فوج از عقب بکومك میرسیدند سپاه شاهزادگاه ازمقاومت عاجز گشته عنان‌عزیمت بوادی هزیمت تافتند پریشان وبی سامان هرطایفه از طرفی‌باطراف ولایت‌خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال ومقالش سواره بمضمون این بیت‌مترنم‌بود

بیت

نه بیند ز من دشمن بدگمان　　　بجز روی شمشیر و پشت کمان

مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیرو خنجر خاك معرکه را بخون پر دلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجا می آورد آخرالامر اوزبکان از اطراف و جوانب او در آمده آن شهسوار میدان پیکار رااز اسب پیاده ساخته خواستند که دست و گردن بسته بنزد خان برند امیرشجاع‌الدین ذوالنون‌تن بعجز باز نداده وبدستور جنك میکرد تاشهید شد اما امیر شیخعلی‌طغای با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر پنجه تقدیرشدند وسپاه قدرقدرت‌اوزبك تا بحدود توقوز رباط گریختگان را تعاقب نمودند و آنمقدار غنیمت گرفتند که بنان وبیان از احاطه و کمیت آن عاجز است و قلم و زبان از تعداد اندکی ازآن قاصر✿ عاجزاست ازشرح آن اشیاقلم✿ **والله تعالی بحقایق الامور**

ذکر متفرق‌ومنهدم‌شدن سلطان بدیع الزمان

ومظفر حسین گورکان و سایر امرا و لشکریان از محمد شیبانی خان و وصول رایت نصرت نشان محمد خان بالنك کهدستان

چون از مهب عنایت حق عز وجل در میان رباط امیر علیشیر و منزل هزل نسیم فتح و نصرت و ظفر بر شقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان‌بمقتضای کلمهٔ**الفرارمما لایطاق** عمل‌نموده هر کس بطرفی منهزم گردید سید عبدالله میرزا با جمعی از

امرا بمشهد مقدسه رفته بکپك میرزا پیوستند و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق‌برلاس در حدودسبزوار بابن‌حسین میرزا ملحق گشتند وسلطان بدیع‌الزمان میرزا بظاهردارالسلطنت هرات شتافته آنشب درباغ نومنزل کردند و لحظهٔ‌غنوده سحر چون خسرو خاور علم بر کوه ساران زد متوجه حدود قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهرات در آمد و بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین‌احمد التفتازانی وامیر غیاث الدین ابن امیر جلال‌الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را به طلبید و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر به لشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام فایده نمیگیرد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده‌از سه نوکر بدین بلده در نیامده اند اکابر عرض کردند که برین تقدیر چگونه‌با سپاه اوزبك مقاومت توان نمود بناء برآن پادشاه‌زاده عالیشأن به صد هزاردرد و داغ وداع ملك و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی ازخواص و ملازمان از دروازه فیروز آباد بیرون رفت و از راه تر شیز روی توجه باسترآباد آورد و صباح‌روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده قرعهٔ مشورت در میان انداختند و خاطر اکابر و اصاغر بر سلوك طریق اطاعت و انقیاد محمدخان شیبانی قرار یافته راقم‌حروف عرضه داشت مشعر‌باین معنی درقلم آورد و آن‌نوشته رامصحوب برادر زادهٔ مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند مولانازاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت پیاده و عریان نزدیك به تقور رباط خودرا رسانید به محمد تیمور سلطان و کیفیت حالرا عرض کرد و محمد تیمور سلطان‌او را نزد پدر فرستاد و محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عریضه هرویان در آخر همانروز النك کهدستانرا مضرب خیام‌دولت واقبال ساخت وخاطر بسلطنت‌خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی بر افراخت **سبحان‌من‌لاتسخر فی ملکه‌الامایشاء و هویوتی الملك لمن یشاء وینزع‌الملك ممن یشاء**

بامیر نظام‌الدین عبدالقادر تفویض نمود واقضی القضاتی ممالك‌خراسانرا علاوهٔ آن منصب گردانیده و قاضی اختیارالدین حسین و قاضی‌صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعده استمرار متصدی‌فیصل وقضایای شرعیه ساخت وامر احتساب بلامشار کت غیری بسید صدر الدین ابراهیم وسید زین‌الدین‌بن مرتاض وخواجه‌عماد الدین العزیز ابهری متعلق گردانید ورقم عزل برصفحه‌احوال مدرسان این بقاع که در زمان واقف منصوب گشته‌بودند کشید ونسبت بارباب مناسب سایر بقاع خیرهمین عمل بجا آورد وصدور بدیع‌الزمان میرزا ومظفرحسین میرزا را در ملازمت‌خویش باز داشته فرمان داد که بدستور سابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقتران دهند اما آنجماعت‌را تکلیفات‌مالایطاق کرده‌هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی‌مطالبت مینمود وبا وجود آنکه ازسایر امثال واقران محرر حروف را امتیاز دادند در آن اوقات چندان محنت ومشقت متوجه گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از آنجمله آنکه مبادی‌احوال مولانا عبدالرحیم ازپشت دروازه خویش پایان آمده درمنزل‌جان فریدمیر آخور که نزدیك‌تر بود منزل گزید روزی از گوسفندان که نوکران اوآنچه گرفته بودند شصت رأس گوسفند بامیرسلطان ابراهیم‌ومحرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید جیلانی تسلیم نموده فرمود که در وجه بهای هر گوسفند مبلغ بیست تنگچه خانی که سیصددینار تبریزی باشد جواب گویند ما انگشت قبول‌بردیده نهادیم‌چون روزبیگاه بود و از قبیل نوکران وخدمتگاران کسی همراه نداشتیم که گوسفندان را بجائی رساند التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند که ما صباح کس فرستاده بمنزل خود بریم و قیمت کرده‌جواب گوئیم‌این ملتمس درجه‌قبول‌نیافت و ما بنا کام‌عوض‌عصاهای که بتکلیف در ایام صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی‌برداشته گوسفندانرا در پیش انداختیم و متوجه منازل خویش گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل ازین بچند روز ما را بکسوف تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند باین حال مشاهده نموده تعجب کنان در خنده افتادند وامیر سلطان ابراهیم و این‌ضعیف

را نیز خنده گرفت مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و از وی پرسیدند که سبب گریه چیست جواب داد که خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبك شبانی کنیم اما ندانستیم که در میان بازار خوش بشبانی مأمورخواهیم گشت

شعر

جهان بگشتم و آفاق سربسر دیدم
نه مردمم اگر از مردمی اثر دیدم
ز روزگار همین حالتم پسند آمد
که خوب وزشت و بد و نیك در گذردیدم
درین صحیفه مینابخامهٔ خورشید
نگاشته سخن خوش بآب زر دیدم
که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم
کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت
نماز شام و را خشت زیر سر دیدم

بعد از آنکه هر یك از صدور و مباشران اوقات مولانا عبدالرحیم را بدانچه توانستند خدمتگاری نمودند امیر صدرالدین ابراهیم و این ضعیف را مؤاخذه کرده مبلغ بیست هزار تنگه شش دیناری طلب فرمود پس از گفتگوی بسیار مهم بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنگه از خاصهٔ ما دو کس و جهات دیگر از صدور مباشران اوقاف گرفته زیاده تعرض نرسانند و حال آنکه در آنزمان بواسطه غارت و تاراج هیچیك مالك پنج تنگه نقد نبودیم مع ذالك بعنایت الهی درعرض پنج و شش ماه آن مهم بفیصل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالك خراسانرا در میان اولاد عظام خود منصور و قاسم و یوسف نام تقسیم نموده فرمود که ده دوازده حاصل آن جهت رسم الصدارت گیرند و ده یك برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه‌ها پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفیان مطالبه میفرمود لاجرم رسم الصدارت صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبر که بر افتاد و چون بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان مال و جهات واخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بحال وقف راه یافته بقاع خیر بویرانی روی نهاده بود بنابر اقتضای حکمت الهی که تاریخ هجرت سنهٔ تسع عشر و تسعمایه رسید هیچ صاحب دولتی راتوفیق نگشته که درباب تعمیر و ترویج بقاع معموری و آبادانی

سعی نماید انشاءالله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر تألیف اجزا متوجه خاطر ستوده مآثر اوسق ابواب این مراد بر روی اهل فضل بر گشاید **والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء**

ذکر اتفاق کردن ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا

بجنك و جدال محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان که در نواحی مشهد محاربه و قتال نموده هر دو شاهزاده اسیر سر پنجه تقدیر شدند و بشهادت رسیدند

شاه زاده فریدون فر اسکندر افسر معین الدین ابوالحسن پادشاهی بود به صفت انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتصاف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم‌یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سر انجام مملکت مقرون به صواب و تدبیر صواب نمایش در تمهید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب

بیت

ز رای روشنش گیتی پر از نور ... ز تدبیرش تمام ملك معمور

و چون پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بامارت مرو شاهجهان پرداخت باندك زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابوالفتح محمدخان شیبانی ولایت ماوراءالنهر را مسخر گردانید ابوالحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه سرخس را به حال عمارت باز آورده و بعضی از ذخائر و نفایس اموال بدانجا رسانید و در أوایل سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبك بدیار خراسان در آمد آنحضرت آغروق خود را در آن حصار استوار و مضبوط ساخت و لوای توجه به صوب مشهد مقدس رضویه (ع) بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته و ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نموده اقداح ارغوانی ازدست

ساقیان گلعذار دایر گشت و آواز مغنیان طرب ساز والحان مطربان خوش آواز ازعشرت‌خانه‌ناهید در گذشت

قطعه

شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن روی و گه‌زآواز
بهر مجلس سرودی میسرودند نوای می پرستان میفزودند

در آن اثنا گریختگان معرکه هزل متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه مشروح معروض گردانیدند میرزا ابوالحسن و کپك میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع نمودن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند وایلچیان قمر سیرجهت آن مهم روبطرف بلاد خراسان آوردند باندك‌زمان جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم مجتمع گشته و سپاه جنگجوی درشت خوی با یراق بسیار وصلاح بیشمارآماده کرده آهنك جنك و پیکار کردند و چون محمد خان‌شیبانی ازینمعنی خبر یافت عنان یکران‌همت بصوب دفع‌ایشان تافت و محمد تیمور سلطان‌وعبدالله سلطان باین خدمت مأمور گشته باجنود نامعدود وعساکر نصرت ماثر

بیت

سپاهی همه پر دل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزم جوی

اعلام نصرت انجام بصوب مشهد مقدسه‌حضرت‌امام(ع) بر افراخت وبرسبیل ایلغار بر جناح استعجال طی‌مسافت کرده دو منزل رایکی‌ساختند ابوالحسن‌میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعلی شنیدند امرای عظام را طلبیده درباب مدافعه کار مشورت کردند امیر مبارزالدین محمد ولی بیك باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالك پهلوانی‌رادرظل رایت‌محمد تیمور سلطان وعبدالله سلطان بدینجانب فرستاده وبنفس خویش باندك مردمی‌درالنك کهدستان ایستاده بناء علی هذامناسب چنان مینماید که با جمعی ازاهل جلادت و مردانگی از راه‌غیر جاده دواسبه ایلغار

ارسال داشته بجان امان طلبیدند وفرامین مطاعه درباب آنجماعت صادر شد وهمگنان
بشرف بساطبوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه
معزالدین شبانگاره ومولانا جامی محمد قهستانی برمسند وزارت نشستند وخواجه
شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خوانده میر دیوان املاك و
اسباب غایی شدند و ازاولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین
محمود ملازمت سدهٔ سلطنت اختیار کرد وامیرسلطان محمود روی بتکفیل مهمات
جان وفا میرزا آورد

ذکر فتح کردن ملازمان خاقان گیتی
ستان شیبانی خان قلعهٔ اختیار الدین را

چنانچه در ضمن حکایات سابقه بوضوح پیوست که سلطان بدیع الزمان
میرزا کوتوالی قلعه اختیار الدین را بمیرزا عاشق محمد ولد امیر ساربان مفوض
گردانیده بود دروقت توجه حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیك بن میرزا
سلطان ابوسعید بارقه که بعفت لیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معر که
میر عاشق و محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی دیگر از افراد آحاد که
مجال فرار یافته بودند بحصینت آن قلعه التجا نمودند و نیز صاحب السیف والقلم
خواجه جلال الدین میر کی بآن حصار رفته بود و چون آنجماعت از سطوت
اوزبکان بهرام صولت بغایت هراسان بودند باآنکه مهم شهر باین مرتبه که شرح کرده
شد رسیده بود در محافظت آن قلعه بتقصیر راضی نمیشدند و محمد خان شیبانی را
همگی همت متوجه بفتح آن حصار شده ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد
کو کلتاش فرستاد تا او را از و خامت عاقبت مخالفت بترساند و از عقوبت خدام
بارگاه سلطنت آگاه ایمن کرده بپایان آورند و چون نتیجه بآمد و شد سفرا ترتیب
نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که نقبچیان آهنی کلنك آغاز کندن
نقب کردند چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهر است

مجوف کشته روی بانهدام نمود واز مشاهدهٔ آن انکسار ارکان ثبات وقرارسا کنان حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مو کد گردانیده واز قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار وزمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبدالله مؤاخذ گشتند واموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند وعاشق محمد کو کلتاش درخراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میر کی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که فراش بود بیشایبهٔ نقص نجات یافت و از نوئینان سرا پردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبرلی کو کلتاش بحباله نکاح در آورد و عندلیب بیگم را تیمور سلطان بحریم نکاح خویش در آورد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان وفا میرزا از بیرون درب خویش بدانجا نقل کرده متوطن شد وچون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره تو که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت بنابر آنکه آن از بدایع صنایع آفرید گار است و گرفتن آن بجنك بیرون از حیز مکنت ملوك ذوی الاقتدار بود رای همگنان بر آن قرار یافت که بارسال رسایل امیر زین الدین علیرا بملازمت آورند وخواجه شمس الدین محمدمنشی که بآنجناب رابطه محبت واتحادمستحکم داشت متکفل خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانیدبعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی رابغلاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخائر و اموال

خاصهٔ خودرا نیز تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مسیر کرده از سایر تعرضات ایمن شد

ذکر مذمت حال مولانا عبدالرحیم و

تکلیفهای مالا یطاق نمودن از اکابر و فضلاء و آزار رسانیدن و استحقاق

مولد و منشاء مولانا عبدالرحیم صدر آنست که از قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرده و از آنجا بهرات آمده و بدرس بعضی اکابر و علما رفته روی بکسب کمال کرده و اما چون قابلیت اصلی واستعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت عالم علی الاطلاق ابواب علم ودانش بر روی روزگارش نگشود

قطعه

که حاصل کند نیك بختی بزور — بسرمه که بینا کند چشم کور
توان پاك کردن ز زنك آینه — ولیکن نشاید زسنك آینه

طرفه‌تر آنکه بمجرد آنکه مسئله از هرجا مولانا عبدالرحیم را معلوم شده خود را فاضل و کامل تصور نموده و چون از خراسان بازگشته بترکستان رفت چنان ظاهر ساخت که دربلدهٔ فاخرهٔ هرات بدرس هر کس ار علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم وبعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصواب دانستند و جمعی که عقلی داشتند منشاء این دعوی راحمل بخبط دماغ کردند و دروقتی که محمدخان شیبانی برزین ملك ستانی نشسته بحدود ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گردید پایهٔ منزلتش ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل گرفت واوشخصی بود منقلب الحال ومختلف الاحوال علامات یبوست دماغ وسوداویت مزاج از گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم وسحافت رأی درحرکات وسکناتش هویدا

قطعه

دماغش از جنون دایم مشوش	از آن در قول فعلش بود آتش
زطور عقل فعلش دور بودی	ز قول راستی مهجور بودی

بکرات ازوی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرابا عقول تمامی عقلا بسنجند برهمه‌فایق می‌آیم ودانش من بمرتبه‌ایست که اگرشیخ ابوعلی سینا زنده شود درعین‌مباحثه اورا الزام مینمایم گاهی‌برمسند حکومت وعزت نشسته‌اصحاب علم و فضیلت را تعظیم ننمودی واحیاناً جهت تمشیت جزوی‌مهم بته پیراهن سوار شده تنها دربازارها سیر فرمودی و درمجلس‌شریف اکابرواشراف بی‌وحشت‌پیراهن وتنبان پوشیدی و بمجرد استماع اندك سخنی که به‌مخالفت مزاج او بودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی امانزد خان‌هیچکس راغبیت نکردی و درمنع اوزبکان ظالم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دارالملك خراسان محمد خانرا میسر گردید سادات و مشایخ و قضات وعلما وفضلا وسایر ارباب عمایم را طوعاً و کرهاً بمولانا عبدالرحیم‌رجوع میبایست‌وجناب‌مولوی در مرتبهٔ‌اول چنانچه‌مذکور شده پانزده هزار تنکجه‌خانی یك مثقال ازآنجماعت طمع کرده آنوجه‌را بحصول موصول گردانید بعداز آن‌هر کس ازوی‌التماس مینمودند مبلغ‌دیگر طلب‌میفرمود و مشکلترین امور که درآن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگر فی‌المثل عزیزی ده درروز متعاقب‌ملازمت او کردی‌وهرروز تحفهٔ لایق‌وتبر کی مناسب‌در نظرش آوردی درروز یازدهم چون اورا دیدی، بازپرسیدی که این چه کس است ومولاناعبدالرحیم در اوایل شیخ‌الاسلام را فی‌الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمی‌نمود اما چون این زمره در مجلس‌خانی آغاز آمد وشد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمهٔ ایشان فراخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجا آورد و منصب مناسب جهت هریك تعیین کرد وبمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ‌الاسلام التماس نمود که بدستور ایام سابق منصب موروثی خود را قبول نمایند وامیر جلیل القدر قضایا

نمائیم و نا گهان بر سر دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنك بر افروزیم و تلاش آبروی خود کرده خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم زمرهٔ دیگربر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم آنست که ابوالحسن میرزا با طایفهٔ از سپاه به حصار کلات رفته آن قلعهٔ را مظبوط سازیم و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و اعقاب متین را معسکر ظفر اثر ساخته به طریقهٔ قدیمه بمدافعهٔ اعدا پر دازند ✿تا به ببینم که از غیب چه ساطع گردد ✿ و جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملك بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنك و جدال بر گشائیم ابوالحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث اختیار کرده متوجه محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان گشتند چون آفتاب اقبال آن دودمان بحد زوال رسیده بود از موضع سنك بست مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قراردادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده درنواحی آن منزل متبر که بمحاربهٔ اوزبك پردازند و از آنجانب تیمور سلطان و عبدالله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعت که حرکت مینمود بازایستاده بتأنی آغاز طی مسافت کردند ناگاه‌خبر مراجعت ایشان استماع نموده باردیگر برجناح استعجال روان شدند و در صباح که ابوالحسن میرزا و کپك میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت ازباده‌شبانه سر گردان شده بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبه خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند مخبربمشهد رسیدو این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکر بهرام قهر در طرق‌نزول اجلال فرمودند و ابوالحسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نقاره و نفیر اشارت فرمود و بعد از اجتماع‌سپاه و مکمل شدن بهادران‌رزم خواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف اوزبکان انعطاف‌دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان وعبدالله سلطان ازآب‌طرق گذشته برانغاروجوانغاروقول‌لشکرمقرب شعار رابمردان روزگار و شیران بیشه شکار آراسته بودند و مشمر جنك وحرب و آماده طعن و

ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیو خوی و پر دلان رزم جوی اسب جلادت بر انگیخته در میدان کین تاختند و از وفور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبهٔ زرنگار و لمعان سر نیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده و دیدهٔ مردان خیره گردید

قطعه

پیوسته بچرخ گرد لشگر   بر پشت نقاب مهر انور
از سرسری و ذلیلی آنروز   شد قبه چو مهر عالم افروز

تیغ یمانی آغاز سر افشانی کرده مرغ روح انسانی از تنگنای قفس بدن خاکی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیانه پرواز نموده مغز سرو گردن سردارانرا اطعمه گردانیده حتی خط آیت **کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام** بر ناصیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد پیکر از خون پردلان برنك یاقوت احمر بر آمده ریك بیابانرا گونه لعل و مرجان کرامت فرمود

قطعه

ای شعله شمع هر سنانی   شد سوخته قد پهلوانی
ازعکس زمین که غرق خون بود   فیروزه چرخ لعل گون بود

محمد محسن میرزا که ازوفور شجاعت ودلاوری هفت‌خان اسفندیار رامعتبر ندانستی و بوقت پیکارتیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی‌در آن روز با طایفهٔ از خواص خود که هریك شیر بیشهٔ هیجا و نهنك‌دریای و غابودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله مبارزی بر خاك هلاك انداخت هر پهلوانی که بخسرو پیلتن در آویخت اگر خود کوه آهن بود از خود فرو ریخت و هر آن

صف؛ که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد اسکندر بود اجزایش از هم گسیخت

قطعه

چو آن‌شیر دل سوی‌میدان‌رسید　　بهر حمله پیلی بهم بر درید
بهر سو که آن پیلتن رونهاد　　ز خون یلان خاك را رنك داد

اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده‌بر آن کشش‌و کوشش مترتب نگشت و شکست در سپاه خراسان افتاده مهم از تدبیر برنا و پیر در گذشت و امیر بابا محمود ولد بابا حسن که سالها در سلك محرمان خاقان منصور منتظم‌بوده بمنصب‌مهرداری قیام‌مینمودبا جمعی کثیر از رؤسای‌لشکر شاه زادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاك هلاك افتادند و بقیة‌السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی قهر و ستیز شاه زادگانرا در میان گرفته اسیر سر پنجهٔ‌تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود بردند وبضرب شمشیر آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای در انداختند

قطعه

فلك را سر انداختن شدسرشت　　نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس‌را که آخر نکشت　　که‌درمهر بزم‌است‌ودر کین‌درشت

ذکر محاربه و مقاتلهٔ ابن حسین میرزا با
محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان و فرار
نمودن‌ابن حسین میرزا

شاهزاده سعادت انتما ابن حسین میرزا بحسب سن اگر چه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خورد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع خبر واقعه هزل بخیال‌بخت آزمائی و نیت کشور گشائی بر زین ملك ستانی نشسته از ولایت قاین که سیور غال عمال او بود بجانب نیشابور وسبزوار شتافت وامیر برندق برلاس و عبدالباقی

میرزا بموکب عالی شاه زاده پیوست و جمعیت تمام در ظلال رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید وپس از شهادت ابوالحسن میرزا ومحمد محسن میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدانجانب شتافته ابن حسین میرزا بر اعدا مطلع شده موضع یکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنك و پیکار گردیدند بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی نمونه بصور اسرافیل در قالب جان‌دمید وصوت کرنای بلند گشته بمسامع ساکنان حصارافلاك رسیدافواج آن‌دولشکر مانندامواج سپهراخضردرجوش آمدند ودست برتیرو کمان وسیف‌وسنان‌برده خروش‌برآوردند سهام‌چهارپراز آشیانه کمان گردان‌صفدرچندان‌در پرواز آمد که‌نقاب کحلی بررخسارهٔ آفتاب بست‌وپیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری جسته مانند پند دلپذیر در دل جوانان نشست شعله سنان جان ستان چون برق لامع خرمن حیات میسوخت وفروغ خنجر صاعقه الساطع نایرهٔ بیدادمی‌افراخت ابن حسین میرزابادلیران لشکر خراسان برمخالفان حمله کرده همچنان‌شیر ژیان میغرید و بزخم‌شمشیر خون‌افشان سینه‌پهلوانی پهلوانانرامیدرید و لشکر قیامت اثر اوزبك مثال پلنك زود آهنك به صرصر جلادت آتش جنك‌می افروختند و به خدنك خارا گذار عقد ثریا بر کمربند جوزا میدوختند و در آن روز مبارزان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش بر داشتند و عبدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا بر افراخت‌و چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشگر اوزبك در ظل رایت محمد تیمور سلطان وعبدالله سلطان جمع آمدند وبیکباربر سپاه خراسان که اکثر ایشان‌باولجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکرفتح و ظفر امیدوار گشته بود بکلی شکست یافته دل از ملك و مال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی‌میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از امرای‌خراسان در معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی از رؤساء سپاهیان اسیر سر پنجه تقدیر گردیدند ابن‌حسین میرزا بعدازفرار از آن معرکه خونخوار

بتلقین ملهم غیب و الهام تلقین لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث **مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح** عمل نموده بکشتی عاطفت گوهر بحر نبوت التجا بیابد کرد تااز طوفان نوایب روزگارنجات یافته بجودی فراغت و اصل شویم وبمقتضای فحوای **انی تارك فیکم الثقلین** بسایه عنایت مهر سپهر فتوت پناه می باید جست تا از آفتاب حوادث خلاص شده بعنایت عافیت فایز گردیم اینمعنی را با بعضی از خاصان که همعنان آن شاه زاده فریدون فراز معر که یکدر بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصردر امضای این عزیمت است استظلال بظلالات رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت است لاجرم ابن حسین میرزا به صوب اردوی کیهان پوی درحر کت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه شرف پایبوس که نهایت تمنای پادشاهان کشور گشاهمان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب و بانعام اثواب زردوزی و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نا معدود مخصوص گشته بقیه اعمار در دولت و کامرانی بسر برد

قطعه

برین استان هر که ساید جبین | باقبال و دولت شود همنشین
که آمد برین در ز روی نیاز | که برهر دو عالم نشد سر فراز

ذکر گفتار در ایالت نشستن خاقان شیبانی خان در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان و امیران

چون قدرت مالك الملك علی الاطلاق عزشانه خلعت با نهمت **والله یؤتی ملکه من یشاء** بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت وبه صرصر بی‌نیازی خرمن جمعیت اولاد والانژاد خاقان منصور را پریشان گردانیده هر یك ازایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملك ملك بخش پرداخته هر یك از امرا و سرداران سپاه رابمنصبی لایق نوازش نموده در بارهٔ محمد تیمورسلطان

و عبدالله سلطان که در معرکه‌شاه‌زادگان عالیمکان غایت‌شجاعت وجلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرموده چنانچه سابقاً مذکور گشت منصب حکومت و داروغگی هرات بجان وفا که او را خواجهٔ خورد نیز گویند تفویض پذیرفت اقبم چهره روی بداروغگی ولایت فوشنج آورد وسید هادی خواجه ولدسید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کردولایت سبزوار متعلق به تنش بهادر گشت و علم ریاست قنبر پی درمرو شاه جهان ازایوان کیوان در گذشت رای درباخرز بفرمان فرمائی قیام نمودو ایل امان در تر شیز ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه‌سلطان که پسر خورد پیر محمدخان وخواهر زادهٔ پادشاه عالیشان ظهیر الدین محمدبابر بود در آمد و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در خدمت شاه زاده بوده بسر انجام مهام ملك و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا نیز حاکم گشت و در خلال‌این احوال حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین‌باسپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار برافراشت و اولاد امیر ذوالنون شاه شجاع بیك و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت ورود بحدود قندهار در قریهٔ جلیك که در نیم فرسخی آن بلده واقعست بین‌الجانبین غبار جنك و شین ارتفاع یافت و کشش و کوشش وفور بظهور آمده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم پادشاه خجسته شیم وزید مردم اسیر ذوالنون عنان بوادی فرار تافته مملکت‌قندهار وزمین داور در تحت تصرف پادشاه فریدون فر در آمد و خزاین امیر ذوالنون را که در مدت حکومت انداخته بود بر امراو سران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را به برادر عالی خویش سلطان میر ناصر تفویض فرموده آنگاه بکابل باز گشته در کنف دولت و اقبال بمستقر سریر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این‌اخبار شنید عزم تسخیر آن سر زمین کرده بپای پهلوانی متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور معسکر

ظفر اثر شد شجاع بیك و میرزا مقیم با پیشکشهاء لایق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی حاصل کرده عنایت و رعایت یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبدالله سلطان برسم منقلای پیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع شد در ارك قندهار تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده عبیدالله سلطان وامرای ارغون رااستقبال نموده شرایط اطاعت وانقیاد بجای آوردند و اوزبکان آغاز محاصرهٔ قلعه کرده متعاقب مواکب کواکب مراتب خانی نیز به ظاهر آنحصار رسیده کار محصوران باضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا بنیاد آمدوشد کرده و چنان مقرر شد که شاه زاده فی الجمله پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود و آن گاه سلطان ناصر میرزا چندسر اسب ارسال داشت ومحمدخان روی بدارالسلطنه هرات آورده شاه زاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطهٔ قندهار ازوجود شریف آنحضرت خالی گشت شاه شجاع بیك بمقتضای فرمان محمد خان شیبانی مستقر سریر ایالت خود خرامید و بتدارك اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدودقندهار بود امیرمحمد ولی بیك غاشیهٔ اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفت و بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور درتحت تصرف امیر محمد ولی بیك میبود و در آن حصار استوار از قبل خود جناب امارت مآب امیر تروی بابا که درسلك نوابش انتظام داشت بلوازم حکومت مشغول میفرمود چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالحسن میرزاو کپك میرزا جام شهادت در کشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیك عنان فرار بصوب طبس انعطاف داد اما بعد از وصول به خلاف امیر تروی بیك بابا اظهار عبودیت نواب شاهی کرده ابواب دولتخواهی بر رویش بگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بهرات آورده پیش از آنکه محمد خان از قندهار باز آید بمقصد رسیده مولانا عبدالرحیم که در آن بلده بود او را مستمال گردانید

چون محمد خان شیبانی ازسفر قندهار کامیاب و کامکار باز گشته در دارالملك خراسان نزول اجلال فرمود امیر محمد حسب الحکم متوجه ماوراءالنهر گشتو هم در آن اوان امیر ناصر الدین عمر بیك وفا دار و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان بسفر ماوراءالنهر مأمور گردیدند و جمیع ایشان به صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم در آن اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه یکدر اسیر گشته بود باجل‌طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطانعلی ارغون از سیستان بملازمت خان گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت‌برصفحات احوالش‌تافت و روزی چند درخدمت بوده‌اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل‌مقدر مفوض بعقبی و حکومت مملکت سیستان بقاضی منصور میرزا که برادر قنبر علی میرزای کوکلتاش بود در گذشت و چون سیر خسرو ثابت وسیار در بروج شمال بنهایت‌رسیده هواآغاز دم سردی نمود حریف خریف گشت فضای‌باغ وبستانرا‌ازبرك و بار عاری گردانیده خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراءالنهر اعلام ظفر غلام بر افراخت و از اکابر خراسان امیر محمدبن‌ابوسعید و قاضی اختیارالدین‌حسین و امیر صدرالدین یونس و قاضی صدرالدین محمد الامامی را همراه برده تمامی بزرگانرا بانعام واحسان بنواخت بعد از عبور از گذر جارجوی ببخارا شتافته‌چند روزی در آن‌خطه از رنج راه برآسود آنگاه بسمرقند فردوس مانند خرامیده‌قشلاق فرمود و در آن زمستان که محمد قاسم میرزا از کنار معرکه یکدر به طرف‌ابیورد گریخته بود لشکری در هم کشیده بمشهد مقدسهٔ‌رضویه شتافت وسید هادی‌خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان یکران بجانب مرو شاه جهان تافت چون این خبربه ماوراءالنهر رسید عبیدالله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردیده در نواحی مرو سید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته‌باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و به طرف مشهد نهضت فرموده در سرعت لوازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم‌میرزا چون خبر توجه‌اعدا شنوده دل بمقاتله نهاده

و مشهد را کوچه بندفرمودوعبیدالله سلطان باسپاه فراوان بدانجا رسیده بین‌الجانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزادر اثنای کروفر مهم اونیز از هم‌درگذشت جنود بهرام قهر ماوراءالنهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را بتیغ ستم کشتند و آنگاه سید هادی خواجه در آن خطه‌بار دیگررایت ایالت بر افراخته وعبیدالله سلطان عنان مراجعت انعطاف‌داد کیفیت این‌فتح را عرضه داشت نموده بسایهٔ‌سریر اعلی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن زمستانرا در سمرقند فردوس نشان بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجا آورد

ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بجانب جرجان و اقتران شاه زادگان در استرآباد و انتقال نمودن مظفر حسین میرزا ازین عالم پر ملال

روزجمعه هشتم‌ماه‌محرم‌الحرام‌سنهٔ‌ثلث‌عشروتسعمائه که‌بدیع‌الزمان میرزا ومظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دارالسلطنت هرات را وداع کرده آن یك از باغ نو و این یك از باغ شهر بر اسبان باد رفتار نشسته روی‌بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان بامیدامداد شجاع بیك که در ولایت گرمسیر و قندهارفرمان بر دار بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول به حدود قندهار از شجاع بیك طریقه نا مرضیهٔ‌بیوفائی مشاهده‌فرموده‌رایت عظمت بصوب ملك نیمروز برافراخت وکس بنزدامیر سلطانعلی روان ساخت و او امتثال فرمان واجب‌الاذعان بجاآورده باردوی عالی راهی گردانیدآنگاه‌بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه‌جرجان شد و مظفرحسین میرزا نیزتشریف‌بهمان جانب‌عزیمت نموده‌بود لاجرم دردارالفتح استرآباد نوبت دیگر مقارنه سعد ین دست داد و آن دو برادر نیك اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند ومیرزا فریدون‌حسین را که پس از فوت برادر اعیانی‌محمد حسین میرزا در استرآباد علم حکومت بر افراخته بود بایالت دامغان فرستادند و

چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدارالسلطنت هرات رسید حجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیکی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند واز سپاهیان الوس تیموری که هر یك در یك بلده ازبلادخراسان مانده بودند بدانجانب توجه نمودند کرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا جمع آمدند اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضهٔ صعب مبتلا گشته اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در تداوی آنمرض و ازالهٔ عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت از وجه ضعف صفت قوت نپذیرفت و عندلیب روح پر فتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال ازصرصر بیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب در فلك استقلال از اوج برج شرف و کمال روی بحضیض خانه و بال نهاد

قطعه

ز بیداد سپهر و دور ایام بمرد آن خسرو نیکو سرانجام
هنوز ازغصه آن جور و بیداد سیه پوشید اهل استرآباد

سلطان بدیع الزمان میرزا درمفارقت آن برادر والا گهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت سوگواری پوشیده و مهد علیا خدیجه بیگی آغاز صعوبت هجرت آن پسر خجسته سیر جیب شکیبائی چاك زده نوحه و زاری بر سپهر زرنگاری رسانیده

قطعه

بناخن روی خست موی بر کند ز افغان غلغله در چرخ افکند
ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای خونخوار

عاقبت همگنان دست در حبل متین تحمل و اصطبار زده به تجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و به ختمات آیات بینات واطعام طعام و تصدقات روح شریفش را شاد فرمودند و سلطان بدیع الزمان میرزا ازلباس تعزیت مانند خورشیدازعقده

کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت واز غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش وعشرت نهاده نوای پر صدای ارغنون ازفلك بوقلمون در گذشت و هنوز یك سال تمام از وصول استرآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمدخان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود

ذکر عبور ومرور نمودن خاقان کشورستانی

شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر جرجان

شعر

سلطان ربیع چون دگر بار ‌‌‌‌‌‌ زد خیمه بطرف دشت و کهسار
از سبزه و گل سپه عیانکرد ‌‌‌‌‌‌ آهنك حریم بوستان کرد
از سرو سهی علم بر افراخت ‌‌‌‌‌‌ از عرش رعد سورن انداخت
از خنجر آبدار سوسن ‌‌‌‌‌‌ بگرفت تمام صحن گلشن

سالك طریق کشور ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب تیغزن ومانند ماهی‌جوشن پوش از آب آمویه عبورنموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت‌جرجان فرمود وچون کنار آب مرغاب در اترك مضرب خیام سپاه نصرت یزك گشت‌منشیان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان نشانی در باب استمالت جناب سیف الانامی مظفر بکچی در قلم آورده مصحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار بجانب دشت و مرغزارسوار شود آن نشان بجناب سیف‌الانامی رسیده در ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برد و آنحضرت‌از قرب وصول اعدا خبر یافته دانست که باستطاعت سپاه جرجان باخان کشور ستان بمیدان مقاتله و مقابله نمی توان آمد و با امرا و ارکان دولت آغاز مشورت کرده بنا بر استصواب سیف‌الانامی احترام عتبه کعبه مرتبه نواب شاهی بست و عنان یکران بصوب عراق وآذربایجان انعطاف داده میرزا محمد را درقلعه

دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت و در مسافت مسارعت نموده در
اثنای راه جناب سیف وامیر یوسف علی کو کلتاش از مو کب سلطانی تخلف‌ورزیده
و جناب سیف الانامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی شده‌چون بپایهٔ سریر خلافت
مسیر رسید باصناف و الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان برأی
آنجناب مفوض گردانید امیر خواجه احمد صفرات که سالهای‌فراوان در خدمت
خاقان منصور و مظفر حسین گور کان بسر برده بود و در روز واقعه هزل بدر گاه
خاقان عالیجاه شتافته بود بایالت آنولایت‌تعیین یافت آنگاه خاقان گیتی‌ستان کمند
همت بر کنگرهٔ تسخیر بلدهٔ دامغان افکند پس از وصول بظاهر آن شهر جریك
بهرام قهر ماوراءالنهر آغاز محاربه و محاصره کردند و ملازمان فریدون حسین
میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان آوردند بعد از چند
روز شاه زادگان آثارعجزوانکسار برصفحات احوال‌خودمشاهده نمودند وایلچیان
سخندان بآستان اقبال آشیان محمد خان فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان
طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را بانعام و احسان نوازش نمود و عهد و
پیمان در میان آورد که چون ازقلعه دامغان بیرون آیندو ترك حرب و عناد گیرند
اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرسانند بلکه آن دو شاه زادهٔ صاحب سعادت را
مشمول‌الطاف بی‌پایان گردانده‌خواهدشدآنگاه‌فریدون‌حسین‌میرزاومحمدزمان‌میرزا
دروازهٔ شهر بر گشاده‌بدر گاه‌محمدخان شتافتندوملحوظ‌شفقت‌شده‌عنایت‌یافتندپس از
چند روزمحمدزمان‌میرزارخصت‌رفتن‌بجانب آذربایجان‌حاصل‌نموده‌و فریدون‌حسین
میرزابی‌استجازه‌ازاردوجداشده‌بکنار آب اترك و منازل‌تر کمانان توجه فرمودوچون
فتح ممالك‌جرجان وتوابع آن‌محمدخان شیبانی راتیسیرپذیرفت لوای کشور گشائی
ارتفاع یافته ازولایت [illegible]ان تا ولایت و نهایت بلاد تر کستان در تحت تصرف‌اونیز
قرار گرفت تابستان در النك رادگان قبهٔ خیمه و خر گاه باوج مهر و ماه رسانیده
ییلاق کرد و زمستان به‌ماوراءالنهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی‌بتاخت
دشت قبچاق روی می‌آورد و دراواخر سنهٔ عشر و تسعمایهٔ از قایم سلطان که در آن

اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت ومردانگی و کثرت خیل و حشم
امتیاز داشت شکست یافت و درحین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه‌خان
بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان‌حال ازخراسان معاودت نموده‌بسر
اقوام هزاره ونکودری که در کوهستان گرمسیرو زمین داور می‌بودند لشکر کشید
و چون آفتاب اقبالش بسرحد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش
نتوانست برد و در اوایل شعبان سنهٔ ست عشر و تسعمایه در حالی که بسیاری از
سپاهیان اوزبك اسب ویراق بباد فنا داده بودند بدارالسلطنت هرات آمدند وچون
روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون‌پادشاه
ربع مسکون را از عراق و آذربایجان بطرف خراسان استماع نمود لاجرم متحیر
و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شاه جهان گریخ و در حدود آنولایت
بسر پنجه قوت دولت‌شاهی **لازال مصونة عن و صمته‌التناهی** نقدحیاتش ازهم
بگسیخت چنانچه در ضمن‌وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح سمت تحریر
خواهد یافت و پرتو اهتمام کلك عنبرین فام بتفصیل این اجمال خواهد پرداخت

قطعه

توفیق الهی اگرم یار شود　　الطاف شهنشی مدد کار شود
شرح‌سخنی که گشت‌مجمل‌مسطور　　از رشحهٔ کلك من نمودار شود

اکنون وقت آنست که قلم ستوده رقم مآل حال اولاد خاقان منصور میرزا
سلطان حسین را درحیز بیان‌آورد بعد ازآن همگی همت وجملگی نهمت برتحریر
جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد **منه الاعانت والتائیدانه کریم‌مجید**

ذکر کیفیت عاقبت حال و مآل میرزا بدیع الزمان

وانتقال او از جهان پرملال درشهر اسلامبول وخروج میرزا محمدزمان ولد او درجرجان

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنای ستوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت ابوالحسن میرزا ومحمد محسن میرزا ومحمد قاسم میرزا درمشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند واز ابوالحسن میرزا سلطان محمد بایقرانام فرزندی ماند که در سن سه سالگی آن شاهزاده را در روز واقعه پدر بعضی از ملازمان بطرف باورد ونسا گریزانیدند وظاهراً بعد از چندسال که در آنحدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان در استرآباد فوت گشت چنانچه گذشت واویك دختر داشت مسمات مهرانگیز بیگم هم درآن ایام که محمد خان هرات را فتح کرد بحبالهٔ نکاح عبیدالله سلطان درآمد وچون یکدوسال باوی بسر برد من الجانبین بمفارقت اتفاق افتاده روی بخراسان آورد و حالا که تاریخ هجری سنهٔ تسع وعشرین و تسعمائه رسیده این مستوره بی آنکه در تحت امر ونهی شوهری شود در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه ازحصار دامغان بیرون آمدو بمیان تراکمه تکه رفت درشهورسنهٔ خمس عشر و تسعمائه که محمد خان شیبانی لشگر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندك سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان آمده برقلعهٔ قلات استیلا یافت وحاکم مروشاه جهان قنبر پی چون ازین واقعه خبرشنید باجمعی کثیر از جنود اوزبك متوجه قلات گشت وشاهزاده بجهت قلت اعوان وانصار ازمحافظت انحصار عاجز آمده قنبر پی را فتح میسرشد و فریدون میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فناداد اما ابن حسین میرزا چندسال درظلال دولت نواب کامیاب شاهی در فراغت بسر برد و در شهور سنهٔ تسع عشر وتسعمائه در کاشان بعلت فجاهٔ روی بعالم

آخرت نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون ازدست بردسپاه محمد خان اندیشیده
از مملکت جرجان عازم ملازمت پادشاه عالمیان گشت وخبر قرب وصول اوبمسامع
علیه نواب سده سنیه رسید بیرام بیك قراباغی حسب الحکم آنحضرت را استقبال نمود
و در روزی که شاه منصور دین پناه مانند جمشید خورشید برتخت حشمت و کامرانی
نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام
آراسته بود بیرام بیك آن خسرو سعادت انتما را به مجلس اشرف اعلی درآورده و
بدیع الزمان میرزا بشرف دست بوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار
گرفت وباصناف نوازش و التفات اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه
عالم پناه بیرون رفت ودر منزلی که جهت اقامتش تعیین کرده بودند نزول فرمود
وچون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید بموجب
فرموده بملك ری رفته ساکن گردید وبنا براطوار ناپسندیده سلطان بایزید برلاس
وشیخ عبدالله بکاول که به تنك آمده بود نزد داروغه آنولایت میر احمد در بیان
شکایت ایشان زبان گشود و میر احمد هردورا قتل نمود آنگاه بدیع الزمان میرزا
فی الجمله باسپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استرآباد شد وحاکم
جرجان خواجه احمد ازدرحرب برآمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست
داد ومحمد علی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب ترین خلایق بود وبحسن سیرت
ولطف طبع وحدت فهم ازامثال واقران امتیاز داشت در آن جنك شهد شهادت چشیده
شکست برلشگر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه بافوجی ازخواص از
معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت وتاحدود تته شتافته حاکم این
مملکت فیروز آن حضرت را استقبال کرده مراسم تعظیم و اجلال مرعیداشت و
بفراخور همت خویش پیشکش وساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده
بریکسال در میان هندیان بسر برده نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست
و در شهور سنهٔ تسع عشروتسعمائه درخراسان بآستان ملك فلك آشیان رسیده ملحوظ
عین التفات گردید ومصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفته درآن مملکت

از امر ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی آن‌حضرت را بفراجابت اقتران داده مقررشد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان‌تبریز هر روز مبلغ هزار تنگه در وجه معاش او سر انجام نمایند و در رجب سنه عشر ین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای مالك الملك واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده معزز ومکرم‌همراه خود باسلامبول برد و میرزا بدیع‌الزمان بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمه **وماتدری نفس بای ارض تموت** صفت حال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی **یاایتها النفس المطمئنه** را لبیك اجابت گفته بهزار حسرت در گذشت

قطعه

ایدل نبود دولت دنیا جاوید　　ز نهار وفا مدار از دهر امید
انوار کمالت رسد آخر بزوال　　هرچندبراوج‌ملك باشی‌خورشید

رباعی

خورشید حیات کی‌بود پاینده　　دایم نبود نور بقا تابنده
چه‌شه‌چه گداچه‌خواجه‌وچه‌بنده　　باشد همه را پیك اجل آینده

کل‌شیی هالك الاوجه له‌الحکم والیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بعالم فنا افشاند ازوی یك‌پسر یادگار ماند و هوالسلطان العظیم‌الشان محمدزمان میرزا که از قلعهٔ‌دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم‌پناه شاه شتافت وتاشهور سنهٔ خمس وعشرین و تسعمائه در ملازمت شاه بود و چون شاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی ازمردم از آن یورش تخلف کرده‌و روی باسترآباد آورده‌بعد ازوصول بحدود هزار جریب‌قاصدی نزد حاکم آنولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاددعوت کرد امیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که در باره آبا واجدادش ثابت داشته مثال مخدوم زاده راامتثال نموده باهزارسوار بخدمت‌شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر

بسمع بیرغیب بیك تالش که از قبل برادر خلف بیك حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاه زاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد در آمده کلانتران آنولایت راباصناف لطف واحسان‌نوازش نمود از آنجمله‌خواجه غیاث الدین توشکچی که برادر بزرگتر جناب سیف‌الانامی خواجه مظفر بوداورا بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر نیك اختر آنجناب ابن یمین بیك را پروانجی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را بآقامیر کفشگر داد و جهت طلب متابعت و فرمان برداری رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد وآن‌مردم طریق اخلاص وخدمتکاری مسلوك داشته جمعی کثیر ازرؤسای ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتگاری آن در درج شهریاری بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطان سیف‌الانامی خواجه نظام الدین محمودوفرزندارجمندش امیر محمدمظفر که در موضع حصین تحصن نموده‌طریق مطاوعت بجای نیاوردندومحمد زمان میرزا به مجرداین‌فتح خود راپادشاه‌باستقلال تصور کرده روی ببساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه هر صباح در بارگاه عشرت دست گاه او جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلك دایر بود وهر شام آن شاه زاده خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود ودر خلال این احوال‌جناب سلطان‌سیف‌الانامی ازخراسان‌متوجه‌آذربایجان شد و در منزل کلید رجز استیلای محمد زمان میرزا باسترآب استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت وبرون‌سلطانرا که حاکم آنولایت بودبخود ملحق گردانید دیو کدین بیك نیز از عقب رسید بنابر آنکه بسبب‌خبر وصول سلطان سلیم‌به‌تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سیف الانامی وسایر امرابتأنی طي مسافت مینمودند چون بقریهٔ جوارشان رسیدند قراویس قورچی از درگاه‌عالم

پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام سیف الانامی در باب انتزاع ملك جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امرای عالیشان مبتهج و مسرور گشته بادای صدقات ونذورات پرداختند وعزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند ودراثنای راه قاصدوداروغه بسطام رسیدوسرخواجه میر کفشگررارسانیده کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزامحمدزمان بافوجی ازسپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی ازقرای آنولایت بودباتفاق بعضی ازمردم جلد سرراه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال دادوبقوت دولت شاهی خواجه میر درآن معرکه کشته گشته محمدآقا سرش را پیش سلطان وامرا ارسال داشت وایشان باینمعنی تفال نموده بدهانه استرآباددرآمدند وچون خبرقتل خواجه میر بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب و متألم نزد محمد زمان میرزا رفت و کیفیت حال بعرض رسانید و شاه زاده را براخذو قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیك ترغیب و تحریص نمود و امیرحسین هزار جریبی نیزمدد علت شده آن دوخواجه عالیشان را مؤاخذ و مقید گردانیدند و درروز محاربت بشرف شهادت رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزار جریبی و سروران الوس صاین خانی و کرایلی از استرآباد بیرون خرامید و مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود وامیر مظفر بانوابع و نواحق و میرزا علی قلندربیکی با دویست کس و سید فخرالدین کیوسری وسلطان قبول اغلی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه که پانزدهم ماه رمضان سنهٔ عشرین و تسعمایه بود در حدود آق مشهد که از آنجا تا استرآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود ومنقلای هر دولشکر بریکدیگر تاختند و از هر دوطرف دو سه کس کشته شده بواسطهٔ غروب آفتاب جهانتاب که نقاب ظلمانی در پیش قوت باصرهٔ انسانی حایل گشت هر یك از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح روز شنبه باز صف قتال آراسته همت

بر افنای و اعدام یکدیگر گماشتند و تیغ یمانی در کف سالکان مسالك پهلوانی آغاز سر افشانی کرده و نیزه خطی خط فنا بر صفحهٔ احوال پیر و برنا کشیده و لوازم سر بازی بجا آورده سفیر تیر مرك تأثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خون بار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی وبمحض لطف وعنایت الهی عروس فتح وظفر در نظر جناب سیف‌الانامی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده دست تقدیر ملك قدیر روزنامه‌جمعیتش در نوشت و امیرحسین هزار جریبی‌بوطن مالوف خویش گریخته محمد زمان میرزا به میان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الانامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستر آباد شتافته روزی چند از راه بر آسوده و چون عوض سلطان که حکومت استر آباد بموجب فرمان شاه دین پناه والاتژاد نامزد اوشده از نیشابور بجرجان رسیدباتفاق جناب سیف‌الانامی‌قاصد استقبال محمد زمان میرزا گشت و صبحی شاه زاده از قرب وصول امرا خبریافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آنمردم اوقات گذرانید درآن اثنا استماع نمود که امیر زاده شاه و امیر محمد بن ارد و شاه که در سلك امرای سلطان‌بدیع‌الزمان میرزاانتظام‌داشتند در خراسان‌خروج‌نموده کوهستان‌غرجستان را تسخیر فرموده ونیز این خبر متواتر شد که امیران‌خراسان و جرجان موجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده‌بنابر آن میرزامحمد زمان ازراه‌بیابان ابیورد متوجه غرجستان‌شده و آن‌مسافت بی نهایت راباندك زمانی طی نموده‌چون ببرکات الوم که داخل ولایت مذکور است رسید امیر اردو شاه که در آن وقت در کوه راغ ساکن بود موکب شاه زاده را باقدام اخلاص نثار استقبال فرمود از اسباب سلطنت که تحریر آن موجب اطناب میشود آنچه ممکن او بود سر انجام نموده و مسود اوراق در قریهٔ که داخل ولایت غرجستان است و بکوه راه اتصال دارد توطن داشت وچون ازوصول میرزا محمدزمان خبر یافت‌رعایت تربیت‌وعنایت خاقان منصور و سلطان بدیع‌الزمان میرزا مقتضي آن گشت که در مصاحبت امیر

امیر کمال‌الدین یونس بن امیر باباعلی که آنجناب نیز درقریهٔ مذکوره متوطن بود بکوه راغ شتافت و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا رسانید و آنحضرت از غایت لطف بنده موروثی را نوازش نموده فرمود که بدستوری که در ملازمت آبای ما می‌بودی من بعد خدمت ماميبايد كرد و هيچ وجه مفارقت و مباعدت جایز نمی‌باید شمرد راقم حروف هر چند بمعاذیر دلپذیر تمسك جسته ازارتكاب مشقت ملازمت استعفا نمود بجائی نرسید و مخدوم زاده اسب و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن‌زمان حاکم خراسان بود اظهار نمود و بعضی از قصبات هرات را اردوشاه تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر اقوام هزاره و قبایل کلندری کشیده اسب و گوسفند بسیاراولجه کرد و از آنجا بغور شتافته به عنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخر الدین اسبان راهوار و شتران بار بر دار و اجناس نفیسه گرفته بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فراز آن سفر مراجعت کرده روز چند در حفران رحل اقامت انداخت در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیوسلطان که در بلخ حکومت مینمود آن‌مملکت‌را به محمد بهادر سپرده بنفس نفیس عزم درگاه عالم‌پناه کرد وبنا بر آن محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سرافتاده و درماه سنهٔ احدی عشر و تسعمائه از خفران باسپاه‌فراوان عازم سانو چهاریك‌شدند و درآخرماه مذكوربقريه باد رسیده در آنموضع بآداب سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکور درآمده طرح قشلاق انداختند ودر آن‌زمستان ملوك دره حلوف وبروان عبدالعلی ونجم‌الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده وپیشکشهای لایق گذرانیده ایماقات ولایت سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بردوش گرفته باردو ملحق گردیدند و چون فصل زمستان بپایان رسیدورخوت سبزه‌ورياحين بفضای صحراوبساتين كشيدنسايم‌سحری

جهت گشادن قلعهٔ غنچه جنبش نمود و گل برفراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هواحکم فرمود محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه تصمیم عزیمت تسخیر بلخ کرده جرزوان را مرکز رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادر روی گردان شده روی باردوی عالی آورده بدعاگوئی و ثناخوانی بامر ملازمت پرداختند و در این اثنا خواجه جلال الدین میرکی میر مغول که وزیر سر کاربلخ بود بنابر توهمی که ازامیر محمد بهادر داشت قاصدی نزدمخدوم زاده فرستاده پیغام داد که اگر در فلانشب موکب عالی به کنار خندق شهر آیندبنده برج شاه حسین را بخدام عالیمقام می‌سپارم تا شهر مسخر گردد بنابرآن محمدزمان میرزا وامیر اردوشاه موعود کرده شب چهار شنبه ششم ربیع الاول سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه به‌ظاهر بلخ رفتند وحال آنکه امیرمحمد بهادر درنماز دیگر روز گذشته ازآن توطیه خبر یافته بود وقصدخواجه میرکی و اتباع اونموده و اوباتفاق اولاد وملازمان خودرا ازبرج مذکور انداخته متوجه اردو گشته القصه آنجماعت دربیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمدزمان میرزا آغاز محاربه ومحاصره کرده چون محصول بدورسید ارباب و کلانتران بلخ گمان بردند که لشگریان غلات ایشان‌را خواهند چرانید برخلاف امیر بهادر باخواجه ناصرالدین حیدر علی میرحق که او نیز منصب‌وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز شنبه سیوم ربیع الاول که محمد زمان میرزا وامیر اردوشاه بعمارت مملکت آغار که نزدیك بدروازه خواجه عکاشه است شتافته سپاه را بجنك فرستاده بودند دروازه مذکوررا باز کردند و مخدوم زاده همعنان امیر اردوشاه ببلخ در آمده امیر محمد بهادر لر در ارك متحصن گشت و درروز چهار شنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامید و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمدقلی خان که حاکم شیرغان بود با ارباب و کلانتران آنولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را به خدام عالیمقام سپردند و پیشکشهای لایق کشیدند و در سلك سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمدزمان

میرزا و امیر اردوشاه مدت دو و نیم ماه در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا تمامی محصولات و غلات را در شهر آوردند آنگاه امیر اردوشاه حکومت قبةالاسلام بلخ را بکف کفایت برادر خود قوام بیك نهاد و ولایت شیرغانرا در بست به پسر عم خویش امیر بیك عنایت کرده داروغگی سانو چهار یك را بمراد داد واینمعنی برضمیرمنیر مخدوم زاده بغایت گران آمده‌زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شیرغان بیکی از امرای خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام بلخ و شیرغان فارغ شد میرزا محمد زمان رابکراهیت تمام ازآن بلده‌بیرون آورد وبمیان مردم‌تولکی که در حدود مرو میبودند شتافت و از آنجماعت اسب و گوسفند بسیار گرفته کلانتران ایشانرا همراه کرده‌بر سر یك النك تاخت وبعضی ازمتوطنان آن‌مکانرا غارت کرده عنان یکران بطرف سانو چهار یك معطوف و مال آنولایت را قرارداده روی بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجانب بعضی از اموردیگر بوقوع انجامید و ضمیمه آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با وجود این با خود مخمر کرد که در هنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که باآنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در قریهٔ سانوچهار یك امیر اردوشاه استماع نمود که‌پدر مولاناهقبول که کلانتر ضلع استرآب بود و تمول تمام داشت فوت شده طامعه‌اش در حرکت آمده با سی و چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت ومحمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشت گاه چهاردهم ذی‌القعده سنه مذکوره که موافق اول روز جدی بود با سی کس از مخصوصان خود سوار گشته متوجه‌خرم شاد باغ شد و نماز شام امیر اردوشاه ازاسترآب بازآمده چون بهجران میرزامحمد زمان اطلاع یافت آغاز اضطراب نمود و رسل‌و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشت و استدعا کرد که نوبت دیگر در طریق عنایت‌دسلوك فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارك تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول‌نیفتاد بلکه هر که برسالت رفت باز نیامد و از سرداران و لشکریان هر شب جوقی‌از

اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا آوردند تا آنکه جمعیت تمام درظل اعلام‌نصرت علامتش بوقوع‌پیوست وقاصداستقبال امیراردوشاه گشته از حزم شادباغ عنان عزیمت به‌طرف سانو چهار یك انعطاف و چون بده‌جز رسید امیر اردوشاه که درقرایغاج‌بود بر توجه آنحضرت مطلع گردیده ومضطرب شده‌در روز عیداضحی آغروق را بجانب‌غرجستان فرستادوعزم جزم کرد که‌صباح روز دیگر خود نیز متوجه آنولایت گردد و در آن شب امرای مغول غالجی تمام و مردم‌علی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه‌سحردوم عید اضحی که‌آفتاب‌درآخر جدی‌بودوچشم سحاب‌مانند غمزدگان اشك فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیرحسینعلی‌جلایر وامیر یونس علی ودوست کلری جدا گشته روی بسایه دولت شاهزاده نهادندوچون امیر اردوشاه ازآق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آنمنزل و جرزوان واسطه است در آمدبیك ناگاه امرای ایلغار محمد زمان میرزا وامیرمحمد جعفر برلاس‌وامیر جعفر علی قرانورد میر اعلی و شاه حسین تارکی میر آخور وشاه حسین بایزید کوکلتاش ومحمود الکشا فاسی از عقب در رسیدند و ارکان دولت امیر اردوشاه محمد هر که بدیشان متفق شده شمشیرها کشیده روباردوشاه آوردند و او باهفت کس‌از قرابتان خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شیرغان گریخته سایر لشگریان وایماقاتی که‌همراه داشت با اموال جهات‌درتحت تصرف امرای محمد زمان میرزا در آمدند و آنحضرت نماز دیگر همانروز بقصبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد روز دیگر باآق‌مسجد باز گشته افراد حشم واحفاد خدم را بلطف وعنایت خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بر امرا ولشگریان قسمت نموده علم نصرت‌شیم بصوب سانو چهار یك برافراخت ودر منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شیرغان بجانب بلخ رفت مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده مسودهٔ اوراق را فرمود که بقبة‌الاسلام بلخ‌شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که

اباًعنجدتعلق بدانحضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام باز گذارد وخودبه غرجستان که یورت اصلی اوبود رودتاغبار نقار که بین الجانبین درهیجا آمده بود بآب صلح وصفا تسکین یابد ودرین باب فرمانها بنام اردوشاه وبرادرش قوام بیك و اکابر و اشراف بلخ درقلم آمده این شکسته حسب الفرموده بآن بلده شتافت وهرچندسخنان نصحیت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع اردوشاه رسانید وسعی نمود که از مقام مناقشه در گذرد وبلخرا باز گذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید ودر وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد گفت که اگر مخدوم زاده باعداداندك بظاهر بلخ تشریف فرماید و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادران وقرابتان نکند بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یابد بنده را ازآنجا مایوس گشته در قریهٔ سانو چهاریك بآستان اقبال آشیان رسیده آنچه شنیده بود معروض گردانید ومحمدزمان میرزا بخیال آنکه ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد ومردم آن بلده حقوق عدالت واحسان دودمان خان منصور را رعایت کرده ابواب شهر را باز خواهند کرد متوجه آن بلده گردید وقریب یکماه بمحاصره قیام نمودفتح الباب میسر نگشت وهرچند رسل ورسایل بنزد امیر اردوشاه فرستاده ازوعده ووعیدسخن رانده فایدهٔ برآن مترتب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر خلیل را که درسلك مخصوصانش انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاه ظهیرالدین محمد بابر فرستاده استدعا حضور آنحضرت نموده تامقالید قلعه وشهرتسلیم نماید وچون متصور بود که عنقریب ماهچه رایت نصرت آیت آنحضرت پرتووصول برآن حدود خواهد انداخت محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن منزل میرزا علی بیك و امیرمحمد باقر ولد امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیدند و غاشیه دولتخواهی بردوش گرفتند ومیرزا علی بیك معتمد تمهید بساط مصالحه گشت و از میرزا محمد زمان رخصت شده جریده ببلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده خاطر نشانش کرد که صلاح جانبین در تمشیت قواعد موافقت ورفع اسباب مخالفت استومهم برآن

جمله قرار یافت که محمد زمان میرزا واردوشاه با کسی اندك درقریهٔ توخته که‌در دو فرسخی بلخ است بایکدیگر ملاقات نمایند ولوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر ببلخ‌روند آنگاه خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را دربلخ نگاهدارد والارخصت داده به طرف غرجستان فرستد وچون میرزا علی بیك آمده خبر مصالحه رسانیده شاهزاده از دره‌جز بدهانه شتافت وازجانب امیراردوشاه سید عبدالله وحیدرترخان وامیر سید بر که‌بخدمت مخدوم‌زاده آمده آن‌حضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند داد که درحق امیراردوشاه بد نیندیشند و از این طرف محمدقلی دیوانه که در سلك خواص‌بارگاه محمد زمان میرزا منتظم بود ببلخ‌رفت وخاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانید واوصباح روز چهار شنبه‌ربیع‌الاول سنهٔ‌ثلث وعشرین وتسعمائه‌باچهل کس‌ازخواص‌خویش که‌همهٔ‌ایشان‌جهت‌رعایت حزم‌جبه‌در زیر پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را نزد شاه زاده فرستاد که آنحضرت نیز چنانچه قرار یافته با چهل کس بدانجا شتابد محمد زمان میرزا با امرا وسپاه خود که قریب هزار نفر بودند از دهانه که بصحرا واسطه است در میان آنمنزل قریهٔ توخته شتافته آنجا لشکر را متوقف کرده با شصت هفتاد کس از مردم خود بعزم ملاقات اردوشاه روانشد و با امرا مواضعه نمود که آن مقدار در آن موضع توقف نمایند که اردوشاه‌بخدمت رسد‌آنگاه بر جناح استعجال بجانب او درحرکت آیند و چون موکب عالی بتوخته رسید امیر اردوشاه از مرکب سر کشی فرود آمد و سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که از جمله نوکران فرمان بر دارم وقتی که از درگاه راندند بگوشهٔ رفتم و چون طلب فرمودند بملازمت آمدم و مخدوم زاده جواب مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند وروی بشهر آوردند وهمان زمان‌تمامی سپاه محمد زمان میرزابموکب عالی ملحق شده امیر اردوشاه از آن حرکت بغایت هراسان گشت و خیال کرد که فرار نموده خود راپیش از مخدوم‌زاده بشهر رسانید ونوبت دیگر طریق‌خلاف مسلوك دارد و اینمعنی نزد امرای آنحضرت بونوع پیوست و در وقتی که

بدرگاه یکبار رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند واز آن چهل سوار که همراه بودند بعضی گرفتار شدند و زمرهٔ ببلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیك باز گفتند واو برج و بارهٔ شهر رامضبوط ساخته رسول‌سخندان‌متعاقب و متوالی بکابل فرستاده استدعا نمودند که بسرعت‌هر چه تمامتر اعلام ظفرپیکر پادشاه والاگهر به صوب بلخ نهضت نمایند تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد بعدازآنکه قریب‌یك ماه‌مردم مخدومزاده درحدود بلخ نشسته‌بمحاصره پرداختند خبر توجه‌حضرت پادشاه بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان‌میرزا بدره‌جز رفته باردوی خود پیوست مقارن آنحال خبر رسید که علی بیك از درگاه پادشاه عالیجاه بابرمیرزا نشان‌حکومت بلخ دارد وقوم مقالد شهر و قلعه بدوسپرده باردوی همایون رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر پادشاه عالی گهر سایه وصول بر آن‌ولایت‌خواهدانداخت بنابر آن محمدزمان‌محمدباقر برلاس راجهت اظهاراطاعت وانقیاد وطلب‌ملك موروثی بآستان سلطنت آشیان ظهیرالسلطنت والدین محمدبابر پادشاه ارسال داشت و خود براه سانو چهار یك متوجه قرایغاج گشت بعد ازوصول بآن منزل شاه حسین قاصد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد برلاس بدرگاه سپهر اساس رسید وبه اصناف الطاف اختصاص یافته‌نوازش نامه آنحضرت رامعروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آنعزیز برا در ارتکاب نمودیم زیرا که اگر آن کشور گشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیك غاشیه اطاعت حکام ماوراءالنهر بر دوش گرفته قبة‌الاسلام بلخ را بدیشان میداد اکنون آنست آنست که آن برادر از التفات عالی مستظهر بوده ببارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت آنمملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قبل از تصمیم عزیمت مهر سپهر سیادت و سلطنت سید مهدی و موسی خواجه بن سید مرتضی خواجه که خواهر کلانتر پادشاه والاگهر مهد علیا خان زاده بیگم در حبالهٔ نکاح آنحضرت بسر میبرد در موضع دره جز از موکب عالی پادشاهی جدا شده نزد محمد زمان میرزا آمد و آنحضرت اینمعنی را ازمقدمات ازدیاد اسباب دولت و اقبال دانسته

پنداشت که شاه زاده گان دولت پادشاهی در سلوك طریق دولتخواهی تقلید جناب
سیادت پناهی خواهند کرد بناء علیه خاطر بر توقف قرار دادهٔ شاه اسکندر بن
شاه رستم ابن سید حمـزه را همرا شاه میر حسین بآستان سلطنت آشیان
فرستاد و پیغام داد که بنـابر فقدان یـراق منـاسب و عدم استطاعت بترتیب
پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابد انشاءالله تعالی بعد از
آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت فرماید
یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه عالم پناه حاصل خواهد کرد پس از رفتن
شاه میر حسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا ایلچی بنزد حاکم شیرغان امیر
بیك فرستاد و او رابااطاعت وانقیاد دعوت نمود وامیر بیك بمصلحت آنکه آنحضرت
را از قرایغاج که عقبه ایست در غایت‌استحکام بیرون آوردتا اگر حضرت‌پادشاهی
بدانجانب ایلغار نماید بیشایبهٔ تکلف بدیدن فتح و ظفر فایز گردد و سخنان‌نیاز
مندانه پیغام داد و عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر
حوالی شیرغان اندازدبنده قدم‌از سرساخته‌بخدمت خواهد شتافت واز موایداحسان
و انعام خدام ذوی الاحترام حظی تمام خواهد یافت میرزا محمد زمان بدین‌وعده
امیدوار شده اوروغ را در قرایغاج گذاشت وعلم عزیمت بصوب شیرغان برافراشت
بعد ازوصول بسرپل‌امیرنعمت‌الله نیم‌شبی‌خبررسید که‌آتش غضب‌پادشا فریدون‌فراز
ملاقات‌شاه‌اسکندر اشتعال‌یافته‌برجناح‌استعجال‌عنان‌یکران بصوب‌قرایغاج‌برانگیخت
بامید آنکه‌شاید‌پیش‌ازحضرت‌ظهیرالدین سلطنت باروغ‌عالی‌رسدوآن‌عقبه‌رامستحکم
گرداند اما در اثنای راه حسن بیك دیوانه از قرایغاج رسیده معروض گردانید که
حضرت پادشاهی بقرایغاج در آمده اوروغ را متصرف گشت و ا ـون با سه چهار
هزار سوار مستعد جنك و پیکار است میرزا محمد زمان چون اینخبر استماع‌نمود
عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثنای راه امیر حسینعلی جلایر و
امیر یونس علی و خواجه حیدر علی میر حق‌و دیگرازسرداران سپاهیان‌آنحضرت
بقرایغاج رفتند و شاه زاده بر جناح استعجال بغرجستان حرکت فرمود و در پل

چراغ سید مهر بن خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده راه ماوراءالنهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید حاکم آنولایت امیر شاه‌محمد سیف‌الملوك و خواجه غیاث‌الدین علی‌خالدار و خواجه کمال الدین و سایرارباب و کلانتران ولایت شرایط استقبال بجا آوردند و آنچه دست مکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند و شاهزاده در قریهٔ استوه رحل اقامت انداخت و در آن دو سه روز رایات نصرت آیات بابری برموضع آق گنبد که میان آنولایت وجغران واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستان بمحمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان در نیامد و بفیروز کوه وغوررفته از آنجا براه یکه‌النك متوجه کابل گشت ومحمد زمان میرزانوبت دیگرفی‌الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بجغران نقل کرد و در آنمنزل شنید که داروغهٔ قصبهٔ اوبه و تیمور بیك با بعضی از اسرای عراق بر عزم رزم متوجه عسکر ظفر اثر گشته اند همت عالی بر رفع ایشان گماشته امیر شاه محمد و امرای‌مغول غانجی واسلام‌علی‌بخشی رابا اکثرشجاعانی که دراردوی عالی بودندبدفع آنجماعت نامزد کرد و امرای عظام ایلغار نموده صبحی که عراقیان هنوز از بالش استراحت سر بر نداشته بودند بسر وقت ایشان رسیدند و بحملهٔ اول جمله رامنهزم گردانیده و یراق و اسباب ایشان‌را گرفته عنان بجانب جغران گردانیدند آنگاه محمدمیرزا و محمد زمان‌در منزل ا چراغ علم‌اقامت بر افراخت و درآن اثنا امیر محمدقاسم قوچین از نزدیك شاه‌بیك بپایهٔ سریر اعلی رسید واز زبان مشارالیه بعرض رسانید که چون غرجستان‌همچنان جائی نیست که لایق جلوس خدام ذوی‌الاحترام‌باشد اگراعلام ظفر فرجام‌بدانجانب توجه فرموده سایهٔ وصول برمفارق متوطنان‌قندهار و زمین داور اندازد بنده کمر خدمت بر میان‌بسته آثار کمال اخلاص ظاهرخواهم گردانید و در باب‌فتح اعدای دولت مساعی جمیله‌بتقدیم رسانیده محمد زمان‌میرزا بنابر استصواب امرای برلاس مایل باجابت ملتمس‌شاه بیك شد اما جمعی دیگراز امرای رکاب آن سفر را موافق مصلحت نمیدیدند وآنحضرت را بتوجه بلخ‌ترغیب

میکردند و پیشتر از آنکه خاطر بر یکی ازین دو قراردهند طایفه لشکر که‌امرا و سرداران ایشان‌ابراهیم سلطان موصلی واحمد سلطان‌افشار بودند بموجب‌فرموده والی هرات امیر خان‌بدانجانب شتافته بودند پیداشدند و شاهزاده امیر شاه محمد سیف‌الملوك و پسر عم امیر اردوشاه میرزا بیك و امیر میران علی و اسلم علی‌واله یارعلی بخشی وامرای‌مغول غانجی را در برابر لشکر قزلباش گذاشته بنفس‌نفیس علم هزیمت بصوب بندری که یکی از جبال غرجستان است بر افراخت و ابراهیم سلطان واحمد سلطان‌سپاه میرزا محمد زمان رابضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیك را با ده دوازده کس از کلانتران مغول غانجی و بسیاری از آحادبرخاك هلاك انداختند وبقیة‌السیف بمیرزامحمدزمان پیوسته وآنحضرت عزم قندهار کرده و امیر شاه محمد سیف‌الملوك بدستور معهود در غرجستان متوطن گشت و راقم حروف نیز بسبب اتلاف یراق سفر اجازت یافته توقف نمود و چون محمد زمان میرزا نزدیکتر رسید شاه محمد ترك که از معرکه چراغدان بدانطرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و بمبالغهٔ بسیار آنحضرت را بر آنداشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان یکران بولایت‌سانو چهار یك اعطاف داد و لشکریان در نواحی جز روان اوروغ میرزا بیك را که‌عازم بشیرغان بود غارت کرده فی‌الجمله یراق‌بدست آوردند و بسانو چهار یك رفته‌رحل اقامت انداختند و منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم مغول غانجی که جهت تکفیل و تجهیز کشتگان خود دربندر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه بشیرغان گردند چون امیر بیك این خبر شنید کسی نزد ابراهیم جابوق که‌درآنولایت‌بحکم‌حضرت خلافت پناه ظهیرالدین‌محمد بابرپادشاه حاکم‌بلخ بود فرستاد و پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان‌میرزا مجتمع گردند بفیصل مهم آنحضرت پردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امیر بیك‌بوی‌پیوست‌و آن دوامیر باتفاق یکدیگر بر سرشاهزاده رفته‌بین‌الجانبین

حربی صعب دست داد و در اثنای وفر اسب کرمحمد زمان میرزا بسر در آمده‌در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وی رسیده آنحضرت را دستگیر گردانیدند اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده شاهزاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت سلطنت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از غایت مکارم اخلاق و محاسن اطوار و عفو شامل و حکومت کابل جریمه را بمیرزا محمد زمان نا بوده‌تصورنموده در غایت شفقت و مرحمت. بآنحضرت‌ملاقات نمود و ابواب انعام و احسان بر روی روز گارش بر گشود

شعر

پادشاه کریم بنده نواز — خسر و جرم بخش عفو طراز
از سر جرم خویش وبیگانه — بگذرد زانکه هست فرزانه
صد خطا . مدار زخیل‌وحشم — کندش عفو از کمال کرم

و پادشاه عالیشأن بعد از قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع آنرا در قبضهٔ اقتدار محمد زمان میرزا نهاد و چون چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاهداشت کریمهٔ از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی نامزدش کرده بجانب بلخ‌رخصت انصراف داد و بیشایبهٔ سخنوری و غایلهٔ مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت‌بود و نهایت اشفاق و مرحمت از آن پادشاه عالم پناه نسبت بآن شاهزادهٔ والاجاه ظهور نمود وصیت این لطف و احسان و آوازهٔ این عفو و امتنان در اطراف جهان‌اشتهار یافت و همه کس‌زبان‌بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آئین گشود

قطعه

ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح — مخبر ز رعایت توام رب اشرح
گوئی که‌بودذات‌تودرعالم کون — مقصود خطاب عاطفت عنهم اصح

والی یومنا هذا که بتاریخ هجری ماه‌ذی‌القعده‌سنهٔ تسع‌عشرین وتسعمایه رسیده محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال‌دارد و نسبت به‌پایهٔ سریر پادشاهی در کمال دولتخواهی سلوك نموده کماینبغی لوازم اخلاص واطاعت

بجا می‌آورد رجاء واثق ووثوق صادق که آن شاه زادهٔ صاحب سعادت درسایهٔ دولت و عاطفت آفتاب اوج‌پادشاهی بمدارج اقبال شتابد و فروغ انواع انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب نامدار ظل اللهی بر وجنات احوالش تابد

قطعه

آن اختر نور گستر اوج امید — شایستهٔ افسر و سریر جمشید
در ظل عنایت محمد بابر — خواهم که باقبال بماند جاوید

و چون بمعاونت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهراخبار و غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان انارالله برهانه تا این غایت درسلك عبارت کشید از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر و وقایع و بدایع ایام دولت ابد پیوند شاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف‌جم اقتدار از خطا وزلل مصون ماند و کیفیت فتوحات شاه اسکندر صفات را در حسن عبارات و یمن استعارات بمسامع دور و نزدیك و ترك و تاجیك رساند انشاءالله تعالی

مثنوی

چون بعنایات خداوندگار — بخت موفق شد و توفیق یار
کلك سخن پرور معجز نشان — کرد بیان سیرت صاحبقران
از پی آن خسرو نیکو سرشت — قصهٔ اولاد گرامش نوشت
بار دگر ابر گهر بارشد — سحر فن و معجز آثار شد
تا کند از جوهر اخبار شاه — شاه جهانگیر سیادت پناه
جیب فلك پرز در شاهوار — در سخن پر گهر آبدار
گرچه مراقوت این کار نیست — خامه باین کار سزاوار نیست
هست امیدم که بفضل خدای — کلك چو بر عاج شود بدسای
فیض سماوی دهدش یاوری — کوکب طالع کندش خاوری
تا زحدیث شه کشور گشای — قبهٔ افلاك شود پر ندای

صیرفی طبع جواهر شناس — خاطر نقاد هنر اقتباس
از دراین خبر دلپذیر — زیب دهد عارض بدر منیر
گر شنود گوش خرد این نوید — بشکفد این غنچه بباغ امید
گر نوزد بر چمن این رقم — تازه نسیمی ز مهب کرم
کی شود این عقد گهر بانظام — گر نکند معدن جود اهتمام
چیست مهب کرم و کان جود — دست و دل آصف صاحب وجود
اختر برج شرف و سروری — دوحهٔ گلزار نکو اختری
ملك مداری که بتیغ و قلم — کرد خراسان چو بهشت ارم
شعلهٔ تیغش به ظفر همدم است — ملك ز رنج قلمش خرم است
هست درو پار کفش ابروار — نیست ولی چون کفش ابر بهار
زانکه بود بخشش دستش مدام — کی همه گه قطره فشاند غمام
ذات وی از عدل بود محترم — دست و دلش مظهر لطف و کرم
بهره ور از فیض دل آگهش — مرجع اصحاب شرف درگهش
تربیت اصل کرم گام اوست — زیور عنوان سخن نام اوست
جوهر نامش ز شرف یا نصیب — نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملك زعداش شده پر زیب‌وزین — هست دعایش همه را فرض عین
هر که بود در کرمش بهره‌ور — غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشك فام — جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش در فشان — بهر سر انجام امور جهان
بحر عطایش همه گه موج زن — بهر فروغ دل اهل سخن
دور فلك باد بکامش مدام — نامهٔ امید بنامش تمام

تمام شد جلد هفتم روضةالصفا **بعون الملك المنان** بتاریخ شهریور ماه یکهزار وسیصد وسی‌نه هجری شمسی و ربیع‌الاول ۱۳۸۰ قمری

خاتمه

کتاب

روضة الصّفا

تألیف

محمّد خاوندشاه

در ذکر بدایع صنایع ملک صانع و عجایبات رُوی

زمین

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر بدایع صنایع ملك صانع و آنچه نگاشتهٔ کلك

حضرت اوست جل جلاله بیمنازع و مانع

بر رأی ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده نماند که بعضی از علماء تاریخ چنان گفته اند که باری سبحانه و تعالی از برخی اقسام نور محمدی‌صلعم جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن جوهر تجلی فرمود آن‌جوهر بر خودبلرزید و تمام آب شد و چون حضرت عزت عرش را بیافرید جهان سراسر آب بود و هیچ مخلوقی دیگر ظاهر نبودچنانچه خبر **هوالذی خلق‌السموات والارض‌فی ستة ایام‌ثم استوا علی العرش وکان عرشه علی الماء** مفید این معنی است پس‌بار دیگر بر آن آب بنظر عزت تجلی کرد آب بر خود بجوشید و دخانی و کفی از آن حاصل آمد و جمیع‌اجزای آن کف بمیان جهان‌آنجا که‌حال کعبهٔ معظمه‌است جمع گشت باری سبحانه‌و تعالی از آن کفها زمین رابیافرید وبروی آب‌بگسترانید و از آن دخان که از روی آب مرتفع شد آسمانها و طبقات آن پدید آورد و در کتب منزله اخبار عظمت و اتساع و ارتفاع حسن و ثنای آن بسیار واردشده‌است و هر یك از سموات سبعه را بکو کبی متلالی گردانید وثابتات رادر فلك هشتم که عبارت از کرسی است منازل تعیین فرموده و بعضی بر آنند که آنچه جماعتی از

سلف گفته اند که هر فلکی جوهریست چون آسمان دنیا که از نقرهٔ خام است دوم از یاقوت الی آخرها اصلی و حقیقتی ندارد و اما عماد الدین ابن کثیر در کتاب بدایه و نهایه رداین اقوال کرده گفته که **کل ذلك من موضوعات و مفتریات اخبار الیهود**

صفت بیت المعمور

درخبر چنین است که بیت المعمور در فلك هفتم است وآنرا ملائکه صراح گویند بعضی از علما گفته اند که در آنچه روایت کرده اند که بیت المعمور از یاقوت احمر یادربیضاست تاویل آن نزدمحققان پوشیده نیست و درخبر آورده شد که **اخبار الانبیاء مرموزة**

بیت

آنکس که ز شهر آشنائیست　　داند که متاع ما کجائیست

آورده اند که هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور عبادت کنندتا روز قیامت و دیگر نوبت بایشان نرسد و یحیی بن سعد الاموی در مغازی آورده است که در هر فلکی و هر طبقهٔ از طبقات زمین خانه ایست همچون کعبه و اهل آنفلك و آن طبقه طواف آن خانه میکنند و مراسم عبادت بجا می‌آورند و چنین گفته اند که مجموع این خانها بر محاذی یکدیگر واقعست که اگرفرض سقوط آنها کنند البته بی‌انحرافی بر بالای یکدیگر افتند

صفت سدرة المنتهی

چنین گویند که سدرة المنتهی در آسمان هفتم است وعیسی آنرا باتوابع تفسیر کرده بعضی گفته اند که ازنوراست وزمرهٔ بر آنند که ازیاقوت احمراست و گروهی برالوان کثیرهٔ غیرمنحصره قایل گشته اند واصح اقوال آنست که از افراط حسن وبهاوزینت وضیا که دارد صفت آن سمت تیسیر نپذیردوغیره ازحضرت عزتعالی شانه هیچ احدی حقیقت آنرا نداند ودرروایات وارد شده که سدرة المنتهی بر صورت درختی است و اوراق آن مشابه باذن فیل است **والله اعلم بحقیقة الحال**

ابوالقاسم طبرانی رحمت الله روایت میکند که حضرت حق سبحانه و تعالی لوح محفوظ را از درهٔ بیضا آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر است و کتابت آن از نور و ازعبدالله عباس رضی‌الله عنهما مرویست که حضرت حق تعالی لوح

صفت لوح‌محفوظ

محفوظ را از درهٔ بیضا آفریده و طول آن پانصد ساله راه است و عرض آن بمقدار مسافت میان‌مشرق‌و مغرب و کنارهای آن از یاقوت و لؤلؤمنضود و صفحات آن از یاقوت احمر است و اصل آن در کنار یکی از فرشتگان مقربست و انس بن مالك رضی‌الله عنه گوید که لوح محفوظ در محاذی جبین اسرافیل است و چون امری از عالم غیب بعرصهٔ‌ظهور آیداول اسرافیل اطلاع یابد آنگاه مجموع‌ملائکه را آگاه گردانند و فوجی از فرشتگان که بر آن قضیه و حادثه مو کل باشند بدان مهم ارسال فرمایند و زعم مقاتل آنست که لوح محفوظ درعین عرش است و یکی از تا بعین گفته که لوح محفوظ در کنار عزرائیل جای دارد حضرت حکیم مجیدچون قلم را بیافرید باو خطاب کرد که بنویس قلم بموجب فرمان الهی ازبد وایجاد عالم‌الی قیام الساعة آنچه‌بودوخواهد بود رقم نمود و بعد از این کتابت بخود متعجب گشت که

صفت‌قلم

من عجب خلقتی عزیزم یمکن که نزد حق سبحانه و تعالی جوهری لطیفتر و شریفتر از من نباشد چه جمیع قضایای مخفیه بسبب وجود من ظاهر شد حضرت الوهیت اینصورت را از وی نپسندید وآنچه‌قلم‌رقم زده بود محو گردانید وبیدقدرت کامله باز ثبت فرمود و نوبت دیگر آنها را نیز محو ساخت و بقلم خطاب کرد که بنویس قلم از هیبت بلرزید و منشق گشت و تا روز قیامت این شق در قلم‌سنت بماند و ازین تنبیه نزد قلم محقق گشت که ارادهٔ الهی باظهار هر چیزی متعلق شود فی‌الحال متکون گردد و قلم نسخ بر هر چه خواهد کشد و در ظهور اسباب حکمتهای نا متناهی است و **کریمهٔ یمحوالله مایشاءویثبت‌مشعر** باینمعنی است

قطعه

کاف کن‌درمشیتش‌چویکی‌است — نقش نیرنك هر دو عالم زد
روح را قبهٔ مقدس بست — طبع را خرگه مجسم زد

ملائکه مقربین اند محمدبن عثمان بن شیبة المحدث در کتاب صفت العرش آورده است که حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است وهفتصد هزار کنگره دارد واز هر کنگرۀ تا دیگری هفتصد ساله راه است و از حداسفل عرش تا طبقۀ اول زمین پنجاه هزار ساله راه است و بعضی گفته اند که عرش سقف بهشت است و اهل جنت فردوس بواسطۀ تقارب آن استماع تحمید حملۀ عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و حضرت الهی آنچه میفرماید که **و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیه** منافی این قول نیست زیرا که این آیه مشعر بر آنست که در قیامت چنین خواهد بود ومؤید این معنی اخبار صحیح از حضرت مقدس نبوی صلوات الله وسلامه علیه وارداست و از جابر بن عبدالله در صفت یکی از حملۀ عرش روایت کرده اند که از نرمۀ گوش تادوش او هفتصد ساله راه است شخصی از مشاهیر محدثان روایت کند که یکی از ملائکه مقرب از حضرت عزت جلت قدرته مسئلت نمود که عرش را طواف کند و آن فرشته را هفتصد بال بود و هر بالی را قوت هفتصد ملك در طیران بود و چون رخصت یافت هفتصد سال پرواز کرد و گفت خداوندا قوت میخواهم باری سبحانه وتعالی اجنحه و قوت اومضاعف گردانید و هفتصد سال دیگر پرواز کرد چند نوبت دیگر قوت طلبید مسئول او باجابت مقرون گشت و همچنان پرواز میکرد عاقبت خطاب آمد که تا قیام ساعت اگر اجنحه و قوت بتوارزانی دارم یکنوبت طواف عرش نتوانی کرد و از شروع در کاری که موجب عجز باشد احتراز اولی مینماید **صفت کرسی** ابن جریر از حسن بصری رحمت الله علیه روایت کرده که عرش و کرسی بذات متحد اند واین قول ضعیف است زیرا که اکثر صحابۀ کبار وتابعین و نقلۀ اخبار وحمله آثار و اکابر حکما و افاضل علماء بر آنند که عرش و کرسی فی نفس الامر متغایر اند و اسمعیل بن عبدالرحمن الاسدی وشجاع بن مخلد درمصنفات خویش آورده اند که سموات سبعه در جوف کرسی است چون نقطه درمیان دایره ونسبت جمیع سموات و ارضین و کرسی با عرش چون نسبت نقطه است بدایره و حضرت حق سبحانه و تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده و بروایتی بین یدالعرش که موضعی است و حملۀ کرسی نیزاز

چون باری سبحانه وتعالی زمین را بر روی آب بگسترانید حرکت غیر وضعی در وی

صفت بسط الارض مایتعلق بها

پدید آمدو از جنبش باز نمی ایستادحضرت واحدحکیم بعلم قدیم میدانست که بر زمین متحرك سلوك حیوانات متعسر است بل متعذر پس بمشیت کامله کوهها بیافرید و اطوارشامخ پیدا گردانیدو آنرا اوتاد زمین ساخت تازمین قرار گرفت وبعد از آن ازهر گل زمینی نباتی پدیدآورد وانواع اشجاروازهارواثمار وانهارخلق کردومخلوقات برروی زمین آرام گرفتندو بعد ازانقضای ایام جان وظهورمعشر بشرعمارات عرصهٔ ربع مسکون سمت ازیادپذیرفت و هرصفتی ازاصناف بنی آدم را در قطری از اقطار عالم آرام داد و علم دولت و اقبال ایشان را بر مفارق عالمیان بر افراشت و مقالید امور جهان را در قبضهٔ ایشان نهاد و بتدریج مداین و بلاد و قری و قصبات لاتعد ولاتحصی پدید آمد و چون بسط زمین و استحکام آن بجبال گردید باری سبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین و اطراف و اکناف آن جاری گردانید و بعجایب قدرت خود در آفرینش بحار و انهار منافع بیشمار مندرج ساخت و بباید دانست که اصل همه دریاها محیط است بگرد کرهٔ ارض و دیگر بحار شعب و خلجات این بحر است و در میان این بحار و خلجات جزایر و صحاری و عمارات و خرابهای بسیار است و در میان همین جبال و مفازات ادویه عایده و انهار بیشمار است و حکمت آفریدگار تعالی در آنکه آب بحار شور و تلخ بیافرید آنست که اگر شیرین بودی بواسطهٔ هوا فاسد و منتن گشتی چه در بحار حیوانات عظیم جثه هلاك میشوند و اگرآب دریا بفساد انجامیدی عفونت آن درهوا سرایت کردی و عفونت هوا موجب فنای بنی آدم گشتی لاجرم حکمت بالغهٔ حضرت رب العزة اقتضای آن کرد که آب بحار تلخ و شور باشد تا دفع عفونت کند و بنی آدم را از آن ممر آسیبی نرسد و از آن آفت سالم بمانند و حکمت عذوبت در آب انهار وبعضی ازعیون و آبار بغایت

ظاهر است و ذکر بعضی از جبال و بحار و عیون و انهار و جزایر و غیر آن **تشویقاًللطالبین** در موضع و محل خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی

گفتار در عجایب و غرایب عرصهٔ ربع مسکون

که از مکمن غیب جلوه نموده بارادهٔ فاعل مختار و قادر کن فیکون

اگر چه پیك تیز رو وهم بسرحد تصویرغرایب امور نرسد اما چون عقل دوربین که مقتدای ارباب یقین است بدیدهٔ امعان نظر کند داند که بعد از تعلق ارادهٔ قادر مختار بوجود امرممکن باآنکه در نهایت‌غرابت باشد هر آئینه ازطریق وجوب بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید و چون مخبر صادق از وجود آن اعلام‌نماید بیشبهه بحسن قبول‌تلقی فرماید و اعتقاد او در کمال‌قدرت مالك الملك جل‌ذکره سمت ازدیاد پذیرد و بنابرین در نظر بصیرت مناسب چنان نمود که شمهٔ از حالات و واقعاتی که عقل بمشاهدهٔ آن اعتبار نداشته باشد محرر و مسطور گردد و بعداز آن در بیان بحار وعیون و آبار وامثال آن نیز که ازآثار قدرت حضرت‌آفریدگار است شروع‌رود امید آنکه‌از مطالعهٔ این کلمات موحدان رازیادتی‌عرفان وملحدان رااصل‌ایمان‌بحصول پیوندد**ومن‌الله العصمه‌والتوفیق‌وهو یهدی‌الی‌سواءالطریق**

ازجملهٔ‌بدایع وقایع یکی اینست که در حدود ولایت‌چین از ساکنان آنسرزمین قومی باشند بر شکل بشر اما موی ایشان شبیه بموی حمدونه است و قوت‌طیران نیز دارند ـچنانچه ازین درخت بدان درخت میپرند و در کتاب عجایب المخلوقات لغوی چنین مسطور است که **فی جانب الصین قوم علی شکل الانس اما شعرهم کشعر القردةو یطیرون من‌شجر الی‌شجر**دیگرآنکه در نواحی ترکستان موضعی است مشتمل بر اشجار کثیر و جماعتی در آنجا توطن دارند که اگریکی از آنقوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آنحوالی واقعست رساند و بعداز وصول اگر باران بروی فی‌الحال بارد از آن مرض فی‌الحال شفا یابد والا درآن

رنج بمیرد و چون فوت شود قطرات امطار بکثرت هر چه تمامتر ریزان شود و آن میت را ببرد و حقیقت اینحال بر هیچکس معلوم نیست مگر باحد ذوالجلال **دیگر** در بیابان موته حجری عظیم است و سریری هم از آن حجر بر آن منسوب و میتی عریان در آن سریر موضوع است و او ازحرارت مفرط و برودت قوی هیچ فسادی باو راه نمی یابد و هیچ جانوری متعرض وی نمیگردد هر کس مهمی و حاجتی دارد آنجا رفته از روح او استمدادی مینماید و بر فور حاجت او البته کفایت میشود و هیچ کس نمیداند که آنشخص که بوده و کی مرده **دیگر** در مصر بیضات بسیار در میان قازورات تعبیه میکنند و بعد از انقضای چندروزمعین بعدد هر بیضهٔ فرخی ازآنجا سر بیرون میکند و بتدریج بزرك میشود و روز بصحرا رفته دانه می‌چیند و چون شب میشود معاودت مینماید **دیگر** سراج ادیم گوید روزی مهمان کسی شدم و میزبان جهت مهمی از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم که شخصی میگفت من برادر توام در اسلام مرا ازین قیدی که دارم خلاصی بخش چون نیك نظر کردم یکی را دیدم که بپای آویخته بودند مرا بر وی رحم آمده وی را از بند رهائی دادم چون میزبان بجای خود باز گشت و آن شخص را باز ندید از طباخ پرسید که شکار ما چشد گفت این مهمان او را اطلاق فرمود میزبان بمن گفت چرا اینچنین کردی چه این شخص از جملهٔ نسناس است و ما ایشان را صید میکنیم و میخوریم و آن جماعت در غایت فصاحت اند و در هر جا که باشند زبان اهل آن دیار را دانند و این شخص ازطبرستان بود و گفت میباید فردا همراه ما بیائی تا بشکار آن اشتغال نمائیم و روز دیگر همراه صاحب بیت بیرون رفتیم تا بآنمقام رسیدیم و میزبان دو سك شکاری را بگشاد و دو نسناس گرفتار شدند و ایشان را بریان ساخته خوردیم گوشت ایشان در غایت لذت بود **دیگر** در پنج فرسخی دامغان چشمه ایست که اگر از قازورات چیزی در آن افکنند باد وسرما و بارندگی پیدا شود و هر چند نجاست بیشتر باشد اینصورت در آنموضع بیشتر بظهور پیوندد و در میان غزنین وسیستان

نیز مثل این چشمه است دیگر در ولایت روغد از توابع مازندران در ممر آب کر مانند که اگر شخصی از جمعی که آب بر گرفته و میرفته باشند پای بر یکی از آنها نهد آب سبوی او و آب هر که از عقب او باشد گنده شود و هر که پیش از او باشد آب او برقرار ماند دیگر در سمت قبلهٔ دامغان بسه فرسنگی چشمه‌ایست که آب آن از معدن گوگرد میگذرد و هر کس که یك نوبت در آن نشیند از زحمت جرب خلاص شود و این مجربست و صاحب قولنج را نیز مفید است دیگر در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکام وعلمای آنجا را جمع کنند و باایشان گویند که اگر باران بارد فبها والا مجموع شما را بقتل میرسانیم و آنجماعت بتضرع مشغول شوند فی‌الحال باران آید و آنجماعت معزز و مکرم باز گردند دیگر در بلاد نوبه کوههاست که جمیع بت‌پرستان در آنجا میباشند و هر سال یکروز عید میکنند و از اطراف مردم در آنجا جمع میشوند و کلانتران ایشان در آنجمع حاضر میشوند و شخصی سه قدح نبیند در میکشد و بعدازآن سرشمشیربر سینهٔ خود مینهد و قبضهٔ آنرا بر زمین محکم میسازد و زور میکند تاسر شمشیراز پشت او بیرون می‌آید آنگاه بر سر سنگی می نشیند و حوادث سال آینده را با مردم میگوید و چون از این کار فارغ می آید خلایق شمشیر رااز سینهٔ اوبیرون میکشند و لحظهٔ بیهوش میگردد و جراح زخم اورا میدوزد و مقداری خاك برآن میپاشد و او بحال صحت می آید و هیچ از اثر جراحت باقی نمیماند دیگر در ولایت طوالش چشمه ایست که آبش بمقدار قامت مردی بالا میجهد و هر چه در او افکنند آنرا بر بالای اندازد دیگر در ولایت همدان چشمه ایست که چون آبش در تابستان مقدار دو سنك گردد در زمستان مضر نیست خوردن آن والامضر است دیگر در حدود چین چشمه‌ایست که اگرمریضی از آن آب بیاشامد واجلش نرسیده باشد فی‌الحال نیك میشود و صحت مییابد واگر اجلش رسیده باشدبرفور بمیرد و در آنجاملکی استاگر شخصی بمیرد فی‌المثل ده‌فرزند داشته باشدتمامی

مال او را میگیرد و اگر زیاده از ده فرزند ازوی‌ماند هیچ تعرض نمیکنند **دیگر** در بلاد چین خانه ایست و در آنجا مردهٔ که قامتش مشابه درخت خرما و دست ندارد هر جا که مردم بجهت دست برد روند آوازی مثل آواز طبل از وی ظاهر میگردد **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در کوه نهاوند همدان شکافیست هر گاه که‌مردم آن‌حدود بجهت زراعت بآب محتاج شوند بآنجامیروند و ببانك بلند آب طلبند آب از آن شکاف بیرون می آید و چون مقصود حاصل کنندباز بدر شکاف‌روند و گویند کافیست آب بایستد **دیگر** بر سر کوه‌سراندیب علامت قدم آدم (ع)موجود است بطول هفتاد گز و شب بر آن علامت باران بارد و در موضع دیگر نبارد و درین کوه جمعی باشند که برهنه سیر میکنند و ازمردم میگریزند **دیگر** در جانب مشرق چشمه ایست آنرا واق واق گویند و جمعی که در آنجا ساکنند لغتی مخصوص دانند و کثرت ذهب در میان ایشان بمرتبه ایست که اطواق کلاب آنجماعت از طلای احمر است اما خاتم رجال ایشان از آهن است و سوار نسا از آبگینه با آنکه نقره بلانهایه درآن جزیره موجود است **دیگر** در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه آنجا روند و از آن چشمه‌آب خورند و آب آن‌اسهال آرد و اگر آن آب را بموضع دیگر برند این خاصیت‌ندهد **دیگر** در بعضی از حدود هند بیت الصنمی است در دامن کوهی و سلسلهٔ از راس جبل آویخته تا سطح همان بیت الصنم و در اعیاد خویش عبدهٔ اصنام آن بتخانه‌را می‌آرایند و از اطراف و جوانب مردم در آنجا جمع می‌آیند و بشرب خمر اقدام مینمایند وشخصی در غایت چستی وچالاکی در آنجا حاضر میگردد وبابت‌پرستان شراب میخورد و چون سورت خمر در وی اثرمیکند ساعتی برقص مشغول میشود و بت را سجده میکند آنگاه دست‌در سلسله زده بالا میرود و تا سر کوه جائی‌قرار نمیگیرد و چون براس جبل میرسد در آنموضع می‌نشیند و دست بر دست‌میزند و از سه سنك که همراه دارد یکی را بجانب یمین و دیگر را بطرف یسار و سیوم را به پس پشت خودمی‌افکند و بآواز بلند چیزی میگوید که همه خلق میشنوند

و بعد از آن دست بسلسله میزند و بپایان می‌آید و بسان مرده می‌افتند و او را باعزاز و اکرام تمام بر داشته پیش‌صنم میبرند و از آن احوالی که در آنسال واقع خواهد شدن ازصلح وجنك وغیر ذلك میپرسند و همه‌را مطابق‌واقع جواب‌میگوید آنگاه بحال می‌آید و بر خاسته بخانه می‌آید و تا سال دیگر هیچکس اورا نمی بیند **دیگر** در قریهٔ از ولایت قومس در عهد سلطان محمد اولجایتو دختری بود بهنگام بلوغ و روزه بگرفت و بعد ازچند روز آلت رجولیت و خصیتین ازموضع مخصوصهٔ او پدید آمدوهمچنین‌درجامع‌الحکایات آمده است که‌شخصی رادختری‌بود درولایت بغدادو بهنگام زفاف چون شوهرش قوت کرد آلت مردی از میان هر دو پای او سر بر زد و مرد شده کدخدا گشت و از وی فرزندان پدید آمد **دیگر** روایت کرده اند که در حضرموت دندانی انسانی یافتند که بوزن هشتاد من بود **و العهدة علی الراوی دیگر** در کوه‌الوندماران بسیار بودندو بمردم ایذامیرسانیدند در زمان سلف در آنجا چاهی عمیق کندند و ماران را بافسون در آنچاه محبوس کردند و اکنون نیز آنچاه پر مار است و هر مار دیگر که در آنولایت باشدبی اختیار رود و در آنچاه افتد و از آنچاه بر نتواند آمد **دیگر** در قزوین شخصی در بازاروفات کردوسگی‌داشت بعدازفوت‌او آن‌سك‌خودرا برزمین‌زدن گرفت وچون اورا بمقبره بردند و بخاك سپردند سك همراه تابوت رفت پس باز آمد وبر جای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاك شد و این حال را هر کس مشاهده کرد و بر همگنان وفا داری سك محقق شد **دیگر** در عجایب المخلوقات آمده که در بعضی‌ازاعمال خراسان‌چاهی‌هست درمیان‌دو کوه واز آنجا دودی متصاعدمیشودهر پرندهٔ که از بالای چاه‌بگذرد از عفونت‌آن هلاك شود **دیگر** در سه فرسنگی‌قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم آب آن یخ بندد و روزی که خنك تر باشد یخ کمتر بندد و چون در شهریخ نماند از آنجا آورند **دیگر** در زمان‌سلطان ابوسعید خدابنده درسلطانیه مردی بود که‌درتمام‌اندامش موی غلبه داشت چون‌موی خرس امامویِ‌روی‌او‌چون‌موی‌محاسن‌سایرمردم‌بودوسخنش‌معلوم‌نمیشدو گدائی کردی **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که دو سه آسیا آب از آن چشمه بیرون می آید و مدت سی سال آن آب در جریانست و مدت

سی سال دیگر منقطع میگردد چنانچه قطرهٔ آب در آنجا نمیتوان یافت و لایزال
حال آن چشمه بدینمنوالست **دیگر** در کتاب صور الاقالیم آمده که در قریهٔ مور
جان غاریست که آبی از سقف آن ترشح میکند اگر یك کس رود بقدر او آب
دهد و اگر بیشتر روند چندان آب ترشح کند که همگنان را کفایت باشد **دیگر**
در بعضی از ولایات کلیسیائی است و در آن دو قبر میباشد که یکی از آن قبر
شمعونست که از مخصوصان عیسی (ع) بوده و حاکم آن بلده هر سال یکبار بآن
قبر در می آید و موی‌لب و ناخن شمعون راباز میکند و باهل شهر قسمت‌مینماید
و در سال دیگر باز موی لب و ناخن او بر قرار سابق میباشد و نیز پادشاه آنجا
آنرا چیده و قسمت‌مردم مینماید **دیگر** در حدود بابل شهریست که امیرالمؤمنین
عمر رضی‌الله بر هر یك از اهالی ایشان چیزی مقرر کرده که در سالی بدهنداگر
وجه مقرر را دادند آب در جوی های ایشان میرود والا انقطاع مییابد **دیگر** در
بلدی از بلاد بابل حاکمی بوده که هر روز بر کنار آب دیوان مظالم میداشته‌و
چون متخاصمین نزد او می‌آمدند میفرموده که پای در آب نهند آنکس که حق
بجانب او میبوده پایش در آب فرو نمیرفتی و آن دیگر را حال بر عکس واقع
میشده **دیگر** در حدود طبرستان‌یك جنس از طیور کور است که بر درختان‌میباشد
و مرغان‌دیگر که بجثهٔ عصفوری باشند از صنف دیگر هرروزمگس و پشه‌میگیرند
و بآن طیور کور میخورانند و چون روز بآخر میرسد طیور کور این طیورضعیف
را میگیرند ومیخورند **دیگر** در بعضی بلاد هر سال سه روز در اریج قرب صدهزار
آمده در جبلی که در آنجا نزدیکست فرود می آیند و مردم آنها را صید میکنند
و چون سه روزمنقضی میشود تا سال دیگر تا روزموعود اثری از آنها کس‌نمی‌بیند
دیگر در عجایب المخلوقات وتحفة الغرایب مسطور است که‌درمیان‌بصره و اهواز
رودیست در بعضی اوقات در آن رود شبحی‌برمثال منارهٔ پیدا میشود و از آن‌آواز
طبل و بوق می‌آید **دیگر** در بغداد بر کنار دجله زمینی‌است مقدار صد گزهرجامهٔ
که‌درآنجاشویندبغایت با طراوت میشود و اگردر موضع دیگر از کنارهٔ دجله این

عمل کنند آن طراوت را نداشته باشد **دیگر** از سنان بن خزاعی منقولست که گفت زنی دیدم که دو دست نداشت و همه کاری که بدست کردندی او بپای بران اقدام نمودی و همچنین در حله مردی بود که دستها نداشت و بپای خیاطت کردی **دیگر** در عجایب المخلوقات مزبور است که در ارمنیه چشمه‌ایست که‌او را ارزا وبند میگویند هر که در آن آب نشیند ازدمامیل و قروحی که بر اعضای او باشد صحت یابدو اگر از آن بخورد مواد فاسدهٔ باطنی و ظاهری را از بدن اخراج کند و ازاطراف مرضی بدانجا روند و بدان عمل نموده صحت یابند **دیگر** بولایتی از یمن چشمه ایست که آب آن چنان بقوت میجهد که از مسافتی بعید آواز آن را میتوان شنید و هر جانوری که در آن چشمه افتد فی‌الحال بمیرد و خوردن آن اسهال عظیم آرد **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که صاحب تاریخ گوید که دو شخصی از ارمن بخدمت صاحب‌الدوله آوردند پشت هر دو بهم چسبیده بود و عمرشان قریب به بیست و پنجسال رسیده بود واکل و شرب و بیداری و خواب ایشان مخالف همدیگر **دیگر** هم در آنجا آمده که در شهر نیشابور آسیائی بوده بی آنکه در آن دخلی بوده باشد گردان بودی و بهیچ اصلاحی محتاج نبودی و آن همچنان گردان بودی تا مراد حاصل کردی و چون گفتندی که بحق یونس بحال خود آی فی‌الحال بند شدی و چون بار دیگر گفتندی که بحق یونس در گردش آی در حال گردان شده بحالت اول معاودت نمودی **دیگر** هم در آنجا آمده که در ولایت مراغه دو چشمه ایست پهلوی هم از یکی آبی در غایت سردی بیرون می‌آید و از دیگری در غایت گرمی چنانچه در هیچکدام لحظه دست نگاه‌نتوان داشت **دیگر** در ولایت امیلیه قریه‌ایست و درآنجا طایفهٔ اند که از ایشان هر کدام ریش بیرون می‌آرند یکنصف ریش ایشان سیاه است و نصف دیگر سفید **دیگر** در نواحی غور قریه بوده که هر گاه آفتاب به بیت الشرف رسیدی شخصی هم ازمردم آنجا طاسی در دست بیامدی و اهالی آن قریه پیش آنشخص جمع گشتندی بعداز

آن شخص مذکور طاس را بدست خود زدی و گوش بر آن داشتی و از حوادث آنسال خبر دادی و جمله موافق افتادی **دیگر** از ارسطاطالیس نقلست که در دیار مغرب موضعی‌است که نسناس در آنجا میروید مثل‌نبات واینصورت از قدرت‌حضرت عزت غریب نیست **دیگر** در ولایت زنج مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هر گاه که مار قصد آن میکند که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ آن بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیدهٔ مار از حدقه بیرون می‌افتد و بیضه نمیشکند و گاه بچهٔ او سر از بیضه بیرون میکند مادر پوست آنرا نزد ولد خود مینهد و مار بواسطهٔ قشر بیضه گرد بچه آن طیر نمیتواند آمد وآن طیر هیچ جا بچه نمی‌نهد مگر بر درخت کافور **دیگر** در جزیرهٔ سقلاب طیری میباشد که هر گاه که راه بر اهل کشتی مشتبه شود آن طیر می‌آید و در پیش کشتی میپرد و ارباب سفینه کشتی بطرف او میرانند تا بطریق مستقیم میرسند **دیگر** در هندوستان مرغیست که دهان بزرگی دارد و آن طیر دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی‌می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و از دهنش آب میخورند و چون آب تمام میشود آن طیر بر سر شغل خود میرود **دیگر** در حدود مغرب طیریست که آنرا قارون گویند همراه کشتی طیران میسازد و اگر بمحل خوفناك میرسد یا بجائی منتهی میشود که حیوانی بدان ضررمیرساند سه نوبت بانك میزند وملاحان دانسته لنگر می‌اندازند وبدفع آن مشغول‌میشوند **دیگر** در بعضی از توابع‌مراغه چاهیست که کبوتر درآنجابسیارمیباشد ومردم‌دام بر سر آنچاه اندازند و کبوتران را صید سازند و عمق آن چاه زیاده از پانصد گز باشد و بر ریك سیاهی منتهی میشود و در آنحدود چاههای دیگر هست که کمتر از پنجاه گز بآب میرسد **دیگر** در کوه سبلان درختی است مثمر و در حوالی آندرخت گیاه بسیار است اما هیچ جانور و مرغ راقوت آن نیست که از آن گیاه یا ثمر آندرخت بخورد که خوردن و مردن یکیست **دیگر** در ولایت باد کوبه زمینی است که آتش از آن فروزان است چنانچه آتش بآن میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطفی نمیشود بلکه

اشتعال آن زیاده میشود و در آن حوالی مرغزاریست که چون اندك زمینی از آن کنند آتش مشتعل شود **دیگر** هم در ولایت بادکوبه کوهیست که شکافی دارد و آبی از آنجا بیرون می آید و در آن آب مس پارها بوزن دانگی و دو دانك میابند و باطراف میبرند **دیگر** در اول عهد سلطان ابوسعید خدابنده در اران گوسالهٔ متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای مانند پای گاو **دیگر** در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمهٔ دارد که در تابستان آب آن یخ می‌بندد ودر زمستان حرارتش بمرتبه ایست که بیضهٔ مرغ در آن پخته میشود و در بعضی از ولایت عراق طیور صغارند که مدت زندگانی ایشان چهل روز میباشد و مردم مجروح آنمرغان را گرفته و سینه شق کرده بر جراحت خود نهند شفا یابند **دیگر** در ولایت زنگبار مرغیست که مار را میخورد وطریق خوردنش آنست که نخست دم مار را بمنقار میگیرد و میپرد اگرمار قصد او کند او را میگذارد باز در میان هوا میگیرد و تا برابر قلعهٔ جبل می پرد واز آنجارها کند چنانچه مار بر زمین افتد پاره پاره گردد آنگاه بر سر آن آمده و بکارد منقار سر و دم آنرا جدا کرده جثهٔ آنرا میخورد و اگر سر یادم آنرا بخورد نا بینا گردد **دیگر** مرغیست در بادیه شو که چون آن مرغ بیضه مینهد افعی بیضه آنرا میخورد و بیضهٔ خود را که مشابه بیضه آنست در عوض مینهد و چون بچهٔ افعی سر از بیضه بیرون میکند ونظر آن طیر بر آن می‌افتد میگریزد و اگر افعی ولد خود را میابد ضرری بآن نمیرساند **دیگر** در حدود حروهان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمرانات پیدا شودمردم آنجا استدلال کنند که قحط و عسرت در میان ایشان پیدا شود و اینمعنی تخلف نکند **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطوراست که طیری هرسال روز عاشورا در مشهد امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه می‌آید و تا هنگام غروب نوحه میکند بعد از آن میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی‌بیند **دیگر** در بعضی از بحار ماهی میباشد که طول

آن صد و بیست ذرع است و عرض آن بیست ارش و عرض جسم او دوازده ارش دیگر از بحار نقلست که‌ماهی‌ای‌میباشد که میپرد و چون در طیران می آید ماهی بزرگتر در عقبش میپرد و او را گرفته میخورد **دیگر** در بحری از بحار ماهی میباشد که در روی آب در طیران می‌آید تا خود را بحیوانی بحری میرساندو در دهنش‌درمی‌آیدو این حیوان آن ماهی‌رافرو میبرد **دیگر** در کتاب‌طبایع الحیوانات مسطور است که ماری میباشد که بیوساطت بیضه تولد ولد میکند **دیگر** درولایت مراغه سنگی است که چون انگشت میسوزد و آنرا بدل فحم بکار دارند ورمادش بدل صابون باشد **دیگر** در ترکستان کوهیست و در آنکوه غاری هر که در آن غار میرود فی‌الحال بمیرد و هم در آنجا غاریست‌هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت کند **دیگر** در تحفة‌الغرایب مسطور است که در زمین مکران رودی است که بر آن قنطرهٔ ساخته اند هر که بر آن قنطره بگذرد باطنش از اغذیه و اخلاط پاك شود و مردم آنحدود چون بمسهل محتاج شوند بر آن قنطره بگذرند **دیگر** همدر آن نسخه مذکور است که در شاس چشمه ایست بر سر عقبه در روزی که آسمان بی‌غمام باشد در آن چشمه آب مطلقا نبود و روزی که در فضای هوا ابر بود پر آب شود **دیگر** در ولایت چین کوهیست و در آنکوه دره ایست و در میان آن دره جاده ایست عالی که از چین به تبت روند هر که از آن جاده تجاوزنماید فی‌الحال نفسش بگیرد و هلاك شود **دیگر** پادشاه سنجاب ازبرای نوح منصور سامانی اسبی فرستاده بود که دو سر داشت و دو پای ودو پر داشت که بدان طیران مینمود **دیگر** در بعضی از بلاد بوقتی از اوقات زنی ظاهر شد که‌روی و اعضایش پر موی بود مانند خرس و رسته دندان زیرین و سخنش مفهوم نمیشد و مردم گفتندی که مادرش با خرس جمع شده است و این تحفهٔ غریب آورده **دیگر** در ولایت تبت سنگی است که از غریبان هر که آنرا بیند چندان بخندد که‌هلاك شود و مقیمان ازین مهلکه‌ایمن باشند **دیگر** در عجایب المخلوقات و تاریخ‌مغربی

آمده است که در ولایت اندلس بیابانیست که آنرا بادیةالنمل خوانند و طلسم
اسبی و مردی در آنجا از مس ساخته‌اند و روی بآبادی آورده هر که خواهد که
از آن مرد بگذرد او بدست اشارت کند که نگذرد و اگر رونده باو ملتفت نشود
و برود در صحرای آنجا مورچگان باشند برابر سگی در حال او را هلاك‌سازندااما
آن مورچگان از آن سوار مسین نتوانند گذشت و بدین طرف آیند دیگر درروم
حصنی است و در آن حصن خانهٔ و در آن خانه بر یکطرف دیوار صورت فرسی
نقش کرده اند وآن فرس ساعت بساعت و دمبدم خود را میجنباند دیگر در بلدهٔ
از بلاد که برخط‌استوا واقع است جبلی‌است که بر آن کوه مناری ازحجر و بر
سر آن‌منار تغاری‌موضوع است و بر سر تغارمرغیست‌ازسنك منصوب که‌در منقارخود
انجیری دارد و در آن جبل اشجار انجیر بسیار است و مرغان بیحد بر شکل آن
مرغ سنکی در آن کوه اند چون انجیر پخته شودهر روز آن‌طیور هر یك‌انجیری
در منقار گرفته بیارند و در آن تغار اندازند و شخصی که مترصد اینمعنی باشد
از آن انجیرها تناول نماید و هر چه از وی فاضل آید آنرا بفروشد گویند که
این طلسم را بلیناس حکیم ساخته است دیگر در بعضی از بلاد هندوستان که آنرا
سریره گویند مناریست که زعم مردم آنجاچنانست که درمنار گنجی تعبیه کرده‌اند
و بر سر آن خمی از سنك موضوع است وبر سر آن خم خروسی از ذهب منصوب
هر کس که قصد سر مناره کند آن خروس در طیران آید و مانندسك فریاد کند
چنانکه همه مردم شهر بشنوند و آن شخص را منع و زجر کنند دیگر در بعضی
از ولایت هند جانوری میباشد که آنرا کر گدن گویند دست و پای آن از دست
وپای‌جمیع حیوانات بری و اهلی عظیمتر است و قوتش بمرتبهٔ که فیل را بشاخ
خود بر دارد و فیل بشاخ او هلاك شود وچون‌فیل در گذارش آید چشم کر گدن
از روغن فیل پر شود و کر گدن هلاك شود و هر گاه که حامله شود حمل او در
بطن چهار سال بماند و بعد از آن بچه سر ازفرج او بیرون کند وچند گاه بآن
دستور باشد تا قوت گیرد وچون از فرج مادر بیرون آید بگریزد زیرا که

مادر نسبت باو در غایت عطوفت و مهربانی باشد اگر نگریزد بچهٔ آن مادر بزبان درشتی که دارد ولد خود را چندان لیسد که پوست و گوشت آنرا از هم فروریزد و گویند که شاخ آن بهزار دینار بل زیاده بخرند و چون هر جا ببرند حیوانات و حشرات موذیه از آنجا بگریزند **و العهدة علی الراوی دیگر** در حدود بلور روباهی میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریض که از گوشت وی تناول کند بقدرت کامله باری تعالی از رنج شفا یابد **دیگر** در مسالك الممالك آمده که در زمین عاد بطلسم مناری ازمس ساخته اند و بر آنجا سواری از مس پرداخته چون ماههای حرام در آید آب از آنجا روان شود و چون آن ایام منقضی شودباز ایستد و پیوسته حال بدینمنوال باشد **دیگر** در کتاب ملکشاهی مسطور است که در بعضی از اعمال انطاکیه چشمه ایست که چون آب آنرا بر زمینی افشانند که کژدم آنجا بسیار بود کژدمان از سوراخها بر آمده بر آنجا جمع گردندمردمان همه را کشته از شر عقارب ایمن شوند **دیگر** در مسالك الممالك مسطور است که ملك روم را خانهٔ بودی متقفل وهیچکس ازقیاصره آنرا نگشودی بلکه قفل دیگر بر آن اضافه نمودی تا بیست وچهار قفل بر آن زده شد وچون نوبت حکومت بملك آخرین رسید او را دغدغه شد که آن قفلها بگشاید تا حقیقت حال بر وی منکشف گردد و در فتح آن مبالغه نمود و هر چند اساقفه و علماء نصاری خدمتش را از آن امر مانع آمدند و شفاعت کردند فایده نداد و چون در بگشادند تمثال چند در آنجا دیدند بر هیأت اعراب بعضی شتر سوار وزمرهٔ بر اسب نشسته و بحسب اتفاق اهل اسلام لشکر بروم کشیدند و آن دیار را مفتوح گردانیدند و حکومت آن مملکت از نصرانیان بمسلمانان منتقل شد **دیگر** درعجایب المخلوقات وتاریخ مغرب آورده اند که در حدود اسکندریه چشمه ایست که هر که در وقتی معین از صدف آن چشمه گیرد و صاحب جذام آنرا سحق کرده بامرق بخورد از آن زحمت جان گداز رهائی یابد **دیگر** در کوه لبنان درختان میوه دار بسیار است و بی آنکه تعهد نماید میوه دهد اما طعم و بویش چنان لطافتی ندارد و چون از آنجا بیرون

برند وبشهر بلخ رسانند خوش طعم وخوش بوی شود دیگر درولایت آندلس کنیسه ایست ودر پیش اودرخت زیتون‌وچشمه‌ای‌وهر سال یکبار آب از چشمه‌بیرون‌میاید و درخت را سقی کند چنانچه هم در آنروز بر دهد و از حاصل آندرخت زیتون اهل کنیسه یکسال معیشت کنند و آب چشمه را جهت تداوی در ظروف ضبط کنند **دیگر** بر کوهی از کوههای اندلس دو چشمه ایست در پهلوی هم چنانچه مسافت میان آن هر دو از سه گز بیش نیست از یکی آب گرم بیرون آید بمرتبهٔ که گوشت در آن پخته میشود ودیگری چنان سرد که یخ ببندد **دیگر** در مسالك الممالك مسطور است که درقبلهٔ بیت المقدس سنگی سفید است ودر آن سنك بیعمل بشر کلك قدرت خالق خیر و شر نوشته شده که **لااله‌الاالله محمد رسول‌الله نصره حمده دیگر** در حدود مغرب حیوانیست مشابه گربه که از نافش بوی مشك بمشام میرسد و همچنین در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی متولد گردد و تا وقت غروب آفتاب مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر بوقت معهود ازین‌مهمان نو رسیده ولدی متولد شود ومادر بهنگام غروب شمس بمیرد و پیوسته حیات و ممات آن جنس حیوان برین‌دستور باشد **دیگر** در بعضی از جبال چشمه ایست که میجوشد و ثقبه ایست نزدیك بآن که فرو میرود و از آنجا اگر شب آب آنرا نگاه دارند متحول بسنك سیاه‌میشود و اگر روز میگیرند و نگاه میدارند سنك سفید میگردد **دیگر** در ولایت سودان گیاهیست که اگر بسوی آن دست دراز میکنند خودرا بزمین میچسباند و اگر دست کشیده میدارند قامت خود را راست میکند و بیخ او سم قاتل است **دیگر** در حدود کرمان درختی است که اوراق آن مشابه اوراق صبراست ودر آن چوبیست که آتش در آن اثر نمیکند شخصی از آنچوب صلیبی ساخت و پیش ترسایان‌برد که این صلیب عیسی (ع) است و دلیل برین آنکه آتش این چوب را نمیسوزد و نصارا امتحان کردند چنین بود ومبلغی خطیر آن صلیب را از وخریدند **دیگر** در تیه بنی اسرائیل دو درختست که اوراق آن طیور میشوند مثل چکاوك و این حال تا چهل روز امتداد مییابد و بعد از آن منقطع میشود و تا سال دیگر مردم از آن طیور متمتع میشود **دیگر** در حدود بربر شجریست که اوراق آن مشابه سنگریزه

است اگر آنرا تعبیه کرده بشخصی دهند تا بخورد کر میشود تا مدت یکماه و هیچ معالجهٔ مفید نیفتد و چون آن مدت منقضی گردد بیمنت طبیبی آن ضعف بر طرف گردد **دیگر** در دیار مصر کوهیست که آب شیرین از آنجا بیرون می آید و در حوضی جمع میشود و از آن حوض باطراف و جوانب میرود و اگر جنب یا حایض بکنار آب رسند ازجریان باز ایستد وتاآن شخص دور نرود و آب آن حوض را تمام نریزند آن آب جاری نگردد **دیگر** در تاریخ مغربی آمده که در جزیره مجمع‌البحرین میلی ساخته اند ببلندی صد گز بشب فروزان میباشد و بر سرمیل شکل آدمی ساخته اند و ببالای آن راه نیست و کنیسه ایست در جنب آن بغایت وسیع و رفیع و قبهٔ بزرك در حوالی آن کنیسه است و پیوسته غرابی بر سر آن نشسته باشد وبدین سبب آنرا کنیسةالغراب خوانند وهر مهمانی که در آنجاخواهد رسید غراب بانگی کند و اهل کنیسه فرا خور ایشان طعامی دهند و کسی حقیقت آنرا نداند **دیگر** هم در تاریخ مغرب آمده که در حدود مصر بجانب غربی ریك روانیست ودر زمان سابق بطلسم مردی ازسنك رخام ساخته اند بسیار مهیب وبافسون چنان راه را بسته که ریك روان از آنموضع نمیتواند گذشت که بآبادیها ضرر رساند و آن تمثال ازغایت هیبت ابوالهول گویند **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که حکما در هفت شهر از مملکت نمرود هفت طلسم ساختـه اند چنانکه بدشواری عقل صورت پذیر شود در یکی صورت بتی بود که چون غریبی بدانشهر در آمدی آن بت بانك کردی مردم از حال او متفحص گشتندی **دردوم** طبلی بود که هر کرا چیزی گم شدی دست بر آن طبل زدی آوازی آمدی و دزد را نشان دادی **درسیوم** آئینهٔ بودی که هر کرا عزیزی بسفر رفتی ومدت غیبت اومتمادی گشتی و از حال او خبری نداشتی در هر سال بروزی معین در آن آئینه نگریستی حیات او ممات و خوش و ناخوش عزیز خود معلوم کردی و مشهده نمودی در چهارم حوضی بودی که هر سال بروز معین نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هرد کس در آن حوض چیزی از خمر یا گلاب یا سرکه و امثال آنها ریختی ساقی و

هر کس را از آن حوض جامی پر کردی و دادی چون گرفتی همان بود که خود ریخته بود **درپنجم** غدیری پر آب بودی که حاکم بوقت داوری بر کنارش نشستی و مدعی و مدعا علیه را فرمودی که پای بران غدیر نهند صادق راآسیبی نرسیدی و کاذب غرق شدی **درششم** نیز غدیری بود که صور بلادی که نمرود در تحت تصرف داشت بر اطراف آن نگاشته اهل هر شهر که بر نمرود مخالفت کردندی نمرود چوبی از آن غدیر بدانصوب روان ساختی و در آنسال آن شهر غرق شدی **درهفتم** در دارالملك نمرود درختی بر در بارگاه او نشانده بودند که هر چندخلق بر حوالی آن ایستادی آندرخت بر ایشان سایه افکندی و با وجودهمه این‌نعمتها نمرود طغیان و عصیان پیش گرفت و دعوی الوهیت کرد و خلیل الرحمن‌صلوات الله علیه رادر آتش افکند و بالاخره حضرت‌قهار منتقم پشهٔ بر وی گماشت تابزخم نیش بدوزخش رسانید **دیگر** در بعضی بلاددرختی است اوراق آن‌مثل‌قطعه‌های‌حجر است اگر شخصی بهنگام سرما در زیر آن بخواب شود ازبرودت متضرر نمیگردد و اگر وقت گرما بخواب رود از برودت آندرخت متضرر میشود و اگر آتش در تحت آن‌بیفروزندفی‌الحال باران‌می بارد واگر فی‌المثل‌ده‌روزآتش متصل‌بیفروزند باران منقطع نمیگردد **دیگر** در بعضی از بلاد چین طلسمی ساخته اند که پشه و ملخ باآنکه در ظاهر بلده بسیار بود بشهر درنمی آیدوقتی برجی در آنشهر منهدم شد در جوف آن دیگی از مس ظاهر گشت و در آن دیك تمثالهای بق و جراد و ذباب بود از مس اهل آنشهر آنها را از دیك بیرون آوردند نا گاه شهر از پشه و ملخ و مگس پر شد مردم دانستند که حال چیست لاجرم آن تمثالها را در دیك کرده در موضع سابق‌آن دیك را استوار کردند هر پشه و ملخ و مگس که در شهر آمده‌بودند مردند و دیگر در شهر نیامدند **دیگر** بارض تبت هر که در می‌آید فرح بروی‌بمرتبهٔ مستولی میگردد که عقل بر آن حیران‌میماند و سبب آن‌معلوم نبود **دیگر** درجبل جودی‌مسجدی بوده منسوب بنوح (ع)و هفده درداشته وغریبان در آنجا بخواب میرفته و هر غریبی که در آنجا از دیگری چیزی میدزدیده راه

بیرون شدن بر آن مسدود می گشته و پی بدر نمیبرده و چون آنچیز را بر جای خود میگذاشته ابواب بر وی ظاهر میشده راقم حروف گوید که امثال این حکایات غریبه و روایات عجیبه در کتب متقدمین و متاخرین بسیار است و صدق و کذب آن برارباب فراست مشتبه نباشد اگر مجموع رقمزدهٔ کلك بیان گردد خوانندگان را ملالت و سآمت روی نماید لاجرم درینمقام بهمین قدر اکتفا کرده آمد

ذکر البحار العظیمه و ما یجری بالارادة

القدیمه کالبحیرات و الخلیجات

در بحار احوال مختلفه بسیاراست یکی از آن جمله هیجان آب بشکلات فلکی و اشعهٔ کواکب است که برسطح آن میافتد و اتصالات کواکب باقمر و نزول او درمنازل معینه دربن باب اثر عظیم دارد وهیجان آب در بحار مثل هیجان اخلاط است دربدن آدمی اما ارتفاع میاه را سبب آنست که آب بجهت قرار در موضع خود گرم میشود با آنکه آفتاب وسایر کواکب در وی اثری تمام دارد وعلی ای التقدیرین لطیف تر میگردد وبعضی از اجزای او تخلخل پیدا کرده مکانی وسیعتر ازمکان اول طلب میکند پس آن اجزای یکدیگررا بجهات مختلفه مدافع مینمایند ازین جهت امواج متنوعه در بحار مشاهده میافتد اما علت مد و جزر چنان باشد که در اکثر قعور بحار صخور واحجار بسیار است چون نور قمر مساس قعر بحر شود واشراق خود بر آنجا افکند شعاعات آن بر آن احجار صلده وصخور صلبه رسد واز آنجا بتراجع منعکس شود آنرا تسخین کند وچون آب مطارح اشعهٔ قمر گشته لطیف و گرم شده باشد و تخلخل پیدا کرده مکانی فراخ تر از مکان اول خواهد و امواج او متلاطم شود وبر شطوط وسواحل تموج کند و آبها وانهار وجداول که در بحر متراجع شود برینحال بماند تا قمر بوسط السماء رسد وچون از آنجا زایل شود این غلیان و مدساکن شود واجزای آب بقوائم خود آید و جزر عبارت ازینحال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود وبدان طریق که گفته اند تا بوقتی که قمر در تحت الارض بوسط السما رسد باز آغاز جزر باشد ودرشبانه روزی

دو نوبت مد وجزر واقع شود ودر خبر آمده است که **ان الملك الموکل بالبحار یضع رجله فی البحر فیکون منه المد ثم ترفع منه فیکون منه الجزر** و علت زیادتی در اوقات مختلفه قیاس برین باید کرد و تاثیر اتصالات کواکب را درین معنی اصلی کلی اعتبار باید نمود وبحار عظیمه باتفاق اکثر ارباب مسالك وممالك که در ربع مسکون واقع شده پنج است بحر الهند وبحر الشام وبحر المغرب وبحر نیطس وبحر طبرستان و تفصیل آن برینگونه است **بحر الهند** این دریا را بحر السند وبحر فارس وبحر عمان وبحر چین گویند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه ودوهزار وششصدشش فرسخست وعرضش نهصدفرسخ واز این جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا وباقی در جنوب خط استوا است و در میان این مواضع سه رود داخل اقالیم سبعه نیست وپنج شعبه ازین دریاها بمیان عالم درآید وآنرا خلیج بربری و خلیج فارس وخلیج هند و خلیج اخضر خوانند و ذکر هر یك از خلیجات خمسه بموضع خود بیاید چنین گویند که درین دریا بیست هزار جزیره است وازآنجمله یك جزیره در برابر دارالملك چین افتاده است ومسافت آن هزار فرسخ است و در آن جزیره کوههای عظیم وانهار بسیار است و یاقوت ازآن جزیره حاصل میشود و بعضی از این جزیره که درآن دیار است مردم میرسند و اخذ منافع میکنند و ببعضی دیگر ازانسداد طرق نمیتوانند رسید بحر الشام آن را **بحر الشام** و بحر الرقه گویند وبحر الکبیر نیز خوانند طولش از مشرق تابمغرب یکهزار و ششصد فرسخ است وعرضش تا آنجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ است و این موضع را در تقویم معبرهٔ هرقلس گویند وهرقلس پادشاهی بوده که قنطره برینموضع ساخته تامردم بسهولت از آنجا عبور میکرده اند واکنون آن محل را ازقان میگویند و در بعضی امکنه عرض این دریا دویست فرسخ باشد وچون بحدود شام رسد دویست و شصت فرسخ شود دیار اندلس بر شمالی و بلاد مغاربه بر جنوبی آن دیار است و اکثر رود ها که از طرف روم آید بدین بحر پیوندد و شعبه ازین دریا بمیان اقالیم در آید یکی را خلیج روس و و دیگری را خلیج یونان گویند و دویست

وشصت فرسخ میباشد و دوجزیرهٔ معموره است که این بحر بدان موضع رسیده اند واحوال بعضی از آن مشاهده شده است و بعضی از آن را هیچکس نرسیده ومساحت جزایر که مشاهدهٔ مردم شده از ده فرسخ کمتر و از پانزده فرسخ بیشتر نیست **بحرالمغرب** این دریا را بحر الاندلس و بحر طبخه و بحرالاسود و بحرالکر نیز خوانند این بحر از اقصای جنوب ومحاذات عرض السودانست که بر حدود سوس و بلاد اندلس وفرس میگذرد بجانب مشرق و بر اراضی غیر مسلوك عبور میکند تا ببحر اعظم متصل میشود ودر نهایت الادراك بحراقیانوس آمده که این بحر است و دریای هنددر ناحیهٔ مغرب بدین دریا پیوندد وسفاین ومراکب بحار ازشدت تلاطم امواج وظلمت درین بحر نمیرود مگر آنکه اینجماعت قریب بسواحل این دریا گذرند فی الجمله انتفاعی یابند صاحب عجایب البحار در تألیف خود آورده که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحرهند بدین دریا پیوندد و درآنجا منارهٔ ساخته اند ازحجر خالص که ارتفاعش صد گزاست ودرحوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دودریا بشکل غریب بهم متصل میشوند چنانچه ازهنگام طلوع آفتاب تابوقت غروب بالا گیرد ودربحر هند ریزد و از زوال تاغروب حال برعکس باشد وبواسطهٔ عظمت این دریا عبور کس برآن میسر نمیشود و طول وعرض این بحر معلوم نیست و دوشعبه از بحر مغرب بیرون آید که یکیرا خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنخه خوانند و بنا برعدم جریان سفاین احوال جزایر این بحرمعلوم نیست وجزایر خالدات ازجملهٔ جزایر بحر مغرب بود و حالا درآب مغمور است **بحر نیطس** دریای بزرگست وآنرا بحر تراندون و بحرالروس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه در زمین روس وسقلاب ممتد میشود و تبار شهر قسطنطنیه برین بحر واقع شده و طول این دریا بقول صاحب نهایة الادراك چهار صدوسی وسه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است ودر آنموضع حیوانات غریبة الاشکال مهیبة الصور میباشند و تجار از جزایر آن بحر بمنافع میرسند ورود طیانیس که ازجملهٔ رودهای بزرگست درین دریا ریزد وازین

بحر دوشعبه خیزد یکی قریب بجزیره سوداق نزدیك بصد جوی بزرك باشد که درین خلیج درآید دوم خلیج فرنگست که تاقریب شمال مقابل کیماك ممتد شود اراضی بلغار از جملهٔ سواحل این دریاست **بحر طبرستان** که آن‌را دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خزر نیز گویند طول این‌دریاازمشرق تابمغرب دویست و شصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و هیات این بحر مدور است چنانکه از آبسکون ممتد شود و بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شیروان پس بر خزر بگذرد و باز بآبسکون منتهی شود و رودهای بزرك چون ارس ورود کر و اتل و سفید رود و غیر ذلك درین دریا ریزد واتصال این بحر بهیچ دریاغالب نیست و ارباب مسالك گویند که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه‌از امواج این بحر متلاطم میشود ودرین مد و جزر نباشد گویند که آنجا در قدیم دوجزیره بوده و اکنون هفت جزیره دارد و ازین جزایر نفط سفید و سیاه حاصل میشود والله اعلم بحقایق الامور

اما بحار صغار که آنرا خلیجات

و شعبات نیز گویند

بحربربر که آنرا بحرالزنج نیز گویند و آن از جمله‌خلیجات دریای‌هند است و در حدودبربرستان از وی جدامیشود وطول آن صد وشصت فرسخ وعرضش سی و پنج است و راکب آن بحر سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر بیند و قطب‌شمالی‌رانتواندیدو کف این دریا بخلاف‌دریاهای‌دیگرمنعقدشودواز آنجاباطراف برند و جهت تصفیه و طراوت رخسارها استعمال کنند و از جزایری که درین‌دریا است صندل و آبنوس آرند و عنبر تر را از سواحل آن بدست آرند **بحرقلزم** که آنرا لسان‌البحور وبحرالاحمر و بحرالیمن وبحرعدن نیز گویند از جمله‌خلیجات دریای هند است و اراضی یمن و عدن بر شرقی وی افتاده است محمد بن عثمان المفضل در کتاب عجایب البحار گوید که هلاك فرعون و عبور موسی (ع) درین

بحر بوده است و یمکن که این قول درست باشد چه ازین دریا تا بمصر سه مرحله است و طول این دریا درطرف شمال چهار صدوشصت فرسخ و عرضش دویست فرسخ باشد و باریکتر شود تا شصت فرسخ آید و قلزم اصلی این است چه قلزم نام قصبه ایست که بر ساحل دریا بر طرف غربی وی واقع شده پس این دریا که بقرب استراباد واقع شده و بقلزم اشتهار یافته غلط عام است و چندان اعتبار ندارد **بحر فارس** و این دریا را بحر جده و بحر عمان و بحر هند گویند از آن جهت که این بلاد بر سواحل او افتاده است و دریای بسیار خیر مبار کیست و اکثر مراکب و سفاین ازین بحر بسلامت و منافع بیحد باز آید و اضطراب وی از همه دریاها کمتر باشد و مغاص درولآلی نیز دارد و درین دریا دو موضع سنگلاخ است که چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود و گردابی نیز دارد که مخلص از آن متصور نیست طول این بحر چهار صد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد فرسخ باشد و میان دریا و دریای قلزم پانصد فرسنك زمین خشك باشد که آنرا ارض جزیره العرب خوانند و دجلهٔ فرات که از جبال روم آید بدین دریا منتهی شود و جزایر بسیار و بعضی از آن جزایر در موضع خود مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی **بحر هند** این شعبه را بجهت آنکه در اراضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند حال آنکه او نیز منشعب از بحر اعظم است که آنرا بحر هند میگویند و طول این ازمشرق تا بمغرب پانصد و هفتاد و سه فرسخ و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه فرسخ باشد و جزایر معموره و غیر آن درین بحر بسیار است و در بعضی ازجزایر این بحر معدن جوهر و نقره و زر باشد **بحر اخضر** این دریا در اقصی بلاد هند از دریا منشعب شود و بنا بر آنکه شهرهای چین بر سواحل او واقع شده بچین بار خوانند و مدار تجارت اهل هند برین بحر است و در جزایر آن معادن یواقیت و دیگر جواهر بسیار بود و طول او در شمال پانصد فرسخ باشد و عرضش تا حدود سداد که از حدود چین است بکشد بعضی گفته اند که عرض این بحر تا آخر صد و هشتاد درجه که طول معموره است میکشد **بحر آذر بیش** از جملهٔ خلیجات

بحر شام است و اکثر تجارت اهل قسطنطنیه درین دریا بود طول این بحر بطرف شمال دویست و پنجاه فرسخ باشدوجزایر مسکونه درین دریا کمتر است ابوریحان طبری گوید که طول این دریا صد و شصت فرسخ است و بمحیط متصل نباشد و دلیل او برین دعوی آنست که از بیابان سقلاب و روس براه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی گوید که از تجار صادق القول اینمعنی استماع افتاده **بحر یونان** این دریا نیز نزدیك رومیةالکبری از بحر شام منشعب شود و جزایر یونان درین آب مستغرق است و مشهور است که چون سفاین و مراکب در برابر ارض یونان رسد البته آنچه مردم را پیش ازآن بدو سال و سه سال از خاطر محو شده باشد بیاد آید و این معنی از مخصوصات آنموضع است و یونان مسقط الراس حکما و فضلا بوده عرض این دریا هفتاد فرسخ است و طول آن میان مغرب وشمال افتاده است و بجهت انحراف و میلان بهر جانبی تعیین نیافته است و در وی شصت و دو جزیره معمور است **بحر اندلس** از شعبه های بحر مغربست و بواسطهٔ آنکه اراضی اندلس بر سواحل این بحر افتاده بدین اسم موسوم گشته طول و عرض او در کتب مسطور نیست **بحر طنجه** دریای طولانی است اما عرضش دو فرسخ بیشتر نباشد و یکشعبهٔ از و تا حدود روم کشیده شود و دیگر بزمین جنوب رود و در بلاد زنگبار و مغرب ممتد شود و در اواخر آن جزیرهٔ باشد که آنرا بر طبیه خوانند و چون از آنجا بگذرد بصحاری و جبال نا مسکون رود ودر آنموضع منتهی گردد **بحر سوداق** خلیج نیطس است عرض وی صد فرسخست و طولش در جانب شمال باشد و انتهای آن معلوم نیست وجزایر مسکون وغیر مسکون نیز دارد **بحر فرنك** شعبه ایست هم از بحر طرا بزون و در شمالی اراضی سقلاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار و کیماك باشد وفرنکیان بر سواحل آن مقیم اند وایشان امتی عظیم باشند و بلاد وسیع الانحاء والاطراف دارند **بحر حنج** دریای بزرگیست در ولایت ترکستان و خداوندان اخبار گویند که افراسیاب از دست لشکر ایران خود را خلاص کرده درین دریا انداخت و کیخسرو بحیلهٔ مشهور او را از آنجا

بیرون آورده قصاص فرمود **بحر الماس** این دریا را بجزیرهٔ الماس بازخوانند که در میان‌وی افتاده است ودریای بزرگیست و شعبه ایست ازمحیط و الماس ازجزیرهٔ که در میانه این دریاست بنوعی غریب و حیلهٔ عجیب بدست آرند و راه آن‌مهلك وپرخطر باشد **بحرالشمال** دریائیست در زیر قطب شمال و ساکن است و قعر آن معلوم نیست اما چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش‌متلاطم گردد و بدین جهت تجار از رکوبش متقاعد باشند و گویند که مردم آبی درین دریا بسیار باشند **بحرالسحاب** دریائیست بولایت‌زنگبار پیوسته و دخان و بخاری‌بر بالای آن ایستاده باشد ازین جهت این دریا را بسحاب نسبت داده اند و اعتقاد زنگیان‌آنست که آدم (ع)در جزایراین‌دریامیبوده است **بحر مظلم** بحر عظیم‌است و در اقصای مغرب واقع است و جزیرهٔ یاقوت درین دریا بود در ظهر بلاد واق واق و سیلاب آن بکشد تاچون بقلعه فضه رسد از آنجانب یا جوج وماجوج‌ممتد شود و بحدود سد ذوالقرنین رسد

و اما بحیرات که آنها را بطایح نیز گویند

بسیار است و بعضی از آن اینست که مذکور میگرد

بحیرهٔ بابر طیس طولش از مشرق بمغرب صد و پنج فرسخ و عرض وی سی و چهار فرسخ باشد وتا حدود قسطنطنیه ممتد میشود و در حوالی مصر بدریای شام پیوندد والله‌اعلم **بحیرهٔ خوارزم** مدور واقع شده‌است ودورش بقولی‌نودفرسخ و بقولی صد فرسخ است و میان این بحیره و دریای خزر بیست روزه راه است و چنین گویند که رود جیحون وسیحون درین‌بحیره ریزد وآبش تلخ باشدوحیوانات آبی درین بحر کمتر توان یافت **بحیرهٔ طبریه** در اراضی شام است و گویند که دورش هفتاد فرسخ باشد و بعضی گفته اند که این بحیره مشابهٔ بحیرهٔ خوارزم‌است در طعم آب و غیر ذلك **بحیرهٔ کلیکوی** که آنرا بحیرهٔ قبطیا نیز گویند نزدیك اقاصی چمن افتاده است دورش تقریباً هفتاد فرسخ باشد و در وی دوازده جزیره

است سقرلات خوب ازین جزایر حاصل میشود و سکان این مواضع را دین و ملتی نباشد **بحیرهٔ چپهرمون** منشعب از بحر مغرب است دورش صد و شصت فرسخ باشد و بحدود فارس واقع شده و در حوالی آن عمارت وزراعات بسیار واقع شده **بحیرهٔ ارمیه** در حدود آذربایجان است و بمیانه این بحیره از قدیم الایام بری عظیم است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریح بآفاق برند و آن بغایت لذیذ میباشد و گویند که استخوان ندارد و بسیار خوش طعم است **بحیرة‌المیته** آبی ایستاده‌است بمیان دو کوه در حدود شام چنین گویند که خلیل‌الرحمن (ع) شهر ابراهیم‌آباد را درین بحیره بنا نهاده است و او را میته جهت آن گویند که هیچ جانور در آنجا ندیده اند راقم حروف گوید که سکون آب نیز وجه تسمیه میشود **بحیرهٔ قلمه** نزدیك دریای روم است و اهل آنحدود دو صنف باشند مؤمن و کافر و کافران مطیع و منقاد اهل‌اسلام اند و جزیه و خراج میدهند و قلمه نام قصبه ایست که‌در حوالی آنساحل جزیره‌ایست‌واقع‌شده و این دوفرقه آنجا باشند **بحیرهٔ بطیل** بقرب بلاد جلایقه است و در سواحل آن جلایقیان متوطن اند و طول آن چهار فرسخ و عرضش دو و نیم فرسخ باشد **بحیرهٔ اسوال** بحدود روم باشد و مقدار دوازده روزه‌راه است و در آنجا چند جزیرهٔ معمور است و سمور وسنجاب نیك در آنجا حاصل‌شود **بحیرهٔ تیس** بزمین مصر است و بدریای روم پیوسته باشد و یك شعبه از رود نیل بدان منتهی شود و چون آب نیل در فزون باشد آب این بحیره شیرین و خوش طعم باشد و چون آب آن روی بنقصان نهد آب دریا برین بحیره غلبه گیرد وبدان جهت شور و تلخ گردد و ثغور مصر نسبت باین بحیره چون جزایر واقع شده چه این بحیره از اطراف و جوانب آن در آمده است و چون مردم خواهند که بدان شهرها روند در کشتی روند و در آن بحیره ماهی است که چون بخورند خواب هایل بینند و فزع کنند العلم عندالله تعالی **بحیرهٔ یغفان** بحدود بلاد یعماست و قبیلهٔ از اتراك که ایشان را جمیل گویند در دور و سواحل آن مقام دارند و طول این بحیره سه روزه راه است و پنج جزیرهٔ معمور دارد و اهالی آنجا گبر وترسا

باشند و هیچیك از ارباب این ادیان مذهب دیگری اختیار نکنند و پوست روباه سرخ موی در غایت لطافت از آنجا حاصل شود **بحیرهٔ اقامیه** در حدود شام است و بغایت بعیدالعمق باشد آورده اند که یکی از ملوك خواست که عمق آن معلوم کند در کشتی نشسته بمیان بحیره آمد و لنگری بر سرطنابی بسته در آب انداخت و چون بقعر نرسید طناب دیگر بر سر آن وصل کردند تا درازی طناب بچهارهزار گز رسید پس گمان کردند که مگر طناب بر بالای یکدیگر نشسته و گران شده پس آنرا بر کشیدند و سنك دست آسی بر سرطناب بستند و خریط پر از تخم مرغ کرده در زیر سنك تعبیه کردند و طناب را در آب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند و چون تخم مرغ درست بود و هیچ نقصان و شکستی نداشت دانستند که سنك بعمق بحر نرسیده است دست از آن باز داستند والله اعلم **بحیرهٔ باسقهونه** از جملهٔ بحیرات فارس است طول آن هفت فرسخ باشد و در حوالی آن بیشه‌ها و نیستان بسیار است واهل شیراز از آنجا انتفاع یابند **بحیرهٔ پرنجان** بحدودتر کستان است و مسافت و دورش چهار فرسخ است و غیر از آنکه آبش گرم باشد دیگرهیچ خصوصیتی ندارد **بحیرة النسیل** این بحیره در جنوب خط استوا باشد و در طرف جنوب معمورهٔ عالم کوههاست که آنرا جبل القمر گویند و از آنجا رودهای بسیار بیرون آید و درین بحیره بهم پیوندد و مانند دریای گردد چنانکه قطر آن چهل فرسخ باشد پس از آنجا شعبهٔ عظیم جدا گردد و بطرف معمورهٔ عالم ممتد شود و آنرا نیل مصر گویند اول بر بیابانهای مغرب گذرد تا بحدود زنگبار رسد وچون از آنجا بگذرد به بیابانهای نوبه ممتد شود و از آنجا بدیای مصر رسد تا بدریای روم منتهی شود و بر کنار او شهریست که بطیحه گویند و باشد که این بحیره را بدان شهر باز خوانند **بحیرهٔ زره** که آنرا رود هیرمن نیز گویند بجهت آنکه رود هیرمن در وی ریزد و طول آن بحر چهل فرسخ است و در حوالی آن شهر قصبهٔ که اعتباری داشته باشد کمتر بود **بحیرهٔ ارمنیه** بحدود بلاد جرد است ودور

آن هشتاد فرسخ باشد و مراغه و سلماس و خوی درسواحل اوست و آب آن بغایت تلخ باشد و در میان وی جزیرها باشد و در آنجا زراعت کنند و آب شیرین در آن جزایر نیز توان یافت وسك آبی درین بحیره بسیار باشد **بحیرهٔ فرغانه** دور او پنجاه فرسخ است و شهر فرغانه بر ساحل آن واقعست و تجار ازین بحیره غنیمت کثیر بدست آورند و حیوانات غریبة الاشکال در آنجا توان یافت **بحیرة الصخر** بحیرهٔ کوچك است بحدود شمالی و در حوالی آن سوری از سنك کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یك گوشه آب این دریا چنان سیاه بود که از آبهای جوانب دیگر بحیره بحس ظاهر فرق توان کرد چنانکه سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل است و مطلقاً آب جوانب دیگر آمیخته نگردد و چون خاك از آن آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنك شود چنین گویند که یکی از ملوك خواست که قعر آن دریا معلوم کند چهارده هزار رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب آن چنان روشن باشد که با وجود بعد قعر چنان نماید که گوئی عمق آن سه چهار گز خواهد بود آورده اند که دشمنان قصد تخت کیخسرو و جام جهان نمای کردند جماعتی که بر حفظ آن موکل بودند درین دریا انداختند هیچکس را استخراج آن میسر نشد **بحیرهٔ منجر** مساحت دورش صد و بیست فرسخ باشد ومیان بلاد خزر و این بحیره انوشیروان سدی عظیم بسته و ساخته است و ازهجوم اتراك مردم این دیار بدان واسطه ایمن باشند و هنوز آن سد باقیست چنین گویند که انوشیروان را در خواب بعمارت این سد تلقین دادند **بحیرهٔ ارجنس** بحدود وان و سلطانیه باشد و از آنجا ماهی بزرك که آنرا طریح گویند باطراف برند **بحیرهٔ ازغر** در حدود فلسطین باشد نزدیك شهری که آنرا غر خوانند و این شهر یکی از شهرهای بیجانگراست که اصحاب لوط در آنجا بودند و بسبب قبول دعوت او از عذاب خلاصی یافتند **بحیرهٔ مکران** بحدود سندباشد و شهرهای سند درحوالی آن واقع شده و بدریای سند منتهی میشود **بحیرهٔ روم** بر سه فرسنگی شهرمنقیه

افتاده است طواش پنجفرسخ باشد و در میان این دریا سه کوه بزرگست چون سکان منقیه را خوفی از دشمن روی نماید کشتیها ترتیب داده اقمشه و امتعهٔ خود را در آنها نهاده و ازین بحیره عبور نموده بشعاب جبال پناه برند و دیگر هیچکس را تسلط بر آنها دست ندهد **بحیرهٔ اخلاط** دریائیست بغربی این شهر چنین گویند که در این بحیره دو ماه ماهی نباشد و دو ماه ظاهر گردد و پیوسته چنین باشد و بسبب نمك دور و حوالی آن معلوم نیست **بحیرهٔ قحکان** بحدود ولایت فارس است آب وی درغایت شوری باشد و نمك بسیار درحوالی آن منعقد شود و طولش بیست فرسخ باشد و در حوالی آن سباع ضاره بسیار بود **بحیرهٔ دشت ارژن** طول آن ده فرسخ است و آب وی خوش طعم باشد و گاهی نقصان پذیرد چنانکه نزدیك بآن رسد که بالکل منقطع گردد و باز بحالت اصلی رود و درحوالی آن عمارت وزراعت فراوان باشد **بیحرهٔ چرون** بحدود مغرب زمین و بعیدالعمق بود و کعب الاحبار از خضر (ع) روایت کند که شخصی در زمان موسی (ع) درین دریا فرو رفت و تا اکنون هنوز بثلثی از آن نرسیده هرچند عقل از قبول این سخن ابا مینماید چون در کتب مسطور بود راقم حروف نیز بر ایراد آن جرأت نمود چنین گویند که موج این دریادر قعرش حادث میشود بخلاف بحار دیگر از شخصی که راکب این بحیره بود از عجایب آن سؤال کردند که درین دریا چه چیز ازهمه عجب تر دیدی جواب داد که **سلامت نفسی و ممارایت اعجب** بر همین مقدار که در صنعت بحار کبار وبحار صغار ثبت افتاد اختصار نموده میشود و بر طبایع سالکان مسالك ممالك پوشیده نماند که در هیچ نسخه از نسخ متقدمین صفت دریاها و بطایح برین وجهی که درین اوراق ترتیب یافته درحیز تسطیر نیامده چه مصنفان این حالات را پریشان نوشته اند

ذکر تولد انها رو بیان آنها بر
سبیل ایجاز و اختصار

و این در ولآلی در یك سلك انتظام بیابد ، بباید دانست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است و در حین نزول امطار و حدوث ثلج و جلیدیت آب باران و برف در آن مغارها میرود و جمع میشود و بنابر ضیق‌منافذ بتدریج از آن موضع بیرون می‌آید واز انضمام واختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار پدید میشود وچون چند جوی کوچك بهم پیوندد نهرعظیم حادث گردد و خزانهای کوه را که آب در آن میباشد اوشال خوانند پس اگر این اوشال قریب بقلل جبال باشد تمامت آنسال آب جاری بود و اگر اوشال در پایان کوه باشد و مددی بوی نرسد رود منقطع گردد و در هر اقلیمی چند نهر بزرگیست غیر از سواقی و جداول که ضبط و تعداد آن تعذری دارد پس گوئیم که بعضی از ین جویهای عظام از طرف مشرق آید و بمغرب رود و بعضی از مغرب آغاز کند و بجانب مشرق ممتد شود و بعضی از شمال بجنوب و بالعکس و ابتدای جمیع از جبال باشد و انتهای آن بطایح بحیرات و بحار بود و بلادی که بر ممر آن انهار افتاده باشد بجداول آن منتفع شود وآنچه زیاده آیدبدریاها پیوندد و در نوبت دیگر بتاثیر آفتاب‌اجزای لطیف بخار در هوا صعود گیردد واز تموج آن ریاح تولد کند و غموم و سحابات مؤلف گردد و امطار و ثلوج حادث گردد و پیوسته بدینمنوال باشد حتی **یبلغ الکتاب اجله ذلك تقدیر العزیز العلیم** و بعضی از آنها که مشهور است مذکور میگردد **نهر اتل** مبدأ آن از جبال روس و بلغار وحدودشمالست‌وهفتاد و شش‌شعبه از وی جدا میشود که مدار معیشت اهالی چندین شهر بر آن شعبه هاست و باوجود این شعاب و این جداول گویند که نقصان محسوس در وی پدید نیامده مصب‌آن بحر آبسکون بود و میان آب این نهر و این دریا فرق توان کرد که اصلا بآب این‌دریانیامیزد **نهر آذربایجان** آبی خوشگواردارد ومبدأ آن از جبال‌آذربایجان

و منتهای آن بحیره طبریه باشد و در بعضی از این مواضع جدولی از این بحر منشعب گردد و در اراضی آن نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی لطیف در نظر آید از آن آب منشعب گشته که آنرا مرمر خوانند و بر مثال صفایح املس باشد **نهر جیحون** ابتدای آن از جبال صغانیان است و میان مغرب و شمال گذرد و بحدود وحش چهار آب دیگر بوی پیوندد و آنموضع راپنج آب گویند و بحدود بلخ و ترمد بگذرد و از آنجا بکالف آید آنگاه بآمویه پس در بحیره خوارزم ریزد و آب آن در بعضی زمستانها یخ بندد چنانچه چند گاه کاروانها بر روی آن روان باشند **نهر سیحون** جوئی بزرگیست وسیحون موضعی باشد بترکستان که این نهررا بدان خوانند ومصب او بحیرهٔ خوارزم بود **نهر جنجان** ازحدود آید روم وبحدود مرعش و مضیضه بگذرد وبدریای شام ریزد **نهر سبحان** ازحدود روم بیرون آیدو بمیان مضیضه و آذر بگذرد و بنزدیک شهر طرطوس بدریای روم منتهی شود **نهر دجله** بغایت معظم است ومبدأ آن ازجبال ارزنة الروم باشدو برشرقی بلاد جزایر گذرد وجزایر مواضعی را گویند که میان دجله و فرات باشد و جریان این نهر از جانب شمال بجنوب بود و در فرضهٔ عبادان ببحر فارس منتهی میشود و فرقهٔ گفته اند کهمبدأ آن از جبال نصیبین و حصن ذوالقرنین باشد و آب وی نافع و سبکترین آبهاست و از اول تا آخر در میان عمارات و زراعات رود **نهر جریح** در اقصی ترکستانست در غایت بزرگی و در آنجا نوعی از مار بود که چون چشم آدمی بر وی افتد هلاك شود والله اعلم **نهر الذهب** بزمین شام است و در صفت آن گفته‌اند که **هوالنهر الذی یباع بالمیزان و آخره الکیل** یعنی از جداول اوزراعات بسیار کنند و محصولات آن نیکو باشد و چون بآخر رسد در زمین فرو رود و نمك شود وهیچ از آب او ضایع نگردد **نهر کر** در بلاد آذربایجانست و بدایت اواز جبال روم باشد و بمیان تفلیس واران بگذرد وبآخر پارس منتهی شود **نهر ارس** جریان او ازمشرق بمغرب باشد و ابتدای او از جبال ارمنیه است و آب او بغایت سریع الجریان باشد و گویند که سلوك کشتی در وی متعذر و در کنار آن سنگلاخ بسیار بود وبعضی مکشوف و بعضی مخفی و نهر مبارکیست و هر چه از حیوانات در وی افتد بیشتر

آنست که بسلامت بیرون آید قصهٔ شخصی که آب دریا با وی مسامحت کرد و بعد از خلاصی دیوار بر سر وی افتاد و هلاك شد بدین شهر منسوبست و مصب او بحر طبرستان بود **نهر تراب و آنرا نهر مجنون نیز خوانند** بغایت تیز رو و چون بمیان موصل و اردبیل بگذرد تابستان آب او بغایت سرد باشد **نهر طاب** در حدود فارس است و منبع آن از جبال اصفهانست و بمیان لایت خوزستان گذرد و نزدیك قلعهٔ مهری در بحر فارس ریزد **نهر تستر** از حدود خوزستان آید و بنزدیك تستر بلاد اهواز بگذرد و هم بنزدیك قلعهٔ مهدی به بحر فارس منتهی شود **نهر قامس** بدایت او از جبال اقلیم اول باشد و بر بلاد زنج بگذرد و در بحر بربر ریزد **نهر سووین** نهر بزرگیست و در حدود جنوب معموره و کوههای آنطرف فراهم آید و در عرض یازده درجهٔ جنوبی دو شعبهٔ بزرك از وی منشعب شود و یکیرا خوسا و یکی را طابوس خوانند و مرور این انهار بر جزایر متبانیه باشد و از قعر این نهر مرجان بدست آید **نهر زنده رود** در رودد ولایت اصفهانست و بعذوبت و لطافت آب معروف و رساتیق و بساتین أصفهان از جداول او منتفع گردند و مصب آن بحر فارس بود **نهر سنجه** قریب بمصر باشد و رود بزرگست بروی قنطرهٔ عجیب ساخته اند و آن يك طاقست قوس او قریب دویست قدم باشد و مجموع آن طاق را از سنك رخام پرداخته اند و طول هر سنگی ده گز در پنج گز باشد **نهر فرات** آب بزرگست و از کوههای روم خیزد و بمیان ثغور شام بگذرد و بر غربی شهرهای جزایر ممتد شود و بغرب بغداد يك شاخ از وی بدجله پیوندد و شاخ دیگر بسوی کوفه رود و آنچه فاضل آید ببطایح رود و بعضی گویند که ببحر عدن منتهی شود و امام ائمهٔ السابق ابوجعفر الصادق رضی‌الله عنه گفت که **ان محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم شرب من الفرات ثم اسری بسریة‌الله‌تعالی**، **نهر سلیمان** بقرب بغداد است و گویند سلیمان او را احداث کرده است و بعضی حفر آنرا بذی‌القرنین نسبت کرده‌اند و سیصد و شصت جدول ازین بحر منشعب شود و بر سر یکی از آنها قصبه و قریهٔ ساخته و پرداخته اند والله اعلم بحقیقت الحال **نهر مهران** آبی بزرگست در حدود سدو

مکران و در بزرگی نزدیکست به نیل مصر و گویند که در آن نهنك توان یافت و مصب او بحر فارس بود **نهر سند** ابتدای آن از جبال اردبیل و منصوره باشد و از سه منزل مولتان در مهران ریزد **نهر سفیدرود** از جبال آذربایجان و ارمنیه خیزد و میان اردبیل و زنگان بگذرد. و به بحیرة‌السکون منتهی شود **نهر هرات رود** نهری عظیم است و بدایت آن از جبال خراسان خیزد و جریانش از مشرق بمغرب بود و جداول از وی منشعب گردد و دارالملك هرات و سوادات و مزارع و قصبات ازین آب منتفع گردند و به حدود سرخس منتهی گردد **نهر هیرمن** جریان آن از مشرق‌بمغرب و از جبال غور ابتدا کند و در برابری کرمان گذرد و به بحیره زره منتهی شود چنین گویند که هزار جوی بزرك ازین نهر منشعب شود و در اصل آن بهیچگونه نقصان پدید نیاید **نهر اندلس** آبیست که کسی در آن نتواند رفت و بر کنار آب آن موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیهٔ آن نوشته اند که **یا ایها الرجل لاتجاوزنی فأنك لم ترجع** **نهر آبله** ببصره باشد طولش چهار فرسخ است و بجانب اوقصور و بسا تین فراوان بود و این بحر مد و جزر دارد چون آغاز مد کند همه بساتین و مزارع پر آب‌شود و چون بنیاد جزر کند اکثر آن تهی گردد مگر حوضها و مواضعی که از برای ذخیره آب ساخته باشند **نهر خابور** در حدود بلاد جزیره است و منبع آن از جبال راس العین باشد و امتدادش به بیست و پنج فرسخ باشد و از اطراف آن درختان بزرك توان یافت و آبی بغایت صاف و بزرك ونزدیك‌شهر قرقیسابردو و بفرات متصل شود **نهر حنجان** بدایت آن از جبال چین باشد چنان گویند که آبی شوم است و اکثر کشتیها را آفت رساند ومردم آبی در آنجا باشندوچون مردم از اموال خود غافل شوند چیزی در ربایند وبآب فرو شوند **نهر تکریت** آبی بزرگست و بسواد بغداد منتهی شودوبر کنار این آب بسیار از صلحا و اولیاءالیاس پیغمبر را علیه السلام را دیده اند **نهر طبریه** نهری بزرگست و یك نیمه سرد و یك نیمه گرم باشد و مصب آن‌بحیره طبریه گویند **نهر جاج** بدایت آن ازجبال

بلاد ترکستانست و به حدود اوز کند آید و در آنجا جوی اطلاق بدو نیمه بدو پیوندد پس به حدودخسیکت واخجند آید و بعد از آن بمواضع و مساکن قبایل اتراك گذرد و بجنب خوارزم منتهی گردد **نهر گنك** جوی بزرگست در اقصی هندوستان و بدایت آن از جبال تبت است و منتهی به بحر هند شود **نهر تاجه** در ولایت اندلس بحدود مغربست و در بزرگی چند برابر دجلهٔ بغداد باشد و بوسط طیطله بگذرد و ببعضی از بحیرات که در آن باشد منتهی شود **نهر دجیل** شعبه ایست از دجلهٔ بغداد وسواد سامره و بغداد را آب دهد و بنا بر غایت شهرت ازشرح مستغنی است **نهر مرغاب** بحدود باد غیس است و او را مرو الرود گویند و اکثر مزارع مرو و سرخس از آن منتفع‌شود **نهرکات** که او را گاو خواره نیزخوانند از رود جیحون نیز منشعب شود و بجانب کات رود و پیش از آنکه این جوی از جیحون جدا گردد باندك مسافتی موضع خطر ناکست و چون کشتی در آنجا افتد کمتر خلاص‌شود **نهر عیسی** شعبه باشد ازفرات و بقرب‌بغداد بدجله‌پیوندد و میرود تا بدریای عمان ریزد **نهر تیمور** به حوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فراهم آید و در بزرگی اضعاف رود ارس باشد و جداول بسیار از آن نهر منشعب گرددواین‌جوی‌ببحیرهٔخزرمنتهی‌شود **نهر النیل** از معظمات‌انهار ربع‌مسکونست و جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتداء آن از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و جوئی دراز تر از وی در معمورهٔ عالم نیست زیرا که يك ماهه راه میان اسلام میرود و دو ماه در میان دیار نوبه و میان آبادی و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمیشود الا این نهر و سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا از زمستان در آید آفتاب از سمت ایشان دور افتد و بر این بلاد نزدیك شود وچون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبدالصمد ابراهیم الرفائی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح‌اشعهٔ

کواکب واقع شود هیجان کند و موج زند و از مواضع خود مرتفع گشته درپیش آب نیل چون سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین سبب میل رجعت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد که آب بحر روم را بکشد وجاری گرداند پس بار دیگر بحر نیل روان گردد و اینمعنی از عجایب قدرت الهیست و اهل مصر را مقیاسی بود که بر آن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنندو آن درمیان برکهٔ نیل مواضعست و بر آنجا خطی چند که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت‌بسیار حاصل شود و غایت زیاده هژده بود و چون ازین بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و این را مقیاس گویند که از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است و حکایت دختر بکر و زینت او در آب انداختن دفع آن بمکتوب امیرالمؤمنین عمر رضی‌الله عنه خود شهرتی تمام دارد و قلم مشکین رقم متصدی ذکر آن نشد و نهنك در این دریا بود و او را دست و پا بود و پوست او چون پوست شتر است و حیوان دیگر در آنجا باشد و او را اسب آبی گویند و او را با کشتی دوستی عظیم است و با سفینه بازی کند و مضرت او بسیار بود و ماهی سقنقور نیز خاصه این دریاست و ماهی رعاده نیز از مخصوصات این رود است و خاصیت او آنست که چون بر دست گیرند رعشه پیدا شود و هر گاه که از دست بیندازند آن رنج زایل گردد راقم حروف گوید که سابقاً نهر نیل بر سبیل اجمال رقمزد کلك بیان گشت و اینمعنی بنا بر آن بود که تفصیل آن بزودی درنظر آید چون صورت از غیب روی‌نمود مفصلامذکور گشت غرض آنکه‌ارباب کیاست از وقوع فی‌الجمله تکراری که واقع شده عفوو اغماض نمایند ذکر انهار کبار در این مقام بر همین مقدار اختصار رفت **والله اعلم بمایسطر**

ذکر عیون و آبار مسبوق بکلمه چند که مبنی است از سبب انفجار و دیگر احوال و آثار

سبب انفجار عیون آنست که در جوف زمین منافذ بسیار باشد و البته در آن آب با هوا باشد و هر گاه که بر هوا برودتی غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر رسد و زمین صلب نباشد چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی از آن بشکافد و بر روی زمین جاری شود و اگر روی زمین صلب بود بمعالجه محتاج شود چنانچه در قنوات و آبار و حرارت میاه در فصل زمستان و برودت آن در تابستان بدان جهت باشد که چون فصل زمستان در آید و جو هوا بارد شود حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس آبهائی را که در عمق زمینست تسخین کند و بدین واسطه گرم باشد و در تابستان بر عکس بود لاجرم آب سرد نماید و اما علت حرارت آب بعضی عیون و آبار که در زمستان بر قرار باشد آنست که در باطن زمین کهوف جبال مواضعی هست که خاك آن کبریتی باشد و رطوباتی که بدان موضع پیوندد و خالی از منتنی نباشد و دایم الاوقات حرارت در آن مشتعل بود پس این آب که نزدیك بآن موضع واقع باشد بجهت مجاورت آن حرارت پیوسته تسخین می‌یابد و گرم میماند و چون نسیم هوا او را در یابد اغلب آنست که حرارت آنرا ربایند و از وی زایل گردد و برودت بر وی استیلا پذیرد و عفونت میاه را سبب آنست که خاك مواضع آن راجی گرفته باشد و علی‌الجمله اختلاف بقاع و تغییرات امکنه را در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن و غیر ذالك اثری تمام باشد و آب را عوارض بسیار است درین محل برهمین قدر اختصار افتاد و بعضی از عیون مشهوره اینست که مذکور میگردد **عین اورشنك** از ضیاع قزوینست و آب او مسهل باشد و چون از موضع اصلی نقل کنند این خاصیت ندهد **عین الطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار ازو حاصل آید و در بعضی اوقات منقطع شود تا جمع کثیر روند و با اسباب ملاهی و رقاصی کنند باز جاری گردد **عین باد خان** در

حدود دامغان است وچون خواهند که بادی عظیم حادث شود مقداری رکوی حیض آلوده در آنجا افکنند بادی و طوفانی قوی حاصل آید و صحت اینمعنی از اخبار متواتر بوضوح پیوسته **عین ماهیان** چنین گویند که در چین چشمه ایست که بوقت بیرون آمدن آب بانگی چون رعد ظاهر شود و از آب او بوی کبریت آید و چون بدان غسل کنند علت جرب زایل گردد و اگر عرض کنند مشتعل گردد **عین ملطیه** چشمه ایست که آب سفید از و بیرون آید چون آنجا آشامند مضرتی نرساند اما اگر مقداری راه ببرند و بخورند در بدن سنك گردد و موجب هلاك شود **عین دراب** در این چشمه گیاهی باشد که اگر مغتسل در آنجا خوض کند بوی پیچد و هر چند اضطراب بیش کند محکمتر گردد مگرصبر کند تابخاصیت همان آب از وی جدا شود **عین در واق** آب آن گرم است و گاه باشد که دخانی از سر آن مرتفع گردد و مشتعل شود و شعلهاء او سرخ و زرد و سفید و سبز بود و این آب در دو موضع جمع شود یکی مخصوص برجال باشد و دیگری بنسوان و از بهر از الهٔ مرض بلغمی چون در آب آن در آیند نافع افتد و اگر دفعة واحده در آن آب رود مجموع اعضاء و اندام بسوزد **عین الزراعیه** نزدیك موصل است و در آنجا نیلوفر روید و او را بقیمت تمام فروشند **عین الیراد** آب آن بجهت دفع ملخ نافع است چون در ظرفی کرده بمقامی بیاویزند ملخ در نواحی آن نیاید بشرطی که چون آب از آن چشمه بر دارند تا موضعی که مطلوبست بزمین ننهند والا خاصیت زایل شود و گویند که این چشمه در میان شیراز و اصفهان است واز ثقات استماع افتاده که ساران از عقب آن آب بیایند ودفع ملخ کنند **عین مسکوره** در اراضی اندلس در پایان کوهیست که آنرا مسکوره خوانند و این چشمه ظاهراً برابر سپری بیش نیست اما اگر لشکری در آنجا نزول کنند از آنجا سیراب گردند و آب چشمه از حال اول کم نگردد **عین النار** در اراضی انطاکیه است اگر قصبی در آن افکنند بسوزد **عین الفار** بموضعی است از نواحی مصر در میان مرغزاری دور آن بلاد خاکیست که اگر آنرا از آب این چشمه گل سازند از

آن گل موش متکون گردد **عین آذربایجان** چشمه ایست که آبی بغایت صافی از آن بیرون می‌آید و چون لحظهٔ بماند سنك شود و گویند که سنك مرمر از آنجا حاصل گردد **عین اروند** از ولایت سیستانست و نی قصب از آنجا حاصل شود **عین مسلوان** چشمهٔ مبارك است بزمین بیت المقدس و اکثر بساتین موضع از آنجا آب‌خورد **عین دیلم** چشمهٔ ایست بولایت دیالمه و آبش در تابستان بغایت خنك بود و در زمستان بیحد گرم بود **عین‌فراردو** در موضعیست از اراضی خراسان صاحب تب ربع چون درین آب در آید خلاص شود **عین کلس** بقرب طوس است وسه چشمه است متقارب هم که از پایان کوه سیاه بیرون میآید ودر غدیری‌جمع میشود که دور آن دو جریب باشد و از آنجا چند جوی‌منشعب‌میگردد واکثر سواد طوس ازآنجا آب‌خورند **عین و شله** جملهٔ ضیاع خوی و سلماس از او سیرابست و شرب آن موجب اسهال و اطلاق قوی باشد **عین‌کورهٔ اردشیر** آن نیز همین خاصیت مذکوره دارد و بغایت گوارنده است **عین نوح** به حدود فارس باشد بدشت‌پارین واکثر علل‌مزمنه‌را نافع بود و بغایت مبارك باشد **عین سلیمان** در اندرون قلعه ایست که آن‌را بسلیمان علیه‌السلام باز خوانند در حدود کرمان درسابق الایام چون پادشاه زاده که در آن قلعه بودی و آب آن چشمه خوردی البته‌بپادشاهی رسیدی **عین‌کونیان** چشمهٔ بزرك‌وآب‌لطیف دارد و بحدود جیرفت باشد **عین‌معزل** چشمه ایست‌به‌قرب بیابان سوروقریهٔ‌بزرك درآنجا ساخته اند**عین سراب** به قرب رباط کوکواست و دراندرون وی سنگهای ملون باشد ودر آن خاصیتهای عظیم باشد واین احجار از خصوصیات این چشمه است **عین الفضه** چشمه ایست بمغرب ودرآب‌وی نقره بقدر مثقال‌ونیم مثقال‌باشد **عین الکبر** در حدود بیلقانست هردرخت تاك که‌خشك شود چون قدری ازآن‌آب در بیخ‌وی‌بریزند بازسبز شود واینمعنی از عجایب است **عین‌نهاوند** درشکاف کوه نهاوند است وچون کسی محتاج آب شود گوید که مرا آب‌می بایدفی‌الحال آب روان گردد و چون مهم کفایت شود پای برزمین زده گوید که کفایت است آب

منقطع گردد وبسیاری مردم امتحان کرده اند وچنین یافته اند **عین رزبه** بحدود غور باشد واکنون شهری در آنجا ساخته اند و اکثر باغات و بساطین از آن آب خورند **عین الشجره** گویند که این چشمه براه جرجان در پایان کوهی افتاده است وآب آن در غدیری جمع میشود که دور آن یك تیر پرتاب باشد ودر میان این غدیر درختی عظیم است وبر اغصان وافتان بیشمار مشتمل و محتوی وبهر سال چهار ماه این درخت غایب میگردد و سبب آن ظاهر نیست یکی از ملوك فرمود تا آندرخت را بمسامیر جدید استوار کردند وچون اوان غیبت اورسید مسمارها گسیخته بود ودرخت غایب شده غواصی را بجهت این امر فرستاد بعد از مدتی مراجعت کرد و گفت هزار گز درین آب فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع نیافتم والله اعلم بحقیقة الحال **عین عبادالله آباد** بمیان قزوین و همدان باشد وآب آن بمثابه گرمست و اگر در آن چشمه گوشت افکنند پخته شود وحوضی پهلوی چشمه است که آبها در آنجا جمع شود و اصحاب امراض چون درآنجا روند صحت یابند و استخوانهای شکسته را از بدن بیرون آورد و قولنج واسترخارا بغایت سودمند بود و پیکان از جراحت بیرون کشد و اسهال را نافع افتد و از وجع عین وخنازیر برهاند و نمك اندرانی و توتیای مفالك و ضفادع و امثال این اشیاء ازآنجا بدست آید **عین البقر** چشمهٔ ایست قریب بعکه یهود ونصاری آن موضع را زیارت کنند و اعتقاد ایشان چنانست که گاوی که جهت آدم (ع) زراعت کرده ازین چشمه آمده **عین السواد** چشمه ایست درآذربایجان که جامه‌ها برآن رنك کنند وچشمهٔ صبغ در همه آفاق بغیر از آن نیست **عین المغرب** بدریای مغرب واقع شده است وشهرتی تمام داردو صندوقی برسر آن موضع است وچون سر صندوق بگشایند وآب چشمه که در آن صندوق است بیاشامند شور باشد اما چون قطراتی ترشح کند ازصندوق شیرین بود وبراین آب قصبات ورساتیق دایر باشد و چون آب کم شود هندوان بدانجا آیند وطعامی سازند که هزار نفر را کفایت بود و از ذنوب ومعاصی توبه کنند باز آب بسیار شود وتمامی آن ناحیه را سیراب گرداند چنین گفته اند که نقصان آن آب از

شآمت معاصی باشد **عین العلاج** میان خرقان و قزوین باشد وزحمتی چون جذام وجرب وغیر آن درآن آب نشیند صحت یابد **عین الحجر** چنین گویند که این چشمه در قریهٔ مجاز است از قرای دامغان اگر زنبور درآب آن افکنند سنك شود منقش ولطیف **عین السم** در دیارچین است بقرب قصر فغفور وآب آن بغایت شیرین ولطیف بود اما چون از آنجا بمقدار فرسخی برند زهرهلاهل و سم قاتل شود **عین الذهب** انفجار آن از کوه بیستون باشد وبغایت صاف بود وچون هزار درهم نقره در وی افکنند و روزدیگر بیرون آرندشش هزار شود وسبب آن معلوم نیست **عین الشمس** عبدالملك بن عبدالله المهلی گوید که چون بزمین قبچاق رسیدم چشمهٔ دیدم که چون آفتاب طلوع کردی آب آن بطرف مشرق روان شدی وچون بجانب غروب بازکشتی بجانب مغرب جریان نمودی ازاهالی ومردم صاحب تجربه آندیارپرسیدم جواب دادند که تا این غایت معلوم مانشده است **عین المشك** آبیست در دیارچین از پایان کوهی بیرون میآید وهر که بدان غسل کند بغایت پاك شود وازجامه‌هائی که بدانجا بشویند بوی مشك وعبیر بمشام رسد دربیان عیون به همین مقدار قناعت کرده اند بعد ازاین درذکر آبار شروع کرده میشود **ومن الله العظمة والتوفیق**

بئر قضاعه چاهیست در مدینهٔ معظمه که حضرت مقدس نبوی (ص) آب دهان مبارك در آن چاه افکنده اند وبیماران را شفای کلی حاصل میشود **بئر زمزم** چاه مبارکست ومشهور مجاهد گوید که هر کس آب آن به صدق نیت تجرع کنداز هرگونه علتی که داشته باشد خلاص شود وبعد ازآنکه انباشته شده بودعبدالمطلب اورا حفر کرد وذکر این قضیه درمجلد ثانی سمت تحریر یافته است بدانجارجوع باید کرد **بئر یوسف** بنزدیك قریه سجل است از اعمال مصر و یوسف را برادران درین چاه افکنده اندوآب آن امراض را نافع باشد **بئرالتوفیق** باراضی مغربست وبخاری عظیم ازآنجا مرتفع شود چنانکه اگرسنك بزرك در آنجا افکنند بیرون اندازد والبته بقعر چاه نرسد **بئرازرق** چاهیست بزمین ترابلس و مشهور است که

هر که آب آن چاهرا بخورد احمق شود **بئرساش** آبی بغایت خوش دارد و چون خشت خام در آنچاه افکنند آوازها بر آید و چون سه ساعت بگذرد ساکن شود **بئرالصواعق** هر که از آب این چاه بخورد اطلاق به بطنش پدید آید و چون این آب را اندك مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنك شود و اگر خرقهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید آید و بادهای تند وزیدن گیرد بنهجی که دیوارها افکند و عمارتها ویران کند **بئر بامیان** چنین گویند که نخجیر تشنه شود قصد بئر بامیان کند و آب آن چاه از قعر ببالا آید و چون نخجیر بآب خوردن مشغول شود آب آن چاه اورا غرق کند و بعد از ساعتی استخوانها نخجیر بر کنار چاه افکند و وجه چاه معلوم نیست **بئر الاصوات** به حدود تبت است هر که نزدیك آن چاه رود آوازهای غریب شنود و سخنهای عجیب استماع نماید از فارسی و تازی و ترکی و هندی و غیر ذلك و چون باران آید آواز منقطع گردد و بعد از آنکه باران تسکین شود بازهمان دستور اصوات ظاهر گردد **بئر سنکلذیب** برسر کوهیست و هر کس که خواهد بقعر آن نگاه کند سنگی مانند تیر بروی آید و افکار کند و موجب آن کس نداند که چیست جمعی گویند که چاه مرقد یکی از بنات آدم (ع) است **بئر بابل** چاهیست مشهور و هاروت و ماروت بعقوبت عاجل در آنچاه گرفتارند **بئر بدر** چاهیست در میان مکه و مدینه بعضی گفته اند که حضرت رسالت (ص) بعد از استیلای بر کفار و قتل زمره از ایشان اجساد صنا دید قریش را در آنجا افکندند یکی از مشاهیر صحابه گوید که در وقتی از اوقات بآنجا رسیدم یکیرا دیدم که از آنچاه بیرون آمده بتعجیل هر چه تمام تر رفتن گرفت پس نگاه کردم شخصی را دیدم هایل که از آن چاه با تازیانه آتش بیرون آمد آنشخص را بآن تازیانه ضربتی عظیم زده بچاه معاودت فرمود **بئر اصفهان** چاهی عمیق است و قعر آن پدید نی در وقت حکومت اسحق سیمجوری کودکی در آن چاه افتاد و مادر وی جزع بسیار میکرد مردیرا که مستوجب قتل بود از زندان بیرون آوردند و در زنبیلی کرده وریسمانی

بسته فرو فرستادند تا آن کودك را زنده یا مرده بیرون آورد چنین گویند که سه شبانه روز رسنها بر یکدیگر وصل کرده بچاه فرو میگذاشتند و آنشخص قدری سنك ریزه با خودداشت که در قعر چاه می‌افکند وبعد از انقضای آن مدت‌همچنان سنك فرو میانداخت و گوش میداد آوازی نمی‌شنید آخر او را بالا کشیدند و از کیفیت آن پرسیدند گفت غیر ازظلمت چاه هیچ چیز معلوم نشد **بئر الضمع** در دیار هندوستانست آب آنرا گرفته در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی منعقد گردد نافع و اگر تا آخر حوت بگذارند زهری گردد قاتل وحکمت آن جز باری سبحانه و تعالی کس نداند **بئر قیصور** این چاه نزدیك در بلادهند باشد و در این چاه نوعی ماهی باشد که چون از آب بیرون آرند سنك گردد **بئر المسح** در نواحی مصر است و درخت بلسان در حوالی این چاه باشد و آب ازین چاه دهند گویند که عیسی علیه‌السلام بآب این چاه وضو ساخته است وغسل نیز کرده و گفته اند که تا درخت بلسان را آب ازینچاه ندهند روغن از وی‌حاصل نشود و همانا آب این چاه دهنیتی دارد که موجب اینمعنی میگردد والله تعالی‌اعلم **بئرعبدالرحمن** در قریهٔ فارس است قریب بقریهٔ که بدین اسم اختصاص دارد و آن بعیدالعمق است در اکثر اوقات قعر این چاه خشك باشد و در هر سال بوقت‌معین آبی عظیم پدید آید چند انکه از محل خود ببالا میل کند و بر روی زمین روان شود و یك آسیا چند روز بدان گردان باشد و تمامی مزروعات را بدان آب مملو سازند ومنفعت بسیار حاصل شود و بعد از آن در زمین فرو رود و بحال اول آید چنانچه گوئی در قعر آن چاه هر گز آب نبوده است **بئر خور** در میان حوضی است بشهر خور و بر سر آن چاه دیکی از مس نهاده اند و در بن آن دیك‌سوارخی کرده اند آنمقدار که آب چاه از آنجا بیرون آید و چند روز بزرك حاصل شود و حال آنکه سوراخ مذکور بغایت تنگست گویند که اینصورت از جملهٔ طلسمات تواند بود والا شهر خور از کثرت آب ویران گشتی **بئر سیامك** هم به حدود فارس باشد و پیوسته از آنجا بخاری بیرون آید و حرارت بسیار موثر باشد بمثابهٔ

که اگر مرغی بر بالای آن پرواز کند بسوزد و در چاه افتد و خلقی کثیر بر صدق این گواهی داده اند چه برای العین مشاهده کرده اند **بئر شرح** در میان رباط عمر و بن عدی باشد به حدود بیابان سور و بر سر آن چاه گنبدیست و در قدیم الایام در آنجا عمارت عظیم بوده و اکنون خراب شده است و جایگاه هول ناکست و بعضی از حیوانات موذیه و سباع ضاره در آنجا مقیم باشند و گویند که در قعر آن فیروزه توان یافت

گفتار در بیان بعضی از جزایر منقول

از منقولات ارباب بصایر

بدان وفقك الله که درمیان بحار و بطایح جزایر و اراضی بسیار است و باری سبحانه تعالی بعضی از آنها رامحل معیشت عبادخود ساخته و بعضی را بجهت اخذ فواید ومنافع پرداخته و از این جزایر برخی بتصرف بنی آدم واقع شد که به قری و قصبات و مزارع مشتماست و چند جزیره مساکن طوایف جن است و بعضی از جزایر حیوانی چند به صورت انسان و غیر آن ساکن اند که اوصاف واخلاق آن مختلف افتاده و بعضی از آنها مقر و حوش و طیور باشد و معادن جواهر و طلا و نقره و غیر ذالك بود و جزیره چند محتوی بر نباتات و خرابهاست و بر احوال چندعدد از آنها هیچکس را اطلاع نیست و بعضی از جزایر مشهوره اینست که مذکور میگردد **جزیرة الیاقوت** جزیره معظم است درمیان بحر مظلم افتاده و در وی انواع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و درین جزیره نوعی از جواهر هست که آنرا در بلاد مشرق از یاقوت بهتر دانند و بقیمت تمام خرند **جزیرة المضیئة** و آنرا قلعهٔ مضیهٔ نیز خوانند و چنین گویند که اشراق آفتاب برین موضع زیاده از مواضع دیگر باشد و از اینجهت او را بضیاء نسبت دهند واین جزیره در آخر بحر مظلم افتاده است واین سخن نقیض اول میماند والله اعلم وعندالله تعالی **جزیرة الفضه** بقرب خطاستوا است دراقصی مشرق و درراه گذار آب وی قطعهای نقره افتاده باشد ازیك

مثقال تاده مثقال و نیم من و مطلقا بآن سنك آمیخته نیست **جزیرة الزانج** در دیار چین است چنین روایت کرده‌اند که طول آن هزار فرسخ است و العهدة علی الراوی و پادشاه جزیره را مهراج گویند و ازخراج آنجا هرساله شش هزار من طلا و اصل خزانه این میشود و درین جزیره فارة المسك نیز باشد و صنفی روباه در وی بود که به فیل و گاموش ابتلا تواند کرد و در آنجا طاووس نیز توان یافت ودرخت کافور هم در آنجا باشد و عجایب و غرایب این جزیره از حیز تعداد بیرونست **جزیرة الطرپای** در اقصی چین است و در آن هزار فرسخ باشد و در وی کوههای بلند و آبهای روان و هوای خوش و مردم در آنجا متوطن نباشند اما بجهت تحصیل یاقوت زرد و کبود و سرخ بدانجا روند و بدست آرند **جزیرهٔ واق واق** متصل است بجزیره زنج و از آنجا طلای بسیار حاصل شود چنانچه اطواق و سلاسل گلاب و بوزینه از طلا سازند و پادشاه این جزیره زن جمیله باشد وملازمان وارکان دولت اومجموع نسوانند و با رجال اختلاطی ندارند و آبنوس را بجای هیزم سوزند **جزیرهٔ برطانیه** در اقصی مغربست و بغایت بزرك و عمارات غریبی بدان منتهی شود **جزیرهٔ صلای** درین جزیره قومی باشند از نتایج قوم عاد چنانچه طول قدم ایشان یك گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت ممتد شود و مردم خورند **جزیرهٔ سلامط** در دیار هند است صندل و کافور و سنبل ازین جزیره آرند **جزیرهٔ قصر** این جزیره نیزدرین دریا بوده و در آنجا قصریست که هر کس در آنجا رود بیهوش گردد و سگان آنجا قومی باشند که بدن ایشان بمثابه ابدان بنی آدم باشد و روی ایشان بر وی سك ماند والله اعلم **جزیرة البرق** در این جزیره سه موضع است که تمامی شبهای سال در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و دریکی باد وزد و سبب این حوادث معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره را روی بر سینه باشدواشقراللون و نارجیل و عود و شکر درآنجا بسیار بود **جزیره کالوس** اهل این جزیره مردمی اند که اکثر برهنه باشند ازاهل هند و مال ایشان آهن ونارجیل باشد **جزیرهٔ خاسك** اهل این جزیره در علم حرب و کشتی و راه زدن درمیان دریا مهارتی دارند که در

آب مدتی سیاحت کنند وضعف در بدن ایشان راه نیابد **جزیرهٔ الحرب** ازجزایر دریای فارس است ومغاص ولؤلؤ در آنجا باشد **جزیرة المحرق** از جزایر قدیمست و زرع و ضرح در آنجا نباشد و سکان آنجا قومی از شیاطین الانس که متعرض اموال مردم شوند **جزیرهٔ خارك** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و مردم این جزیره هر سال کوکبی است که مشاهد ایشان میشود و آفتی عظیم رسد و امتعه و اقمشه وبضاعات ایشان از شدت حوادث آن میسوزد و آن جماعت میترسند و مترقب آنوقت میباشند وچون نزدیك بدان رسد از آنجا رحلت میکنند و چون کوکب از آنمحل تجاوز نماید بوطن خود معاودت فرمایند **جزیرة النساس** از جملهٔ جزایر بحر زنج است و ساکنان آنجا بقامت یك گز بیشتر نباشند وبیك چشم اعمی و به نیمه تن مفلوج اند گویند که صنفی از طیور باشند که هر سال بدان جماعت محاربه کنند و بمنقارچشمهای ایشانرا کور سازند والله اعلم **جزیرهٔ سکسار** از جزیرهای دریای زنك یکی جزیره است و شهرتی دارد که از روندگان هر که بدین جزیره رسدخلاصی ممکن نیست **جزیرة المنار** از جزایر بحرمغربست و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود چه راه و درجات آن پدید نیست و بر بالای آن صورت شخصی به طلسم ساخته اند که دست خود بجانب بحر مغرب دراز کرده است و گوئیا بر بحیری اشارت میکند **جزیرة الطیور** از جمله جزیره های بحر روم است و ازاصناف طیور صد و سی صنف در آنجا یافته اند **جزیر الکنیسه** در بحر مغرب باشد و در آنجا کنیسه از سنك تراشیده ومقابل آن مسجدی ساخته اند و درآنجا دعا اکثر باجابت مقرون گردد و در قبه کنیسه صورت اعرابی به طلسم کرده اند که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آنمسجد و کنیسه آید آن صورت سر بکنیسه در آورد و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی بقدرمایحتاج او از آنجا بیرون آید و باز در مسدود شودو پیوسته بدین منوال باشد

جزیرهٔ خانط از جزایر دریای روم است و درین جزیره غیر از گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ باشند وتجار راچون سفاین بدانجارسد توقف کنند و بیمانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف سازند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین باشد و در آنجا جانوریست که او را گرگ خوانند و او را در پیشانی شاخی باشد بقرب یك گز و چون این شاخرا ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پدید آید و بعد از آن باطل گردد **جزیرهٔ برطائیل** جزیرهٔ بزرگست و در وی عمارت نباشد و بشب آواز اوتار ومز امیر از آنجا شنوند و همانا جنیان ساکنند در آن محل **جزیرهٔ مهراج** بمیان این جزیره غدیری عظیم باشد و هر چه از طلاو جواهر بدست پادشاه درین موضع افتد در آن غدیر اندازد و گوید که این خزینه منست و پادشاه این جزیره را اسبان باشد که موی گردنشان بر زمین کشد و در میان آن جزیره کوهیست که بر قله وی آتش فروزان باشد و ارتفاع آن دو قد نیزه بالا باشد **جزیرهٔ کله و سریر** خطاستوا در حدود مشرق ازین جزیره گذرد و در وی معدن قلعی بسیار بود و ماران باشند که هر یك گاموسی ابتلاع کنند **جزیرهٔ لنگیانوس** عمارت دارد اما سکان آنجا برهنه باشند و هر گز جامه نپوشند واگر مسافری بدست ایشان افتد صید کنندو غنیمت شگرف شناسند **جزیرة الریاح** درین جزیره کافور باشد و کافور ریاحی مضاف و آدمی کمتر بآنجا تواند رفت و حمدونه فراوان در آنموضع باشد **جزیرة القمار** در نهایت هندوستانست و دروی درخت عود باشد و عود قماری ازین جزیره آرند **جزیرة الرومی** در بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی درخت بقم است که بیخ آن زهر افعی و سایر سموم بود ودر این جزیره گاومیشی باشد که دنبال ندارد و جنس آدمی هست که قامت اوچهار شبر باشد و مجموع برهنه باشند و هر گز لباس نپوشند و سخن ایشانرا فهم نتوان کرد و موی سر ایشان کوتاه باشد و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان درین جزیره باشند که چون در آب سیاحت کنند زورق را دریابند

جزیرة العقارب هم از جزایر بحر اخضر است و در آنجا کژدمان عظیم باشد صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت آن کژدمانرا چشم باشد ببزرگی چشم شتر **جزیرهٔ سر اندیب** جزیرهٔ معظم است ومساحت آن هفتادفرسخ در هشتاد فرسخ باشد و در وی کوهی باشد که هبوط ادم علیه السلام بر آن باشد و مردمی که در کشتی باشند آنکوه را از چند روز راه بینند و در این کوه أثر قدم آنحضرت هست و بر این کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار آن الماس توان یافت و درجویهای کوچکتر بلور و حیوان المسك نیز در آنجا موجود است و در آنموضع پادشاهی قوی الحال که بجهت او شراب از عراق بکشتی آرند و دیگر عجایب و غرایب در آنجا بسیار باشد و شرح آن موجب اطنابست **جزیرهٔ قمیز** در آنجا جماعتی باشند که آدمی صید کنند ومعاش ایشان بدو گذرد و زیاده ازین افعال و آثار ساکنان آن جزیره راچیزی واردنشود **جزیرهٔ مسلی** در وی درخت فلفل بسیار بود چنین حکایت کنند که در هر گوشه فلفل برك بزرگی باشد که چون باران باریدن گیرد آن برك خوشه را بپوشاند تا بر وی‌نبارد و چون باز ایستد ازروی خوشه بر خیزد و پیوسته حال برین‌منوال باشد **جزیرهٔ زنگبار** در دریای زنج است و دروی عجایب بسیار بود از جمله آنکه در آنجا طایفهٔ زنگیان باشند سفید پوست که اصلا فقط سیاهی بر بدن ایشان‌نتوان یافت و از این غریب تر آنکه ذوایب و حواجب ایشان را نیز اشعار سفید بود **جزیره وال** در دریای فارس است چون این دریا مد کند ماهی عظیم بخشگی‌بماند و آن‌سال مردم آن‌نواحی‌بسعت عیش گذرانند چون آن‌ماهی رابگیرند وبجوشانند و روغن آنرا اخذ کنند تمامی سال مردم آندیار را کفایت بود و معارف و اکابر را جهت سوختن و آحاد الناس را جهت خوردن آن روغنها درظروف چوبین کنند والا در هر جا که باشد ترشح کند و مجموع ضایع شود جزیره قبرس جزیرهٔ معروفست و کشتی از فرضهٔ شام بدو روز بقبرس رود و از قبرس بسه روز بروم

رود و کتان و صوف قبرسی از آنجا باطراف برند **جزیرة‌الحیات** در بحر خزر است و عرصهٔ آن پر مار باشد اما ماران ضرر بمردم نرسانند **جزیرة الجن** این جزیره‌نیز در دریای خزر است و از آنجا اصوات غریب و مهیب استماع میکنند و هیچکس نمی بینند بدینجهت آنرا منسوب بجن میدارند و گویند سلیمان علیه السلام بعضی مرده و شیاطین را در جزیره قید و دفن فرموده است **جزیرهٔ سوریا** در دریای ثرس است وسکان آنجاقومی باشند بر ملت‌ابراهیم‌خلیل صلوات‌الرحمن علیه **جزیرة‌الابیض** ازجزایردریای‌روم‌استودروی‌معادن‌نقره‌بسیاراست‌ازینجهت اورا به بیاض نسبت کرده اند و منافع بیشمارازین جزیره حاصل‌شود **جزیرة‌الفوارس** از جملهٔ جزایر دریای‌افریقته است و دور آن شصت و سه فرسخ باشد و در آنجا حیوانی هست که مشابه اعضای بنی آدمست الا سر و گوش وی **جزیرهٔ سقلبه** از جزیره های دریای شامست ودور او نود فرسخ باشد و مردم آنجا ذمیمه الاوصاف وکریمة الاخلاق باشند **جریرهٔ صورانیه** از جزایر دریای‌رومست دور اوصدفرسخ باشد تقریباً ساکنان آنجا درعلوم غریبه مهارتی دارند و ایشانرا در وضع طلسمات شأنی عالی بود **جزیرهٔ اطریقته** چنین گویند که جزیره بزرگست در دریای شام و دور او سیصد فرسخ باشد اهل تجارت از آنجا منافع بسیار بدست آرند **جزیرهٔ بولساری** از جزایر طبرستانست و مسافت عرصهٔ آن چهار فرسخ در چهار فرسخ باشد واکثر آن مرغزاربود **جزیزهٔ بشرسهل** این جزیره‌نیز در دریای طبرستانست و تمامی ابن جزیره سنك خاره است **جزیرهٔ ماکو** درین جزیره آب روشن نباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم بود و هر سال‌از آن آب آتش برآید و در هوامتصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفیست و برابر دربند آلان واقع شده بغایت کوچك پوشیده نماند که در بحار آنچه مذکور شد جزایر صغار و کبار بسیار باشد خوفاً للتطویل در این مقام بر همین قدر اختصار افتاد

ذکر فواید جبال و کوهها بر سبیل

تفصیل واجمال

ببايد دانست که در وجود جبال و تلال فواید بسیار و منافع بیشمار است و قوهٔ بشری از احاطه بر مجموع آنها قاصر و از جملهٔ فواید یکی اینست، که آب بحار را از احاطه بسط زمین مانع آمده است که اگر روی زمین املس و مستوی بودی آب دریا بآن محیط گشتی و کار خلایق به هلاك انجامیدی و حکم ومصالح الهی که در معادن و نباتات ودیعت است ضایع شدی دیگر آنکه حیواة حیوانات و نباتات بواسطهٔ آبهای لطیف تواند بود و عذوبت و لطافت میاه بسبب جبال باشد و اینمعنی ظاهر است دیگر آنکه اگر روی زمین املس بودی بنی آدم را ذخیره بایستی کردن زیرا که چون هوا گرم شدی زمین آبها را بخوردی و معلومست که چون آب شیرین چند روز در موضعی بماند متعفن شود و طعم وی متغیر گردد پس چون جبال مانع ریاح است از وزیدن سخت وباطراف بعید آنجا متقاطر میشود و بتدریج از منافذ آن بیرون می آید و از اتصال آن بعضی انهار کوچك و بزرك حادث میگردد و در میان قری و بلاد وقصبات جریان می یابدوبنی آدم علی مرالدهور و الاوقات از او منتفع میشود و آنچه زیاد می آید ببحار می پیوندد و ازینجهت از ذخیره کردن آب بی نیاز میگردند و فایدهٔ دیگر آنست که چون از میاه در کهوف و مغارات در رود و منافذ بیرون آمدن نداشته باشد زمانی در آنجا بماندو چون باطن زمین و جوف مغارات گرمست میاه مذکور تحلیل یابد و لطیف گردد و بخار شود و باز طلب خروج کند و چون راه بیرون آمدن نیابد از اجزای آن متکاثف گردد و زمان بعید العهد بر آن بماند و هر چند مدت وقوف او ممتدشود صفا و عذوبت او زیاده گردد و از آن زیبق منعقد گردد بواسطه اختلاط وامتزاج آن باجزای تراب متنوع وطبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفةالطبایع و الالوان حاصل و حادث گردد که آنرا معدنیات خوانند و شرح آن فصلی علیحده است که اقتضا نکند و درین مقام اختصار اولی می‌نماید و آنست فی الجمله‌فواید اکثر من ان تحصی است لاجرم طی این بساط کرده بر ذکر بعضی از جبال

مشهوره اقدام نموده می آید اما جبال عظیمه را که در ربع مسکونست پنج گفته اند بر این ترتیب مذکور میگردد **جبل اللکام** بدایت آن از میان مکه و مدینه است و تا شام ممتد میشود و بحدود حمص رسد و از آنجا بانطاکیه و شمیات کشد و بر دریای طبرستان گذرد و بر نواحی دیالمه و گیلان و قزوین و ری وجرجان و دامغان وطوس ونیشابور عبور کند وتاحدود غوروغرجستان و بلخ بکشد و بجزیرهٔ سرانديب بکشد و از آنجابمحیط منتهی شود چنین گفته‌اند که کوه قاف عبارت ازین کوهست که درعرصهٔ ربع مسکون کشیده شده‌است **جبل شرار** ازحدیمن کشیده شود وبر طایف وصنعاو بلاد شام بگذرد و بشرقی در دریای شام منتهی شود **جبل زیتون** و آنرا کوه سرانديب نیز گویند و اثر قدم آدم علی نبینا و علیه الصلوات والسلام برین کوهست و مرة بعد اخری مذکور شد و یك رکن از ارکان او البرز کوه باشد **جبل دماوند** بدایت آن از حدود طبرستانست و ارتفاع او مقدار چهار فرسخ باشد و بر قله او مقداری زمینست بمساحت صد گز مگسرود روی سوراخها بود که بشب از آنجا اشعه چون نور آفتاب نماینده شود و بروشنائی او مسافت بعیده توان دید و در روز دودی از آن متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است که صخرهٔ جنی را در آن کوه محبوس گردانیده اند **جبل طورسینا** و آنرا کوه کنعان و کوه مصر نیز گویند و از آنجا تا مصر ده روز راه باشد و میان شام و وادی القری افتاده است و مکالمهٔ حضرت عزت جلت کلمة با موسی علیه‌الصلواة و السلام درین کوه بوده است و اما جبال غیر عظیمه بسیار است و از آنجمله بعضی را که شهرتیست ذکر کرده میشود **جبل ابوقبیس** بقرب مکه معظمه است شرفها الله تعالی و مشهور است که چنین گویند که در آن کوه کله بریان خورند و بقیت العمر از علت صداع ایمن باشند **جبل ثور** کوه دیگر است نزدیك مکه و در آنجا غاریست که حضرت مقدس نبوی صلواة‌الله و سلامه علیه و صدیق اکبر رضی الله عنه با یکدیگر بوده اند و هجرت ایشان بمدینه طیبه واقع شده است **جبل احزاب** کوهیست میان شمال و مغرب پیش از زمان بعثت حضرت رسالت‌صلی

الله و علیه و سلم در آنجا عبادت میفرموده اند و وحی نیز بآنحضرت در آن‌منزل متبرك نازل شده است **جبل جودی** بجزیره ابن عمرو است و سفینهٔ نوح علیه السلام است بر آنجا قرار یافته و محل تبعد آنحضرتست در آنجا و بجهت اجابت دعا خلایق بدانجا توجه نمایند و بمقصود اصلی خویش واصل شوند **جبل السواد** در همدان بود و در او چشمه باشد و آب آن نافع امراض و اسقام بود**جبل اسپره** باراضی ساش از حدود ترکستانست و معادن نفت و فیروزه و حدید و صفر و طلا در آنجا بسیار بود و در آنجا سنگی نیز باشد که چون در آتش افکنند سفیدشود و اثوابی را که‌بدان قصاری کنند بغایت پاك و لطیف گردد والعلم عندالله تعالی **جبل‌ربوه** نیز نزدیك دمشق است و در کتاب مجید الذکر آمده است حیث قال عزوجل **واونیا هما الی ربوةذات قراروعین‌الایه** برزروهٔ این کوه‌مسجدیست مشتمل بر کهفی و زعم بعضی از اصحاب تفاسیر آنست که ولادت مسیح‌علیه‌السلام درین کوه واقعست **جبل جوشن** بقرب حلب واقعست و در آنجا معدن نحاس‌بسیار است **جبل‌رضوان** بنزدیك مکه معظمه است و میان او و مدینه هفت مرحله باشد و اعتقاد بعضی از شیعه چنانست که امام المنتظر محمدالمهدی درآن کوه قرار دارد و ازآنجاوقت موعودبیرون خواهد آمد انشاالله تعالی **جبل سبلان** کوهیست عالی بقرب اردبیل مشتمل بر اشجار بسیار حیوانی که قصد اثمار آن کند هلاك شود و چشمه‌های آب گرم‌نیزدر ویست که اصحاب‌امراض‌رانافعست **جبل‌السوره** کوهیست محاذی‌بلاد کرمان وچون قدری ازسنك آن کوه بآب‌بیاسایند و در ظرف پر آب افکنند البته بر صورت انسانی درین ظروف قرار گیرد والله اعلم **جبل‌الصقالیه**بر شمال صقالیه است و ارتفاع آن سه روزه راه باشد و درخت فندق در آنجا بسیار بود و زمستان وتابستان برف ازقله آن مفارقت نکند و معادن زر در آنجا موجود است **جبل طاهره** کوهیست بر زمین مصر و در آنجا کنیسه ایست که نصارا آنرا متبرك دانند **جبل فرغانه** درین کوه گیاهی روید بر صورت رجال و نساء که آنرا بیروح الصنم گویند و در قوت باه اثری تمام دارد **جبل قطران** درین

کوه عقا قیر و ادویه هند فراوان بود و بنزدیك هندوستان افتاده است **جبل لبنان** کوهی معظمه است مشتمل بر انواع فواکه و اثمار و مقام اقطاب و اوتاد و ابدال و اولیاست و در هیچ وقت خالی از اینجماعت نباشد و بعضی گویند که این کوه و کوه لکام یکیست باعتبار آنکه بر مواضع کثیره میگذرد و اسامی آن مختلف میشود والله اعلم **جبل مقناطیس** متصل است ببحر قلزم و در آنجا مقناطیس بسیار میباشد و در آنجایکه بر مواکب و سفاین مسمار حدید استعمال نکنند **جبل مورجان** بزمین مورجان فارس باشد در آنجا غاریست که آب آن از سقف میچکد وطلسمی ساخته اند که اگر یك کس داخل آن غار شود بقدر احتیاج او آب فرود آید و اگر هزار کس باشند بقدر کفایت ایشان متقاطر گردد مثل این حکایت درذکر عجایب عالم سبق ذکر یافت **جبل واسط** ممتد شود تا بلاد اندلس و آنجا در وی شکافی پدید آید درموضعی معبن ودرمیان آن شکف تبری آهنین باشد و چون قصد کنند که آنرا بگیرند غایب گردد وچون دست از عزیمت باز دارند بازظاهر شود وهیچکس را بر حقیقت اینحال اطلاع نیفتاده است **جبل برطائیل** در میان دریای هنداست وهمیشه آنجا آواز دف وزنج شنوند و فاعل آن پدید نیست **جبل نتومه** کوهیست در دریای هند و در آنجا چشمهٔ آبی باشد که بزعم هندوان هر کس آب آن چشمه بخورد عمراودراز شود ودرحوالی آن چشمه حیوانات باشند بصورت کلب که چون کسی در آنجا عبور کند مانع شوند بلکه آدمی را هلاك سازند **جبل الحارث و الحیرث** دو کوهست بدیار ارمنیه وبران دو کوه موضع مقابر ملوك عجم باشد و قبادالاکبر بلیناس حکیم را فرمود تا طلسمی سازد که هیچکس بر آن نتواند رفت واو بموجب فرموده عمل نمود **جبل اشکران** کوهیست بحدود اصفهان وافاعی و حیات فراوان در آنجا بود وبروز از قله آن بخاری صعود کند **جبل بیستون** میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین وعمل فرهاد درآن کوه ظاهر است ویکطرف آن چنان املس واقع شده که مطلقا از آنجا تصاعد دست ندهد **جبل تبت**

کوهیست که چون آتش برو افروزند آب بیرون آید و آتش را بمیراند ودروقتی پادشاهی بجهت تجربه و امتحان از دیار تبت برآن کوه آمد و فرمود که تا نفط و گوگرد وهیزم بسیار جمع آوردند برقلهٔ آن کوه و آتش دران زدند و چون آتش افروخته شد فی‌الحال آب از زیر آن پدید آمده مجموع بمیرانید **والله اعلم بحقیقة الحال جبل الانهار** دراقصی بلادمغربست واز این کوه سه‌هزار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قنطره باشد که برین جویها ساخته اند ویاقوت سرخ،زرد و کبود ازین کوه حاصل‌شود **جبل الفرح** به‌بلاد ارامنه است‌وبغایت مرتفع ووسیع وبر آنجا قری و قصبات بسیار بود ومردم آنجا مختلف الالوان و متباین الطبایع باشند غم و اندوه پیرامون ایشان نگردد بدینجهت او را بفرح نسبت داده اند **جبل الروصه** کوه مبارکست وبقرب مصرواقعست ودر اخبار آمده است که روضه ایست‌ازروضات‌بهشت ودر زمان امیرالمؤمنین عمررضی‌اللهٔعنه اهل‌آن کوه را بمبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند آن حضرت به‌بیع کوه مذکور راضی نشد و گفت روضه بهشت بدست مسلمانان شد اولیست اول کسی که از اهل اسلام برآن کوه مدفون شدعامری مغافر بود و مشهد امام همام ابی عبدالله محمد بن ادریس الشافعی آنجاست و درین کوه گوسفندان وحشی بسیار باشند و هیچکس متعرض ایشان نشود **جبل قلان** در روزگار قدیم کسی در آنجا نمی‌بوده چون علم اسلام ارتفاع بگرفت و مسلمانی شیوع یافت طایفه از مؤمنان بدانجا رفته ساکن‌شدند و جمعی از فرنك بحوالی ایشان‌نیزمساکن‌ومواطن اختیار کردند و عمارتها ساختند وپیوسته میان این دو فریق محاربه و مقاتله باشد**جبل اطلس**در حدود مغربست و بغایت‌عظیم و گویند که‌قریب بآن کوه دیگر هست که‌یکیرا اطلس کبیرودیگری را اطلس‌صغیر گویند **جبل فسیق** واین کوهیست که دربند خزر دراوست و طول وعرض تمام دارد و تا ناحیه شام ممتد میشود و از آنجانیز میکشد تا ببحر قلزم و برین کوه درحدود باب‌الابواب موضعیست که آنرا دیب‌خوانند ودرآنجا دیدبانان از اهل اسلام نشسته اند وبوقت توجه کفار آتش فروزند تا مسلمانان آماده حرب و

قتال شده از مضرت ایشان‌را نگاه دارند **جبل تنوخ** این کوه بکوه فیق متصل باشد
ورود ملطیه وقالیقاو شاخ دیگر از جبال روم پیوندد بثغورشام بوی پیوندد و منتهی
شود **جبل ابراهیم** ازحدودشام‌امتدادآغاز کند تابساحل‌قلزم‌ممتد شود **جبل قیقعان**
بر جانب مغرب مکه باشد گویند که کوه هرون متصل بآنکوه باشد **جبل ثبیر**
کوهیست از مناومزدلفه آنرابتوان‌دید و نیز نزدیك راه خراسان واقع شده **والله**
بحقیقت الحال **جبل احد** بنزدیك بیابان قید است و به قبیلهٔ طی مخصوص است
جبل سلمی وآنرا جبل طی نیز گویند واز وی راهیست به‌بیشهٔ که شیرآنجا بسیار
باشد **جبل تهامه** چنین گویند که‌آن‌عبارت ازچند کوهست‌وآنکوههای کوچك
باشد که بیکدیگر متصل‌شودشرقی آن‌بناحیه بحران منتهی‌شود وغربی آن‌بجانب
قلزم و شمال اوبحدودمکه وجنوبش بحدودصنعا **جبل المعظم** کوهی عظیم است از
جانب شرقی نیل مصروقسطاط واقعست و تاولایت نوبه ممتد شود **جبل الحاجات**
چنین گویند که آن عبارت ازچند کوهست در حدود غربی و جنوب ولایت مصر
ودر میان آن‌شهرعمارتها بوده و اکنون خرابه هاست‌بجای آن وخلق کمتربدانجا
رسند ودر آنجا میوه بسیار باشد وضایع گردد و همچنین چهار پایان وحشی‌درآنجا
بسیارباشندازسعیر مصر تاآنجا سه‌روزه راه است بعضی بیشتر گفته اند **جبل کرکس**
میان ری واصفهانست وگرداگرد آن بیابانست و بهیچ کوه اتصال ندارد ومسافت
دور دامن این کوه دوفرسخ است‌وچون از ری باصفهان روند بر دست چپ باشد و
سیاه کوه بردست راست و میانشان دوفرسخ بودو اورا کوکیلوه نیز گویندمأوای
دزدان وقطاع الطریق بود ورخوت واقمشه که بدست ایشان افتد آنجا پنهان کنند
جبل الاسود که آنرا سیاه کوه گویند متصل باشدبکوههای قهستان وآن‌عظیم‌هایل
است و در اطراف ونواحی‌اونیز دزدان باشند **جبال‌لوح و بلوح** آنرا جبال النقض
نیز گویند هرچند اصل‌وی یك کوهست اما هفت‌شاخ ازآن جدا میشود وازطوالوح
وبلوح خلقی کثیر درشکافها و مغارات و دریا های وی ساکن باشند **وپیوسته میان**

ایشان حرب وقتال بود و ادعای ایشان آنست که باصل ازعرب حجازند والله اعلم **جبل قارن** کوه بزرگست میان طبرستان وری ودماوند باینکوه متصل است **جبل مرزتور** که آنرا عقبه توران نیز گویند کوهی عظیم است و در اراضی حدود غور در آید وبر جانب شمال هرات بگذرد وبر جنوبی سرخس وباورد ممتد شود واز آنجا بناحیت بسطام ودامغان کشد ودر آن حدود بکوه قارن متصل شود **جبل غور** از حدود غرجستان بیرون آید وبر تجهیز بلادخان بگذارد وبر پشت بلادتبت بیرون رود **جبل خرخیز** ازنواحی این دیار بکشد تاحدود چین در آنجا معادن جواهر بسیار بود **جبل ختلان** ازحدود چین آغاز کند وبر نواحی ختلان بگذارد بر حدود فرغانه منتهی شود **جبل استروشته** کوهی بزرگست وتاحدود بخارا ممتد شود وبیابان استروشته وخرخیز درجنب کوه واقع شده ودروی معادن بسیار باشد خاصه بحدود استروشته وزرو نقره ومس وآهن وسیماب وقیر ونفط وغیر ذالك ازین معادن بدست آید و نوعی فیروزه که آنرادر خراسان خجندی گویند توان یافت ونوشادر از این کوه حاصل شود وطریق انعقاد نوشادر چنان باشد که بهر موضعی از آنجا بخاری ظاهر میگردد و درشب اشتعال می یابدوبروز مانند دودمینماید وچون این مشاهده می افتد بحیله تمام خانه میسازند و جمله راهها و منافذ او مسدود میکنند تا آن بخار بتدریج برسقف خانه مینشیند ونوشادر از آن منعقد میگردد پس در آن خانه بازمیکنند و چون از غایت حرارت در آنخانه نمیتوانند رفت یك قباء نمدی بآب ترمیسازند وپوشیده درآنخانه میروند وبتعجیل تمام آنچه میتوانند قلع کرده بیرون میآیند واگرزیاده توقف کنند میسوزد وبمرور زمان چون این بخارات از آنموضع کمتر گردد در جای دیگر این عمل میکنند و پیوسته جمعی بدین مهم مشغول باشند ودرین کوه نیزسنك باشد که آنرا بجاء انگشت درآتش نهند سوختن گیرد وزرگران ولایت بدان عمل نمایند چنین گویند این سنك سوخته گردد وخاکستر آن منعقد شود وچون جامه بآن شویند صاف وسفید شود **جبل سیراف** سیراف شهریست از شهرهای فارس بر کنار دریا و

نزدیك اینشهر کوهیست بغایت عظیم صاحب جهان نامه گوید که چنانشنیدم که در بعضی دریاهای این کوه سنگها میباشدبصورت فقاع و چون آنسنك را میشکنند در اندرون وی جوهری میباشد که شبیه بیاقوت میگردد وبیان این سخن آنستکه آنچهازین‌جوهر بظاهر سنك نزدیك‌مثل‌پوستیست برین‌جوهر پوشیده‌وچون‌پوست‌از وی‌جداسازندازین‌جوهر سکر کون‌نمایندوچون نوبت‌دیگر پوست‌ازاوجداسازندجوهر مثل بلور صافی بنظر آید وچون روزگار درازی بگذرد ارغوانی رنك شود و بعداز آن لون لعلی گیرد و آنگاه بکمال رسیده مثل یاقوت رمانی گردد گویند که این سنك در اول کوچك باشد بتدریج در آن‌سرزمین نشوونمایافته بزرك‌شود واین‌معنی ازعجایب‌قدرت الهی‌باشد **جبل‌خوشناباد** ازحدود کرمانست‌ودرآنجامعدن‌دهانه‌باشد وبعد ازدهانه‌فرنك‌درتمامی‌معموره‌دهانه‌بخوبی‌دهانه‌خشنابادنباشد**جبل کرجان** کوهی معروفست بحدود کرمان ودرآنجا درختهای انار ولیموونارنج باشد وعمارت بسیار دارد و مردم آنجا درپیاده رفتن‌ودزدی کردن یدطولی دارند وبدین‌دوصفت‌مشهورند **جبل ابوغانم** که آنرا کهستان نیز گویند بر شرقی آن بیابان مکرانست و بر غربی آن‌منوجان و هرمز و این کوه‌را بسیار خیر و منفعت است**جبل بابك** و آنرا کهستان خرمیان گویند و قبربابك خرم دین درآنجای‌باشدودرقری وقصبات‌ایشان مسجدهاست و مردم‌آن‌نواحی نماز میگذارند وقرآن‌میخوانند اما درنهانی‌باباحت وقوانین الحاد مشغول میگردند **جبل سرشك** قریب بهرات است بجانب بلخ کوه طولانی بزرگست وسنك آسیاها ازآنجا آرند ودرقدیم برآنجا آتشکده بوده است و اکنون ازوی اثری نیست **جبل السماق**بنزدیك بلاد شام است‌وقریب چهارفرسنك طول آن باشد**جبل فیروزکوه** مشهوراست و احتیاج بتعریف ندارد**جبل کردکوه** بحدود قهستانست و ملایر وآنجاقلعه ایست حصین که‌اکنون خرابست**جبل‌مالبك** به حدود وحش وبلاد ترك باشد ورودخوش، آب ازمیان کوه بیرون می‌آیدوآبرن قنطره عظیم ساخته‌اند آن قنطره‌حدیست میان ختلان و دستگرد**جبل بدخشان** کوه

بزرگیست ومعادن لعل وطلاونقره وبیجاده لاجورد باشدو کوه معروفیست **جبل جعرا** بنواحی جیحون وخوارزم باشد وآب جیحون بیشتر درآنجا بندد وآن کوه بزرك تانواحی چین کشد **جبل باب الابواب** کوهی بزرگست بر کنار دریای خزر و در آنجا بزبان سابق چهارده کوشك ساخته‌اند و درهر یك طایفهٔ ساکن گشته اند و بمحافظت طریق اشتغال مینمودند و اکنون خرابست **جبل بعلبك** کوهیست که شهر را بنیاد برآن نهاده اند وعمارات آن ازسنگست وبرستونهای بلندوضع کرده اند وهیچ بنا در دیار شام ازآن غریب‌تر نباشد وچنین گویند که از اعمال سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه‌الصلوات والسلام است راقم حروف گوید که آنچه ارباب مسالك وممالك در مصنفات خود آورده اند که فلانرا مبدأ از آنجاست و تا بفلان موضع منتهی میشود چه معنی دارد زیرا که در هیچ خبری وارد نشده که نخست آفرینش جبال و بدایت آن درایجاد برتکون محلی مخصوص باشد وبتدریج باتمام رسیده و چون فضلای سابق در کتب خویش برنهج مذکور بدایت ونهایت کوهها را ایراد کرده بودند قلم‌مشکین رقم نیز تتبع ایشان نمود عیب نفرمایند

ذکر بعضی از براری وقفاری که دالست
بر یگانگی خالق

هر چند وصف آن ازحد بیان تجاوز کرده اما بعضی ازآن که در میان بلاد و امصار افتاده‌است و احیانا مردم از آنجا عبور میکنند مذکور میشود **بیابان مغرب** بیابان بزرگست طول آن هفتصد فرسخ وسیاهان مغرب درآنجا متوطن باشند ودر روزگار بدشواری میگذرانند **بیابان مصروافریقیه** این نیز بیابان عظیم است ودرو زمین آن ریك باشد ودربعضی از مواضع مردم باشند ودرختان میوه دارد در برخی اطراف ونواحی آن توان یافت **بیابان حجاز** که آنرا وادالعرب نیز خوانند بشرحی زیاده احتیاج ندارد ودر عرصه آن ریك وسنك باشد والله‌اعلم **بیابان فلسطین** آن‌راتیه بنی اسرائیل گویند و مساحت آن چهل فرسخ درچهل فرسخ باشد وزمین آن مشتمل

بر ریگست **بیابان جفار** بدین بیابان پیوسته است تا حدود دریای قلزم کشد و در آنجا ماران باشند بقدر یك شبر که از روی زمین جستن کنند وخود را بر بار شتر زنند و سلوك از آنجا تعسری دارد و بدینجهت مردم در آنجا کمتر روند **بیابان یمامه** بیابان بابل است میان قرین وعمان واقع شده و بواسطه بی آبی مردم از آنراه نتوانند رفت **بیابان یزد** مردم براه وی ازطبس بکرمان روند بسیار پرخطر است وهمیشه قطاع الطریق در آن صحرا بکار خود مشغول باشند **بیابان نحتو** از رون و قهستان ازین بیابان بکرمان روند **بیابان کوبر** این اسم مشتبه است و کیفیت آن معلوم نیست اما زمین سوخته دارد و چون اندك بارانی بر آن بارد از آنجا نتوان گذشت که قوایم ستور بکلی فرو رود و طول این بیابان پنج فرسخ وعرضش سه فرسخ باشد و رنك آن برنك شوره بود **بیابان مغضویه** چون از قهستان بکرمان روند بر دست راست بمسافت پنج فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ قصبات و قرای آن سنك گشته وهرحیوانی که در آنجا بوده سنك گشته است تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین ودرآن کودکی بسته و در وی کبکی سنگین ودر کنار این بیابان جنسی باشد از کژدم بغایت سیاه وشب در هوا طیران میکند و زخم او بهرموضع که میرسد مهلك باشد وتدارك نپذیرد والعلم عندالله تعالی **بیابان خوارزم** که آنرا معناویه نیزخوانند میان خراسان وخوارزم است عرض این بیان صدفرسخ باشد **بیابان خشاف** چون از رقه بشام روند بدست چپ سایر باشد **بیابان حضرموت** بیابان کوچکست و زمین آن ریك باشد و آنرا رمل عالج و احقاف نیز گویند **بیابان ربیعه ومضر** میان دجله مصر وفراتست ودرآن بیابان قبایل مضری و ربیعه بوده است **بیابان قلزم** برساحل دریاست و در آن عمارت نباشد تا حدود بربرستان **بیابان ستکره** در حدود عراق میان ستکره وحلوان افتاده است وآن کوچك و پر خطر باشد **بیابان نوبه** بیابان عظیم است طول آن پانصد فرسخ وعرضش زیاده از چهار فرسخ باشد **بیابان لسب** بحدود سیستانست تا دریای آبسکون کشد **بیابان مکران**

برشرقی سیستان است طولانی افتاده قطاع الطریق در آنجا بسیار باشند **بیابان افروشنه** از خللان بنیاد کند تا فرغانه بکشد و در آنموضع اتراك صحرانشین اقامت دارند **بیابان سامره** بیابان بزرگست پیرامن سرمن‌رای در آمده است و برغربی این بیابان آبادانی و درخت و آب روان فراوان باشد **بیابان واسط** ازحدود واسط ممتد شود تا باعمال کوهستان اکراد و اعراب صحرانشین و دربعضی ازمواضع آن مقیم باشند و چندان عمارت در آن نباشد **بیابان بنی‌عماره** ازحصن بنی‌عماره آغاز کند و ممتد شود تا بسطام و از آنجا تا مفاوزخراسان صد و بیست فرسخ باشد والله اعلم **بیابان بلغار** از آنجا تارو داتل یك ماهه راه باشد و دربعضی ازمواضعها عمارتها باشد اما مردم در آنجا کمتر باشند **بیابان نجد** بیابان بزرگست نخلستان و مزارع فراوان دارد که مشهور است **بیابان سریر** بیابان عظیم است و ازهرقبیله وقومی افراد لاتعد و لاتحصی در آن بیابان باشند **بیابان قومس** یك حد آن بطرف کرمان و یك حد بطرف خراسان و بعضی باصفهان و بعضی بقم و کاشان منتهی شود و در این بیابان کرکس بسیار باشد و کوهی که بحوالی این بیابانست آشیانه کرکسان واقع شده و در آنجا دزدان و راه‌زنان از حد و عدد بیرون اقامت دارند و میانه این کوه مثابه سرای وسیع است و در آن چشمهٔ آبی باشد که آنرا آبی‌بنده گویند و مغارات و کهوف دراین کوه بسیار بود و موضعی بس خطرناکست **بیابان سور** بیابان بزرگست طول آن هفت مرحله باشد و سورنام آب سوراست که درمیان این بیابان واقع شده وچون ازین راه بکرمان و عراق روند زحمت بسیار کشند **بیابان دوارق** ازحدود حبیص است وطول آن پنج مرحله باشد **بیابان غز** یك حد آن بخوارزم پیوسته باشد و بیابان طویل و درمیان شمال و مغرب کشیده شده و اکثر تر کمانان غز در آن بیابان ساکن باشند **بیابان دهکی** طول آن تاحدود بست و غزنین شش مرحله است ودرموضعی از آن رباطی واندك عمارتی باشد **بیابان خلص** به‌حدود سند باشد وطول آن بیست فرسخ است و بیابانیست بی‌آب وراه سخت و دشوار دارد **بیابان آبسکون** به‌حدود طبرستانست و ابتدای آن از نواحی

آبسکون ممتد شود تابخزر واز آن‌جاباب الابواب‌رسیده‌منتهی گردد **بیابان‌وشح** به‌حدود شام بقرب‌نالس‌و سخه باشد بیابانی عظیم است‌وآبهای روان‌ودرختی فراوان دارد وبلطافت هوا وعذوبت ماء معروفست ومردم از اطراف بآنجا آیند و بزراعت مشغول شوند **بیابان لوط** در حین تحریر صحاری و قفاراززبان دربار گوهر نثار مقرب حضرت سلطانی اسمع‌بالبشایر برسمع اینحقیر بیمقدار رسید که اگر درطی مسافت بیابان لوط روندگان ازباد سرعت سیر استعاره نمایند بکمتر از چهار روز مطوی نشود و اکنون‌آثار دکاکین‌وعمارات واسواق درآنجا موجود است‌وطریق آمدوشد خلایق در میان‌آن آثار واقع‌شده وهمچنین فرمودند که‌چنین‌استماع‌افتاده که درآن حدود ونواحی ارانب وشغال وغیرذالك میباشند وبعضی از آنها دریك‌شب قطع بیابان میکنند وتاکناره ده‌سیف می‌آیند وصیدی میربایندوبازمیگردندوچنان سریع‌السیرند که دریکشب قطع مسافت یك‌شبانه روز مینمایند **بیابان مور** ازعقب بلاد قسطنطنیه است و کیفیت آن بیابان معلوم نشود و از عبدالله‌بن عمروبن‌عاص روایتست که گفت که چون بحدود این‌بیابان رسیدیم‌برسربیابان اسبی دیدیم ازمس ساخته وصورت دیگرهم ازمس مشابه‌شکل انسان بربالای آن پرداخته و انگشتان خود آن تمثال پهن کرده ودر کف وی خطی‌چند نوشته‌اند مضمون‌انکه ازعقب‌این صورت راه‌نیست هر که‌بگذرد به‌بیابان افتدوازاذیت موران‌هلاك‌شود مثل این‌بیابان حکایت دربیان تعداد عجایب‌وغرایب ربع مسکون گذشت راقم‌اینحروف ونگارنده زنده‌این سطور گوید که‌شایبه‌تکرارتناقضی که‌درخاتمه‌واقع‌شده‌بنابر آنست که‌خامه مشکین شمامه از نسخ متعدده این کلمات پریشانرا برسبیل استعجال جمع نموده معمول و متوقع از واقفان دقایق سخن ومستمعان داستانهای نو و کهن آنکه چون برین نقصان اطلاع یابند بزیادتی کرم که درجبلت ایشان مرکوز است ذیل عفو و مباحت در آن پوشندودر تجهیل این فقیر بی‌بضاعت عدیم‌الاستطاعه هیچ نکوشند **القول‌فی‌مساحت‌الارض‌ومعمورتها**دربعضی‌ازنسخ چنین‌رسیده‌است والله‌اعلم بصحة‌و سقمه که جماعتی ازحکمای متاخرین که بضبط مساحت‌زمین اشتغال نمودند چون

حصه هردرجات فلك نوزده فرسخ یافتند تقریبا آنرا سیصدوشصت که عدد درجات فلکست ضرب کردند شش‌هزارو هشتصد وچهل فرسخ حاصل آمد پس حکم کردند که این دایره روی‌زمین‌باشد وبرین تقدیر قطرزمین دوهزار وصدوشصت‌فرسخ‌باشد بدان دلیل که‌درا کثر هندسه آمده‌است پس نصف‌قطر زمین هزارو هشتاد ویك‌ونیم فرسخ شد تقریبا ومساحت معموره‌اش صدوچهل وسه‌هزارسیصدوبیست فرسخ باشد اما بطلمیوس و طایفه ازمتابعان او برانند که حصه هردرجه از درجات فلك بیست‌و دوفرسخ ودودانك فرسخ است وبرین تقدیر برمیان این قول اول در متفرعات نیز اختلاف‌واقع‌شده‌باشدچنانچه‌در کتب تفصیل آن‌مسطور است‌ودرتحفه ونهایت‌الادراك آمده که طول قدرمعموره از تابین خط استوا تابعرض پنجاه وشش درجه‌وسی‌دقیقه که تمام میل کلی است چهارهزار فرسخ و عرض او دوهزاروچهارصدوهفتاد و شش فرسخ است‌ویکسر این مجموع‌سه‌باره هزاروهشتصدوسی‌وپنجهزاروچهارصد وبیست فرسخ است اما طبقات سبعهٔ ارضی نزد بعضی عبارت از طبقه آتش وطبقه زمهریر و طبقه نسیم وطبقه‌آب وزمین وطبقه طینی‌وطبقه خاك صرفست‌وبعضی طبقات سبعه را باقالیم سبعه تاویل کرده‌اند و آنچه گفته‌اند که هر طبقه‌زمین جنسی است چنانچه طبقه اول خاکست و دویم و سیوم آهن و قس علی هذا و هریك نامی دارد و جمعی در هر طبقه ساکن اند که روی ایشان بروی آدمی مشابهست و دست و پای ایشان حنه ماند مجموع این غلط است واز اکـاذیب قوم بود و امـام عمادالدین‌بن کثیر در تاریخ بدایه ونهایه ببطلان این تصریح کرده و گفته است که آن از اکاذیب و خرافات قصاص و بنی‌اسرائیلیانست و برآن اعتمـاد نباید کرد والله‌اعلم‌بالصواب **ذکرارباع الارض والقدرالمعمورمنها** بباید‌دانست که یك‌نصف سطح زمین دربحر اعظم که اوراقیانوس خوانند معمور است‌ویك نصف دیگرظاهر بمثابه بیضه که درآب افکنند ویك‌نصف آن مخفی‌و یك‌نیم‌ظاهر بود ودراین نصفی که مکشوفست نصفی که درجانب جنوبست افتاده خراب است پس‌ازچهارربع‌زمین یك‌ربع عمارت‌دارد که درشمال خط استواست و آنرامسکون خوانندو جمیع جبال

وبعضی ازبحاروقفار که مشاهده و معاینه میشود از حساب این ربعست و خط استوا خطیست که حکما درسطح معدل‌النهار محاذی روی زمین از مشرق‌تابمغرب اعتبار کرده‌اند وهرشهروموضعی که پیوسته‌برین‌خط باشد شب‌وروز درآنجا برابر بودچه درآن اما کین‌هردوقطب عالم بطریق تساوی افق خط استوا باشد یکی‌ازجهت‌شمال به‌قرب مدار جدی و فرقدین و دیگر از جهت جنوب بغرب مدار سهیل و آنچه از دریاهای عظیم که آنرا ازجانب مبادی وانتهاء دیگر ارباع واقع شده از حساب‌این ربع نداشته‌اند وهفت‌دریای دیگر است که پنج خلیج عظیم منشعب گشته و در این بحار وبحیرات جزایر بزرك و کوچك بسیار باشد پنج کوه وسیع رفیع درین ربع واقعست وعدد مجموع جبال آن ازدویست متجاوزنیست وازانهار ممتدۀ عظیمه‌درین ربع قریب بدویست‌وچهل‌جوی بزرگست که عبور از اکثرآن‌میسر نگرددو بکشتی و ابتدای انهار ازجبال وآن ببطایح وبحار است وممر اکثراین‌انهار مداین‌وقصبات و امصار و بلاد وسوادات باشد تامزارع بجداول معموره‌شود وانواع حیوانات‌تعیش نمایند و بنی‌آدم ازآن‌انتفاع‌یابند **وذلك** من **فضل‌الله‌تعالی‌عباده الفقراوهوغنی عن‌العالمین** اکنون قلم مشکین‌رقم در تحریر و ذکراقالیم سبعه شروع میکند و بشرح‌احوال‌بعضی از بلادآن جرات مینماید والله‌الموفق‌والمعین بدانکه‌طول‌معموره

مقدمه

عالم‌ازمشرق تابمغرب‌صدوهشتاددرجه‌است که آن بزعم‌بطلمیوس‌چهارهزار فرسخ باشد وابتدای طول معموره‌نزد حکمای متقدمین ازاقصی مغربست اما درین روزگار ارباب زیجات بدان عمل میکنندوزمرۀ از حکماء متاخرین طول عمارت ازساحل بحر محیط‌غربی گرفته‌اند و بعضی دیگر از جزایر خالدات اعتبار کرده‌اند که پیشتر معموره بوده است و این جزایربرسمت اراضی‌غربی افتاده‌است وعرض معموره ابتدا ازخط استوا شصت وشش درجه است که هزاروچهارصدوشصت وشش‌فرسخ وثلث فرسخ باشد که بطلمیوس در جغرافیا گوید که از پس‌خط‌استوادر اطراف زنج‌وحبشه تابمسافت‌شانزده درجه‌وبیست‌دقیقه عمارتها یافتیم که‌دراقتصاص آورده‌است که‌عرض معموره تا بنزدیك من هشتاد و دودرجه وبیست دقیقه است که

هزاروهشتصد وسی فرسخ ونیم باشدوهرجا طول بلاددیگر ذکر کنند عبارت از بعد آنموضع باشد ازساحل بحر محیط تااقصی مغرب تاجزایر خالدات و هرجا عرض بلاد مذکور شود مراددوری بقاع باشد از خط استوا و بباید دانست که ابتداء خط استوا ازشرقی اراضی چین است و برجزایر جکموت بس برجنوبی بلادچین وگنك و ازپس برجزایر جاوه که آنراارض‌الذهب‌نیز گویند پس برشمال سرانديب وميان جزیره کله وسریره ووسط جزایر دیوه و شمال جزایررند و معظمات بلاد زنجیان گذرد وبرشمال جبال قمر وجنوبی بلاد سودان مغرب بگذرد تا ببحر اعظم منتهی گردد وعنقریب گذشت که هرشهر که برخط استوا بود شب‌وروز انجا مساوی باشد و هرمدینه که در اقصی مغرب یاساحل‌بحر محیط یاجزایر خالدات بود آنرا طول نباشد وهرشهر که طول آن نود درجه باشد قبةالارض معموره بود و هرچه از نود کمترو بیشتر قیاس بمغرب نزدیکترو بیشتر باشدبمشرق اقرب بودوالله‌ولی‌التوفیق

الاقلیم‌الاول این اقلیم بزحل منسو بست‌وعامه این بلاداسودااللون باشند وجداول او نزدیك خط استوااز جائیست که ساعات آن‌دوازده ونصفی‌باشد تقریبا ووسطاقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده‌ساعت وحددوم آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا ازجهت مشرق ازشمال جزیره یاقوت باشدپس درجنوب بلادچین‌وشمال دریای سرانديب‌ووسط بلاد سندوهندبگذرد وبحرفارس راقطع کندو برجنوب بلادعمان ووسط بلاد یمن بگذرد وازآنجابحرقلزم‌را قطع کند پس‌بروسط بلادحبشه بگذرد و ازآنجانیل‌مصررا قطع کندوبربلاد نوبه ووسط بلاد بربر ووسط جزایریونان و جنوبی بلاد هرطائیه بگذرد و مابیحر محیط منتهی شود و ازشهرها و مواضعی که در این اقلیم افتاده مرز قلعه ایست ازبلاد مهجم وزبید و حصن بغر وحصن الدموله و شرحه و جبله ودنارو حلی وظفار وسرین ونجیران وعدن و صنعاء وسعد و حیوان و جرش و معارب که آنرا آسیا گویند و شام که عبارت از قصبه حضرموت است و برباط‌وصحار وقصبه عمان‌وآخر بلاد مهره وعلاقی‌وتانه و کوار و جبال قامرون‌وحکومت وجزیره قنسله وجزیره سواکن و جزیرهٔ دملك و جزیرهٔ

سقوتره وجزیرة الرانح و جزیرهٔ سراندیب و جزیرهٔ لایری و جزیزهٔ کله و جزیرهٔ مهراح ومدینه‌عانه و کو کووسقالة‌الریح ابوریحان سروقی گفته‌است که اکثر آنرا سوفاره نیز گویند وصدمه وزیلع ومقدمه‌شووقلهات ومعلاو کر کی الکبری ودروله ومرموما وناخزومحلاو علیمو وسنتان وشرعوز وخانقودوجانجو وجنته وسمودین و بنواس ورامشیر و بندی زسین که برساحل است و آنجا بسراندیب روند مصافت و منسوبات بسیار **ذکر دیار نوبه و نقله** نوبه دیار طویل‌عریض است بر کنار رود نیل افتاده وطول آنرا بمدت هشتادشبانه‌روز قطع‌توانکرد وآن بلاددر مساکن نصاری است و ایشان بازن حایض مجامعت نمیکنند هرچند این فعل در ملت ایشان مباح است وحضرت مقدس نبوی‌صلی‌الله‌علیه وسلم زبان فصاحت بیان‌بمدح ایشان گشاده است **حیث‌قال‌النبی علیه‌السلام من‌لم‌یکن‌له‌اخ فلیتخذ‌اخامن‌النوبه** یعنی هر کرا برادر نباشد باید که برادری ازنوبه بگیردوبایکی اراهالی آنعهد مواخات‌بندد**وقال علیه‌التحیه‌والسلام‌خیرسبیکم‌من النوبه** یعنی‌بهترین اسیران‌شمااهل‌نوبه‌اند ونوبه مشتمل برموضعیست که ساکنان آنسرزمین بروز درزیرزمین‌بخانهائی که‌ساخته‌اند میباشند ومطلقا بیرون نمیآیند و تجار بدانجا میروند و بیع‌وشرا مینمایندو مبایعه میان هردو فریق بدینجمله‌است که انقوم متاع خود راررشب بیرون میآورند و در محل معین مینهند و بازرگانان میدانند که ایشان بچه احتیاج دارند آنرا برده در برابر امتعه ایشان میگذارند اگررضای ایشان‌بدان مقرون باشد آنچه بازرگانان آورده باشند برگرفته میبرند ومتاع‌خود را بحال اول میگذارند والااشیاء خودرا دورتراز آن موضع‌برند و تجار اینمعنی را دانسته چیز دیگر اضافه آن میکنند تا بحدی که آنمردم‌راضی‌شوند وتقله‌دارالملك نوبه است چه پادشاه در آنجا میباشد و ارباب آنجا سیاهان صاحب جمال میباشند وطعام ایشان شعیر بودو ذرت و خرما از اطراف بدانجا برندو گوشت شترخورندو ذرافه در آندیار باشد وتقله برشرقی نیل واقعست **الاقلیم‌الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست ولون عامه بلاد میان سمره و سوادباشد حد اقلیم اول آنجاست که درازترین روز ایشان‌بسیزده ساعت‌ونصفی رسد

وحد دوم آنجاست که ارتفاع قطب بیست و چهار درجه و نصف وصدوسی بوده تقریبا و ابتداء این اقلیم ازمشرق بود و بر وسط بلاد چین وشمال سرانديب گذرد پس بر شمال هند و بلاد قندهار ووسط بلاد کابل وسند وجنوب بلاد کرمان گذرد وپس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان ووسط بلاد مغرب گذرد واز آنجا بحر قلزم را قطع کند پس وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد هرطانه گذرد و بساحل بحر اقیانوس منتهی شود و از جمله شهرها و مواضع[1] این اقلیم مکه شریفه است و مدینه سکینه علی ساکنها الصلوة والتحیه ویتیما ومنیع وخبیر وجده وبطن مره و طایف وفرع وقید حجره ویمامه ولحسا و قطیف و آخر بحرین و ففط وفوص و اخمیم و اقصر و ارمتا واسبوط و اسوان و اسماو عنداب ونولی ودرعه و سملجاسه و اوعنت و بسکره و بحیرم و مکران و مسرون و منصوره و سومنات و نهاواره و کبایت وماهوره بلده براهمه و قنوج و هجود وجزیره اوال و جزیره کیش و بالمغرب قیس وجزیره لار و جزیرۀ بنی کاوان و دهلی و مهروم و نمیتون وفقراو یلماق وقریطاوساس و سوس الاقصی و ارامل واوهرانی و قلعه کالنجر و کتویند و کواسر و کنگره وترانه که برساحل است و بارسی و بکوراهه و اساس و بهسنی و چنین گفته‌اند که شهرهای بزرك این اقلیم سیصدو شصت عدد باشد و آنچه کوچك است بدوهزار رسدوهفده کوه عظیم دارد ودر آنجا از انهار سی رود باشد که عبور از آنجا بکشتی میسر گردد والله تعالی اعلم بحقایق الاشیاء **ذکر مکه شریفه زادها الله تعالی شرفاً** مکه بمیم مفتوحه عبارت از شهریست و بکه به باء موحده منقوطه از تحت موضع بیت الحرام را گویند **قال اهل اللغه اشتقاق من امسك الفضیل مافی ضرع امه ای واسقیدت استقصاء حتی لم یتق فیه شیی من لبن وانما سمیت مکه بهذا الاسم لقلة الماء قال المفضل بهذا الاسم لانها تمك الذنوب ای تذهب بها من قولهم بك الفضل و امسك مافی ضرع امه اذا امتصه کله** حاصل سخن اهل لغت آنست که شتر بچه در خوردن شیر ومکیدن آن مبالغه نماید چنانچه هیچ شیر در پستان مادرش نماند وچون ازاینمعنی تعبیر کنند که **امسك الفضل مافی ضرع امه** ولفظ مکه از این کلمه اشتقاق کردند و آن موضع مکرم را بدان جهت که آب کمتر دارد موسوم گردانیده و محل کلام

مفضل اینست که‌چون مکه جرایم‌و آثارعباد را محو وزایل میسازد این بقعه شریفرا مکه نام کردند چنانچه تمسك‌الذنوب مفید اینمعنی است وهم مفضل گوید که بکه بیا موضع بیت وماحول آنرا گویند از آن‌جهت که‌مردم در طواف مزاحم‌یکدیگر میشوند قال‌الجوهری **فی صحاح وسمی بطن‌بکة ببکه لازدحام‌الناس فیه‌لانه‌من مکه‌ای زحمه انتهی کلام‌الجوهری وقدقالوا ایضالانها ینك‌اعناق‌الجبابره‌اذا احدثو فیها و استحلوا حرمتها** ومکه‌را ام‌القری‌نیز گفته‌اند بسبب‌انکه‌زمین‌را از تحت‌او گسترانیده‌اند پس‌مکه‌اصل ارض‌باشدوازاینجهت مکه راام‌الارضین نیز گویند **وقال ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهماخلق‌البیت قبل‌الارض بالغی عام ثم رجت‌الارض منه وکاتب یسمی ایضا ام‌زحم لانها یصل‌الناس کلهم فی‌الحج فتجمع بهااهل کل بلدلان‌العرب کلهم‌شئی واحدوالدار واحدة واللغة واحده‌والمصاهرات من‌قبل‌المعمولة والحوه‌له منهم مردودة مستکه‌فاذااجتمو بهاتواصلو وتغافر الذنوب وتذاکرفالارحام وام کل‌شئی‌خیاره واصله‌الذی یتولدمنه** وازابن‌عباس رضی‌الله‌عنه‌روایت کرده اند که‌پیش ازآفرینش زمین‌وآسمان‌عرش‌الهی برآب‌بودحق سبحانه وتعالی‌باد رافرمانداد تاخودرابروی‌زدآب‌درحرکت آمدوبقدرت کامله‌برروی آب سنگی ظاهر گشت‌برمثال‌قبه‌وآن‌قبه‌ازحرکت‌بازنمی‌ایستادتابوجودجبال‌ساکن شدو اول‌جبلی که در مکه‌آفریده شد ابوقبیس بوده وزمین را از تحت موضع بیت بگسترانید فلذالك کنیت مکه بام‌القری وبباید دانست که بیت‌الله‌را ازجهت تربیع و انفراد آن کعبه نامیده‌اندو هربنائی که آن مربع و منفرد باشد یعنی‌پیوسته‌بهیچ بنائی دیگر نباشد درعرب آنرا کعبه گویند ومکهٔ را پیش ازظهور اسلام همیشه هر طوایف که بوده‌اند معزز ومکرم میداشته‌اند و سکان آنجا از آنچه در خارج مکه میرسیده اند امن میزیسته‌اند و از فضایل‌مکه یکی آنست که حضرت مقدس نبوی صلواة‌الله‌و سلامه علیه اهل‌مکه‌را گفته است‌درآنولا که‌غیاث‌بن‌اسید را والی آنولایت میگردانید بزبان‌معجز بیان‌میگذرانید که‌قداستعملك‌علی‌اهل‌الله‌پس‌اهل‌مکه‌رااهل‌الله خوانندبجهت‌آنکه‌ساکنان آنجاهمسایگان خداوندجل‌جلاله ودیگرازفضایل‌مکه

آنست که باری سبحانه و تعالی در کتاب مجید سوگند بآن یاد کرد که **حیث قال عزوجل من قائل وهذ البلد الامین** چه درین آیت واواز برای قسم است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که دابة الارض و خروجش که از علامات قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد فضایل مکه بسیار است و مناقب او بیشمار و این اوراق گنجایش بیش ازین را ندارد و همچنین خصایص کعبه معظمه لاتعد ولاتحصی است **قال الله تبارك و تعالی فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و الله علی الناس حجة البیت من استطاع الیه سبیلا** و مفسران در معنی این آیت فصول پرداخته اند بر بالای وی طیران نتوان کرد **ذکر مدینه طیبه** این شهر را در قدیم یثرب میگفته اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنرا مدینه خواند نخلستان فراوان دارد و هوایش بغایت گرمست و آب روان در آن شهر نیز توان یافت بر شمال آن بلده کوه احداست و بر جنوبش جبل بئر وقضاعه که در باب آن احادیث مشهور واقع شده در آنجاست همچنین بئرارلیش در آن شهر باشد و آن چاهیست که انگشتری حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دست امیر المومنین عثمان رضی الله عنه در آن چاه افتاده و هر چند جستند نیافتند و مضجع حضرت رسالت در آن بلده است درخانه عایشه رضی الله عنها همانجا که وفاتش رسید و آنمقام نیز خوابگاه امیرالمومنین ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما و مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همانجاست که دروقت هجرت آنحضرت موضع مسجد زمینی ساده بود حضرت آن مکانرا بخرید و مسجد خانه ساخت بخشت خام وچوب نسل و امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه بر آن زیادتی فرمود و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز بر آن بیفزود و دیوارش ازسنك منقش بر آورد و سقف آنرا از چوب ساج ساخت و ولید بن عبدالملك بن مروان عمارت دیگر بر آن منظم کرده و مهدی خلیفه عباسی آنرا وسیع گردانید و مامون خلیفه درزمان خلافت خویش متصدی احیاء آن بقعه متبرك گشت و امیر چوپـان در عهد امارت خویش کسان بمدینه فرستاد تادر جنوبی مسجد مدرسه و حمام ساختند و پیش از آن در آن بلده حمام نبود و در فضیلت آنمسجد احادیث وارد شده است و گورستان بقیع در

شرقی آن بلده طیبه واقعست و در آن گورستان ابراهیم ولد رسول خدای تبارك و تعالی علیه‌الصلواة والسلام و امیرالمومنین عثمان رضی‌الله عنه‌وامیرالمومنین‌حسن بن‌علی علیه‌السلام و عباس‌بن عبدالمطلب و امام جعفرالصادق و بسیاری از صحابه عظام رضی‌الله عنهم اجمعین مدفون‌اند و اول کسی که از صحابهٔ رسول‌صلی‌الله علیه وسلم در آن سرزمین دفین گشت اسعدبن‌زراره بود و او از کبار انصار است و آخر ایشان سهل بن عدی است و وفاتش در سنه احدی و تسعین هجری برحمت ایزدی پیوست **الاقلیم‌الثالث** خداوند این‌اقلیم مریخ است و اهالی آنجا اسمراللون باشند حد اول این اقلیم جائیست که روزدرازترش سیزده ساعت و نصفی‌وربعی بود و وسط آنجا که روز درازترش چهارده ساعت بودو حددوم آنجا که ارتفاع قطب سه‌درجه‌و ثلثان درجه باشد و ابتداء این اقلیم ازحد مشرق از بلاد حسن بود وبرجنوبی بلاد یاجوج وشمال بلاد هند وجنوب بلاد ترك ووسط‌بلاد کابل بگذردپس بربلادقندهار ووسط بلاد مکران و سجستان ووسط کرمان‌وفارس وبلاد عراق وجنوبی بلادمکرو شمال بلاد مغرب ووسط‌بلاد شام بگذرد پس بربلاد مصرو اسکندریه ووسط قادسیه و وسط بلادمکران وبلاد طنجه بگذرد تا ببحراعظم‌منتهی شود وازجمله بلادومواضعی که این اقلیم بران اشتمال دارد مدین است وآبله و تبوك وحجر و بهناو اسمونین والضناومینه این‌حصب وقیوم ورشید وومسف وحجله‌و ومیات و قلزم و اسمیم‌وتنیس وقسطاط وعین سمس وملتسس و اسفی و سلاد فارس ومراکش و اعمات وتاولاوسیله و تاهرت وقسطینه و سطیل‌وباحه و سبیطله وتبرزت ورقاده و نقصه و قانس وقایس‌و قیروان و سوسه ومهندسه وصفافس و نوزر و طره‌و طرابلس مغرب و غدابس‌و بزقه و مدینه هرات و طلسما و جزیره جربه و بافا وقیساریهٔ‌شام‌وارسوق ورمله‌وبیت‌صرون بمقرخلیل وبیت‌المقدس وتابلس وعکاو ملسان وطبریه و صفت و صور و بیروت و صیداریونیاس وصلت وعجلون وباعوته وسقیف ونیزون وعمان و کرك رباب وسونك وازعات‌وبصره ودمشق ومرحذومیت وحله وقادسیه وحیره‌و انباروعکبراوسرمن‌رای که بسامره مشهور است وبردان‌وصرصر وبغداد ومداین‌و کلوذا وبابل و نعمانیه و

نهروان وجرحر آباد و قم‌الصلح ونهرالملك وواسط و كوفه وبصره وابله‌وعيادان و طيب وسوس وقرقوب ولستر وحنى وعسكرمكرم وصين مهدى و اهواز و نهرنيرى و دورق ومهربان‌وارجان و سيتير و خيابه وسيف‌البحر وجور و كازرون و ابرقوه و بند خوان و قوه وسيراف‌وشيرازو بيضاو كازرين‌واصطخروسروستان‌وفساويزدوفهرج وحصين‌بن‌عماروداراب‌جردوبافدوسر كه آنرا كواشير گويندومرفت‌وسيرجان وزرند و بم و هرمز ورحج و خاش و زرنج ودز وغش وحسن‌الطاق و سروان‌وبست‌وقزوار و مسدوبيان و سوليان و قهندار ولوهورو قيل‌بهادر و مصر وجلنا كه عبارت‌ازخانقو است وجزيرهٔ خارك‌و پيروزكوه وغرمه كابل وارندوتكيين وخاتون ستين‌و كنج‌و زابل وغرقه وطورسينا و كردو وبرساورد و يهند وسالكوت و قلعه راجكرى و شطا كه جامهاى شطوى از آنجا آرند وجهيز رادور كه برساحل است و شهرهاى بزرك اين اقليم صدوشصت و نه شهر باشد و بلاد كوچك قريب بسه هزار بود و شش كوه عظيم وبيست ودو رود بزرك دارد والله اعلم بحقيقت‌الحال **ذكر اسكندريه** ازبناهاى اسكندر روميست وازينجهت منسوب باو ميكنند و اوبرهيات رقعه شطرنج موضوع است وشهرى بغايت زيبا افتاده ومردم آنجا غريب نواز باشند و سورى از حجر بر گرد او كشيده‌اند وچهار دردارد ويكى را باب رشيد گويندودوبم راباب‌السدره سيوم را باب‌البحر و دروازه چهارم‌را نميگشايندمگردر روز جمعه‌ودر فضيلت آن‌احاديث روايت كرده‌اند كه هوايش بحرارت مايل‌بود وآبش ازرود نيل وقنوات باشد واگر در اسكندريه آب‌را ذخيره كنند دو سه سال گذارند بهيچ گونه متغيير نگردد و از آنموضع امتعه و اقمشه باطراف عالم برند وقماش اسكندرانى شهرتى‌تام‌دارد واهالى آن ديار شافعى‌مذهب باشند و قريب بآن شهر قلعه‌ايست بغايت مرتفع و آنموضع بلنياس حكيم بفرمان اسكندر ميلى ساخت‌بسيار بلند وآئينه بقطر هفت گز درآن نشانده و آنرا به‌طلسم چنـان پرداخته بود كه هر كشتى كه از قسطنطنيه بر روى درياى فرنك كه ميان اسكندريه و آن بلده واقعست حركت كردى در آئينه پديد آمدى و اين‌آئينه تازمانى كه عمروبن‌عاص براسكندريه والى شد باقى بود و مردم

فرنك بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام برآحوال ایشان پهلو بربستر استراحت نمی‌نهادند عاقبت اهل‌فرنك جمعی‌را باسکندریه فرستادند تادرلباس زهد و تقوی خودرا به‌خلق نمودند و چون ایشانرا در خواطرها قبول پدید آمد آوازه در انداختند که در پس آئینه گنج عظیم نهاده است عمروبن عاص با آنهمه فطنت فریفته شد و بطمع گنج فرمود تاآئینه را ازموضعش بر گرفتند هرچند تفحص نمودند هیچ نیافتند وچون آئینه بموضع اصلی‌نصب کردند آن خاصیت را باطل یافتند و چون عمر و از حال متزهدان استفسار فرمود بتحقیق‌پیوست که ایشان گریخته‌اندوعمروبن‌عاص‌دانست که آن‌جماعت مکروتزویر کرده‌اند از کردار خود پشیمان شد وندامت سودنداشت **ذکر دمشق** از بلاد شام است و از شهرهای قدیم‌وغوطه دمشق ازاحدی جنان اربعهٔ مفصله است و ازمتنزهات عالم و آن‌سه موضع دیگر که ازشعب بوان فارس و نهر آبله بصره‌و سغدسمرقند دون غوطه باشد درنزاهت ولطافت‌ونخست ارم‌بن‌نوح‌درآن حدود باقی داشت وباغ ارم شهرتی‌عظیم دارد وآنشهر شداد عاد است‌درآن ناحیه او بدوموضع نمونه بهشت‌ودوزخ مرتب گردانید و بهشت‌را ارم‌ذات‌العماد نام‌**ازمن قال ارم‌ذات‌العماد التی لم‌یخلق‌مثلها فی‌البلاد**وپس‌تارخ که‌اورا آذر گویندپدرابراهیم خلیل است‌صلواةالله علیه احداث دمشق کردوبعداز آن که‌خراب‌شده بوده اسکندر رومی احیاء آن کرد وپادشاهان بنی‌امیه عمارات رفیع‌درآنجا بنیاد کردندوهوایش بگرمی مایل باشدو اندك عفونتی دارد و آبش که از طرف بعلبك میآید اکثرا در سایه درختان جریان می‌یابد وبدین‌سبب ناگوارنده بود ودربهار چنان‌عریض‌میشود که از آنجا گذار بدشواری میسر میگردد و طول آن نهر هژده فرسخ باشد و در صورالاقلیم مسطور است که‌طول غوطه دومرحله‌بود ودر عرض یك‌مرحله بود و در مسجد جامع دمشق جمعی از انبیا آسوده‌اندولیدبن عبدالملك‌از عمارات آن‌مسجد غایت اجتهاد و مبالغه بجای آورده و دارالشفا و دارالضیافه نیز ساخت گویند که محصول پنج ساله ولایت شام را درآنعمارت‌صرف کرد و در دمشق‌اصناف ثماربتوان

یافت همه خوب و مرغوب و کوه قاسیون در ظاهر دمشق افتاده و بر شهر دمشق مشرف و مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرکه در آنکوه انبوه هست و در آنجا مغارهٔ باشد که بزعم بعضی قابیل هابیل را در آنجا بقتل آورده و اثر خون او هنوز باقیست و آنرا مغارة الجوع خوانند بنا بر آنکه چهل پیغمبر در آنجا از گرسنگی مرده اند ارباب مسالك الممالك گفته اند که از دمشق تا آنجا صد و بیست وشش فرسنك مسافتست والله اعلم بحقایق الامور **ذکر شیراز** در سلك بلاد اسلامیه انتظام دارد محمدبن قاسم بن عقیل آنرا بنا کرده است و او ابن حجاج بن یوسف ثقفی است و قبر سیبویه در آنجاست و آن شهر شهره را تشبیه بخواب اسد کرده اند و شیراز نامیده اند بلده وسیع رفیع است و منازل و مساکن آن نیز وسعت دارد و موضع نزه توان یافت وآش نارنج و لیمو در بازار پزند و آغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و ستین هجری اتفاق افتاده و در زمان عضدالدوله که بهترین سلاطین دیالمه بود آنشهر چنان معمور شد که لشکریانرا در بلدهٔ آن محل اقامت نماند بنابر این عضدالدوله قصبه ساخت قریب بشهر و سپاه خود را در آنجا متوطن گردانید و آنرا فنا خسرو کرد خواند چه نام اصلی آن فناخسرو است و آن قصبه را عوام سوق الامیر میگفتند و اکنون بارو خرابست و شیراز را برج و بارو نبود صمصام الدوله دیلمی از خوف دشمنان سوری بگرد آن کشید و ملك شریف الدین محمود شاه اینجو تجدید برج و بارهٔ او کرد و بربالای او برج و باره بنا کرد و بربالای بروج جهت اقامت محافظان از آخر خانها ساخت هوایش باعتدال مایل بود و اکثر اوقات روی بازارش از ریاحین خالی نباشد و مردم آنجا بعیش وعشرت وسیر راغب باشند و غربا و تجار باندك فرصتی مفلس شوند وآب آنجا ازقنوات حاصل آید و بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث آن کرده است وآب کاریز مذکور را آب رکناباد گویند و مردم آنجا درویش نهاد باشند و باندك چیزی قانع و متمولان آنجا اکثر غریب اند و در شهر شیراز مالدار کمتر توان یافت و عمرو بن لیث صفاری مسجد عتیق در آن شهر ساخته

وآنمسجد هرگز ازولی خالی نبوده ونیست ودر آن شهر مدارس وخوانق وابواب البر بسیار است و اکابر وائمه دربلدۀ فاخره مذکور بیش ازشمار آسوده اند **الاقلیم الرابع** این اقلیم بآفتاب تعلق دارد ودر وسط معمورۀ عالم است و این اقلیم معدن انبیا و اولیا و حکما وفضلا وارباب دین ودولت و اصحاب ملك و ملت بوده و اکنون بغیر از انبیاء مرسلین از طوایف مذکوره درین سرزمین موجود است ومردم این عرصه خلقا وخلقا و صورة و سیرة افضل افراد بشرند و بعد از سکنه این اقلیم خلقی که ایشانرا فی الجمله اعتدالی در هیات و شکل و خلق واقعست قاطنان اقلیم سیوم و پنجم اند و اکثر ساکنان اقالیم باقیه از زیور فضیلت عاطل باشند و افواج مأجوج و اتراك وصقالبه و غیر هم که در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند اگر گاهی کس نیکو طبع مهذب الاخلاق ازانجا ظاهر شود نادرباشد وحداول این اقلیم آنجاست که انهار مطولش بچهارده ساعت و نصفی رسد وحد دویمش آنجا واقع شده که ارتفاع قطب سی وشش درجه وسدسی بود و ابتدا این اقلیم از مشرق شمال بلادچین بود و پس بر بلاد تبت بگذرد و بربلاد خرخر و خطا و چین و جبال کشمیر و بلور بدخشان و جنوب بلاد یاجوج گذرد پس بروسط بلاد ترك وشمال بلاد هندووسط بلادطخارستان وبلاد کرمان وفارس و بلاد خوزستان بگذرد پس بروسط بلادعراق ودیاربکر ودیار ربیعه وشمال بلاد اسکندریه ومصر وبلاد شام گذرد و از آنجا بحرروم راقطع کندو برجزیره قبرس وسقلبه و بلاد بارلقی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود واز جمله بلاد ومواضع این اقلیم ترمد است ازدیار شام و سبته و قصر عبدالکریم وطنجه و طلسان وبحار و بوته و قصر احمد وجزیره حظراوسیلسه و قرطبه ومالقدوغرماطه مربه وملیه وجزیرۀ باب وجزیره سداونیه ومداینهاوقاعده جزیره صقابه وسینۀ مدینه من صقیلة وجزیره رودس و جزیرۀ قبرس و طرطوس و ایاس و اذنه و مصیصه وپرس برت وتل حمدونه وعین رزبه وطرابلس ازسواحل حمیص ومرقب و بعلبك وعلقه وعرقه وحیله وسکندرویه وسرقندکار وسیس ولارفیه وصهنون و انطاکیه ولعراس و خارمو خصن الاکراد وبارین وخمص ودر لساك و حصن برزیه و سفر و مرعس و

قامیه وسرزو کفرباب وملیه و کرکروبهستان ومعره و سرمین و سرمن‌رآی وروبدان وسمبسات وقنسرین وحلب ومآسب وبزاعا وحصن‌متصور وعین‌باب وقلعه‌الروم و سره و بالس وهنج و رصافه و سروح ورها و قلعه جعبر وحران و شمشاط ورقه که معروف به‌بیضاست وقالیقلاو راس‌عین و ماردین و میافارقین و رحبه و هلتاح و حصن کیفا و قرقیسا و دارا و جیران و ماکسین و نصیبین و والیه و جزیرةبن‌عمرو و سنجما و تل‌اعفر و کفرتوتیا وبلد وحضره‌و موصل والحدثته علی‌الفراة ورقوقا و امدوعانه و التحدیته علی‌الدجله و بواریخ و سعرت و سن‌و تکریت ودسکره وجلولا و خانقین و حلوان و ولی و الطالیا و ومدلیس وارجیس ووسطان وسلماس وخوی و ارمنیه و اردبیل‌ومیانه ومرند تبریز و موقان وبرزند و ارمل وشهرزور وقصرشیرین وصمیره قره‌مبین و کرمانشاهان و سردان وقورجان وسرخس و قوشیخ وهراة و بادقیس و مالین ونعشور ومروالرودومروشاهجهان ای‌روح‌الملك‌و گروح و رندانقان و طالقان وخراسان‌وزم‌وفاریاب وبلخ‌وهلاوردوشهرستان‌واستر آبادواندرآب‌و کرد کوه‌وبامیان‌و سمیخاب و اسکنلکندو ولوایح و رادن و طالقان و جرم وبدخشان وفریرواسبحر و ترند ووخش‌و شومان وخان بالق و اثیبنه وطوس وباورد و فسا ومشهد ونیشابورو سبزوار واسفراین و قهستان وقومس و دیلم و قم وهمدان و قزوین ونهاوند و دهوز وابهر و شهر وردوزخان وساوه و املوت و غرجستان وغور وجبال قشمر ونیتوی و اوشتان ولتکودیت که بر ساحل افتاده‌است وسالوس‌و رومان و مامطروویچه‌و کالف وقبادیان ودر این اقلیم دویست و پانزده شهر عظیم است و چهار هزار شهر کوچك وبیست وپنج کوه بزرگست‌وبیست‌ودو نهرعظیم باشد **صفت تبریز** من‌اللباب بکسر التاءالمثناة من‌فوق و سکون‌الباءالموحده و کسرالراءالمهمله و سکون‌الیاء آخر الحروف و فی آخرهازاء معجمه و العامةقسمیتها توریزازمشاهیر بلاد آذربایجانست وعمارات نیکودارد وزبیده‌خاتون حرم‌هارون‌الرشید آنرا بنا کرده است و در زمان خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب شد و مشارالیه بتجدید آن امر فرمود و بار دیگر در رابع‌عشر شهرصفر درسنه اربع و ثلثین و اربعمائه هم بزلزله منهدم گشت

آورده‌اند که ابوطاهر منجم شیرآزی طالع وقت در آنوقت در تبریز بود حکم کرد
که هشت آفت عظیم از زلزله بساکنان این موضع رسد ارباب‌فرمان فرمودند که
مردم از شهر بیرون روند بعضی انقیاد حکم کردند و بعضی تعلل ورزیدند اتفاقا
آنشب زلزله واقعشد و بیش ازچهل هزار کس در زیرخاك ماندند وآنکس که قبل
قایم خلیفه بود وبایالت تبریز قیام مینمود و متصدی عمارت گشت و ابوطاهرمنجم
طالع وقت برج عقرب اختیار کرد تا استادان چابك دست بدان طالع طرح عمارت
انداختند و منجم‌مذکور گفته است که دیگر تبریزاز زلزله خراب نگردداز آنوقت
الی غایت که سنهٔ تسعمائه‌هجریست اگر چه زلزله روی نموده است اما انهدام کلی
بمبانی شهر راه نیافته زیرا که کاریز بسیار در آنجا احداث کرده‌اند و منافذزمین
گشاده شده‌است وبخارات آنمقدار محتبس نمیگردد که هنگام وقت خروج‌زمینرا
در حرکت آرد که ابنیه خرابی پذیرد و در عهد سلاطین چنگیزخانی آن‌شهر
دارالملك گشت وچندان عمارت پدید آمد که ضعف عمارت قدیم شد و غازان‌خان
در ایام سلطنت خویش فرمانداد که‌بر گرد شهر باروئی کشند چنانچه باغات وقری
و بعضی از جبال که قریب بآن واقع شده داخل باشد بموجب فرموده مردم بآن
مشغول گشتند اما بواسطهٔ رحلت‌خان ازین خاکدان ناتمام‌بماند و غازان در آنجا
عمارتی عظیم جهت مضجع خود ساخته و دستور مرحوم خواجه رشیدالدین طبیب
طاب‌ثراه نیز بموضع لبنان کوه باروی غازان ابنیه رفیعه و منیعه پرداخته است که
آنرا ربع رشید گویند که پسرش صاحب سعید خواجه غیاث‌الدین محمد افاض‌الله
علیه شابیب‌الغفران عمارات دیگر برآن افزود و خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی
که در دولت و زمان احفاد چنگیز خانی در ایران بغیر از او وزیر باکسی
شربت شهادت نچشید وباخواجه رشید دروزارت شرکت‌داشت در تبریزمسجدجامعی
در غایت تکلف وتزئین ساخت چنانچه درهیچ‌دیار مسجدی‌بدان خوبی نشان‌ندهد
وشهر تبریز باغستان فراوان‌دارد و اکثر میوه در آنجا خوب میشود و ارتفاعش در
غایت خوبی محصول وصول گردد و هوایش بسردی مایل بود وآبش گوارنده باشد
و در آن ولایت کاریز بسیار است و مردم آنجا از غنی و فقیر خالی از کسب
نباشند و بیشتر اهل بازارافیون خورند ودراوایل نهار اگر اسب تازی پیش ایشان

کشند دشنام دهند وسخنان درشت گویند و بعد از پیشین اگر پالان برپشت ایشان نهند صد گونه تواضع و تملق نمایندو تبریزیان سفید چهره وصاحب نخوت وباتکبر باشند وایشانرادرالفت ومحبت سخت‌سست شمرده‌اند چنانچه‌یکی‌ازفضلا گوید :

رباعی

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آنرا کـه بدوستی نیابی صادق کونیزعزیزیست که تبریزی خوست

ومولاهمام‌الدین تبریزی درجواب‌این رباعی‌فرماید :

رباعی

تبریزنگوهرچه‌درآنجاست‌نگو مغزند مپندار تو ایشانرا پوست
باطبع مخالفان موافق نشوند هرگزنشودفرشته‌بادیوان‌دوست

ودر آنولایت مقابر اکابر و اشراف بسیار است و انوری و ظهیر فاریابی در آندیار آسوده‌اند والله اعلم **ذکر اردبیل** ازین حیثیت کـه مسکن زبدةالاصفیاء و قدوةالاولیاء شیخ صفی‌الحق والحقیقة والدین و اولاد کرام اوست نژادآنحضرت بلاد بهترین عالم و قبله اقبال طوایف بنی‌آدم است و اردبیل بعذوبت ماء و لطافت هوا موصوف و بکثرت اشجارمیوه‌دار و بوفور اثمار حلاوت آثار معروف درعجایب البلدان مذکور است که در بیرون اردبیل سنگیست تخمینا بوزن دویست من باشد و در نهایت صلابت بمثابه که آهن بر آن تاثیر نمیکند و هرگاه که اهل اردبیل باران خواهند آن سنگرا بر گاو بارکرده بشهر برند ومادامی که آن سنگ‌درشهر باشد باران آید وچون آن سنگرا باز بمقام خود برند باران تسکین یابد و الحال اردبیل در کمال معموری وآبادانیست و ملجا ومامن اشراف طوایف انسان ودرآن مشاهد عطرساو مراقد جنت‌آسا زبدةالاصفیاء در ضیافت امامت منزلش پیوسته خوان احسان گسترده و همواره مسند آن عتبه کعبه مرتبه صلای ضیـافت خاص‌وعام‌در داده .

بیت

درضیافتخانهٔخان نوالش منع نیست　　　در گشاداست وصلادرداده خوان انداخته

صفت شهر ساوه از مشاهیر بلاد عراق و شهر عجم است و نشوونمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثالش از آب عذوبت مالامال و هوای و فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال آستین مریمست و سنك ریزه‌های آبش از غایت جودت غیرت عقود لالی و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بس که مولد صاحب دولتیست که رشحات سحاب معتدلش اطراف ممالك خراسان را ... از آنکه صفت وادی غیرذی زرع زرعه گرفته بود درخضرت و نضارت رشك نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم و عالم دین متین ریاستش قوایم ملت خیرالنبیین پرداخته از آثار طبع نقادش مهـام ناظمان مناظم سخنوری را در سلك انتظام بنظم و از میامن تدبیر اجابت پذیرش امور مساعدان مصاعد رعیت پروری بروجه مراد متبسم .

نظم

مشتری عقل دوربین تو را　　　ور بدو نیك پیشوا دانـد
ماه عالم نورد در شب تار　　　رای تو مشرق ضیا داند

یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه **کریم الدنیا والدین ملاذالفقراء والمساکین**

بیت

حبیب‌الله آنعالی مقامی　　　که دادش داد عالمرا نظامی

عمت مآثر صفاته و شاعت ثبت میامن رافته و چون فاتحه و خاتمه مجلدات ثلاثه بذکر آثار حمیده واطوار پسندیده این صاحب حشمت و فضیلت پرور مرتب و محلی است دراینمحل زیاده ازین در تحریر مدح وثنایش اقدام نمینماید وابواب غرایب کوئی را که در حدود ساوه است میگشاید ودرعجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده کوهیست که چون یك تیر بالاروند ایوانی بزرك که گنجایش

هزار کس داشته باشد بنظر درآید و متصل بآن دیگر ایوان است که ازسقف چهار سنك بمثابه پستان زنان بیرون آمده و ازسه آب ترشح نماید و ازچهارم دیگر اصلا ظاهر نمیگردد و متوطنان آندیار گویند که ازمنه سابقه از آن يك نیز آب بیرون میآمده کافری آنرا مکیده آب آن خشك شده و بردیوار آن سوراخیست که بعضی ازمجره آن گشاده است و بعضی تنك وزعم اهل ساوه آنست که هر فرزند که رشید باشد در آن منفذ در نتواند رفت و اگر اورارشدی نباشد در آنجا مجال دخول باشد **ذکر قزوین** درسلك اعاظم بلادعراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده‌اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نپیوسته ودر آن بلده باغات و بساطین موفورهست و مردم آنجا بصفات البیان مشهورند گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علیحده دارند وچون دواب ایشانرا وجع البطن عارض شود آنجا برند در جانب چپ وراست آنموضع بگردانند از آن الم نجات یابند **ذکر قم** شهر بزرگست ودرمیان ساوه و کاشان واقعست و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته‌اند که مردم آنجا را ازمارو کژدم ضرری نرسد و در آن ناحیه کوهیست که بسیاری از مارو کژدم صعود بر آن ممکن نیست و در عجایب-البلدان مسطور است که عود درقم اصلا بوی ندهد ونزدیك آن وادئیست که در آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنست که آن بلده ازبناهای نوح است نامش وراحل نهادند از کثرت استعمال نهاوند شده آورده‌اند که در کوه نهاوندسنگیست عظیم هر کس را غایبی یا مرضی باشد و خواهد که از صورت احوالش وقوف یابد بنزدیك آن استکشاف احوال آنکس کند و شب آنجا بخواب رود البته سرانجـام مهمش را بخواب بیند و اینمعنی تخلف نکند **صفت همدان** شهریست عظیم الشان رفیع البنیان هوائی خوب وآبی مرغوب دارد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه هوای همدان در غایت سردی بوده‌و ازیك نیزه وار برف می‌افتاده سلیمان علیه‌السلام صخره جنی را گفت حیلهٔ ساز که شدت برودت و کثرت بارندگی کمتر درین سرزمین شود صخره جنی شیری

سنگی ساخته شدت سرما وبسیاری برف از همدان رفع شده وبعضی ازفضلاراعقیده آنکه طلسم مذکور از اعمال بیناس حکیم است **شهر بروجرد** نزدیك همدانست ونزدیك آن بلده تاکیست که سالی انگور آورد وسال دیگر میوه سرخ آورد که در بزرگی مانند جوزیست و مشهورچنانست که‌در آنشهر روروند و آبله قلیل‌الوقوع باشد **مینوی** برشرقی دجله بغداد است و نزدیك بموصل و صاحب تحفة الغرائب گوید که در مینوی طاحونه ایست که تمامی آلات و ادوات آن سنگست و چون آسیابان خواهد که آسیا از گردش باز ایستد بزبان آورد که اسکن بحق یونس فی‌الحال ساکن گردد وهر گاه که‌آسیابان از شغلی که داشته‌باشدفراغت یابد گوید که از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **صفت بغداد** بعقیده صاحب عجایب‌البلدان داخل اقلیم را بعست‌وبعضی دیگر از واقفان مسالك ممالك آن‌خطه را از اقلیم ثالث شمرده اند چنانچه در مجلد دوم مرقوم خامه خجسته رقم گشته بغداد را ابوجعفر منصور دوانقی بنانموده ومبلغ‌هیجده‌هزار دینار در عمارت آن‌بلده صرف نموده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد ساعتی اختیار کرده طالع وقت را بربرج قوس نهاده وبعرض منصور رسانیده که این طالع دلیلست بر وقوع وفور عمارات وطولی بقا و اجتماع خلایق درین شهر وایمن بودن متوطنان اینجائی‌از تعرض‌اعدا وبهترین مدلولات این‌ساعت آنست که‌هرگزفوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد وفی‌الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده وزیاده برپانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود واکثر خلفا درغیر آنشهرازاین عالم. رفتند منصور در میمون ومهدی درماسپندان وهادی درعیسی آباد ورشید در طوس و امین درساریه که موضعیست درشرقی بغداد و معتصم وواثق و متوکل و منتصر در سامره براینقیاس نقلست که در بغداد بر کنار دجله زمینیست‌موازی صد گز درصد گز هرجامهٔ که آنجا شویند بدان پاکیزه نباشد وچون‌وجه تسمیه و حالات بغداد در ضمن حکایات بوضوح میپیوندددرین مقام طریق اختصار مسلوك میدارد **سامره** در قدیم شهری عظیم بود وآن‌سرزمین بخوبی آب وهوا بهترین بلاد عراق عربست

و از این جهت اورا سرمن رای میخوانده اند و در اوایل دولت آل عباس بخرابی بیقیاس اتصاف داشت چون نوبت خلافت بمعتصم عباسی رسید غلامان ترك بسیار خرید ومردم دارالسلام از حرکت ایشان در زحمت بودند بنابرین خواست که مقر خلافت موضع دیگر باشد بعد از استشاره و استخاره قرعه اختیار بر استعمار سامره افتاد لاجرم بعمارت آنشهر خراب امر فرمود وبعد از اتمام دارالملك خلفا شد وبمرتبه معمور گشت که عمارت آن بهفت فرسنك رسید ومعتصم فرمانداد تابه توبرهٔ اسبان خاك آوردند واز آن خاك تلی وسیع ورفیع ساختند وبفرموده مشارالیه قصری بلند بتکلف بربالای تل ترتیب دادندوهمچنین بحکم المعتصم بالله محمدبن هارون الرشید در سامره مسجد و جامعی در غایت وسعت وارتفاع ساختند و در میان مسجد ظرفی سنگین که دورش بیست وسه گز بود وارتفاعش هفت وحجمش نیم گز بنهادند ودر جنب آنمسجد مناری برآوردند بطول صد وهشتاد گز بهیاتی که ممر عروجش از بیرون بوده ودر حکایات ذات ثقات وارد شده است که پیش از آن باقی روزگار شبیه بآن مناری از مکمن قوه بحیز فعل آورده باشد و چون جعفر که متوکل عبارت اوست برسریر خلافت بنشست در زیادتی تعمیر سامره مبالغه فرمود و کوشکی عالی در انجا باتمام رسانید چنانچه در دیار عرب وعجم از آن بنائی عظیمتر نبود و کوشك مذکور را جعفریه نام نهاد اما بشامت آنکه مقبرهٔ امیرالمؤمنین حسین بن علی را رضی‌الله عنهما خراب ساخت ومردم را از زیارت آنموضع متبرك منع کرد بعد از قتل او آن قصر را بشکافتند و از عمارتش نشانه نگذاشتند و اکنون سامره خرابست ومختصر عمارتی در آن موجود **صفت نیشابور** شهری قدیم بوده وآنرا از امهات بلاد خراسان شمارند ومفاخر ثبت نیشابور کتابیست مشتمل بر تفصیل احوال آن بلده فاخره و در میان ارباب تواریخ مشهور اما تا غایت بنظر فقیر نرسیده که حکایتی از آن نسخه تواند نقل کرد ودر بعضی نسخ دیگر مسطور است که نخست شهر نیشابور را طهمورث دیوبند احداث فرمود وبعد از چند گاه خرابی تمام بدان

موضع راه یافت و در زمان حکومت اردشیر بابکان پسرش شاپور بتجدید عمارت آن امر فرمود شاپور ذوالاکتاف که از ملوك‌عجم بزیادتی مکنت وشوکت وعبید وخدم امتیاز داشت در افزودن عمارت آن‌بلده سعی و مبالغه بسیار نمود و در زمان ارتفاع أعلام اسلام عمروبن‌لیث صفار نیشابور رادارالملك‌ساخت‌ودرسنهٔ‌خمس‌وستمائه آنشهر بزلزله خراب شد و در حوالی آن شهر شهر دیگری ساختند و در سنه تسع و سبعین وستمائه مبانی این بلده نیز بنابر وقوع زلزله انهدام پذیرفت و بار دیگر در گوشه دیگر ابنیه وقصور ودکاکین‌بنیاد نهادند علماوفضلا وارباب‌زهد و تقوی اکثرمن ان‌یحصی از بلدهٔ فاخره نیشابور پدید آمده‌اند ومزارات اولیاواتقیا واصحاب درس و فتوی در آنجا بسیار اند درایام ظهور چنگیز خان و فرستادن او تولی را بایران نشابور چنان‌معمور بود که سعیدعراده ومنجنیق بربروج آن‌بوقت محاصره نصب کرده بودند گویند که آب‌از کوهی بلند که در دو فرسخی شهر واقعست میآمد وبران‌آب آسیائی ساخته بودند که بمقدار سر دوجوال دوختن‌یك خروار آردمیکرد ودربلده فاخره نیشابور درخاطر داشت چنین گفته‌اند که چندان کاریزست که محاسب وهم از شمار عاجز میآید منقولست که از اربابان فرمان و اعیان گفته اند که شهر نیشابور بغایت پسندیده وخوب میبود اگر مردم آنجا که بربالای زمینند درزیرزمین مقام داشتندی وآبها وقنوات آنکه در زیر زمین جاریست بربالای زمین‌روان بود **ذکر بادغیس هرات** موضعیست بغایت فسیح عریض‌مشتمل برآب فراوان ومزارع بی‌پایان‌صحرا نشینان درآنجا بسیار باشند وقنوات مرغوب دارد و ارتفاع آن در غایت نیکوئی حاصل آید هوایش بر برودت مایل باشد قلعهٔ ترتو که بافلك همراز است وبامَلك هم‌آواز درآن حدود است‌وساکنان آن‌عرصه را گوسفند وشتر بسیار است ودر آند یاربیشه ایست که چند فرسنك طول آن باشد محتوی بر درختان پسته‌وخلایق‌ازآنجا پسته‌باطراف برندوهیزم پسته‌را نیزبهرات وقصبات وقری‌نقل‌کنند گویند که‌در زمان پیشتر جمعی‌به‌پسته آوردن به باد غیس

میرفتند اگر شخصی در آنمیان پشته دیگری‌را بدزدیدی وبردی همانشب گرگ خر اورا خوردی والا شام باز گشتی آورده اند که سلطان محمود سبکتکین درنواحی بادغیس بشکار مشغول بود ناگاه ازلشگر جدا افتادو بعد ازتك و پوی بوثاق پیرزالی رسید که پسر هیزم کشی داشت چون اسبش از رفتار باز ماند همانجا فرود آمد تا لحظهٔ بیاساید پیرزال باپسر گفت میخواهم بزی که داری بکشی تا بدان این مهمان عزیز را ضیافت کنیم پسر بموجب فرمودهٔ مادر عمل نمود و پیرزال آشی پخته پیش سلطان آورد و در محل قبول افتاد و بعد از زمانی جمعی از بندگان که درشکار گاه همراه بودند رسیدند و سلطان در وقت سواری با پیرزال گفت که من حاکم این ممالکم باید که پسرخودرا عنقریب بدرگاه مافرستی تابرابر ضیافت توعواطف پادشاهانه بجای آریم این بگفت وپای در رکاب سعادت آورده روان شد وچون در لشگرگاه فرود آمد بابواب و حجاب گفت که پسری بدین شکل و شمایل اگر بدرگاه آیداورا پیش من آرید روز دیگر عجوزه پسر را بخدمت سلطان فرستادملازمان سده سلطنت اورا دیده گفتند لحظهٔ صبر کن که سلطان باورادونیاز و رفع حاجات بدرگاه ملك کارساز اشتغال دارد چون ازین کار فارغ گردد ما تورا بنظر کیمیا اثر اورسانیم پسر باخود گفت پادشاه بدین ابهت وحشمت وقوت و مکنت درتحصیل مراد و مرام خویش التجابجای دیگر دارد همان بهتر که من قطع طمع از مخلوق سازم و در ایجاب ملتمس خود دست دعا بجانب آسمان برآرم و روی امید بساحت بارگاه حضرت عزت جلت کلمه آرم و این اندیشه برخاطرش استیلا یافته برفور باز گشت وبا مادر کیفیت واقعه را تقریر کرده تیشه هیزم کشی را برداشت و روی بصحرا نهاددرحین کندن خار سرتیشهٔ وی برسنگی آمد وبعدازجدوجهد بسیار آن سنك راازموضعش دورافکند ناگاه گنجی بنظرش درآمد فی‌الحال مراجعت نموده کیفیت یافتن گنج با مادرخود تقریر کردمادرش گفت ترا پیش سلطان بایدرفت وصورت حال بازنمودپسر بموجب فرمان مادر باردیگر بارذوی پادشاه درآمدوچون بوسیله مقربان

شرف پایبوس دریافت فرمود که چشم ما براه انتظار بود چرا دیر آمدی پسر احوال
گذشته از اول تا آخر بعرض رسانید سلطان در گریه شد بعد از رقت بسیار اشارت کرد
تا امنا آن گنج را باز کرده تسلیم پیره زال و پسرش نمودند وایشان از محنت فقرو
احتیاج بازرستند **الاقلیم الخامس** صاحب این اقلیم زهره است و حد اولش آنجا
بود که نهار اطولش چهارده ساعت ونصفی وربعی باشد ووسط آنجا که درازترین روزش
به پانزده ساعت رسد وحدود آنجاست که ارتفاع قطب چهل ویك درجه و ربعی بود
ولون ساکنان این اقلیم سفید بود و ازجانب مشرق امتداد یافته بوسط بلادتر کستان
وماوراءالنهر گذرد واز آنجا جیحون را قطع کندو برشمال بلاد خراسان وسجستان
و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط بلاد
ارمنیه و بلادروم و جزیرۀ یونان گذرد پس برجنوبی هیکل الزهره ووسط بلاداندلس
گذشته ببحر اقیانوس منتهی شود و از بلاد موضع این اقلیم انگورچه و عموریه و
قوسه وآق سرا وسیواس وبوقات وارض الروم وقیصریه و آزرجان و سوس و اخلاط و
نشوی وسمکور و تفلیس وشهر آلا آن و بیلقان و گنجه وسلطانیه وسرمقام ولقالیله
جرمقان وجرجانیه خوارزم وارکنج الکبری و کات و زمخشری وهزار اسب و درعان
وبخارا وطوالش و کرمسیه وتوسیه ونخشب وهی نسف واشحن و سمرقند و کتانه و
ارسخن وزامین وشاش وتسکت واطلاق واستروشنه وسامات وخجندو بناو کت واسیابنکت
وحواقند وسکت واحسکت و کابیان وفرغانه وقبادیان وصنعانیان وحین ولنبر ویه وما
قدونیه وسنگین شهر وروئین و نود در این اقلیم دویست و پانزده شهر بزرك وده هزار وهفتصد
شهر خورد وسی کوه عظیم وسی رود سقد افتاده است **سمرقند** ازمشاهیر بلاد ماوراءالنهر
است ودارالملك آن دیار بر جنوبی سغد افتاده است ووسیع وعریض است در نفس شهر آب روان
باشد ومیوه فراوان و باغستان بسیار دارد و بهی خوب از آنجا باطراف برند واکثر اوقات نرخ
حبوبات در آنجا ارزان بود مجمع اهل فضل ومعدن اهل علم است ازشخصی صادق القول استماع
افتاد که درزمان شهید میرزا الغبیك گور کان تغمده الله بغفرانه که آن پادشاه در جمیع
علوم شرع داشت ودر علم ریاضی متبحر بود وحاکم وفرمان فرمای ولایت ماوراءالنهر

و ازغایت اشتهاراحتیاج باطناب در اوصاف ندارد وچند گاه درسمرقندبودم درعیدی
از اعیاد جناب سلطنت مآب هشتاد کس‌را ازعلما وفضلاءالناس فرمود جناب مولانا
محمداردستانی که اعجوبهٔ روزگار بود واز احوال گذشته و آینده خبر میداد و در
زمرهٔ ملازمان عتبهٔ سلطنت انتظام داشت محرر این کلمات از جناب افادتمآب
علاءالدین قوشچی شنیده که گفت روزی در خلوتی من ومولا محمداردستانی‌پیش
میرزا الغبیك،بودیم حضرت سلطنت شعاری باو گفت رملی‌بکش و ازمافی‌الضمیر من
اعلام نمای او رمل کشیده معروض داشت که نیتی ازجانب حرم درخاطر اشرفست
ودیگر هیچ‌نگفت پادشاه فرمود که علی‌قوشچی‌محرم ماست آنچه رامقتضی‌رمل
برتوسانح گشته‌بگوی مولانا گفت‌یك‌خاتون‌راشحنهٔ قهرشهریاری‌میکشد و دیگررا
که‌دخترخان‌ترکستانست‌وازنسل‌چنگیزخان‌حضرت‌میرزاطلاق‌میدهد میرزاالغبیك
ازطلاق‌دادن حرم محترم که بغایت عفیفه بود استبعاد نمود و بعد از چند روز یك
خاتونرا کشت و دخترخان‌چندان شماتت آغاز کرد وبرپادشاه طعنه زد که‌بضرورت
پادشاه آفاق اورا طلاق داد وهمچنین‌از مولانا علاءالدین علی نیز استماع افتاد که
نوبتی‌میرزا الغبیك ایلچیان بجائی فرستاده بود ایشان دیرتر مراجعت میکردند
آنحضرت بامولانا گفت که مکنون ضمیر آنست که از احوال فرستادگان شمه بر
رای انور منکشف گردد مشارالیه بعد از مسح طالع سنبله بارمل بعرض رسانید که
ایلچیان در فلان وقت میآیند و خان خطای چندین شنقار بمصحوب ایشان کرده
است وعدد زنده ورنك مردگان چنین ولون زندگان چنین‌وچنان و درهمان حین
که گفته بود آنجماعت رسیدند و جانوران‌را بر وجهی که‌تقریر کرده بودرسانیدند
و همچنین نگارنده این‌سطور از امیر عبدالباری استماع نموده که گفت‌چون‌مرض
طاعون درسمرقند شیوع یافت مردم آنجاعزیمت اطراف نمودندومن نیز باخوبشان
و تابعان مهاجرت وطن اختیار کرده روان شدیم در راه مرا با مولانامحمد اردستانی
اتفاق ملاقات افتاد خدمتش با من گفت از وبا میگریزی گفتم آری فرمود که از
مردم توهیجده نفر باین‌علت‌هلاك میشوند و تراهیچ‌آسیبی نمیرسد وآنچه فرموده

بود بی زیاده و کم واقع شد و ابن حوقل گوید که نوبتی بسمرقند رسیدم و بر بابی از ابواب که کش گفتندی صفحهٔ ازحدید دیدم و در آن صفحه چند کلمه منقوش بود و اهل سمرقند گمان داشتند که آن کلمات را اهل حمیر نگاشته‌اند و بانی آن باب متبع ملك یمن است رهمو گوید که درآنمدت در سمرقندساکن بودم فتنه روی نمود و آن باب را باحراق معدوم ساخته دربعضی از کتب مسطور است که در قدیم بعرصهٔ سمرقند قلعهٔ بود وآن عرصه دیواری مدور داشته که مسافت دورش پنجاه هزار گام بوده وآنقلعه بمرور ایام انهدام پذیرفت و بعضی از ابنیه او باقی ماند و بوقت آنکه پهلوان جهان کرشاشف بدانجا رسید وبعضی از بناهای باقی‌مانده قلعه را بنا برزلزله که‌روی نموده بود از پای در آمده و گنجی ظاهر گردید کرشاشف از آن گنج تجدید عمارت قلعه مذکوره کرد وچون مدتی برآن بگذشت بازخراب گشت و گشتاسب‌بن لهراسب باردیگر آن دیار و ترکستانرا ترتیب داد و اسکندر رومی درآن عرصه شهری بزرك بنا نهاد و در عهد ملوك‌طوایف سمر نامی که ازتبع یمنی بود بواسطه عداوتی که با اهل‌دیار مذکور افتادش آن‌شهررا خراب گردانید چنانکه از عمارات اثری نگذاشت ومردم اورا سمر کند خوانند و اعراب این لفظ معرب ساخته سمرقند گفتند مردم آنجا حنفی مذهب باشند و قبر امام عبدالله محمدبن اسمعیل بخاری صاحب صحیح آنجاست و قاسم‌بن عباس رضی‌الله عنهما در سمرقند مدفونست‌ودرنواحی آن‌شهر بری واقع‌شده که‌آنرا دشت‌قطوان گویند که‌در قیامت از آنجا هفتاد هزارشهید برخیزند و هر شهیدی از ایشان هفتاد هزار کس از اهل عشیرت‌خود شفاعت کندوچون‌آنعرصه داخل کافرستان بود حقیقت اینحدیث بر ارباب کیاست مشتبه میبود تا سلطان سنجر سلجوقی را باکفار قراختای در آنموضع محاربه دست داد خلقی کثیر وجمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند وددرزمان او نیز بسیاری از مسلمانان شهیدشدندومعنی اینحدیث برهمگنان روشن گشت صدق‌الله وصدق رسول‌الله **ذکر بخارا** در ظاهر آن شهر باغ و بستان فراوان باشد و رساتیق معمور دارد و در ولایت ماوراءالنهر هیچ شهری نیست مثل

بخارا که مردم آنجا بعمارت قری قیام نمایند ودرزمان سابق سوری بر گردبخارا و قری ومزارع آن کشیده بودند که قطر آن دوازده فرسخ بود نرخ میوه و غله ارزان باشد ودر ایام گذشته معدن فضلا ومجمع علما بوده واز آن سرزمین فقهاومجتهدان زیاده از حیز عدد و احصی پدید آمده‌اند و در هر چند گاهی مردم محلات آنجا بی‌موجبی با یکدیگر در مقام جنك و معارضه میآیند وبسنك فلاخن سروروی هم‌را خون آلود می‌سازند و این‌حرکت‌را موجب افتخار و مباهات میدانند نعوذبالله من شرور انفسنا وسیآت اعمالنا **ذکر قونیه** شهری بزرگست و قلیچ ارسلان در آنجا قلعهٔ از سنك تراشیده و درآن قلعه بجهت اقامت ایوانی عظیم برافراخت و چون اندك خرابی بباروی قونیه راه یافت سلطان علی‌الدین کیقباد سلجوقی فرمود تااز عمق خندق باروئی برآورند ازسنك تراشیده بارتفاع‌سی گز و دور آن باروزیاده از ده‌هزار گام است و امرا و ارکان دولت سلطان درآنجا عمارتی بس بلند ساختند و قونیه دوازده دروازه دارد وبر فراز هردروازه کوشکی است و هوایش باعتدال مایل باشد و ارتفاعش بغایت نیکو حاصل شود و باغ و بوستان در آن سر زمین فراوان باشد و انگور و زرد آلویش در غایت جودت و شیرینی و مولانا جلال‌الدین رومی قدس سره که از محققان عالم بمزید عرفان امتیاز دارد در آندیار آسوده است ومزارع و بساتین قونیه که بجانب کوه واقع شده تا اکنون معمور مانده است وآنچه بطرف صحرابوده خرابی بدان راه‌یافته است‌واثری‌ازآن باقی نمانده **ذکر خوارزم** اسم‌ولایتیست و دارالملك آن دیاراز گنج کبری‌بوده که بخوارزم اشتهار یافته و توابع ومضافات‌بسیاردارند واز آنجمله ار گنج صغری‌است که آنرا جرجانیه خوانندودیگر کات است که‌درزمان سابق بغایت‌معمور بودودیگر زمخشراست‌وابوالقاسم‌محمود که مؤلف کشافست ازآنجابوده‌دیگر ازاعمال‌مشهوره خوارزم‌هزاراسب‌است‌دیگر‌درخان‌غیوق که‌مقابرقدوة‌الاولیاءوالاتقیاءشیخ‌نجم‌الدین کبری‌است‌قدس‌سره دراایام‌دولت‌اتسزخوارزمشاه آن‌ولایت بسیارآبادانی داشت و در زمان سلطنت محمد خوارزمشاه بمعموری رسید و چون چنگیزخان بقصدمشارالیه

لشکر کشید سپاه بیکران با دوپسر خود بخوارزم فرستاد ایشان بعد از جد وجهد فراوان آن بلده‌را فتح کردند و قتل بافراط واقع شد صاحب تاریخ جهان گشاء علاء الدین عطاء ملك‌جوینی‌درذکر فتح‌مرو گفته است که چون لشگر تتار بر آن موضع استیلا یافتند برهیچکس نبخشودندوسیدعزالدین‌نسابه باجمعی‌ازنویسندگان سیزده شبانه روز بشمار کشتگان مرو مشغول بودند عدد مقتولان که در اسواق و کوچه‌هاوبیوت ورای کنجهاوبیغولها و رساتیق که بنظر ایشان درآمد هزار هزار و سیصد هزار کسری بوده و در ذکر خوارزم گفته است که عدد کشتگان آندیار را مصدق نداشتم ازاینجهت بقید کتابت درنیاوردم ونگارندهٔ این سطور در تاریخی‌دیده که لشگر تاتار که خوارزم را بگرفتند زیاده بردویست‌هزار بودند و هر نفریرا از ایشان بیست‌وچهار کس رسیده بود وبقتل آوردند ودرهمان نسخه بنظر حقیر آمده است که چون سپاه چنگیزخان ازقتل‌رجال فارغ گشتند نسوانرا در میدان جمع کردند و همه را برهنه وعریان ساختند گفتند که با یکدیگر جنك مشت کنند و آنجماعت ازصباح تا وقت استوا بدان امر اشتغال نمودند بعد از آن کفرهٔ فجره مجموع را بقتل رسانیدند و حضرت قدوةالاولیاءالعظام شیخ نجم‌الدین کبری‌قدس سره درواقعه خوارزم شهادت یافت ودر این‌تاریخ که‌سنهٔ تسعمائه هجریست‌یك‌محله از محلات خوارزم باقیست والله‌اعلم **ذکر روم** مملکتیست‌درغایت وسعت مشتمل‌بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زرونقره بسیار است در یکی‌از‌کتب‌بنظر درآمده که درروم حصنی است درغایت متانت ودرآن حصار خانهٔ و صورت اسپی بر دیوار آن کشیده‌اند که ساعت بساعت دم‌خودرا حرکت میدهد ودر مسالك‌الممالك مسطور است که ملوك روم را خانه بود مقفل هیچکس از قیاصره او را نگشودی بلکه قفلی دیگر بر آن زدندی تا بیست‌وچهار قفل بردرآن خانه‌آمد چون نوبت حکومت بآخر ملوك رسید اورا دغدغه شد که قفلها را بگشاید وحقیقت حال آن خانه را معلوم نماید هرچند اساقفه و علماء نصارا اورا از آن حرکت مانع آمدند بجائی‌نرسید وچون در آنخانه باز کردند تمثالی چندديدند بر هیأت اعرابی‌بعضی

اشتر سوار و بعضی بر اسب نشسته برحسب اتفاق در آن اول مسلمانان لشگر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح نمودند **صفت کاخ** حصاریست درحدود روم بروی سنك پاره بلند تعمیر یافته و غایت استحکام و استواری دارد و از غرایب آنکه در آن سر زمین هر سال در فصل بهار سه‌روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشگی از هوا برزمین افتند ومردم آنها را بگیرند و نمك سود کرده ذخیره سازندوهرچه در آن سه‌روزنگیرند پروبالش بزرك شده پروازنمایند **ذکر قیصریه** شهری بزرگست درروم بر کنار کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سورقلعه آنرا از سنك تراشیده ترتیب داده بوده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی بجهت قیصر ساخته که بمجرد افروختن چراغی گرم‌میشده و در آنجا مقامیست که آنرا منسوب محمدبن حنفیه که از اولاد مرتضی علی است کرمه‌الله وجهه دارند و مردم آنموضع را عظیم ومتبرك دارند وبزیارت آنجا روند **ذکر یونان** ولایتیست متصل بروم ومولد و منشاء اکثر حکمای آن سرزمین بوده و در عجایب البلدان مسطور است که هر کس در یونان چیزی حفظ کند هر گز فراموش نکند و اگرچیزی فراموش کرده چون بدانجا رسد بخواطرش آید **ذکر ارمنیه** ناحیه‌ایست در میان آذربایجان و روم و بسیاری از غرائب و عجایب اشتمال دارد و از تحفةالغرایب منقولست که در ارمنیه آتشکده‌ایست که سطح آن از ساروج وپیرامنش از مس وددرزیر ناودان حوضیست بزرك‌ازرخام ودرآن آتشکده خادمان باشند هر گاه که خشك سال شود آنجماعت در آن خانه آتش افروزند و اطرافش را بآب نجس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب بحوض ریزند پس آن آب را ازآن حوض بر گرفته براطراف آتشکده پاشند ابر در هوا پیدا شده باران باریدن بارد چندانکه سطح آتشکده وحوض ازآب نجس شسته‌شودوازآب پاك‌مالامال گردد **ذکر اندلس** مملکتی عظیم درجانب مغرب مشتمل برعجایب و غرایب بسیار ودر عجایب المخلوقات مذکور است که درآنولایت برسربیابانی که آنرا وادیةالنمل گویند به‌طلسم اسبی ومردی ساخته‌اند وروی اورا بآبادانی کرده هر که خواهد که

ازآن مرد بگندرد بدست اشارت کند که مگذر و اگرروندگان باو ملتفت نشوند و بگذرندموران باشندهریك را بریك‌سیلی آن مردمانرا هلاك کنندوهم‌درآن‌دیار کنیسه ایست درپیش آن درخت زیتونی و چشمهٔ‌سالی یکبار از آن چشمه آب بیرون آید وآن درخت آب‌خوردو هم‌در آنروزآندرخت بروید وآن‌مقدارزیتون حاصل‌شود که یکساله‌وجه معاش اهل کنیسه‌باشد ومردم‌آن نواحی‌آن آب رادرظرف کنندوجهت مداوی بکار برند **صفت‌ستیره** شهریست در ولایت اندلس بر ساحل بحر و در آن بلده سبیلها حاصل شود و دور آن سه‌سیر باشد وآن خطهٔ بردرچهار و پنج فرنك متصرف شدند **تفلیس** مدینه ایست در سرحد دیار کفار و بانی اونوشیروان‌عادل‌بوده ودر آن بلده قوم نصاری ساکن اندچنانه از یك جانب اذان بمسامع رسد وازطرف دیگر صوت ناقوس در عجایب‌البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی‌بود وآن حمام باهل اسلام اختصاص داشت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و اهل دیارش اشقراللون باشند حد اولش آن‌بود که روز دراز ترش یازده‌ساعت‌وربعی باشد ووسطش آنجاکه نهار اطولش پانزده ساعت ونصفی‌بود وحد دوم آنجاست که ارتفاع قطب چهل وپنج درجه وربعی باشد ومبداء آن ازمشرق باشد و ازشمال بلاد یاجوج وماجوج وبلاد خاقان وشمال کیماك‌واستیجاب گذرد پس بربعضی ازنواحی خوارزم و حوالی ختلان وشمال قسطنطنیه ووسط بلاد قلقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه وشمال‌مشکل‌الزهر واندلس گذردتابحر اعظم منتهی شود واز جمله‌شهرهای مواضع این اقلیم آماسه است وسنوب وسالون باب‌الابواب و قریهٔ حدیده وهی سعی کتب وچند وفاراب وطرازوبلخ‌و کاشغر وحلیفه وبیره‌وحبوه وبندقیه اومیه‌وبرشان وقسطنطنیه و دایره و مدینه هرزه وجزیرهٔ سیاه کوه ودارالملك صقالیه‌آس و سقین والمایع ونیش ومروله ومرقله وسمندر و قجقارباشی وافلیون که بر ساحل است و شهرهاء بزرك این اقلیم دویست وچهل‌عدد باشد وبلاد صغار ده‌هزار ودوعدد باشدو دوکوه وسی نهر عظیم است **ذکر فاراب** اسم ولایتیست ومدینه آن ناحیه ایست که

مزارع فراوان در آنجا باشد **قال فی المسیرك وفاراب ناحیة من وراء بحر الجیحون** صاحب لباب گوید که فاراب شافعی مذهب باشند ومعلم ثانی ابونصر محمد ترخان الترکی ازین شهر است و در السنه وافواه ذکر او بابونصر فارابی دارد معلم اول ارسطو را گویند و از حکماء اسلامی پیش از ابونصر بفضل وی کسی نبوده است گفته‌اند که حکماء کامل چهاراند دو قبل از ظهور شریعت مطهره که موسوم‌اند به‌لقمان وارسطو وبعد از اسلام بابونصر و ابوعلی از شیخ ابوعلی سینا نقل کنند که گفت من نومید بودم ازمعرفت علم مابعدالطبیعه تا کتابی یافتم از ابونصر وبمعرفت آنچه از آن نومیدشده بودم فایز گشتم و بدان اتفاق سجدات شکر بجای آوردم و بقدر استطاعت صدقه دادم در کتاب اخلاق مسطور است کـه کافی الکفات صاحب الاعظم اسمعیل بن عباد را هوس ملاقات ابونصر فارابی برضمیر استیلا یافت وهدایای وافره وصلات متکاثره نزد اوفرستاد و ابونصر ازراه تعنف قبول نکرد و بعد ازچند گاه اتفاق افتاد که بشیخ ابونصر در لباس سپاهیان ولشگریان بشهری رسید و در مجلس انس صاحب عباد متنکر احاضرشد و چون بحسب رؤبت درهیات صفائی ودر لباس تکلفی نداشت حکما و ندما که در خدمت صـاحب بودند خدمتش را حقیر شمردند وزبان استهزا باودراز کردند وحکیم ابونصر در ایذاء ایشان تحمل مینمود وچون ساقیان شیرین حرکات قدحی چند برآنجماعت پیمودند حکیم ابونصر آلت غنا از آستین بیرون آورد ولحن آغاز کرد چنانکه برفور همه بخواب فرورفتند و اوبر کاسهٔ بربط نوشت که **انا ابانصر الفارابی قدحضرمجلسکم فـاستهزاتم بغیوبکم ملحیه و غیابه وغاب** پس ایشانرا درخواب گذاشته‌از مجلس بیرون آمده وعزیمت دیار شام نمود چون صاحب عباد وحریفان بزم از عالم منکر و نوم بحال یقظه و انتباه آمدند و آن نوشته را دیدند همگی مضطرب شدند و صاحب بیش از همگنان متاثر شده پیـ اهن خود چاك زد ودر عقب ابونصر مسترعان فرستادوایشان از او نشان نیافتند ومراجعت نمودند و صاحب از عین آنواقعه بقیةالعمر بتاسف و تحسر روزگار گذرانید در بعضی از تواریخ مسطور است که ابونصر فارابی چون

بدیار شام رسید روزی در مجلس سیف‌الدوله پادشاه آنجا در زی ترکان و لباس لشکریان حاضر شد وجمعی کثیر ازعلما وفضلا تشریف‌حضور ارزانی فرموده‌بودند و بمناظره و مباحثه اشتغال مینمودند حکیم ابونصر برپای ایستاده‌در سخنان دخل میکرد سیف‌الدوله ابونصر را گفت بنشین خدمتش پرسید که کجا نشینم گفت در موضعی که مناسب جلوس توباشد ابونصر برمسند سیف‌الدوله پهلوی اوبنشست و عرق نخوت و حمیت پادشاهانه از این جرات درحرکت شد و با دوغلام از ممالیك خویش بزبانی که خاص میانه سیف‌الدوله و ایشان بود گفت این شخص ترك ادب نکرد چون بیرون رود بگیرید و سیاست کنیدابونصر گفت **ایها الامیر اصبر فان الامور مرهونته بعواقبها** سیف‌الدوله‌متعجب‌شده گفت زبان ماميدانی‌جوابداد که من‌بغایت عارفم بلغات بعد از آن با علما وفضلا بحث آغاز نهاد و برهمگنان در جمیع‌علوم فایق آمد و مهم بدان رسید که هرچه او گفت نوشتند تا بهنگام صاحب حجت باشد وچون مردم متفرق شدند سیف‌الدوله ابونصررا نگاه داشت و گفت ابو نصر میل‌بطعام‌داری گفت نی پرسید که رغبت شراب‌هست تاحاضر کنم امتناع‌نمود گفت باستماع خوش و نغمات و الحان دلکش خواطرت میکشد گفت بلی پادشاه فرمود تا مغنیان و اهل سازرا بمجلس آوردند و ایشان برود و سرود مشغول شدند ابونصر برهریك ازآنجماعت اعتراضی میفرمود وایشان بسهو وخطای خوداعتراف مینمودند سیف‌الدوله از ابونصر پرسید که‌شمارا برعاملی این‌فن قدرتی هست گفت بلی و از میان خود خریطه بگشاد و چند قطعه از آلات غنا بیرون آورد و آنها را بیکدیگر ترکیب کرد چنانچه اهل صحبت همه بخنده درآمدندوبعد از آن‌ادوات مذکوررا ازهم‌فروگشادوبهیات‌دیگر بهم اتصال‌دادوبنواخت چنانچه‌حضار ومستمعان بیکبارگریان شدندوباز نوع دیگر سازنهاد که‌همگنان را خواب درربودسیف‌الدوله از ابونصر التماس نمود که چندگاهی دردمشق اقامت نماید حکیم ملتمس پادشاه را بحسن اجابت و قبول تلقی نموده گفت چنین کنم اما بشرطی که مرا بملازمت تکلیف نفرمائی سیف‌الدوله گفت که هروقتی که خواطر خواه‌باشد پیش

ما آئی و اکنون هرچه بدان احتیاج داری باز نمای ابونصر گفت مرا در روزی چهار درم کافیست سیف‌الدوله با خازنان اشارت کرد که هرچه ابونصر بطلبد باو بدهند و خدمتش روزی زیاده از چهار درم نمیگرفت و بدان قناعت مینمود بعد از مدتی ازدمشق متوجه عقلان شددر اثنای راه قطاع‌طریق بدو بازخوردند ابونصرهر چند با ایشان گفت که هرچه از رخوت و اقمشه دارم تسلیم نمایم مرا بجان امان دهید قبول‌نکردند و ابونصر تیرانداز خوب بود بالضروره بادزدان بمحاربه‌مشغول شد آنچه تیردر ترکش داشت بینداخت و چون سهام باتمام رسید او را گرفته بقتل رسانیدند سیف‌الدوله برین‌حادثه اطلاع یافته فرمان‌داد که ملازمان اوقاطعان‌طریق را بهرطریقی که باشد پیداسازند فرمان برآن‌جدوجهد نموده همه‌را بدست آوردند سیف‌الدوله حکم نمود تا همه را در برابر قبر حکیم ابونصر از حلق بیاویختند از سخنان اوست که‌هرکس در حکمت شروع کند باید که بنیان او صحیح‌المزاج‌باشد و متادب بآداب واخبار وعالم بقرآن مجید وعارف بلغات‌عرب وقواعد علوم‌شرعی وعفیف‌النفس‌وممتنع از فسخ‌وفجور و از غدر وخیانت دور و متبرا از حیله وزور و فارغ خاطر از اسباب معاش ومواظب بر اداء وظایف شرعیه و باید که هیچ وجه اختلال بارکان شریعت و آداب سنت راه‌ندهدو تحصیل علم نه ازجهت حطام‌دنیوی کند و نه ازبرای جاه‌بلکه غرضش کمال نفس و احراز سعادت اخروی باشد و هر کس که بخلاف این شیوه در علم حکمت شروع نماید او را حکم سفهاست هم‌او فرماید که هرکس‌نفع‌خودرا بالاوفزون از حد وقدر راه دارد از نیل کمالات محروم ماند چون شیخ رئیس‌ابوعلی‌از مصنفات حکیم ابونصر فواید فراوان گرفته و براینجهت‌نزد خردمندان بحقیقت شاگرد اوست و زمان او نیز قریب‌العهد واقع شده و در کمالات نفسانی بیکدیگر اشتراك داشته‌اند خامه مشگین شمامه خواست که این اوراق را بروایح اوصاف شیخ مشارالیه مطیب ومعتبر گرداندتوقع‌ازفضلاء روزگار آنکه عیب نفرمایند واگر دانند که این کلمات بی‌تقریب تسطیر یافته‌خط نسخ برآن کشند و ازصفحه قرطاس محوفرمایند **ذکر احوال‌شیخ ابوعلی سینا**

پدر ابوعلی از کفات بلخ وعمال بود ودر ایام سلطنت نوح‌بن منصور سامانی بجانب بخارا رفت و در قریه از امهات قری بعمل مشغول شد واز اهل رساتیق زنی‌خواست ستاره نام و ابوعلی در شهور سنه‌ثلث و سبعین و ثلثمائه چون ماه چهارده از ستاره متولد شد بطالعی سرطان و مشتری در این برج بود بدرجهٔ شرف وزهره وشمس و قمر نیز دردرجات شرف خویش بودند و بعد از پنج سال عبدالله بشهربخارا رفت و ابوعلی‌را بمکتب فرستاد وخدمتش بغایت رشید بود بمرتبهٔ که چون بده‌سالگی‌رسید ازاصول عربیت‌وقواعدادب فراغتش دست داد و پدر اواکثر اوقات بعد از آنکه از اشتغال دیوانی و عملداری فارغ شدی بمطالعه کتاب اخوان‌الصفا گذرانیدی و نیز گاهی در آن مایل بودی و در آنجا شخصی بود موسوم به‌محمود مساح که علم حساب وهندسه وجبر و مقابله نیکو دانستی‌ابوعلی باشارت پدر پیش‌اورفته‌بتحصیل مسائل حساب مشغول گشتی و بعد از آن حکیم عبدالله بابلی که در تاریخ حکما نام او مسطور است ببخارا رسیدند وپدر ابوعلی مشارالیه را اعزاز و اکرام‌نموده و بوثاق خود فرودآورد وشرایط ضیافت وانواع خدمت بتقدیم رسانیدوابوعلی قسمی منطق از اقسام مسائل‌حکمت بروی گذرانید و اقلیدس و مجسطی هم از پیش‌بابلی خواند و بعد از آن بعلم طبیعی وآلهی اشتغال نموده و ابواب علوم بروی مفتوح گشت‌پس ازآن بتحصیل‌علم طب توجه فرمود باندك زمانی ..رتبه‌رسید که‌هیچکس در آن فن مثل اونبود ودانشمندان ماهر بدرس طب اوحاضر گشتند و با وجود آن خدمتش بمجلس اسمعیل زاهد تردد کردی ومسائل فقه واصول‌ازوی استفاده‌نمودی ودرین ایام‌لمحه از کتابت و مطالعه فارغ‌نبودی وشبها زمان قلیلی بخواب رفتی ودر تحصیل مطالب شرایط قواعد مرعی داشتی وچون در مسئله مترددشدی بعد ازوضو بمسجد جامع رفتی ودورکعت نماز بتخشع گذاردی وبدعا واستغاثت مشغول گشتی تا شبهه مرتفع شدی و شب بوثاق خود آمدی و چراغ برافروختی و بقرائت و کتابت پرداختی وچون خواب بروی غلبه کردی یاضعفی درمزاج احساس نمودی قدحی شراب‌خوردی وپیش از او هیچ حکیمی از حکماء اسلامی مردی نیست که

شراب خورده باشد بلکه افلاطون و ارسطو و سایر امثال ایشانرا که قبل از ظهور ملت احمدی صلی‌الله‌علیه وسلم بوده باین امر یعنی بشرب خمر منسوب نداشته‌اند ابوعلی در اجرای شهوات نیز مبالغه‌نمودی و اکثر حکما که بعداز اوپدیدآمدند اقتدا بوی کردند و ازلذات نفسانی نقش غم ازلوح خاطرزدودندوچون اجل‌موعود دررسید گوئیا هر گز نبودند فی‌الجمله چون شیخ ابوعلی بسن هژده سالگی رسید از جمیع علوم فارغ‌شده بود گویند که چون از علوم منطق وریاضی وطبیعی فراغت یافت بعلم مابعدالطبیعه میل فرمودو کتابی که درآن فن تدوین کرده بودندمطالعه نمود وچند نوبت عباراتش‌خوانده یادگرفت اما چند محل از آن نامفهوم ماند و هرچند قوت متفکره را برحل آن گذاشت منکشف نگشت چنانچه خدمتش را یاس تمام‌حاصل آمد وباخود گفت که طریق فهم این مطلب مسدود است تا روزی دربازار صحافان نسخه در اعراض ما بعدالطبیعه بنظرش درآمدوصحاف شیخ‌ابوعلی را بر خریدن‌آن ترغیب فرمودوچون شیخ مایوس گشته بود از آن سخن اعراض کرد صحاف گفت این نسخه‌را بخر وثواب توقع دار که خداوندش فقیر ومحتاج است شیخ اورا بسه درم‌خرید و آن کتابی بود از مصنفات ابونصر فارابی‌چون‌شیخ رئیس بوثاق خویش رفت و بمطالعه آن پرداخت جمیع اشتباهات او مرتفع شد و بدینجهت مسرور وخوشحال گشت آورده‌اند که امیر نوح‌بن منصور سامانی‌زادرآن ایام مرضی صعب روی نمود اطبا از علاج عاجز شدند و دران باب بابوعلی رجوع کردند وببرکت انفاس عیسوی او امیر صحت یافت و شیخرا ملازم خود گردانید و اول کسی که از حکما ملازمت حکام و ارباب فرمان اختیار کرد شیخ ابوعلی بود واو از پادشاه اجازت خواست که‌چند گاهی در کتاب‌خانهٔ خاص باشد و احتیاط کتب نماید امیر نوح رخصت کرد و کتب متقدمین و متاخرین در آن کتابخانه جمع‌بود که اسامی بعضی از آنها را شیخ نمیدانست از مصنفات ابونصر فارابی و غیره و ابوعلی بر همه نسخ عبور نموده و فواید بسیار گرفت اتفاقـا آتش در آن کتابخانه افتاده جمیع نسخ بسوخت دشمنان او گفتند ابوعلی متعمدا آتش‌در داد

تا استخراج بعضی مسائل‌را بخود اضافه کند القصه شیخ ابوعلی بعداز آن بتالیف‌و تصنیف مشغول گشت وچون به‌بیست ودو الگی رسیدپدرش برحمت ایزدی پیوست و هم در آن اوقات و آنزمان تزلزل و اضطراب بمبانی قصر دولت و شوکت آل سامان راه یافت ابوعلی ازبخارا بیرون رفته روی توجه بخوارزم نهاد و در آن اوان جمعی کثیر از فضلا وحکما مثل ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار وغیرهم در صحبت وملازمت خوارزم‌شاه علی‌بن‌مامون بن‌محمد بسر میبردند چون ابوعلی بدانجا رسید خوارزم‌شاه بر تربیت مشارالیه اقبال تمام نمود و وجه معیشت او مقرر فرمود و در اثناء این اوقات سلطان محمود سبکتکین بمملکت ملوك سامانی استیلا یافت و پیش او مذمت ابوعلی کردند که مذهب او مخالف مذهب اهل سنت و جماعت‌است وسلطان در دین بغایت صلب‌بودخواست که‌شیخرا بدست آرد لاجرم رسول سخندان که بفضایل‌نفسانی آراسته بود پیش خوارزم‌فرستاد خلاصه پیغام آنکه همچنان خیالی که بصحبت اهل علم و حکمت میل دارد ما نیز به‌مجالست آنجماعت رغبت داریم ودرینولا چنین استماع افتاد که جمعی‌از فضلای دانشور در آن صوب صواب ملازم آنجناب اند توقع و چشم داشت چنانست که آنجماعت رابدینجانب ارسال نمایند تاما نیز از فوایدمجلس ایشان محظوظ گردیم وپیش ازوصول‌رسول خوارزم‌شاه از کیفیت احوال خبردار گشت و حکماء مذکور را طلبیده صورت قضیه را با ایشان درمیان نهادو گفت هر کدامرا از شمامیل رفتن پیش سلطان محمود باشد توقف نمائید وهر کس را که رغبت‌ملازمت اونباشدزودتر از اینجا رحلت کند که رسول نزدیکست شیخ‌ابوعلی وابوسهل مسیحی بنا برآنکه ازسطوت‌سلطان‌هراسان بودند سر خویش گرفتند و ازراه‌بیابان‌متوجه ابیورد گشتند روز دیگر چون فرستادۀ سلطاش بخوارزم‌رسیدوپیغام بگذارد خوارزم شاه گفت که ابوعلی وابوسهل پیش ازین‌بچندروزعزیمت خراسان کردند اماابوریحان‌وابوالخیر تا غایت مصاحبند وما رأ در فرستادن ایشان هیچ‌مضایقه نیست ورسول این‌دوفاضل

را مصحوب خود گردانیده نزد سلطان برد وصورت حال باز نمود سلطان فرمود که مقصود از فرستادن تو احضار ابوعلی بود وبعد از آن سلطان فرمان داد که نقاشان صورت ابوعلی را برچند قطعه حریر نقش نمایند و منشیان نشان نویسند و هر نشانی با صورتی بطرفی فرستادند مضمون جمله آنکه حکام و داروغگان ولایت تفحص نمایند و چون صاحب این صورت را بیابند بپایهٔ سریر اعلی فرستند فی الجمله چون ابوعلی و ابوسهل بدشت و صحرائی که در میان خوارزم و باورداست در آمدند راه غلط کردند وابوسهل مسیحی در آن بیابان خون خوار از تشنگی بجوار رحمت یزدانی پیوست و شیخ ابوعلی بهزار مشقت جان بیرون برده بباورد نزول کرد ومقارن وصول او رسول سلطان محمود صورت ونشان او را بباورد شیخ ابوعلی بدین حادثه مطلع شده متوجه جرجان گشت و در آن روزگار فرمانفرمای آن دیار شمس الدوله ابوالمعالی قابوس بن وشمگیر بن زیاد بود واو بحلیهٔ فضل وزیور دانش وجودت طبیعت وحسن خط از ملوك عصر امتیاز داشت القصه شیخ الرئیس چون بمقصد رسید در کاروان سرائی فرود آمد و بمعالجه مرضی مشغول گشت در آنوقت بیماران در ولایت جرجان بسیار بودند بحسب اتفاق هر رنجوری را که علاج کرد صحت یافت بدین سبب ذکر ابوعلی در میان خلق دایر گشت وقابوس خواهرزادهٔ داشت بر بستر ناتوانی افتاده واطبا هر چند در معالجه او میکوشیدند مفید نمیافتاد قابوس چون صیت وآوازه ابوعلی شنید فرمود تا خدمتش را بر بالین خواهرزاده اش بردند شیخ الرئیس هرچند نبض وقارورهٔ مریض را احتیاط کرد پی بخلطی نبرد وبعد ازتامل باخود گفت میشاید که این احوال عاشق باشد و از غایت حیا این راز راسر بسته میدارد آنگاه ابوعلی فرمود که نام محلات شهر را نوشتند و یکیك را خواندند واوانگشت بر نبض جوان نهاده بود وچون بذکر محلهٔ معشوق رسید اختلافی در نبض عاشق پدید آمد شیخ فرمود تا اسامی سراهای محله را نوشتند وخواندند چون نوبت بذکر سرای مطلوب رسید باز نبض طالب مختلف گشت شیخ گفت نامهای ساکنان آن سرای را گفتن گرفتند چون نام محبوب مذکور

شد بار دیگر نبض محبت منصف بزیادتی در حرکت گشت شیخ الرئیس بامقربان شمس المعالی گفت که اینجوان برفلان دختر که در فلان سرا میباشد عاشق است وچارهٔ این مرض جزوصال او نیست وچون تفحص کردند صورت قضیهٔ را موافق سخن ابوعلی یافتند وچون این حدیث بسمع قابوس رسید تعجب نمود و فرمود که شیخ ابوعلی را در مجلس اعلی حاضر گردانیدند و چون چشم قابوس بر ابوعلی افتاد از صورتی که سلطان پیش او قبل ازین بجرجان فرستاده بود خدمتش را بشناخت و برپای خاست ودر تعظیم واحترام او مبالغه نمود و در تضاعیف این حالات امرا وارکان دولت سر ازاطاعت قابوس بنابر سببی که در تواریخ مذکور است باز زدندواورا گرفته پسرش منوچهررا که بفلك المعالی ملقب بود بپادشاهی برداشتند بعد از این حادثه شیخ الرئیس ازجرجان بدهستان رفت وشخصی که اورا ابومحمد شیرازی میگفتند آنجناب را بخانهٔ خود فرود آورد و بخدمت وضیافت و انواع خدمت او مشغول گشت

بیت

وجودمردم دانامثال زر طلاست　　　　که هر کجا برود قدروقیمتش دانند

وابومحمد شیرازی کتاب مجسطی را برشیخ خواندوشیخ نیز اوسط جرجانی که درفن منطق است جهت او درسلك تحریر کشید وبدیگر مصنفات پرداخت که تفصیل آنها موجب تطویل میشود وبعد ازچند گاه ازدهستان بری رفت ودرآنوقت فخرالدوله دیلمی وفات یافته بودوپسرش مجدالدوله بجای پدر حاکم شده ومادر او سیده خواتون بتنظیم امور ملك قیام مینمود وایشان قبل از وصول ابوعلی بری نام وآوازهٔ مشارالیه را شنیده لاجرم چون شیخ بدانجا رسید به تبجیل و توقیر او مبالغه نمودند وشرایط اعزاز بجا آوردند درین اثنا مرض مالیخولیا برمجدالدوله عارض شدهوشیخ بحسن تدبیر آن را زایل گردانیدوچون شمس الدوله بجنك هلال بن بدرالدین که از دارالسلام آمده بود رفت و لشگر بغداد را منهزم ساخت ابوعلی از ری متوجه قزوین شد از آنجا بهمدان رفت وباشمس الدوله اختلاط آغازنهاد و

شمس الدوله را مرض قولنج عارض شد و بیمن معالجه شیخ از آن زحمت صحت یافت و ابوعلی بخلع و تشریفات گرانمایه مخصوص آمده وشمس الدوله ابوعلی را بر مسند وزارت بنشاند ناگاه اعیان لشگر قصد قتل ابوعلی کردند و ابوعلی بگریخت و آنچه داشت از کتب وغیرذلك بتاراج رفت وخدمتش مدت چهل روز متواری بودو در خلال این احوال مرض شمس الدوله نکس کرد وامرا شیخ را طلب داشتند واو از زاویهٔ اختفا بیرون آمده بمجلس ایشان رفت و امرا از بی‌ادبی که نسبت بشیخ کرده بودند پشیمان شدند وزبان اعتذارواستغفار بگشودند وشیخ باردیگر بمعالجه شمس الدوله اشتغال نمود وچون مرض زایل شد کرت ثانیه وزارت بدومفوض گشت واو چون در روز بسبب شواغل دیوانی مجال درس گفتن نداشت شبها بافادت مشغول بودی و چون از آن فراغت یافتی باستماع الحان خوش و نغمات دلکش وشرب خمر میل نمودی وبعد ازآن شمس الدوله بآهنك پسرعم خود بهاءالدوله متوجه جانب بغداد شد وبنا بر عدم احتیاط وسوء تدبیر بار دیگر رنج قولنج عود کرد امرا و لشگریان از فوت او ترسیده بطرق همدان بازگشتند و شمس الدوله در راه وفات یافت ارکان دولت پسر شمس الدوله را بپادشاهی برداشتندو از شیخ ابوعلی التماس کردند که بوزارت او قیام نماید شیخ قبول نفرمود مقارن اینحال علاءالدوله ابن کاکویه را که پسر خال مجدالدوله بود و دیالمه خال را کاکویه گویند از اصفهان بطلب شیخ الرئیس فرستاد و شیخ از رفتن امتناع نموده در سرای ابوطالب عطار فرود آمده مختفی شدو بی آنکه نسخه‌ای در نظر او بود جمیع طبیعیات والهیات کتاب شفارا باتمام رسانیدو تاج الدوله پسر شمس الدوله او را بمکاتبت علاءالدوله متهم گردانیده و گرفته درقلعهٔ ازقلاع بازداشت وشیخ در آن محبس رساله حی بن یقظان ورسالة الطیر و کتاب ادویه فلسفه ودیگر نسخ تصنیف کرده وشیخ مدت چهارماه در آن قلعه محبوس بودو بعداز آن ازاصفهان لشگر بهمدان کشیدو بر مملکت تاج الدوله مستولی گشت وچون باصفهان علاءالدوله مراجعت نمودتاج الدوله ازقلعهٔ که شیخ در آنجا محبوس بود بهمدان آمدو

آنجناب را همراه آوردوشیخ بدلالت‌قومی با برادرش محمود ازهمدان‌بیرون رفته بجانب اصفهان توجه فرمود وچون علاءالدوله را خبر شد خواص خود راباجنایب و دیگر تجملات باستقبال فرستاد و شیخ را باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده منزلی مناسب تعیین‌فرمود وآنجناب هرشب جمعه بمجلس علاءالدوله‌حاضر آمدی وچون آغازتکلم کردی‌همکنان‌بزانوی‌ادب‌پیش اودرآمده‌استماع‌سخن اومینمودند و شیخ در اصفهان چند نسخهٔ دیگر تصنیف فرمود و روزی در مجلس علاءالدوله سخن رصدهای قدیم وخللهائی که در تقاویم میشده در میان آمد علاءالدوله ازشیخ التماس نمود که رصدی‌جدید بند دوبهرچه بدان احتیاج بود بر خزینه حواله‌داشت و مشارالیه بررسد بستن مشغول شداما بواسطهٔ کثرت‌اسفار و تراکم مواقع‌وعوایق باتمام نرسید و در وقتی از اوقات یکی از فحول‌علمای اصفهان که اوراابوالمنصور گفتندی در مجلس ملك علاءالدوله حاضر بود وسخن از علم لغت میگذشت شیخ دخلی فرمود ابوالمنصور گفت ای شیخ شما حکیمید و در دانش شما هیچ سخن نیست اما لغت تعلق بسماع دارد و شما تتبع این قسم نکرده‌اید شیخ ازین کلام استنکاف نمود و دردرس ومطالعهٔ‌لغت مواظبت نموده باندك زمانی آن فن رادرتحت ضبط آورد بعد از آن سه‌قصیده گفت‌وسه رساله نوشت ودر آن قصاید ورسایل‌الفاظ غریبه و لغات عجیبه مندرج گردانید و آن قصاید و رسایل را بر کاغذهای کهنه تسوید فرموده گفت تاجلدی کهنه کردند و با علاءالدوله گفت که در مجلسی که ابوالمنصور باشد بحضورمن‌با او بگوئید که این‌اوراق درشکافها یافتیم ومیخواهیم که بر مضمون این کلمات اطلاع یابیم وعلاءالدوله بفرمودهٔ شیخ عمل نموده آن اوراق را بابومنصور داد وبرخدمتش لغات شیخ را که در آن‌قصاید و وسایل آورده بود مشتبه شد وهر لغتی را که ابومنصور بمعنی آن پی نمیبرد شیخ میگفت این لغت در فلان کتاب مسطور است و این معنی دارد و ابومنصور بفطانت و کیاست دانست که این قصیده‌ها ورساله‌ها ساخته شیخ است لاجرم بقدم اعتذار و استغفار پیش آمده بفضیلت و تقدم آنجناب در جمیع علوم اعتراف نمود نقلست که نسخهٔ

از نسخ شیخ بوعلی که در علم منطق نوشته بود بشیراز افتاد وعلمای شیراز رادر چندمحل آن شبهه روی نمودواشتباهات خود را درجزوی ثبت کرده مصحوب ابوالقاسم کرمانی نزدشیخ فرستادندابوالقاسم فصل تابستان هنگام غروب آفتاب باصفهان رسیده وباشیخ ملاقات نموده جزوه رابدو داد وشیخ چون نماز خفتن بگذارد بمطالعه آن وجواب اشتباهات مشغول شد و اجوبهٔ آنرا برپنج جزوه ده ورقی درآنشب نوشت وبخواب رفت وچون از خواب در آمد نماز بامداد بگذارد واجزا را بابوالقاسم داده فرموده که استعجلت فی الجواب و ابوالقاسم ودیگران که اینمعنی معلوم کردند تعجب نمودند وفی الواقع جای آن داشت ودیگر امور عجیبه وغریبه در باب معالجه و غیر آن ازشیخ چندان روایت کرده‌اند که این اوراق گنجایش تفصیل آنها را ندارد و در تواریخ مسطور است که سلطان محمود سبکتکین وپسرش سلطان مسعوددرسنه عشرین و اربعمائه بعراق عجم درآمدندو بعضی از آن مملکت را درتحت تصرف آوردندوسلطان محمودپسر خودرادر ری گذاشته بغزنین مراجعت نمودومسعود بقصدعلاءالدوله لشگر باصفهان کشیدعلاءالدوله ازوبگریخت وخواهرش بدست مسعودافتاد وشیخ ابوعلی بسلطان مسعودمکتوبی نوشت که اگرخواهر علاءالدوله را که کفوتست در نکاح آری اوترا مطاوعت نمایدونزاع مرتفع گردد مسعودبمجرداین پیغام آن عورت رابخواست وبعد از این قضیه علاءالدوله بترتیب اسباب محاربه و مقاتله مشغول شد و سلطان مسعود رسولی پیش علاءالدوله فرستاد که ترك مخالفت کن والا خواهر ترا بر نودواوباش خواهم داد علاءالدوله ازشیخ پرسید که چارهٔ این کارچیست و اگر جواب شایسته داری بنویس و شیخ بسلطان مسعود نوشت که این عورت اگر خواهر علاءالدوله است اما زوجه تست واگر طلاقش دهی مطلقهٔ تست و در عده تو بود وعیب و هنر بازدواج عایداست نه باخوان سلطان مسعود متنبه شد وخواهر علاءالدوله را بعزت وصرمت تمام نزد او فرستاد و بعد از آن مسعوداز عراق متوجه خراسان شدوابوالسهل همدانی رابنیابت خوددر آن ولایت گذاشته ومیان ابوالسهل وعلاءالدوله محاربه واقع شد وابوالسهل غالب آمده اصفهان رابگرفت وشیخ ابوعلی در آن حادثه بتاراج رفت نقلست که

شیخ ابوعلی قوت مزاجی داشت که بسیار مباشرت میکرد و در آخر ایام حیات زحمت قولنج بروی استیلا یافت ودر یکروز هفت نوبت باحتقان اشتغال نموده و بعضی از امعای اوریش شد وعلت‌سحج باقولنج منظم گشت وبرزنج‌صرع‌نیز گرفتار آمد وبخادمان فرموده بود که مقدار دودانك بذر کرفس با ادویهٔ حقنه ضم کنندو ایشان بسهو یا بعمد پنج درم بذر کرفس مخلوط کردند و از این جهت سحج زیاده شد و جناب شیخ بجهت دفع صرع هرروز قدری معجون مشرودیطوس خوردی و یکی ازخادمان شیخ بنابر خیانتی که کرده واز مال او مبلغی دزدیده بودمیترسید که‌چون‌شیخ‌بهتر گردد بفعل بدخویش مؤاخذ گردد افیون را دراجزاء آن مخلوط ساخته بود القصه مرض ابوعلی بواسطهٔ قصد اعداو حرکات ضروریکه همراه علاءالدوله ایوار و شبگیر میبایست کرد ازدیاد پذیرفت و اورا بمحفه باینطرف و آنطرف میبردند تا باصفهان رسانیدندوچون علاءالدوله نیز بدانجا رسید شیخ‌بیش از یکنوبت بملاقات اونرفت وهمچنان دست از پرهیزباز نمیداشت وچون‌مرض‌او فی‌الجمله کمتر شد علاءالدوله عزیمت همدان نمود و مشارالیه را همراه برد در اثنای راه زحمت قولنج اونکس کرد وچون بهمدان رسید دانست که قوت طبیعت ساقط شده است وبامراض‌مقاومت نمیتواند کرد دست ازمعالجه‌باز داشت و گفت‌مدبر بدن از تدبیر عاجزآمد .

چوآمد اجل از مداوا چه سود چه‌جای پزشك‌ازمسیحا چه سود

وچون خاطر برارتحال قرارداد‌غسلی‌برآورد واز جمیع منهیات توبه‌فرمود و اموال خود را بر فقرا و ارباب احتیاج تصدق‌نمود و ممالیك خود راآزاد کردو ختم کلام ملك علام بجای آورد بعدازآن درجمعه سیوم شهر رمضان سنهٔ سبع و عشرین‌واربعمائه ازسرای پرغروربدارسرور خرامید ویکی‌ازفضلا درتاریخ‌او گوید

حجة الحق ابوعلی سینا در تجع آمد از عدم بوجود

درشصا کرد کسب کل‌علوم ورنکر کرداینجهان‌بدرود کرد

ودر اواخر شفا شیخ ابوعلی سینا آورده است که باوجود آنکه دلیل عقلی بر وجوب حشر اجساد نداریم و بر امتناع آن داریم اما چون مخبر صادق یعنی پیغمبر از وقوع آن خبر داده تصدیق آن میکنم و برین تقدیر زبان از طعن او کشیده باید داشت وخدمتش را ازجمله موحدان ومؤمنان باید انگاشت والله اعلم اکنون در آئینه خاطر چنان مینماید که اگر کلك مقال بذکر پنج شهر دیگر از اقلیم ششم بر سبیل اجمال زبان گشاید شاید که در نظر همگنان پسندیده آید **طراز** شهریست از ترکستان و جمعی کثیر از علمای واجب الاعزاز از آنجا پدید آمدند ومصنفات ساخته و پرداخته و در حوالی طراز حصون و قلاع بسیار است که منسوب باوست و مدینه جکل که از مشاهیر بلاد ترکستان است و معدن اسباب حسن و ملاحت قریب بتراز واقع شده **وقیل جکل بکسر الجیم والکاف ومی الاخرهالام و هی بلدة من بلادالاتراك عند طراز و خرج منها عبدالرحمن یحیی وکان خطیبا بسمرقند فی ایام قدرخان** و گفته اند که بشلح قریه ایست از قرای طراز که تولد و مسقط الراس بعضی از اهل علم است و میان بشلح و طراز مسافت چهار فرسخ باشد **ذکر قسطنطنیه** شهر عظیم است و دریا بسه طرف آن محیط در کتاب عزیزی که منسوبست به العزیز بالله اسمعیلی که از جملهٔ پادشاهان مصر بود و بخلق کریم امتیاز داشت آمده که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یك گز است و آن بر بساتین و مزارع اشتمال داردو در ایام سابق در آنجا کنیسه بوده که عمود عالی بر آن نصب کرده بودندو بر سر عمود فارسی ازمس برفرسی‌هم از نحاس منصوب ساخته و دریکدست آن سوار کرهٔ بود و اصابع دست دیگرش بنوعی مفتوح بوده که گوئیا اشارت بآن دست میکرده **قیل ان ذلك صورة قسطنطین بانی هذه المدینه** و در قدیم همیشه بر آن شهر نصاری استیلا یافته و در زمان سلطان محمد رومی که اکثر اوقات شریف خود را بغزا و جهاد مصروف میداشت بمحاصرهٔ قسطنطنیه پرداخت‌و هر چند فتـح آن بلده از غایت استحکام و متانت در نظر عقل محال مینمود اما سلطان مشارالیه بیمن دولت روز افزون آن شهر را مفتوح گردانید و فرمانداد تا

کنایس را خراب ساخته بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهاد **اسفجات** صاحب‌لباب گوید که اسفجات شهری عظیم است از شهرهای مشرق و از ثغور معتبرهٔ بلاد ترکستان است‌واز آنجاطایفهٔ از خداوندان فضل‌و دانش‌ظاهر شده اندوآنسر زمین مشتملست بر آبهای روان و بساتین فراوان و قریب باسفجات کوهیست و میان اینشهر و آن جبل کم از سه فرسخ نباشد **اماسیه** از بلاد ولایت روم است و بغایت فسیح و وسیع مشتمل بر سوری رفیع و قلعهٔ منیع و نهری کبیر وباغات وبساتین کثیر که آن جوی همه را آب دهد ابن‌سعید گوید که اماسیه مدینه ایست از مدن حکما و مشهور است بخضرت و نضارت و بسیاری آب و باغ و میان این‌شهر و سنوب شش روزه راه است و نهر اماسیه از میان آن بلده میگذرد و ببحر سنوب میریزد و بعضی گویند که در آنموضع معدن‌نقره باشد **کاشغر** در لباب گوید که کاشغر مدینه ایست از بلاد شرقی و جمعی از علما در آنجا نشو و نما یافته‌اند که حاوی علوم عقلی ونقلی بوده اند ابن سعید گوید که کاشغر از بلاد ترکستانست و در قانون مذکور است که آنرا اژ در میگفته اند و راقم حروف از مسافران شنیده که کاشغر شهری مختصر است **اقلیم سابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامهٔ ساکنانش میان صفرة و بیاض بود حد اول او آنجاست که روز دراز ترش پانزده ساعت و نصفی و ربعی است و وسط آن آنجا که نهار اطولش شانزده ساعت بود و حد دوم آنجاست که ارتفاع قطب چهل و هشت درجه و ثلثی گردد و آخرین اقلیم آنجا بود که روز شانزده ساعت و ربعی است وارتفاع قطب به‌پنجاه درجه رسد وابتداء این اقلیم هم از مشرق است‌و از آنجا بر بلاد یا جوج و ماجوج گذرد پس بلاد کیماك و آلان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلاد ترخان گذرد و از بلاد و مواضع این اقلیم تنناقو است و سقچی و طرقو و ساری و کرمان و قرقزو سوداق و صلفان که قراقرم است‌و کفا و کرش و آزق و سراهی و انجکك‌وبلغار و دیار یاجوج و ماجوج و سوار و طیلاس که بر کنارهٔ بحر محیط است و درین

اقلیم پنجاه شهر بزرك و هزار شهر کوچك وده کوه عظیم وچهل‌ونه رود باشدوبزعم اکثر حکما آخر این اقلیم نهایت عمارتست وآنچه در تعیین و مبادی و اوساط و حدود اقالیم درین اوراق ثبت افتادبعضی‌ازمصنفان‌از شرح تذکره انتخاب کرده‌اند وبا نهایةالادراك وتحفه نیزموافق است واختلافی‌ندارد وبلادیاجوج ومأجوج‌بلادش اندك است صحرا و اما کنش فراوان و از جملهٔ ثغور آنسرزمین حصنی‌است بغایت حصین که‌محافظان سد یاجوج‌وماجوج‌در آنجا ساکن‌اند و دین اسلام‌دارند بیشتر از اهل تاریخ گفته‌اند که بانی‌سدیاجوج و ماجوج‌ذوالقرنین اکبر بوده‌وفرقهٔ‌بر آنند که‌سد ازمستحدثات‌ذوالقرنین اصغر است یعنی اسکندربن‌دارا بن‌بهمن‌بن اسفندیار که‌اورااسکندرفیلقوس‌اسکندررومی نیز گویندوالعلم‌عندالله‌در کتاب‌مسالك‌الممالك مسطور است که واثق خلیفه بخواب دید که‌سد گشاده‌شده‌سلام ترجمان را با پنجاه کس فرستاد تا تحقیق سد نماید و سلام از سامره بارمنیه رفت و ازآنجا باران واز آن موضع بباب‌الابواب و از آن دیار بخزر رفت وطرقان ملك خزر بافرستادگان واثق عباسی دلیلان مصحوب او گردانید و ایشان چون از خزر بیرون آمدند و بیست‌وشش روز رفتند برزمینی رسیدند که بوی ناخوش ازآن می‌آمد وده‌روزدیگر رفتند تا بشهری چندرسیدند که اول یاجوج وماجوج در آن بلاد میبوده‌اند اما در آن زمان از آبادانی در آنموضع اثری باقی نمانده بود و مردم خلیفه از آنجا بیست‌و هفت منزل دیگر طی کردند تا بحصنی از حصون رسیدند که‌نزدیك کوهی بود که سد یاجوج وماجوج در شعب آنکوه‌واقع‌شده صاحبان آن‌قلاع زبان‌فارسی وعربی میدانستند و دین اسلام داشتند و از وجود خلفاء عباسی بیخبر بودند ایشان سلام ترجمان را پیش سد بردند و سلام کوهی املس دید در رودی که آب از آن منقطع گشته بود و برآن کوه هیچ گیاهی موجود نبود وعرض آن رود بصدوپنجاه گزمیرسید ودوبار و بنظرش درآمد که از خشت پخته و قلعی در آن رود بر آورده بودند و دیوار سد را چنان بلند ساخته بودند که مردی ضخیم از بالای شرفات آن

بسان کودك پنجساله مینمود و آنچه در صفت سد صاحب مسالك الممالك آورده
مخالف روایتی است که قلم شکسته زبان‌در تحریر آن بیان کرده است‌وچون‌ایراد
کیفیت سد بار دیگر درینمقام موجب اطناب بود رقم تخفیف بر آن کشیده آمد
القصه مدت غیبت سلام درین سفر دوسال‌و چهارماه بود وبنا بر آنکه حالات یاجوج
وماجوج وخروج ایشان در آخرالزمان شیوع تمام دارد خامه‌مشکین نفس از قیل‌و
قال‌آن ببهانهٔ‌اکثاراملال دم‌در کشید **بلغار** ترکان آنرابلار گویند در نهایت‌عمارت
شمالی واقع شده شهری باطول و عرض است نزدیك بشط و رود اتل و میان آن و
سرائی که آنرا سرای نصاری نویسند زیاده از بیست مرحله نباشد اهالی بلغار
مسلمانان‌حنفی‌مذهب‌باشندواز‌غایت‌برودت‌در آن‌موضع‌اشجارمثمره‌وغیرمثمره‌نمیباشد
ودر اوایل فصل صیف شفق در آنجا غایب نمیشود وآنچه فضایل مآب مولانا شرف
الدین علی‌الیزدی در ظفرنامه آورده است که حضرت صاحبقرانی وقتیکه در عقب
تو قتمش‌خان میرفت بجائی رسید که از اوایل فصل تابستان مدت چهل روز شفق
غایب نمیشد والله اعلم **شهر قرقز** قلعه‌ایست بغایت منیع بر سر کوهی وسیع واقع
شده ووسعت آنکوه بمرتبه‌ایست که گنجایش اهالی‌آن نواحی دارد و مردم در آن
حوالی بسیار دارند اماقرقزرا رص گویندو نزدیك بدان جبلی است‌سردرهوا کشیده
که صعود برقله‌آن جبل بتعسر میکنند و جامهٔ قرقزی از مشاهیر ملبوساتست و
قرقز بلغت مغول چهل مردرا گویندسرای ترخان‌مدینهٔ عظیم‌است و کوه مملکت
تاتاردرجانب شمال آن واقع و بحر خزر درمشرق و جنوب این‌شهر جریان دارد و
رود اتل نزدیك بسرای میگذرد وسرای‌بر ساحل نهر اتل ازجانب شمال است وآن
فرضه‌ایست که تجار از طرف دریا بسیار بدانجا میرسند **صوداق** در دامن کوهی
افتاده است‌وزمین آن سنگستان است وبرساحل بحر قلزم واقع شده اهالی آنجا
مسلمانند و تجار ومسافران بدان سرزمین آیند وروند و بربری که مقابل صوداق
باشد مدینه سامیون واقع است و ارباب آن مدینه مذاهب مختلفه دارند و اکثر
سکان آنجا نصاری باشند وسوداق بضم صادمهمله است **سقچی** بفتح سین مهمله و
سکون قاف‌و کسرجیم‌فارسی وهی مدینة متوسطه‌نزدیك‌بمحلی که نهرآن‌ببحر نیطس
میریزد و برزمین هموار واقع‌شده و از آنجا تا قسطنطنیه از راه خشکی به‌بیست

روز توان رفت و اکثر ساکنان این بلده مسلمانان باشند و سقچی قریب بفشفاء طاغ است والله اعلم (**شنتیاقو**) **المشهور بشين المعجمه والنون والتاء المثناة من فوق ثم یاء التحتانیه و الف وقاف وواو الاخر** و در حوالی این شهر نهرهاست که از جبل شرقی آن نزول میکند و آن مدینه‌ایست جلیله از بلاد جلانقه میان آن شهر وبحر محیط یکروزه راه باشد **ذکر اماکن وولایاتی که خارج از اقالیم سبعه‌است** مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست بدوقسم منقسم میشود یکی آنکه‌از پس خط استوا خوانند وعمارت آن بتقریب شانزده درجه باشد و کسری در عرض جنوبی که بر صد بطلمیوس بصدوشصت وپنج فرسخ میرسد تقریبا ودربعضی کتب بنظر رسیده است که از شهرهای معروفه آن یکی سقایة الزنج است و سریره که معدن کافور است و دیگری کرکو است از بلادالسودان و عنقلانه و سوق الاقلیم که از بلادبربر وجزیره لنلبایوس که اهل این جزیره مردم خوار باشند و تجار خود را باسلحه مکمل‌ساخته نزدیك آن‌جزیره روند و آهن بدیشان‌فروشند عنبر خریداری کنندوجزیره سفکری وجبال‌القمر که عود قماری از آنجا خیزد و ناحیه کهکند که اهل این ناحیه مسخر بوزینه‌باشند وخراج بدیشان گذارند بدین طریق که هرروز مبلغی معین خرج طعامها کنند و مهیا دارند تا ایشان بیایند و بخورند و بروند و اگر درراتبه بوزینگان یکروز تاخیر واقع شود مضرت رسانند و قانطو که در بند ختن است وه‌یسلا که ازمعظمات واصول آن‌سرزمین است وجزیرهٔ الفضه و زغاوه و برقایا وغیر ذالك که در تعداد آن‌زیاده فایدهٔ نیست و هریك‌ازین باشدبلادمشتمل برقصبات‌وقری‌ومداین صغار وسوادات و جبال این‌امصار ازشهرهای بزرك ربع جنوبی است و محتوی برجبال و انهار کثیره که‌شرح آن برسبیل‌مفصل مستلزم اکثار و تطویل و دوم! قسم از مواضعی که‌داخل اقالیم سبعه نیست‌موضعی چند است که آنرا ماوراءالاقالیم‌السبع گویند و عمارت آن از پنجاه درجه وثلثی که آخر اقلیم هفتم است بقول اصح تاعرض شصت وشش درجه باشد و بعضی‌دیگر

از اقالیم مذکور تا بیست و دو درجه و پنج دقیقه گفته‌اند که فرأسخ آن بحساب بطلمیوس چهارصد وهشتاد وسه فرسخ و نیم بود تقریبا ورصد مامونی چهارصد و نوزده فرسخ باشدبتقریب وچون ازین‌عمارت بگذرند از شدت سرما و برف نتوان رفت وحیوان ونبات در آنجا نبود و از بلاد مشهوره این موضع یکی‌شهر ابواست که اهل بلغار ببازرگانی بدانجا روند ودیگر نوزد استکه اهالی آنجاوحشی‌باشند و با مردم الفت نگیرند وچون تجار آنجا روند بی‌آنکه میان ایشان ملاقات افتد خرید و فروخت کنند وسنجاب و سمور متاع این شهر باشد و در عرضش‌شصت و سه عمارت بزرگست و سکان آنجا از شدت سرما مدت شش‌ماه در حمامها عمر بسر میبرند و روز دراز ایشان بیست ساعت بود و در عرض شصت و چهار درجه باشد و اکثر قوم آن هیچ‌چیز ندانند وکسی را نشناسند وروزدرازسقالیه بیست ویکساعت بود ودر عرض آن شصت وپنج عمارت عظیم است و اهل آب مواضع را قامت پنج شبرو عرض روی ایشان سه شبر بود وجلود ابدان ایشان سیاه بودو بران نقطهای زرد و سفید و جمعی دیگر از ایشان جناح‌دارند وبدان طیران کنندااما از مقام‌خود بیرون نتوانند آمد وچون بیرون آیند فی‌الحال بمیرند و نهار اطول این موضع بیست ودوساعت بودودرعرض شصت وشش وکسریکه تمام میل کلی استو نیزقومی هستند که در طبیعت مشابه وحوش باشند وتمیزی در میان ایشان نباشد و روزهای دراز آنجا به‌بیست وسه‌ساعت رسد و همچنین در عرض سیصد وهفت و ربعی یکماه باشد و درعرض هفتاد درجه روز دوماه گردد تقریبا در عرض هفتادو سه‌ونصفی‌روز سه‌ماه‌شود تا بعرض هشتاد ودودرجه ونیم شمال بزعم متقدمین‌عماراتی عظیمه‌وغیره عظیمه هست و چون فایدهٔ تمام بر ذکر ترتب نمییابد اختصار کرده میشود وچون عرض ربع‌مسکون بهشتادوچهاردرجه‌رسد وزی پنجماه‌باشد وچون‌عرض بنوددرجه‌رسد که‌ربع دور فلك است‌ششماه یکروزوششماه‌یکشب باشدوشبانه‌روزی‌یکسال‌تمام‌باشدو درآنجادورفلك‌رحوی‌باشدنگارنده این‌سطور گوید که‌بعدازین‌وقت که‌خامه مشکبار

بذکر حالات بعضی از بلاد و امصار که از معظمات شهرهای ربع مسکون است شروع نماید وهرچند این‌مواضع داخل اقالیم سبعه است‌اما بنابر نکته که‌بر خاطر فاتر رسید علیحده درذیل خاتمه مرقوم رقم کلك‌بیان گشت .

ذکر بعضی از بلاد عظیمهٔ واماکن وسیعه که ذکر آن مناسب این‌مقام نمود و بیان‌شهر ختا

پادشاه مغفور معروف میرزا شاهرخ درشهورسنه‌اثنا وعشرین وثمانمائه جمعی را که راس‌ورئیس ایشان شادی خواجه بود برسالت ختا نامزد فرمود و شاهزادهٔ عالمیان میرزا بایسنقر و سلطان احمد وخواجه غیاث‌الدین نقاش راکه خالی از زیور هنر نبودند مصحوب ایشان گردانید وباخواجه مشارالیه مقرر کرد که ازآن زمان که از دارالسلطنه هرات بیرون‌روند تابروزی که بازآیند آنچه مشاهده‌ایشان گردد ازحوادث و کیفیت‌طرق وقواعد بلاد وصفت‌امصار واوضاع عمارات واوضاع و اطوار پادشاهان وغیرذلك بیزیاده ونقصان برصفحات قرطاس ثبت‌نمایند و چون فرستادگان باز آمدند وخواجه غیاث‌الدین بموجب فرموده عمل نموده آنچه‌دیده بود بطریق روزنامه نوشته معروض گردانید وزبدهٔ آن کلمات عجیب و حکایات غریب از تقریر وتحریر اونقل کرده می‌آید والعهده‌علیه ایلچیان شانزده ذی‌قعده از دارالسلطنه هرات بعزم ختای بیرون آمدند وقطع مسافت کرده نهم ذی‌الحجه ببلخ رسیدند واز کثرت بارندگی و شدت سرما تاغرهٔ محرم سنه ثلث‌و عشرین و ثمانمائه در آنجا ماندند وبیست‌ودوم ماه مذکور در سمرقند نزول کردند و میرزا الغ بیك پیشتر از آن‌ایلچیان‌خود سلطان‌شاه ومحمدبخشی‌را باطایفهٔ از اهل ختای فرستاده بود ورسولان خراسان در شهر سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزاسیورغتمش از عراق و ایلچی امیر شاه ملك از اردوان ایلچی شاه بدخشان تاج‌الدین بدیشان پیوستند آنگاه باتفاق ایلچیان ختای عاشر شهر صفر از سمرقند بیرون رفتند و از تاشکنت و بیرام گذشته میان ایل مغول در آمدند و مقارن

وصول ایشان خبر رسید که اویس خان قصد شیر محمد اغلان کرده ازین جهت شورشی درمیان الوس افتاده پس از آن خبر صلح یافتند و امیر خدا داد که صاحب اختیار آندیار بود بایلچیان رسید ایشان را دلجوئی نمود و ایلچیان هیجدهم ماه جمادی الاول بموضع سعلوبو که بمحمد بیك تعلق داشت رسیدند و در آنجا چندان توقف نمودند که بعضی از باز ماندگان که نوکران شاه بدخشان بودند بایشان ملحق شدند و بیست ودوم از آنجا کوچ کرده واز آب لنگر گذشتند و روز دیگر حاکم الوس محمد بیك سلطان گورکان که داماد شاه جهان بود و دختر اورا میرزا محمد جوکی در حبالهٔ نکاح داشت وبیست وهشتم ماه مذکور بجلگاه یلدوز وایل شیر بهرام در آمدند ودر آن بیابان با آنکه آفتاب در سرطان بود آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و هشتم ماه جمادی الاخر خبر شنیدند که پسران محمدبیك واخی را که ایلچی اویس خان بودند غارت کردند و ایلچیان توهم نموده با آنکه اکثر اوقات قطرات امطار وژاله از سحاب ریزان بود از دریاها گرفته و کوهها را طی کرده آخر ماه بشهر طرفان رسیدند و در این بلده اکثر مردم بت پرست بودند و بتخانه های بزرك داشتند و در صفحهٔ بتخانه صنمی عظیم نهاده بودند و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم بقرا خواجه فرود آمدند و دهم ماه جمعی از نویسندگان ختای آمده اسامی ایلچیان وعدد مردم ایشان بنوشتند ونوزدهم ماه بقصبهٔ آتاصوفی نزول کردند ودر آنموضع علوی ازسادات ترمذ زاویه ساخته و لنگر اقامت انداخته بود و از آنجا طبل رحیل کوفتند روز بیست ویکم بشهر قائل رسیدند و درین شهر امیر فخر الدین مسجدی عالی درغایت تکلف وتزئین ساخته بود وقریب بآن بت پرستان بتخانهٔ بزرك و کوچك مصور بصور بدیع بنا نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله کرده نگاشته و هیکل تیمور بابری نام جوانی در نهایت حسن و جمال حاکم قائل بود پس از آنجا بیرون آمده بیست وپنج مرحله پیمودند و بهر دو روز یکنوبت آب میبافتند و دوازدهم ماه شعبان ــ آن بیابان بی پایان

بشرگا و قطاس باز خوردند و این روایت مخالف آن قول است که شیر را در حدود خطای در ربوده و مدتی بر سر شاخ او بود ٭این طرفه حدیثی است اگر راست بود ٭ فی‌الجمله چهاردهم شـعبان بموضعی رسیدند و در آنجا باجمعی از ختائیان که باستقبال آمده‌بودند ملاقات نمودند و بیکروز در مرغزاری که‌رشك باغ ارم بود صفه‌ها ساخته سایبانها بر افراختند و سریر ها و صندلیها نهاده و از ماکولات قاز و مرغ بریان وگوشت پخته و انواع‌ثمارهای خشك و تر برطبقهای چینی مرتب گردانیدند و درآنجا طوئی ترتیب دادند که در شهرهای عظیم بتکلف میسر میشود و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و هر کس را آنچه محتاج الیه بود ازگوسفند و آرد و جو دادند و نسخه گرفتند که‌هر کس از ایلچیان چند عدد نوکر دارند و مبالغه کردند که بموجب‌راستی باز نمایند و زیاده‌نگویند که هر کس که‌دروغ گویداو رااعتبار نماند وبازرگانان در سلك نوکران انتظام یافته خدمت میکردند ونسخه بدین تفصیل‌بود امیر شادی خواجه و کوکچه دویست نفر سلطان احمد و غیاث الدین نقاش صد و پنجاه نفر ارغداق شصت نفر اردون پنجاه نفر تاج الدین پنجاه نفر و ایلچیان میرزا الغبیك پیشتر رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده بودند و شانزدهم شعبان وامك و اجی که حاکم‌سرحد بود طوئی عظیم ترتیب داده ایلچیان راطلب داشت و ایشان بیورت او رفتند و ختائیان بطریق معهودی که معتاد ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب چنانچه هیچ آفریده را بمیان ایشان‌راه نبود مگرازچهاردروازه که‌برچهار طرف‌مربع گذاشته‌بودندومیان آن‌فضائی‌بزرك‌بود میان فضا دکانی بود بلند ساخته مقدار یك جریب و خیمهٔ بزرك در آنجا زده و دو نیزه خطائی در پیش آن نصب کرده و مانند شاه نشینی دامنها بر زده وتالاری از چوب و سایبانها بر افراخته چنانچه در آن یك جریب مکان آفتاب نمیتابید و در زیر آن دو نیزه سریر واجی را نهاده بودند و دیگر از چپ و راست صندلیها گذاشته و ایلچیان بجانب چپ نشستندو امرای ختا بر طرف راست قرار گرفتند

وپیش ایشان تعظیم جانب چپ زیاده از راست است چه دل سلطان شهرستان بدنست درین طرف منزل دارد و پیش هر یك از ایلچیان و امرا خوانی نهاده در یکی قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه‌های‌خشك ختائی بود و در دیگری کلوچها و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت مرغوب در پیش هر یك نهاده و در مقابل کور که پادشاهی در موضعی مرتفع مقرر نموده و خمهای چینی وصراحیهای‌بلور و نقره موضوع بود و در چپ و راست کور که مطربان و اهل سازایستاده وارغنون و کمانچه و نی و سنج و دف‌و چهاره و دهل درنوا آوردند و پسران صاحب جمال مانند دختران آرایش داده سرخی‌و سفیدی بر روی مالیده و مروارید هادر گوش کشیده بازی گریها کردند و در این فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنان بتمکین و وقار ایستاده بودند که از محل خویش یکقدم پیش و پس نمی‌نهادند و در دست نیزها داشتند و بیساول احتیاج نداشتند و مردم را علی اختلاف مراتبهم در مواضع مناسب نشاندند و امیر و رسول را حاکم دیوان کاسه داده و باز یگران از کاغذ و مقوی صور جانوران ساخته بودند و بر روی خود بسته چنانچه بهیچوجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و ساقیان سیم‌ین باده پیمودن گرفتند و بمضمون این مقال عمل مینمودند که

بیت

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بر گیر
که پیمودم‌من‌این‌صحرا نه‌بهرام‌است‌نه گورش

و پسران ماه رخسار لاله عذار صراحیهای شراب خوشگوار در دست گرفته ایستاده و بعضی از ایشان طبقهای پر قند و عناب و چهار مغز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سر که‌پرورده و خربزه وهندوانه بریده بر کف نهاده‌بودند چون امیر کسی را جامی‌دادی یکی از ایشان طبقها می‌آوردند تا آنکس بهر‌نقلی که میل نمودی برداشتی دیگر صورتی مشابه لکلك در نهایت بزرگی ساخته‌بودند چنانچه پسری در اندرون وی میرفت آن لکلك باصول پای میکوفت و هرطرف

سر میجنبانید بنوعی که دیده نظاره‌وران خیره میشد و آنروز از صباح تا رواح بعیش ونشاط وفرح و انبساط بسر میبردند وهفدهم شعبان بچول وسامان در آمده منازل قطع میکردند وازچند روز بقراول رسیدند واین قراول قلعه ایست درنهایت محکمی که در میان جبال واقع شده ویك راه دارد که میباید بقلعه در آمد ودر دیگر که بیرون رود ایلچیان بقلعه در آمدند واهل آن قلعه همه‌را شمرده نام نوشتند بعد از آن از قراول گذشته بشهر بیکجو رسیدند و ایشان را دریام خانهٔ بزرك که بر در شهر بود فرود آوردند ورخوت آنجماعت‌را مجموع ستانده وبدفتر برده سپردند و مایحتاج ایشان از ماکولات و مشروبات ومرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب داشتند وبرای هر کس کتی ویك دست جامه خواب ابریشمین بایك خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند ودرجمیع یام خانه ها تا شهر خطای برین نهج خدمت میکردند وبیکجو شهری معظم است وسوری رفیع ومحکم بگرد آن کشیده و هیئت آن مربع متساوی الاضلاع مشتمل بر بازار های عریض چنانچه عرض آن پنجاه گز شرع باشد همه آب زده و جاروب کشیده ودر اکثر خانه‌ها خوك اهلی و در دکاکین قصابی گوشت گوسفند و گوشت خوك پهلوی‌هم آویخته ودر آن شهر بازار وچهارسو بسیار است وبرسر هر چارسوی چهار طاق بسته در نهایت تکلف وتزئین و کنگرها بر آن تعبیه کرده ومقرنس خطائی بر آن بکار برده و در باروی شهر درهر بیست قدم برجی سر پوشیده ساخته و چهار دروازه وچهار دیوار شهر برابر هم گشاده و باآنکه از میان شهر تا دروازه مسافت بسیار بود ازغایت راستی اندك مینمود وبر پشت هر دروازه کوشکی وطبقهٔ پرداخته و درین شهر بتخانه‌های متعدد بود وهر بتخانهٔ قریب بده جریب همه‌را از خشت پخته تراشیده فرش انداخته بودند بغایت پاك وپاکیزه و بر در بتخانه‌ها پسران صاحب جمال ایستاده وصلای عشرت ودخول در داده واز آنجا تا خان بالیغ که تختگاه پادشاه خطای است نود ونه یام بود وهمه معموره و آبادان وهر یامی مشتمل بر شهری و قصبهٔ ومیان هر دو یام چند قرغو بودی وقرغو عبارتست از خانهٔ که ارتفاع آن شصت گز باشد وپیوسته درین خانه دو کس باشند و آنرا

چنان ساخته اند که قرعوی دیگر مینماید و چون حادثه دست دهد مثلا اگر از لشگر بیگانه اثری بینند فی الحال در قرعو آتش کنند و اهل قرعوی دیگر این حال را مشاهده کرده هم با این عمل قیام نمایند و ایستادگان پایه سریر اعلی در خان بالیغ بعد از یکشبانه روز درحالی که ازدارالملك تا آنجا که این حال روی نموده سه‌ماهه‌راه باشد معلوم کنند اما برسبیل اجمال ومتعاقب اینصورت کیدی قومکتوبی مشتمل بر شرح واقعه بدست یکدیگر داده برسانند و کیدی قو عبارت ازخانه‌واری چند است که در محلی ساکن گردانیده اند و مامورند بآنکه اگر مکتوبی یا خبری بدیشان رسد فی الحال بکیدی قوی دیگر رسانند تا آن قضیه باندك زمانی مفصلا بسمع پادشاه رسد واز کیدی قوتا کیدی قوی دیگر ده قره است وهر شانزده قره یك فرسنك شرعی باشد وهر روز بنوبت ده کس ملازم قرعو باشند اما جمعی که ملازم کیدی قوی‌اند هم آنجا اقامت ورزند وخانه‌ها ساخته زراعت کنندواز بیکوتاقمجو که بلدهٔ دیگر است وبزرگتر از بیکجونه یام بود و انگجی که بزرگتر واجیان سرحد استدرین شهرحکومت کند هریامی چهارصدوپنجاه اسب عراده پسرانی که اسبان را محافظت مینمایند و این طبقه بسیار باشند که ریسمان عراده بردوش گرفته میکشند و هر عراده بعهدهٔ دوازده کس است و هرچند درراه بارندگی وسرمابسیار باشد ایشان ازعراده کشیدن بازنمانندوهمه پسران خوش محاوره سیمین‌بدن‌باشند و اسبانی که برای ایلچیان آماده میدارند بازین ولجام و تازیانه باشد و درهریامی جهت ایلچیان گوسفند وغاز ومرغ و برنج وعسل وآرد و انواع بقول آماده و مهیا بود ودر هرشهر ایلچیان راطوی میدادند دردوسونها ودیوان خانه را دوسون گویند و درهردوسونی که طوی مرتب میساختند اول پیش کورکهٔ پادشاهی تختی نهاده و پردهٔ آویختند وشخصی پهلوی تخت ایستاده ونمد بزرگی زیر پای انداخته بغایت پاك وپاکیزه و ایلچیان بربالای آن نمدقرار گرفتند و سایر مردم در قفای ایشان بسان مسلمانانکه در صف نماز ایستاده باشند و آن شخص که برپهلوی چپ ایستاده

بزبان ختائی ندا کند که سه نوبت بعد از آن هر کس بر سر خوان نشسته طعام خوردند
و آنروز که انگجی ایلچیان راطوی داد وازدوازدهم رمضان بودو درقمجو بتخانهٔ بود
پانصد گز در پانصد گز ودر میان آن بتی بود بطول قامت پنجاه گز ودرازی قدمش نه
گز و دور کلهٔ او بیست و یك گز ودیگر بتان بر بالای سر و پشت او نهاده بودند و
صورتگریها و نقشها در آن بتخانه بکار برده بودند چنان متحرك که بیننده را گمان
آن میشد که آن تصاویر زنده‌اند و پیرامون آن بتخانه عمارتها بود مانند بیوت
کاروانسراها وهمه بپردهای زربفت و کرسیهای مطلا وصندلیها وشمعدانها وصراحیها
جشن آراسته و دراینشهر عمارتی دیگر ساخته بودند که اهل اسلام آنرا چرخ فلك
میخوانند مثل کوشکی مثمن و اززیر تابالا پانزده طبقه ودرهر طبقه منظره‌ها مشتمل
بر مقرنس ختائی وغرفه‌هاو ایوانها ترتیب نموده‌وبر گرد منظره‌ها انواع صورتها
بظهور آورده از آنجمله صورت تختی ساخته بودندوپادشاهی بر آن نشسته و ازچپ
و راست خادمان وغلامان ودختران ایستاده و درزیر آن کوشك صورتها مرتب کرده
که آن کوشك را بدوش گرفته بودند و دور آن بیست گز و ارتفاعش دوازده گز
بود همه از چوب تراشیده اما چنان طلااندوده بودند که گوئی مجسم از زر سرخ
بود و سردابهٔ در زیر آن و میلی از آن سردابه تا بالا تعبیه کرده بودند که یك سر
میل بر کرسی آهن و سردیگر آن درسقف آن کوشك محکم کرده بنوعیکه از
اندك حرکت آن میل آن کوشك عظیم در حرکت و گردش می آید و درین شهر
آنچه ایلچیان جهت پادشاه بارمغان آورده بودند آنرا ستاندند مگر یك زنجیر شیر
که پهلوان صلاح شیربان آنرا خود بدر گاه پادشاه رساند القصه ایلچیان هرچند
بخان بالیغ نزدیکتر شدندحکام وداروغگان یام‌هادر زیادتی ضیافت وطوی مبالغه‌و
اهتمام بیشتر مینمودند و هرروز بیامی وهرهفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال
بآب قراموران وصول اتفاق افتاد و آن آب موازی رود جیحون باشد و بر آن آب
پلی بزنجیر بیست و سه کشتی بسته بودند وهرزنجیری بسطبری ران آدمی ده گز

از هرطرف برخشکی گذاشته و بردوطرف آب میلهای آهن هریك بسطبری میان مردی در زمین محکم کرده وزنجیرها بران استوار ساخته و کشتیها را بقلابهای بزرك وزنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها تختها افکنده و همه را محکم و هموار گردانیده‌و ایلچیان بی‌زحمت و مشقت از آنجا گذشتند و آن طرف آب قراموران شهری بود وسیع وپر مردم وعمارت و درآنشهر زیاده از شهرهای دیگر ایلچیان را طوی دادندودر آن بلده بتخانه عظیم بود چنانچه از حدختای تا آنجا مثل آن عمارت بنظر نیایدو آنشهر سه خرابات داشت‌مزین‌بدختران صاحب‌جمال اکثر اگر چه دختران ختای خوبروی میباشند اما آن شهر را از غایت زیبائی عورات حسن آباد خوانند و از آنجا روان شده و بر چند شهر دیگر عبور نموده دوازدهم ذی‌القعده بآبی‌رسیدند دوبرابر جیحون و از آن بحیره در کشتی نشسته بسلامت گذشتند و از چند رود دیگر بکشتی و پل عبور نموده بیست و هفتم ماه مذکور بشهر صدین قور رسیدند که شهری بغایت معظم بود و مشتمل بر خلق بیشمار و بتخانهٔ عظیم‌داشت و بتی جسیم از برنج ساخته و مطلا کرده پنجاه گزدر بلندی و دستهای بسیار برای آن ترتیب داده و آن بت را هزار دست گویند و آن در ولایت ختا شهرتی تمام دارد و کرسی از سنك درنهایت‌غرابت تراشیده که این بت وعمارت تمام برآن کرسی موضوع است و دیگر رواقها و منظره‌ها بر گردآن تعبیه کرده بچند طبقه نخستین‌از کعب بت گذشته ودوم‌بزانوی او نرسیده‌و دیگر از زانوی او گذشته و دیگری بمیان نرسیده و دیگری بسینه و همچنین تاسرو سر آن عمارت بدیع بمقرنس در آورده و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در آن حیران میماند و آن هشت طبقه است که‌در مجموع از طبقات از درون بیرون توان گردید و این بت را ایستاده ساخته اند و دوقدمش که طول هر یك از آن ده گز باشد بر دو طرف کرسی منصوب بود ومیگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناًدر آن عمل خرج شده است و دیگر بتان کوچك پرداخته از گچ ورنك‌آمیزی کرده ودر پهلوی هریك از آنهامعبدها ساخته وصور رهبانان وجو کیان که در چله نشسته وریاضت میکشیده پدیدآورده‌و

ببر و پلنك و اژدها و اشجار بقلم سحر پدیدار کرده و بر جدار آن بتخانه صورتگریها در کمال حذاقت و مهارت کرده و آن بتخانه بر دیگر عمارات غریبه رفیعه اشتمال دارد درین شهر نیز چرخ گردانی بود بزرگتر با تکلف‌تر از چرخ گردان شهر قمجو و ایلچیان هر روز چهار فرسنك راه میرفتند تاهشتم ذی‌الحجه هنگام صبح بدروازهٔ خان بالیغ رسیدند شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند تمام از سنك ساخته و بر دیوارهای آن بلده بنابر آنکه هنوز عمارت میکردند صد هزار حوازه بسته بودند چون دروازه بگشودند ایلچیان را از برجیکه بعمارت آن اشتغال مینمودند بشهر بردند و بردر کریاس گردون اساس پادشاه فرود آوردند و بردر کریاس مقدار هفتصدقدم سنك تراشیده انداخته بودند و پیاده از روی فرش گذشته و هر طرف راه پنج پیل ایستاده بودند و خرطومها بر راه داشته ایلچیان از میان خرطومها گذشته تا بدر سرای ادشاه رسیدند قرب صدهزار آدمی بردر قصر پادشاه دیدند مجتمع شده و ایلچیان بدانموضع رسیدند عرصهٔ دیدند وسیع وروح افزا و هوائی لطیف و دلگشا و درپیش کوشك کرسی بنظر ایشان در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بربالای کرسی ستونها در سه درواز مرتب گردانیده ودروازهٔ میان از چپ و راست بزرگتر واین میانه ممر پادشاه است و از طرفین خلایق میگذرند وبر لای کوشك به پشت دروازه کورکه وناقوس نهاده و آویخته ودو کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم برتخت نهد و قریب سیصدهزار آدمی بهنگام روز بدرگاه جمع گشته و دوهزار مغنی و مطرب برپای ایستاده آواز بزیر وبم بر هم ساز کرده بزبان ختائی و اصول آنجا زبان بدعا وثنای پادشاه گشاده ودوهزار نفر دیگر از لشگریان ناچخ و دورباش وزوبین فولاد و تبرزین ونیزه وشمشیر و گرز بدست گرفته و بعضی بادزن ختائی بردست داشتند و براطراف و جوانب آن خانها و صفها و ستونها درغایت عظمت ساخته و دیوار عمارات مجموع شبه و فرش سنك تراشیده بود فی‌الجمله چون آفتاب طالع شد آنانکه بربالای کوشك انتظار پادشاه میکشیدند کورکه ودهل و دمامه و سنج ونی و ناقوس فرو کوفتند و آن سردروازه

را گشوده مردم باندرون رفتند وبسرعت تمام وقاعدهٔ ختائیان در دیدن پادشاه‌ودیدن باشد و بعد از طی فضای اول بفضای دوم رسیدندو آن نیز وسعت‌تمام داشت ودلشگاتر از منظر نخستین بنظر دوربین در آمدو کوشکی با عظمت‌تر از قصر اول دیدند و تختی آوردند مقدار چهار گز مثلث و فرشی از اطلس زرد زر افشان ختائی بر آن انداخته و در آن نقش سیمرغ ودیگر طیور نموده و بر بالای تخت کرسی‌از زرنهاده و ازچپ وراست ختائیان صف کشیده ایستادند و اول امرای تومان و بعد از آن هزاره‌و صده‌بترتیب وبغایت بسیار و هریك را تخته در دست بطول مقدار یك گز شرع ودرعرض موازی‌چهاریك و جز بر آن تخته بجای دیگر نمی نگریستندودرعقب ایشان فزون از تخمین و گمان‌جبه وشان ونیزه‌داران بعضی شمشیرهای برهنه‌در دست داشتند صف زده و مستوی ایستاده و مجموع چنان خاموش که گوئیا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه ازحرم بیرون آمده نردبانی از نقره که‌پنج پایه‌داشت برتخت نهادند وبر بالای تخت صندلی از زرسرخ بود پادشاه‌نخست بالارفته‌برصندلی نشست وهیات آن میانه بالا و محاسنی نه‌بزرك‌ونه‌خورد داشت ومقدار دویست‌سیصد موی از میان محاسن او چنان دراز بود که سه چهار حلقه زده بود و از دو کنار پادشاه در چپ وراست تخت دودختر ماه پیکر خورشید منظر مویهای عنبرین‌بمیان سر کرده وعارض‌و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای آبدار در گوش نشسته و کاغذو قلم دردست منتظر آنکه پادشاه‌هرچه گوید بنویسند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی یا تغییری باید داده شود آن خط را بنزد دیوانیان فرستند تا ایشان بفرمان در اصلاح آن کوشند القصه چون پادشاه بر تخت قرار گرفت ایلچیان را بابندیان‌دوش بدوش برد‌ندو پادشاه نخست بندیان‌ومجرمان‌را پرسید و ایشان هفت‌تن بودند بعضی را دوشاخه‌بر گردن و برخی را بر تخته دراز بند کرده و سرهای‌ایشان‌را از تخته‌بیرون آورده وهر کس را نفری مو کل که‌موی گناهکار را بردست گرفته منتظر تاپادشاه چه‌فرمان دهد وپادشاه طایفهٔ را از ایشان بزندان فرستاد و زمرهٔ راحکم قتل فرمود و در جمیع ممالك ختای هیچ حاکم و داروغهٔ

مرخص بحکم قتل نیست وهر که گناه کند گناه اورا بر تخته پارهٔ نوشته از گردنش آویزند وحد گناهش را نیز قلمی کنندودر کیش کافری اورابزنجیر دو شاخه بسته بجانب خان بالیغ فرستند ودر هیچ مکانی توقف نتواند کرد تاپپای تخت برسد و چون مهم ارباب جرایم فیصل یافت ایلچیان را نزدیك تخت بردند بمسافت پانزده گز آنگاه امیری زانوزده احوال ایلچیان را که بخط ختائی بر صفحهٔ مثبت بود برخواندندمضمون نوشته آنکه ایشان مسافت دور ودراز قطع کرده ازپیش شاه‌رخی و فرزندان او آمده‌اند و از برای پادشاه تبریکات و تنسوقات آورده تاسر اطاعت برزمین عبودیت نهند و منظور نظر عنایت وعاطفت گردند و مولانا خواجه یوسف قاضی که از جملهٔ امرا و مقربان بود و از دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق باو میداشت باچند نفر ازمسلمانان زبان‌دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود خم کنید و بعد از آن سه نوبت سر برزمین نهید ایلچیان دوتا گشته سرفرودآوردند اما سر برزمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاه رخی و جناب بایسنقری وباقی شاهزادگان‌وامرا که‌درقطعه‌اطلس زردپیچیده بودندبموجب فرموده خاصان پادشاه بدو دست گرفتند و قاعدهٔ ختائیان آنستکه هر چه تعلق بپادشاه دارد آنرا درحریر زرد پیچند پس مولانا یوسف‌مذکور آن مکتوبات رااز ایشان ستانده‌بخواجه سرای سپرده وپادشاه از صندلی فرود آمده نامه‌ها را گرفت آنگاه هفت کس از ایلچیان بنزدیك تخت بردند شادی خواجه و کوکجه وسلطان احمد و غیاث‌الدین و ارغداق و اردوان و تاج‌الدین و آنجماعت زانو زده پادشاه احوال معین‌السلطنه والدین میرزا شاه‌رخ راپرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرایوسف ایلچی میفرستد ومال ارسال مینماید گفتندآری د واچیان شمادیدند که نوشتهٔ او آمده بود وپیشکش و اموال‌نیز آورده‌بودند دیگر پرسید که در مملکت شما نرخ غله گرانست یاارزان ونعمت کمست یافراوان جوابداد که غله از سرحد کمال بیرون است ونعمت از هرچه تصور کنند ارزان و افزون گفت آری چون دل پادشاه باخداوند تعالی است حضرت آفریدگار نعمت بسیارارزانی داشته دیگر

گفت در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرایوسف فرستم و ازوی اسبان خوش رفتار طلب نمایم که شنیده‌ام در ولایت او اسبان خوب میباشد دیگر سئوال کرد راه امن است ایلچیان گفتند تا حکم شاه رخ سلطان باشد مردم بفراغت روند و آیند گفت دانسته ام اکنون شمااز راه دور آمده اید بر خیزید و آش بخورید وایشان را بفضای اول بردند و در پیش هر یك خوانی نهادند و چون از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیام خانه رفتند و در آنجا بهر خانه کتی خوب با بستر و بالش اطلس و کمخا و کفش کمخا بغایت نازك و صندلی و منقل و آتش دان و حصیرهای نازك انداخته و ازیمین و یسار آن کتهای دیگر دیدند نهاده و هر کس را برین نهج خانهٔ مقرر کرده و دیك و کاسه و چمچه و شیرهٔ زبیب و هر کسی را روزی ده سر گوسفند و یکغاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یك کاسه بزرك پر برنج و دو کلیچهٔ پر حلوا و یك ظرف عسل و سیر و پیاز و نمك و بقول متنوعه و یك طبق نقل و چند خدمتگار صاحب جمال تعین نمودند و روز دیگر که نهم ذی‌الحجه بود وقت صبح شقاول آمده اسبان بازین آورده بایلچیان گفت بر خیزید و سوار شوید که پادشاه طوی میدهد و ایشان را برده بر در کریاس اول بنشاندند و در آن وقت‌قرب سیصد هزار آدمی بر در کریاس جمع آمده‌بودند و چون آفتاب طالع گشت آن سه دروازه را گشودند و ایلچیان را بپای تختگاه بردند و فرمودند که پنج نوبت جهت پادشاه تعظیم کردند بعد از آن بایشان گفتند که بیرون روید و خود را سبك کنید که در میان طوی بقضای حاجت بیرون نتوان‌آمد و ایلچیان متفرق شده باز جمع آمدندو باندرون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه دادار است گذشته بکریاس سیوم در آمدند صحنی دیدند بغایت‌خوش‌هوا مشتمل برفروش خوب‌ازسنك‌تراشیده و درآن‌طنابی روی‌اندودو در اندرون‌طنابی تختی‌بزرك نهاده‌وازسه طرف آن‌نردبانهاازنقره‌نهاده یکی‌ازپیش‌ودو از چپ و راست و دو خواجه سرا آیستاده و بر دهان خود تا بیخ گوش کاغذی از

مقوی بسته و تختی خورد بر بالای آن تخت بزرك موضوع بود مثل صندلی و پایهای بسیار داشت مجموع از چوب مطلا و ستونها و چوبها و پلهای آن عمارت را بزرد چوبه رنك کرده بودند و روغن داده بمثابهٔ که استادان ماهر در آن متحیر میماندند و خوانهای طعام و نقل و نخلبندی پیش پادشاه نهاده و از چپ و راست دواچیان صاحب‌وجودایستاده و ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در قفای ایشان لشگریان نا چخها بر دست گرفته و طایفهٔ از سپاهیان شمشیرها ازنیام بر آورده و بر جانب چپ جای ایلچیان معین گشته و پیش پادشاه نزدیك پنجره طنابی کور که‌بزرك نهاده بودند قریب‌بآن شخص که بر بالای‌صندلی بلندایستاده و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و پیش تخت هفت رنك مرتب گردانیده وبیرون طنابی از یمین و یسار دویست هزار سلاح دار ایستاده ومقدار یك تیر پرتاب‌مکانی راده گزدرده گزدیوار آن‌از اطلس‌زرد بود که آش پادشاه‌را درآنجا ترتیب کنندو در اسون نیز در آنجا باشد و هر گاه جهت پادشاه آش و در اسون آرند مطربان‌و مغنیان ساز آغاز کنند و آن هفت چتر را چرخ زنان می‌آورند تا نزدیك تخت‌و آش و در اسون را در حقهٔ بزرك نهاده باشند و سرپوش آنهم از جنس حقه بود و دری بود از پیش حرم و پردهٔ بزرك بر آن آویخته و طناب ابریشمین بر دوطرف پرده بسته و سرهای طناب را دو خواجه سرای گرفته‌و میان طناب بر موضعی‌بود که چون طناب را کشیدندی آن پرده پیچیده شدی و در باز گشتی و بعد ازتهیه اسباب‌مجلس بر نهج مذکور مفتوح شد و پادشاه بیرون آمد و سازها بنواختند و چون پادشاه بنشست همه خاموش گشتند و بالای سر پادشاه بده گز بلندی گلدسته بود چون سایبانی از اطلس زرد و چهار اژدر که با یکدیگر در حمله بودند باسمه زده و چون پادشاه قرار گرفت ایلچیان را پیش بردند وپنج نوبت بموجب‌فرموده تعظیم کردند بعد از آن باز گشته پیش خانهای خود نشستند و بجز آنکه در خوانها از اطعمه واشر به موجود بود هر ساعت آشها و گوشتهای بره و قاز ومرغ

می‌آوردند و در اسون حاضر میساختند و بازیگران بمهم خود اشتغال مینمودند
اول فوجی از امردان مانند خورشید تابان بسان دختران سرخی و سفیدی کرده
و مروازیدها در گوش و جامهای زربفت پوشیده و نخلها و گلها و لاله‌های ملون
که از کاغذ و ابریشم بسته‌بودند بردست گرفته باصول تمام برقص درآمدند بعداز
آن دوپسر ده ساله بربالای دوپارهٔ چوب معلقها زدند وشخصی بر آستان خوابیده
پای‌خودرا بالاداشت وچندنی‌بزرك بر کف‌پای‌او نهادندوشخص دیگر مجموع نی‌ها را
گرفته و پسري ده دوازده ساله بربالای نیها انواع بازیها کرد و بآخر یکیك را
می‌انداخت تا به‌یك نی بلند رسید و برسر آن نی معلقها زد و بازیها کرد و بعد از
حرکات غریبه‌ناگاه ازسر نی جداشد چنانکه هر کس‌راتصورشد که افتاد وآنشخص
خفته برپای جست واورا درهوا گرفت وهمچنین دیگرسازها نواختند و این‌مجلس
ازصباح تانماز پیشین امتداد یافت ودر صحن این فضا چند هزار جانور پرنده
مثل فاخته وقمری وزاغ‌وزغن وغیر ذلك بودند که میوه‌ها وریزهای طعام‌میر بودند
وازمردم نمیترشدند و هیچ آفریده متعرض نمیشد و چون طوی بنهایت انجامید
پادشاه گویندگان را بانعام نقد مسرور گردانید آنگاه باجازت پادشاه خلق‌متفرق
شدند القصه ایلچیان مدت پنجماه درین شهر ماندند و هر روزعلوفه که درروز اول
مقرر کرده بودند بی تنقیص بایشان میرسید وچند نوبت طویها واقع‌شد و درهر بار
بازیگران‌بنوع دیگر بازی‌میکردند فی‌الجمله چون عیداضحی رخ نمود ایلچیان
باجمعی از مسلمانان در مسجدی که پادشاه دربنشهر جهت ایشان ساخته بآداب
آنروز سعید قیام نمودند و در هفدهم‌ذی‌الحجه طایفه از ارباب جرایم را بموجب
فرمان پادشاه بسیاستگاه بردند و کافران ختائی در دفتر دیوان گناه هر یك را و
عقوبت آنهارا نوشتند و در تفصیل آن زیاده فایده متصور نیست و اهل آنجا چنانچه
قاعده‌و رسم ایشان است درباب گناهکاران و مجرمان احتیاط تمام نمایند وپادشاه
را دوازده دیوان است اگر شخصی بگناهی موسوم شد ودر یازده دیوان جرم‌مجرم

ثابت شد و در دوازدهم روشن نشد آن مجرم را خلاصی ممکن است و اگر ششماهه راه یازیاده اگر کسی‌را بگناهکار حقی و ادعائی باشد مجرم‌را سزا وجزا نمیدهند و محبوس میکنند تا آنکس بیاید و مهم او محقق گردد و در بیست و هفتم محرم مولانا یوسف قاضی پیش ایلچیان کس فرستاد که فردا سال‌نو است وپادشاه‌باردوی نو در میآید و غدغن است که هیچکس جامهٔ سفید نپوشد و ایشان جامهٔ سفید در ماتم پوشند وشب بیستم وهشتم در نیمشب پادشاه کس فرستاد و ایلچیان را باردوی نو بردو آن عمارتی عالی بود و درآنشب مردم‌د رد کا کین‌وبیوت و کوچهاچندان قنادیل وشمع ومشاغل افروخته بودند که گفتی مگر آفتاب طالع شده است و از ولایات چین وختای وماچین و قسلماق وتبت‌وغیر ذلك تقریبا صدهزار کس در آن اردو جمع شده بودند و پادشاه امرای خود را طوی داده و ایلچیان را در بیرون تختگاه نشانده‌بودندوقریب‌دویست هزارنفرسلاحهابرداشته‌حاضرشده بودندوپسران بازیگر بطریق غیر مکرر رقص‌و بازی آغاز کردند و ازدر بارگاه تاانتهای‌عمارت یکهزار ونهصد وبیست وپنج قدم‌و مجموع آن بناها از سنك وخشت پخته‌تراشیده ترتیب داده‌بودند و آن‌خشتها را ازخاك چین پخته بودند و قریب سیصد گز چنان فرش انداخته که سرموئی کج نشده بود و در سنك‌تراشی و درود گری و نقاشی و کاشی گری استادان آندیار نظیر وعدیل ندارند فی‌الجمله تا نیم روز طوی‌آخرشد و مردم بخانهای خود رفتند ونهم ماه‌صفر سحر گاه اسبان آورده ایلچیان رابردندو هرسال پادشاه چندروز حیوانی نمیخورد و از خلوت بیرون نمی‌آمد و هیچکس‌از زنان‌و مردان را پیش خود نمیگذاشت و در خانهٔ که هیچ صورت و بت نبود بسر میبرد و میگفت خدای آسمان را عبادت‌میکنم و آنروز که ایلچیان رابردند پادشاه از خلوت‌بیرون آمده‌بحرم میرفت‌با تجمل‌تمام‌پیلان‌را آرایش کرده پیش‌پیش‌محفه مدور طلا که او در آنجا بود میراندند وعلمهای هفت‌رنك‌همراه داشتند وپنجاه‌هزار آدمی ازپیش وپس میرفتند و محفهٔ دیگر آرایش کرده بردوش میبردند و سازها چنان مینواختند که وصف آن بشرح راست نیاید و با وجود آن کثرت و ازدحام

هیچ آوازی مگر آواز سازبگوش نمیرسید وبدان زینت وزیب پادشاه بحرم درآمد و خلایق بوثاقهای خوددرفتند ودر آن اوقات رسم شبچراغ باشد هفت‌شبانه روز درددرون کریاس پادشاه گوئی ازچوب میسازندوروی آنرا بشاخ سرومی پوشانندچنانچه گوئی کوهی از زمرد است وصدهزار چراغ برریسمانها تعبیه کنند وموشکها از نفط‌سازند که‌چون یکچراغ برافروزند موشك بر آن ریسمانها رود وبهر چراغ که‌رسد روشن سازد و بیك لحظه چراغها از بالای کوه تاپایان روشن شود و مردم شهر در دکان و خانهای خود چراغهای بسیار افروزند ودر آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند وپادشاه بخششها کند و درآنوقت بندیان را آزاد فرماید ودر آن‌سال منجمان‌ختای حکم کرده بودند که خانه پادشاه را از آتش ضرررسد و بدین سبب درآنزمان بشب چراغ فرمان نشده بود اما امرا بدستور سابق جمع آمده بودندوپادشاه همه‌راطوی داده انعام فرمود و در سیزدهم صفر باز شقاول پادشاه آمد ایلچیان را برد و بردر کریاس اول نشاند وخلق هردیار زیاده از صد هزار جمع شدند و بردر کوشك اول تختی‌مرصع نهاده‌بودند ودرها گشاده‌پادشاه برتخت نشست وخلایق سر برزمین‌نهادند و تختی دیگر آوردند دربرابر تخت پادشاه وسه کس بربالای این‌تخت برآمدند و حکمی که ازپادشاه‌صادر شده بود وبرجائی‌مثبت گشته دو کس آن یرلیغ‌را برداشتند و یکی بآواز بلند برخواند چنانچه مجموع مردم شنیدند اما بزبان ختائی بود و ایلچیان‌فهم‌نمیکردندمضمون آنکه‌ینماه‌ازشب‌چراغ‌پادشاه‌سه‌سال گذشته‌وموسم‌شبچراغ دیگررسیده‌چراغ گناهکاران‌وباقی‌داران‌دیوان‌رابخشیده‌مگر کسانی که‌خون کرده باشندوایلچی بهیچ‌جانرودو بعدازخواندن‌یرلیغ چیزی برسرحکم‌داشتندوبخوبی‌در زر گرفته‌وحلقه‌بر آن‌طناب‌ابریشمین‌زردبسته‌و آن‌حکم‌را از بالافروگذاشتند و چتربر بالای آن‌فرودمی آیدوخلایق‌ومجموع‌سازندگان‌سازهاهمراه‌آن‌ازپیش کوشك بیرون آمدندوحکم‌راآوردندتاایامیکه درآنجا میبودندوایلچیان‌ازآنجا نقل‌احکام بممالك فرستادند وچون هلال‌ربیع‌الاول رخ نمود پادشاه شنقارها حاضر کرده باز ایلچیان

را طلبداشت و فرمود که شنقار بکسی میدهم که برای من اسب خوب آورده است آنگاه سه شنقار را بسلطان شاه ایلچی میرزا الغبیك داد و سه سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنقر و سه‌بشادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید بعد از آن همه را بجانورداران خود سپرد تابوقت رفتن تسلیم ایشان نمایند و روز دیگر ایلچیان را طلب داشته گفت لشکر بسرحد ولایت میرود شما نیز یراق کنید تا همراه ایشان بولایت خودروید و ارغداق ایلچی سیورغتمش را که شنقار نیست و اگر میبود هم بتو نمیدادم چه آن کرت که تنسوقات فرستادهٔ پادشاه تو بود از توستاندند شاید که این نوبت هم از توبستانند ارغداق گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شنقاردهد کسی از این بنده نتواند ستد پادشاه گفت که تواینجا باش که دوشنقار دیگر میرسدبتو دهم و هشتم‌ماه ربیع‌الاول سلطان شاه و بخشی ملك را طلب فرموده هشت‌بالش‌نقره و سی‌جامهٔ پادشاهی و دو اسب یکی بازین و صد چوبه تیر نی وبیست و پنج کنیز ختائی داد و بخشی ملك را مثل آن اما یك بالش کمتر بود و خاتون پادشاه نیز ایلچیان را انعام دادو درآنروز ایلچی اویس خان با دویست و پنجاه نفر پادشاه را دیده و شرایط تعظیم بجای آوردند و دیوانیان جهت ایشان جامهای ملوکانه و علوفه معین کردند وسیزدهم ربیع‌الاول پادشاه ایلچیان‌را طلب داشته فرمود که‌من بشکار میروم وشاید که دیرتر آیم شما شنقارهای خودرا بگیرید تا معطل نشوید و بموجب حکم جانوران را تسلیم ایشان کردند و پادشاه‌بشکار رفت و در غیبت او پادشاهزاده از طرف ولایت تمنا آمد و در هیجدهم ماه ایلچیان بدیدن او رفتند در طرف‌شرقی‌خانه‌پادشاه‌نشسته بود واطراف‌راچنان‌بر آراسته‌و بدستورپادشاه خوانها کشیدند و آش‌خورده‌بیرون‌بر آمدندوغرهٔ‌ربیع‌الاخر ایلچیان‌راخبر کردند که‌پادشاه ازشکارمیرسداستقبال بایدنمودو ایلچیان سوارشده‌بردریامخانه‌مولانا یوسف‌قاضی‌را دیدند که بغایت ملول ومحزون سوار ایستاده از سبب ملال استفسار نمودند آهسته گفت اسبی که حضرت شاهرخی فرستاده پادشاه را درشکارگاه انداخته‌وازینجهت غضب‌برپادشاداستیلایافته‌وحکم کرده‌است که‌ایلچیان‌رامقید‌بشهر ختای بریدایلچیان

ازاستماع این سخن اندوهناك و پریشان خاطر گشتند و در اردوی شاه که شب فرود آمده بودند دیواری دیدند بر گرد اردو کشیده پانصد قدم در پانصد قدم چهار قدم عرض آن بود ودو گز ارتفاعش که در آن شب احداث کرده بودند و دیوار قالبی درختای زود میسازند و در آن دیوار دو دروازه نشانده و از پس دیوار که خاك گرفته بودند خندقی عمیق پدید آمده بود و بر دروازه ها مردمان جلد و سپاهی باز داشته مجموع مسلم و در اندرون دیوار دو چتر مربع هریك بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته و بر گرد آن خیمها و سایبانها از اطلس زرد و زر افشان برپای کرده و چون میان ایلچیان مقدار پانصد قدم باقی ماند مولانا یوسف با ایشان گفت پیاده شوید و درهمین محل بمانید تا پادشاه برسد و خود پیش رفت و چون نزدیك بمو کب شهریاری رسید فرود آمد و لیلاحی و جان واجی را پیش پادشاه ایستاده دید و پادشاه در حدیث گرفتن ایلچیان بود که ولیلاحی و جان واجی و مولانا یوسف قاضی سر برزمین نهادند و زبان بشفاعت و درخواست گشاده معروض داشتند که اینجماعت بیگناه اند و بر پادشاه حکم ایشان جاری نیست که اسب خوب باید فرستاد و اگر اینان را فی المثل بکشی خللی در ملك پادشاهان ایشان راه نیابد ولی دور و نزدیك پادشاه را که برافت اشتهار دارد و بجور و ظلم منسوب کنند و گویند ایلچیان را که بهیچ مذهب ایشان بند و زندان جایز نیست تعرض رسانیدن پادشاه را سخن نیکو خواهان پسندیده آمد و از سر آن حرکت درگذشت و مولانا یوسف خرم و شادمان پیش ایلچیان رفته گفت خدای عزوجل بر شما غریبان ترحم فرمود و پادشاه مرحمت کرده گناه ناکردهٔ شما را بخشید آنگاه پادشاه نزدیك رسید براسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغبیك فرستاده بود سوار عبائی زربفت انداخته بود و دواختاجی از چپ و راست اسب آهسته آهسته قدم برمیداشتند و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته و هفت عدد محفهٔ خورد سر پوشیده که دختران در آنجا نشسته بودند همراه پادشاه بردوش گرفته از عقب او میآوردند و یك محفه بزرك که هفتاد کس بردوش گرفته و مقدار یك لقمار از یمین و یسار

سواران بسیار بیساول می‌آمدند وهیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمینهاد و از هر صف تاصف دیگر موازی بیست‌قدم بود چون پادشاه نزدیکتر رسیدایلچیان‌باشارت جان‌واجی وولیلاجی و مولانا یوسف تعظیم نمودند و پادشاه با ایشان گفت سوار شوید ایلچیان بموجب فرموده عمل نمودند و در موکب پادشاه روان گشتند و پادشاه با شادی‌خواجه برسبیل شکایت گفت که تحفه و بیلاك و اسب و جانور که بهدیه فرستند باید که خوب باشد ما بموجب ازدیاد محبت براسبی که تو آورده بودی در شکارگاه سوارشدم و ازشومی مرا انداخت و دست من کوفته شده شادی خواجه زبان اعتذار گشوده معروض‌داشت که این اسب‌یادگاری‌حضرت‌صاحبقران امیرتیمورگورکان است و جناب شاهرخی برسبیل تعظیم و اجلال آنرا بخدمت پادشاه‌ارسال نمود عذر شادی‌خواجه محل قبول یافته پادشاه سخن اورا بعز اجابت مقرون گردانید و سوارشده روی بدارالملك نهاد و قریب بشهر مردم بسیار آمده بودند وبزبان ختائی دعا وثنای پادشاهی مینمودند وپادشاه با آن عزت وجاه درقصر خود فرودآمد و خلایق بمنازل خودرفتند ورابع ربیع‌الثانی باز شقاول‌پادشاه آمد و ایلچیان را برده گفت امروز پادشاه شما را بخشش میکند و عطا میدهد و چون ایشان بپای تخت برسیدند دیدند که پادشاه‌نشسته‌وشبریهای پیشکی پیش خودجمع فرموده آنگاه‌هر کدام ازایلچیان را بدین تفصیل داد شادی‌خواجه ده بالش نقره‌و سی جامهٔ اطلس وهفتاد پارچهٔ قفلی وبعضی تحفه‌های دیگر نامزد فرمود وسلطان احمدو کوکجه و ارغداق را هریك هشت بالش نقره وشانزده جامهٔ اطلس‌وتحایف دیگر داد و خواجه‌غیاث‌الدین و اردوان و تاج‌الدین را هریك هفت بالش نقره و شانزده جامهٔ اطلس و دیگر چیزها دادند و ایلچیان پیشکشها گرفته بوثاق خود رفتندوایلچیان میرزا الغبیك نیزپیشکشهای‌خود گرفته بودندچنانچه سابقاًمذکور شد و در این اثنا یکی از خواتین پادشاه که محبوبهٔ او بود وفات یافت و اظهار نکردند تا اسباب تعزیت با تمام رسید و هشتم جمادی الاول خبر فوت او شهرت گرفت و در شبی که صباح آن عزیمت دفن او داشتند از قضای الهی از اثر برق

آتشی در قصر پادشاه که نوساخته بود افتاد وبحسب اتفاق سخنان منجمان راست آمد وبارگاهی که در طول هشتاد گز بود ودر عرض سی گز و مبتنی برستونهای رنگین که در آغوش مردی نمی گنجید تمام بسوخت و از آنجا بکوشکی که شصت گز دور بود رسیدوحرم سرای پادشاه نیز بسوخت ودر اطراف قریب دویست وپنجاه خانه محرق شد وبسیاری از مردان وزنان سوخته خاکستر شدند و آنشب تا نماز دیگر هرچند سعی و کوشش نمودند آتش تسکین نیافت وپادشاه وامرا ملتفت بآن نشدند چه آنروز را از روز های نیك بکیش خودمیشمردند وبکاری نمیپرداختند و پادشاه در بتخانه رفته بتضرع وزاری اشتغال نمودو گفت خدای آسمان برمن غضب کرد وتختگاه مرا بسوخت باآنکه من کاری نکرده ام و ظلمی از من بوجود نیامده است وازین غصه بیمارشد وبدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه که مرده بود بچه کیفیت دفن کردند آورده اند که درختای کوهی معین مدفن خوانین معظمه است وچون یکی از ایشان را قضابرسداورا در آن کوه برده بدخمه سپارندواسبان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود بچرند ودیگر کسی متعرض آنها نشود ودر آن دخمه که بغایت وسیع باشدبسیار ازدختران وخواجه سرایان را علوفه پنجساله داده ساکن گردانندوبعد از اتمام قوت ایشان هم آنجابمیرند وباوجود این همه رسم وآئین در موت خواتین ازجهت تفرقه و آسیب آتش معلوم کسی نشد که آن خاتون گذشته را بچه کیفیت دفن کردند القصه مرض پادشاه روز بروزازدیاد پذیرفت وپسرش بجای پدر می نشست وبامور مملکت قیام مینمودودر اثنای این اوقات ایلچیان را رخصت انصراف دادندومنتصف جمادی الاول ایلچیان ازخانه بالیغ بیرون آمدودواجیان نیزهمراه بودند وبطریق رفتن درباز گشتن ختائیان خدمت می کردندوالاغ وعرابه میدادندوغرهٔ رجب بشهر بنکان رسیدندحکام واعیان استقبال نمودندوبنابر فرمان پادشاه بارایلچیان را بازنکردند باآنکه قاعدهٔ ایشان چنانست که بارهمه را گشایند واحتیاط نمایند تابعضی اشیارا که حکم بردن او نیست نبرند وروز دیگر طوی ترتیب داده تکلف بسیار

کردند واز آنجا طبل‌رحیل کوفته قطع‌مسافت مینمودند تاپنجم شعبان بقراموران فرود آمدند واز آنجاروان شده هرروز به‌بیابانی وهرهفته بشهری میرسیدند وطوی خورده روانه میشدند تا روزبیست‌وچهارم شعبان بشهر قمجور رسیدند وآنچه مردم ختای بهنگام‌رفتن ازایلچیان درآن‌شهر گرفته سپرده بودندبی‌نقصان بدیشان‌تسلیم نمودند ومدت هفتاد و پنجروز در آن‌شهر توقف کرده در اوایل ذي حجه از قمجو بیرون آمده درهفدهم بشهر بیکجو رسیدند و درآنجا ایلچی میرزا ابراهیم‌سلطان که ازشیراز می‌آمدوفرستاده میرزارستم که ازاصفهان‌توجه نموده بودند باایلچیان حضرت شاه رخی ملاقات کرده قواعد سلوك ختا را پرسیدند و ایشان تعلیم آنها کرده در محرم سنه خمس وعشرین وثمانمائه از بیکجو روانه شده بشهر قایل در آمدند و حکام قایل گفتند عادت اهل ختای آنست که چنانکه در وقت رفتن شمارهٔ مردم را نویسند بهنگام باز گشتن نیز همان دفتر را ملاحظه کرده احتیاط نمایند القصه بعد از تفحص واحتیاط از قایل بیرون آمدند و بواسطهٔ خوف راه و نا ایمنی طریق راه چول اختیار کردند و بمشقت تمام نهم جمادی‌الاول بشهر ختن رسیدند و از آنجا کوچ کرده ششم رجب بکاشغر فرودآمدند و بیست‌یکم از عقبهٔ اندکان گذشته جمعی از ایلچیان براه سمرقند وبعضی راه خراسان اختیار فرمودند وغرهٔ رمضان ببلخ نزول کردند و دهم ماه مذکور بدارالسلطنه هرات رسیدند و بعز بساطبوس حضرت‌خاقان سعیدشاهرخ سلطان انارالله برهانه استسعاد یافتند

ذکر عجایب وغرایب شهر بیجانکر وبیان

بعضی از حکایات دیگر

بیجانکر شهریست در نهایت معموری و عظمت و کمال وسعت وبسطت وپادشاه آن مملکت را رای گویند وپیش او برهمن برسایرابنای‌زمن مقدم ومرجح باشد غالبا کتاب کلیله و دمنه راکه بجواب وسؤال رای و برهمن موشح ومزین‌است ازآنجا آورده اند وفسحت مملکت پادشاه بیجانکراز سرحد سر اندیب تا ولایت بیدر که بگلبر که اشتهار دارد و از ناحیهٔ ملیبار تا حدود بنگاله زیاده از هزار فرسنگ باشد

و اکثر معمور و آبادان و سیصد فرضه دارد و رای آنجار واز جملهٔ تجملات او سه هزار فیل باشد و وضع اینشهر چنان است که هفت شهر بند و حصار پیرامون یکدیگر کشیده اند و گردا گرد حصار نخستین در عرض پنجاه گز همه جاسنگها بقد آدمی نصفی در زمین و نصفی در بیرون قریب بهم محکم کرده چنانکه سوار و پیاده آسان آسان نزدیك حصار نتواند رفت واگر کسی خواهد آن هفت‌حصار را نسبت بهرات و سوادش بخاطر آرد چنان تصور کند که حصار اول از کوه مختار و حصار دو برادران تا کنار رود بالان و از قریهٔ سیستان تا پل مناره دار باشد و آن حصاریست مدور بالای کوه از سنك و گچ ساخته و دروازها مضبوط پرداخته و دروازه بانان حاضر و بچشم احتیاط در احوال آینده و رونده ناظر در آن ابواب باز داشته و ایشان را بر حفظ و ضبط دروازدها گماشته و حصار دوم از پل جوی نو تا پل در قرا باشد و از پل رکسه تا باغ زاغان و تا پل آب چکان و حصار ششم از دروازهٔ ملك تا دروازهٔفیروز آباد و حصار هفتم که در میان واقعست دو برابر چهار سوق‌هرات و میان حصار اول تا دوم و دوم یا سیوم بساتین ومزارع و عماراتست و باغات و از سیوم تا هفتم ازد حام مردم و غلبه بسیار و دکان و بازار بیشمار و قصر پادشاه در حصار هفتم است و بر درگاه رای چهار بازار در برابر یکدیگر واقعشده و بر سر هر بازار طاقی رفیع و رواقی بدیع ترتیب داده اند و اسواق آن بلده بغایت طویل و عریض است و دکان گل فروشی فراوان دارد و در آن شهر پیوسته گل خوشبوی تازه روی باشد و اینصورت نتیجه اعتدال هواست و خلایق آنجا استشمام ورد و ریاحین را از جملهٔ ضروریات و بی او صبر نتوانند کرد و تختی بلند در پیش دکان ها نهاده اند از دو طرف بازار و گل فروشند و اهل حرف و صنایع از هر جماعت در آنجا متوطن اند و جوهریان و صرافان مروارید های آبدار و در شاهوار و یاقوت و الماس و زمرد و دیگر جواهر قیمتی بر هر کس که خواهند بر مقتضی طبیعت خویش در بازار آشکار بیع و شرا کنند و بر درگاه‌سلطنت جویهای آب صافی روانست و بر اطراف آن سنگهای‌تراشیده

املس انداخته و بر جانب یمین ایوان سلطان پیش دیوان خانه آن کرسی مرتب ساخته از قد آدمی بلندتر در طول سی گز و در عرض شش گز که نویسندگان آنجا نشینند و کتابت ایشان دو نوع باشد یکی بقلم آهن بر برك جوز هندی که دو گز طول دارد نگارند و این نوع کتابت کم بقا باشد دیگر بر جنس سیاه بسنك نرم که آنرا بسان قلم تراشند و چیزها نویسند و از آن سنك رنك سفیدی برین جنس سیاه پدید آید و این کتابت دیر بماند و هر دفتر که بر آن سنك نویسند معتبر باشد و در چهل ستون خواجه سرائی ملقب بدمامك تنها نشیند و باستقلال مهمات دیوانی را بفیصل رساند و در پایان دکانچه چوبداران صفها کشیده ایستاده باشند و هر کس را که مهمی باشد بمیان ایشان در آید و محقری بآن جماعت دهد و روی بر زمین نهاده بر پای ایستد و سخن خود عرض کند و مامك برموجب عدالت و راستی حکم کند و دیگر کسی را مجال مداخلت نباشد و چون بانك از دیوان بر خیزد چند چتر ملون پیش او برند و نفیر کشند و از چپ وراست مداحان زبان بدعا گشایند و از دیوان خانه تا پیش پادشاه هفت دربند باشد و بر سر هر دربندی جمعی موکل وچون دمامك متوجه خدمت رای گردد بهر دربندی که رسد طایفه از ملازمان او توقف نمایند چنانکه از در هفتم دمامك تنها بخدمت پادشاه در آید و مهمات معروض دارد و بیرون آید و در فضای قصر رای منزل و جای دمامك است و بر دست راست کوچك پادشاه ضرابخانه است و زر آنرا یکی در همه گویند قرب یکمثقال و دوم را پرتاب خوانند نصف آن و سیوم راقیم نامند عشر آن و این سه نوع از طلای مغشوش باشد و قیم از همه رایج تراست و سدس قیم از نقره پاك سازند و آنرا مار گویند و این جنس نیز بغایت رایج است و سك نیز از مس سازند و این قسم را جهل خوانند و قاعدهٔ آن ملك چنانست که اهالی ولایات مقرر خود بضرابخانه آرند و هر کرا چیزی باید داد بر ضرابخانه نویسند و بولایت مطلقا چیزی حواله ندارند لاجرم آن دیار چنان آبادان است که قلم

و زبان از شرح و بیان شمهٔ ازآن بعجز و قصور اعتراف مینماید و سپاهیان هر چهارماه علوفه گیرند و خزینهٔ پادشاه حوضها باشد از طلای گداخته یك تخته و ارباب آندیار از اعیان تا محترفه و اهل‌بازار جوهر و مرصعات در گوش‌و گردن و سروبازو وانگشت کنندودر برابر دیوان‌خانه پادشاه فیلان بزرك هیکل نگاهدارند ودرزمان خاقان سعید شاهرخ سلطان را فیل سفیدی بود بغایت‌جسیم هر صباح آنرا پیش پادشاه می‌آوردند و پادشاه بدیدنش تفال مینمود و هر فیلی را خانهٔ جدا باشد دیوارهایش بغایت محکم و برسقف آن‌چوبهای قوی‌وبزرك انداخته وزنجیرها بر پشت و گردن فیلها بسته باشد وسرزنجیر را بربالای بام استوار کرده واگربرجای دیگر بندند فیل بآسانی‌بگشاید و بردستهای‌آن نیززنجیر نهند راقم حروف گوید که اگر دربعضی تواریخ مذکور است که فلان پادشاه بهندوستان بغزا رفت‌وچند زنجیر فیل آورد باعتبار این معنی است وطریق بدست آوردن فیل چنان باشد که در راهیکه بآب‌خوردن می‌آید چاهی گشاده حفر کنند و سرچاه را بچوبهای‌باریك پوشند وقدری خاك بر آن پاشند وچون فیل بانجا گذرد از سنگینی جثه آن‌چوبها شکسته در چاه افتد آنگاه دو سه روز هیچکس نزد او نرود بعد از دو روز شخصی آمده چند چوب بقوت هرچه‌تمامتر بر فیل‌زند ودیگری بیاید وزننده فیل را بدور اندازد وچوب راازدست‌او گرفته پرتاب دهد وقدری علف پیش اوانداخته باز گردد وبدین نهج چند روز شخص اول فیل را میزند و شخص دوم آمده مانع می‌آید و علف میدهد تا بآن شخص دوم الفت میگیرد و اوباآهستگی نزد فیل میرود و میوه‌هائی که مرغوب او باشد پیش او برد وبدن او بخارد و بمالد تا باین نوع رام شود و گردن‌به‌بندنهد **حکایت** آورده‌اند که‌فیلی‌زنجیر گسسته‌بود و ازبند گریخته، بجنگل رفته و فیلبانان از عقب اوشتافته درراه اوچاهی کنند.

بیت

دل‌فیل از آن‌حیلهامی‌هراسید | چو آهوی از دام صیادرسته

و آن فیل چوبی مانند عصابرخرطوم گرفته پیش پیش برزمین مینهاد و باحتیاط

تمام بآن‌خوردن میرفت و فیلبانان از اخذ او عاجز شدندوپادشاه میل تمام‌بگرفتن آن داشت عاقبت فیلبانان بربالای درختی که‌فیل‌در پایان آن میگذشت پنهان‌شدند و در وقت گذشتن فیل فیلبانی خود را از درخت برپشت فیل انداخت و ریسمان سطبری که بر پشت و سینهٔ فیل می‌بندند همچنان برحال خود بود فیل‌بان ریسمان را محکم گرفته فیل‌هرچند اضطراب کرد و خرطوم انداخت فایدهٔ بر آن مترتب نشد آخرالامر برپهلو غلطیدن گرفت و بهر پهلو که‌میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر بجست و درین اثنا چند نوبت قلابهای محکم برفیل زد چنانچه فیل زبون و عاجز گشت و تن به‌بند و گردن بکمند نهاد و فیلبان صید خود را پیش پادشاه آورد و بعنایت خسروانه اختصاص یافت گویند که پادشاهان هندوستان بشکار فیل‌روند و مدت یکماه بل بیشتر در صحرا و جنگل بمانند و فیلان گرفته بدان افتخار و مباهات کنند و گاه گاه گنهکاران را در پای پیل اندازند تا بزانو و خرطوم ایشان را هلاك سازد وبازرگانان‌ازسیلان فیلان‌بولایت برند وبسیار منفعت کرده بفروشند منقولست که دربرابر ضرابخانه پادشاه بیجانکر شحنه گاه است ودوازده‌هزارعسس مقرر که هرروز اجرت ایشان را دوازده‌هزار قیم از حاصل خرابات دهند و شرح تکلف عمارت خرابات و بیان خوبی و ملاحت دلبران ازحد بیان متجاوز است و شمهٔ از آن اینست که در قفای ضرابخانه بازاریست طول آن زیاده از سیصد گز و عرضش فزون از بیست گز وبر دوطرف آن خانها وصفه‌ها ساخته‌اند و در پیش آن خانها دکان چهای بلند از سنك خوب پرداخته و بر دو طرف بیوت صورت شیر و پلنك و ببر ودیگر جانوران نگاشته و چنان متحرك و شبیه تصویر کرده‌اند که گوئیا جان دارند و بعد از نماز پیشین بردر خانها که پاکیزگی آن‌نهایت ندارد وصندلیها و کرسیها نهاده قحبگان برآن نشینند وهریك بدورجواهر خودرا آراسته همه خوردسال ودرغایت حسن وجمال و یکدوجاریه پیش هر یك جمیله ایستاده و صلای عیش درداده و ابواب عشرت بروضیع وشریف گشاده و اسباب لهووسرورمهیا و آماده وهر کس که آنجا درآید باهر کس که خواهد خوش‌برآید وهرچه‌مهمان

داشته اهل خرابات بمحافظت آن قیام‌نمایند و اگر چیزی کم شود از عهده بیرون برآیند و درحصارهای مذکور خرابات فراوان است وهرچه ازآنجا حاصل‌شود در وجه علوفهٔ عسسان‌مقرر دارند که ازمجاری‌احوال این‌هفت حصار خبردار باشند و هرچه کم شود عسسان دزد را پیدا کنندو گمشده را بخداوندآن رسانند والاازخاصه خود تاوان دهند گویند که در آن ولایت جو کیان فراوان باشند که عمر ایشان بششصدوهفتصد رسیده باشد وایشان نفس بشمار زنند وبرایحهٔ طعام قناعت کنند

ذکر جشن مهنادی که اهتمام بت پرستان در آن باب فراوان است

عبده وپرستندگان‌اوثان و اصنام‌ولایت بیجانگر درسالی یکنوبت عید کنند ودر تهیه اسباب جشن مبالغه تمام نمایند و طوئی پادشاهانه‌و بزمی خسروانه‌ترتیب دهند وآنرا جشن مهنادی گویندشرح این سخن آنست که رای آن مملکت‌فرمان دهد تا از تمام قلمرو او که طولش‌سه‌چهارماهه‌راه است‌اعیان‌وسرداران‌هر که‌را اسم و رسمی باشد روی بدرگاه آورند و هزار فیل را که هر یك مانند کوهی باشد بسلاحهای گوناگون بیارایندوبازیگران و نفطاندازان برپشت فیلان نشسته‌بمهم خود قیام نمایند وخرطوم و گوش فیل همه‌رابصور غریبه و نقوش بدیعه ازشنگرف و غیر ذلك آرایش دهند و روسا و اعیان و سرداران و گردنکشان بموعد معین بدرگاه پادشاه جمع‌شوند و درجای دلگشا و مقام روح‌افزا چهار طاقها بندند از سه طبقه تاپنج طبقه و صور آدمی و وحوش و طیور تامگس وپشه‌درغایت دقت‌ونهایت حذاقت برآنها نگارند وبعضی چهار طاقها را چنان پردازند که در چرخ باشدوهر لحظه روی دیگر نماید و چون حقه باز فلك هر زمان چهرهٔ دیگر گشاید و ازمنظره‌ها وغرفها هرساعت خوبروی‌دیگر خویش را جلوه دهد ودرپیش‌آنمیدان چهل ستون طاق که شبیه‌آن در آفاق هیچ چشم ندیده باشد تزئین دهند و تخت پادشاه را برطاق پنجم نهندو میان چهل ستون و چهار طاقها مغنیان و مطربان‌برود

و سرود اشتغال نمایند و اکثر قوالان دختران ماه رخسار لاله‌عذار باشند و جمعی از پریچهرگان خورشید روی عنبربوی از پس پردهٔ رقیق در برابر پادشاه آیند و ناگاه آن پرده را که از دو طرف گرفته باشند براندازند و دختران بپاکوفتن و رقاصی بنوعی قیام نمایند که دیدهٔ نظارگیان در آن حیران و عقل عقلا از غرابت آن سر گردان ماندودرآن جشن فیل را بروجهی که در تاریخ مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق رحمةالله مسطور است چون بزیر سر چوب کنند هر اصول که مطربان سازند فیل آنرا بخرطوم نگاهدارد و ملایم از خرطوم خود بر دارد و فرود آرد و همچنین عمودی در زمین نصب کنند در ارتفاع‌ده گز وچوبی درآن مانند شاهین‌ترازو که‌در میان سوراخی‌داشته باشدتعبیه فرمایند وبرسر یك‌چوب شاهین بوزن فیل سنگی بسته وبرسر دیگر مقدار یك گز تخته و سری که تخته داشته باشد بریسمان پایان کنند وفیل بر آن‌تخته رود وفیلبان‌آهسته آهسته ریسمان را سست گذارد تا هردوطرف ده گزارتفاع چون شاهین‌ترازوراست ایستد وفیل‌درآنمقام✲چنان بلند که‌آنجانمیرسد آواز✲ وراه اهل سازرانگاهداشته حرکات باصول میکنند وهر جماعت که بازی کنند پادشاه ایشان‌را هم در مجلس بزر وخلعت شادمان وثناخوان گرداند وخاطر ایشان‌را بتحصیل وجه یراق متعلق نسازد و سه روزپیوسته از وقت‌طلوع آفتاب تا بهنگام ظلام بجشن وسورولهووسرور پردازند وچون بیان انواع آتشبازی وموشك سازی اصناف غرایب و عجایب که در آن سه‌روز واقع‌میشودموجب اطنابست لاجرم‌بساط تفصیل را در نوردیده راه‌اجمال میپیماید وبذکر بعضی ازامور غریبهٔ بلاد مغرب شروع‌میفرماید

ذکر شمهٔ از غرایب دیار مغرب

مغرب زمین عرصه ایست چون ساحت سینهٔ کریمان گشاده وپهناور وعجایب وغرایب آن از حیز تقریر وتحریر بدروبحسب ارزانی معروف و مشهور وتفصیل اسامی بلاد و امصار آندیار درصورالاقالیم مذکور ودرآنولایت مغاره ایست بیپایان واز غایت گرما وریك روان زیاده عمارتی درآنجا نتوان یافت ودربعضی ازنسخ بنظر رسیده که بر یکجانب آنمغاره ریك‌روان است ویکراه بیش‌ندارد ودرمیان‌ریگستان شهری است که‌درآن همه‌زنان‌باشند واگر درآنجا رود ازاقتضای آب و هوا شهوتش ساقط شود بلکه دراندك زمانی‌روح ازقفس قالبش پروازنماید ودرآنجا چشمه‌ایست که چون نسوان در آن‌چشمه نشینند حامله شوند ودختر آرندواگر برسبیل‌ندرت پسری متولد شود زود بمیرد و هرزنی که ازحیض پاك‌شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت کند وچندان خون از وی برود که سیلاب بر ریك رسدوآن‌زنان که رشك‌حوروپری اند از شهوت‌وطلب مجامعت‌بری‌اندواگرفی‌المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت آزرده خاطر گردد اما بعد از چند گاه‌عادت عورات‌آنولایت‌پیدا کند وعورات آن شهر بشرف اسلام مشرف اند وهر کاری که جهت انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد از عمارت و زراعت وغیر آن زنان کنند و هر چیز که حاصل شود در میان خود بتسویه قسمت کنند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان نباشد و با افزونی مال و تنعم ذخیره نهادن از محظورات شمارند و در یکجانب دیگر از آن مغاره طایفهٔ از بنی‌اسرائیل توطن دارند و از آن زمان که حضرت باری سبحانه و تعالی فرعون را غریق بحر غضب خویش گردانید جمعی از بنی‌اسرائیل دست دعا بر داشته بزبان تشفع گفتند یارب دبگر ما رابمیان این مردم بدنیا مشغول مگردان و بجائی فرست که ترا بیو سوسهٔ شیطان عبادت توانیم کرد لطف یزدانی برحسب مسئول ایشان آنجماعت رابدان مغاره رسانید و آن ریك را سد راه ایشان گردانید

تا بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی بطاعت ربانی مشغول گشتند در کتب معراج مسطور است که حضرت مقدس نبوی (ص) در شب اسری بدان شهر رسید و مردم آن شهر ستان را بدین قویم و ملت مستقیم دعوت فرمود و ایشان جوابها گفتند نخست پرسید که خانهای شما را یکسان می‌بینم و هیچ سرائی بر دیگری رجحان و مزیتی ندارد سبب چیست گفتند از آن جهت که مجموع از یك نژادیم و بر هم فضیلتی نداریم پس فرمود که در هر خانه گوری می‌بینم جهت چیست گفتند چون عاقبت منزل ما گور است بسبب آن کنده ایم که مرگ را فراموش نکنیم باز فرمودند که طاعت بیخورش و پوشش حلال مقبول نیست خوردن و پوشیدن شما از کجاست گفتند غله و پنبه در صحرا زرع کنیم و حضرت واهب العطایا چندان از آن محصول موصول سازد که سال بسال ما را کفایت بودفرمود که بیگوشت چون روزگار میگذرانید گفتند گوسفندان در صحرا داریم اما اکثر قوم ما حیوانی نخورند فرمود که در میان شماسنك و ترازو و پیمانه باشد تادانسته شود که هر کس چه برد گفتند نی زیرا که هیچکس زیاده از قدر حاجت‌تصرف نمیکند و چون حال بدینموال بود بترازو و کیل احتیاج نباشد فرمود که درمیان شما اهل حرف باشند گفتند همهٔ مردم ما پیشه ورند اما در میان ما رسم خرید و فروش نباشد چه بقدر احتیاج خالصاً لوجه الله تعالی یکدیگر را مساعدت کنند فرمود که در میان شما قاضی هست گفتند قاضی در جائی ضرور است که بسبب امور دنیوی نزاع واقع شود و چون ماهمهٔ عیال‌الله ایم و بسویت راضی چه احتیاج بقاضی باشد فرمود که اگر از کسی جریمهٔ صادر شود اجرای حکم‌شرعی بروی که فرماید گفتند تا غایت که بشرف اسلام مشرف شده ایم باری‌سبحانه و تعالی طریق وسوسهٔ شیطان بر ما مسدود گردانیده بود و عصیان بدون آن از کسی صادر نگردیده بود حالا که بدین دولت مستسعد گشتیم امیدواریم که درجهٔ ما در طاعت عالی تر گردد فرمود که در میان‌شما طبیب نیست گفتند نی زیرا که رنج و راحت بارادهٔ ازلی متعلق است اگرمرض‌موت بر شخصی‌عارض

گردد هیچ طبیب دفع آن نتواند الا خدای عزوجل صحت دهد فرمود که در این زمان آواز گریه از جائی و آواز خنده از جانب دیگر بگوشم رسید سبب چیست گفتند خنده را سبب آن بود که شخصی با ایمان از دنیا رحلت کرد و گریه را جهت آنکه فرزندی متولد شد نمیدانیم که سعیدخواهد بود یا شقی‌ویا مؤمن خواهد بود یا کافرحضرت رسالت پناه (ص) چون‌آنجماعت رانیکوسرشت وپاك اعتقاد یافت در بارهٔایشان دعای خیر کرد وروان شد دیگر از غرایب دیار مغرب امیرین مصر است چون ذکر آن در افواه والسنه دایر و سایر است قلم مشکین رقم از شرح آن دم در کشید

ذکر بناء دارالسلطنه هرات و ما یتعلق

بها من المضافات و المنسوبات

اول بنائی که در ولایت خراسان واقع شدقصبهٔفوشنج است قریب بموضعی که بعد از آن شهر هرات را در آنجا بنا کرده اند بعضی گفته اند که آن‌ساخته پشنك بن افراسیاب بن نمرود بن کنعان است وفوشنج نخست بشهر پشنك‌مشهور بود و چون قاعدهٔ عرب آنست که هر گاه لفظ عجم را در کلام خود استعمال کنند بای عجمی را بفاوجیم رابکاف‌مبدل‌سازند چنانکه پارس را فارس و گرگان را جرجان گویند پس در کلام ایشان بشهر فشنج اشتهار یافت بعد از آن بتمادی ایام عوام و اوی در آن کلمه زیاد کرده فوشنج گفتند و ز عم طایفه از مورخان آن است که فوشنج را هوشنك پیشداد بنا کرده است و بانی قهندز که بمصر اشتهار دارد بخت النصر بوده و بنای هرات بپانصد سال بعد واقعشده بعضی دیگر گفته‌اند که شهر قهندز ملك خرنوس که حاکم شیروان بود در زمان منوچهر بنا کرد چنانچه از کلام شیخ عبدالرحمن جامی که تاریخ قدیم هرات از مؤلفات اوست‌فهم میشود و شیخ مشارالیه در کیفیت بنای هرات چند وجه بیان فرموده اول آنکه چون جمشید بن طهمورث‌بن هوشنك دعوی الوهیت آغاز نهاده دست تعدی باموال

رعیت دراز کرد پریشانی تمام باحوال خلایق راه یافت و چون کار ایشان بجان رسید دل بر جای وطن قرار دادند و اکثر طوایف امم از مملکت او در اطراف و اکناف متفرق و پراکنده شدند و قرب پنجهزار خانه وار از رعایا و صحرانشینان قندهار بحدود کابل افتادند و چون آنموضع بر حسب دلخواه ایشان نبود طبل ارتحال کوفته بولایت غور آمدند و از آنجا نیز کوچ کرده در محلی که اکنون قصبهٔ اوبه است قرار گرفتند

بیت

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار که برو بحر فراخست و آدمی بسیار

و روزی چنداز جور وجفای زمانه خلاصی یافته پهلو بر بستر استراحت نهادند

بیت

درخت اگر متحرک شدی زجای بجای نه جور اره کشیدی ونه جفای تبر

و بعد از مدتی بسببی از اسباب موافقت آنگروه بمخالفت انجامید و فرقه متفرق شده و با یکدیگر محاربه آغاز نهادند و از طرفین خلقی کثیر جریح و قتیل گشته فرقهٔ غالب و گروهی مغلوب شدند وقوم مغلوب بر حسب ضرورت مرابع ومراتع خود گذاشته در حرکت آمدند و بر شط وادی که الحال برود مالان مشهور است بموضعی که آنرا گواشان علویان میگفتند رحل اقامت انداختند و جمعی که غالب شده بودند و استیلا یافته خبر قوم مغلوب را معلوم کرده هر سال از اوبه می آمدند و از مواعی ومواشی ایشان آنچه بهتر بود برسم باج و خراج میگرفتند و آنجماعت چون مأمنی حصین و قلعهٔ رصین نداشتند نا کام و ناچار تن بخواری در میدادند و چون اولاد و احفاد ایشان بکثرت انجامید و تعدی دشمنان بنهایت انجامید بواسطهٔ تدبیر زنی که در میان آنقوم بود از تحکم و تجبر اعدا رهائی یافتند بیان این سخن آنست که جماعت مغلوب شده حاکمی داشتند شمشیره نام از احفاد فریدون واین شمشیره زنی بود بحسن صورت موصوف وبلطف سریرت معروف بزیور دانش آراسته و ازنقایص و معایب پیراسته

قطعه

دریای حیا و کان آزرم　　گوئی که سرشته خویش ازشرم
خورشید ندیده سایه اش را　　مه نیز نیافت پایه اش را

القصه شمشیره روزی مجمعی ساخته با اتباع خود گفت تا کی مذلت خراج گذاری کشیم و بباج دادن تن در دهیم اگر شما بقدم انقیاد پیش آئید و گردن از اطاعت من نه‌پیچید باندك وقتی شما را از مکان خواری بمنـزل حکـومت و سرداری رسانم سایر مردم عن صمیم القلب بر زبان راندند که ✿ بهر چه حکم کنی بر وجود ما حکمی ✿ شمشیره گفت حالا صلاح در آنست که خراج چهار ساله ایشان را بدهیم و چون درین سنوات هیچکس از آنقوم بطلب مال بدینجانب نیاید و ما را مجال باشد جهت خود حصنی حصین و قلعهٔ متین احداث کنیم و همگنان برین رای اتفاق نموده شمشیره مکتوبی بوالی آنجماعت که موسوم بهیاطله بود در قلم آورد مضمون آنکه عاملان و محصلان شما هر سال که جهت تحصیل مال می‌آیند زحمت بسیار و مشقت بیشمار میکشند و ما نیز بسبب قلت تحف و هدایا خجل ومنفعل میشویم

بیت

آمد خیالت نیمشب جان دادم و گشتم خجل
خجلت رسد درویش را مهمان چوبیگه میرسد

اکنون داعیه آنست که وجوه مقرری چهار ساله را بخزانهٔ عامره رسانیم تا ملازمان شما را محنت سفر و متابعان ما را انفعال و خجالت نیاید هیاطله بعد از وقوف برینحال مبتهج و مسرور شده ملك فرحون بن کوفان را که از احفاد هوشنك بود جهت تحصیل آنمال ارسال نمودند و چون آنوجه بخزانه هیاطله رسید و شمشیره از ادای خراج فارغ گردید در ساعتی مسعود و زمانی محمود در طرف شمال هرات قلعه شمیران را بنا نهاد و فصیل و باروئی در نهایت استحکام بر آورد و دیوارشب آبگان که سه فرسنك طول داشت بساخت وقریب بهرفرسنگی دروازهٔ آهنین

بپرداخت و برهردوازهٔ دو نفر مرد مقرر کرد که بحراست قیام نمایند و چون مدت معهود منقضی شد عمال هیاطله بطلب مال متوجه گشتند و بعد از آنکه دیوار شایگان و حصن حصین شمشیران را بنظر در آورده مراجعت نمودند و کیفیت واقعه را بعرض هیاطله رسانیدند و بهروجه خدمتش از تحصیل خراج مایوس شده دیگر عاملی جهت تحصیل باج بنزد شمشیره نفرستاد و آن طایفه در حصار شمشیران که درین زمان بشمیران اشتهار دارد مدت مدید بفراغت تمام و آسودگی مالا کلام گذرانیدند و در زمان سلطنت منوچهر که اولاد و احفاد ایشان فراوان شده بودند پیش خرنوش که در آن اوان مامور امر او بودند رفتند و عرض کردند که مردم ما بسیار شده‌اند و دیگر درین حصار امکان تمکن نیست امیدواری بجناب شهریاری آنکه مکتوبی بشاهنشاهی نوشته استجازه فرمایند تا شهری وسیع و قلعه منیع درین دیار بنا کنیم ملك خرنوش ایجا بالملتمسهم عرضه داشتی بمنوچهر فرستاده رخصت بنای شهری طلبید و بروفق مراد جواب یافته ابواب خزاین بر گشاده مال فراوان و نعمت بی‌پایان بمعماران و استادان داده بطالعی میمون و ساعتی همایون شهر قندز را بنیاد نهاد و بارهٔ مانند کودو فصیلی باشکوه بر آوردند و چهار قصر عالی براطراف آن ساختند و دو دروازه یکی از جانب شمال و دیگری برطرف جنوب پرداختند چنانکه حصن شمیران داخل گشت و عرض دیوار را سی گز نهاده آنرا پنجاه گز ارتفاع دادند و خندقی عمیق فروبردند وقرب دوازده‌سال و نیم در آن عمارت کار کردند تا باتمام رسید و مردم بسیار درعهد بهمن‌بن اسفندیار در آن دیار قرار گرفتند و بمرور شهور و اعوام طوایف و اقوام قندز را نیز گنجایش ایشان نماند و در آن ایام شخصی ارغاغوش نام استجازه نموده والی قندز شده بود ورعایا ازو التماس نمودند تا از پادشاه وقت رخصت بعمارت شهری که وسعت آن از قندز بیشتر بود قیام نمایند و ارغانوش استجازه نموده برین نهج جواب یافت که اموال خزانه بعمارت بلدهٔ چنین وافی نیست اگر اهالی آن حوالی از خاصهٔ خود به‌بنای این شهر اشتغال مینمایند و این خبر بمسامع متوطنان قندز رسیده نزد از غاغوش آمدند و عرض کردند که

ما از مال خود به بنای این بلده مشغول می‌شویم و قریب بچهار صد استاد ماهر جمع آورده مقرر کردند که شانزده هزار مرد مدد کار باشند و جهت سعادت وقت واختیار فیروزی ساعت منجمان را حاضر ساختند و ایشان درزمانی که قمر بسعود متصل ودور از نحوست اختیار فرمودند

قطعه

سطرلاب سنجان موزون قیاس   باندیشه گشتند ساعت شناس
بوقتی که با خرمی یار بود   نظر ها بطالع سزاوار بود

واسطرلابهادردست و منتظر که‌درجه مطلوب کی برافق‌شرقی منطبق گردد وخلقی بسیار گل‌وخشت بردست مترصد ومترقب که هر گاه که‌اهل نجوم‌اشارت فرمایند ایشان گلها و خشتها از چهار طرف بیندازند درین اثنا عورتی که در آن حوالی کلبه داشت نان میپخت کودك چالا کی چندنان او را گرفته گریخت و عورت بیطاقت‌شده‌فریاد برآورد که بینداز ومردم تصور کردند که آواز منجم‌است که میگوید خشت بینداز بیکباره شانزده هزار کس پیش‌از درآمدن ساعت معهود خشتها بطالع ثورجهت‌بنیادشهر ازدست بینداختند وارغاغوش ازین صورت‌اندیشناك گشته از منجمان استفسار طالع‌وقت نمود جوابدادند که‌چون طالع وقت برج‌ثور آمدوصاحبش زهره بمریخ‌ناظر است‌مردم این‌شهر عشرت‌دوست ودلیر وجنگجوی و مردانه باشند و ابناء ایشان از وقت طفولیت تا انتهاء رجولیت بردل قوی‌زهره و بسیاری از ملوك وحکام وسرداران و گردنکشان ایام‌درین‌شهر بقتل رسند وچون برج دوم که منجمان آنرا بیت‌المال خوانند جوزاست از مثلثه‌هوایئی مال‌دردست ساکنان آنجا قرار نگیرد —

بیت

قرار در کف آزادگان نگیرد مال   نه صبردر دل‌عاشق نه‌آب‌درغربال

دیگر از دلایل نجومی چنان معلوم میشود که اهالی این خطهٔ‌شریفه غریب نواز مهمان دوست و با مروت باشند و این بقعهٔ میمون مسکن زهاد و اتقیا واولیا

ومامن اصحاب حاجات ومرجع ارباب مهمات و غربا و فقرا باشد و بسبب عذوبت ماء و لطافت هوا ووسعت فضا هر کس که برسبیل عبور بدین خطهٔ موفور آنسرور درمی آید از دل که شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدمی فرا تر نهد لاجرم مدتی در آنجا توطن نماید وهر کس که در خرابی و ویرانی این بلدهٔ طیبهٔ سعی نماید ودر تفرقه و پریشانی اهالی وساکنان او کوشد صبح دولتش بشام نکبت تبدیل یابد وعرصه راحت بزاویهٔ محنت شتابد ملك ارغاغوش از استماع این کلمات تسلی یافته فرمود تا مردم بجد تمام اهتمام نمایند پس شانزده هزار مرد هشت سال کار کردند تا دیوارها ارتفاع یافتند وچهارسال از آن دست باز داشتند تا عمارت نشست خود تمام کرد بعد از آن هشت سال دیگر ببقیهٔ آن پرداختند تا باتمام رسید وعرصه شهر هزار جریب بودو بلندی دیوار باره اش چهل وپنج گز وعرض دیوار ده گزواین عمارت در عهد عیسی باختتام انجامید وچون پادشاه دین ترسا داشت فرمودتادر هر برج یك صلیب ترتیب دادند و دودیوار دیگر که یکی از آن محیط بود بردیگری برافراشتند وفرجهٔ میان هردودیوار ده گز گذاشتند و خندقی بغایت عمیق بردندو شهری باتمام رسانیدند که دیدهٔ گردون شبیه و نظیر آن ندیده و گوش زمانه قرین وعدیل آن نشنیده وچنان مرتفع و زیبا بچشم بینا درمی آمد که گوئیا شاعردربارهٔ آن گفته است :

بیت

چشم فلك ندیدو نه گوش جهان شنید　　　زین خوبتر مکان وپسندیده تر مقر

وجه دیگر درذکر بنای هرات آنکه بعضی از سالکان مسالك اخبار تقریر کرده‌اند که موضع شهر هرات قهندز در ابتدا گذر آبی بود و ممر آینده و رونده و در اطراف وجوانب آن سباع ووحوش قرارو آرام داشتند و کاروانی که ازدرهٔ دو برادران آمدی منزل بنخجیرستان کردی که هیچ جا در نواحی هرات آبادانی نبود مگر قصبهٔ اوبه و جمعی که در آنجا متوطن بودند بایکدیگر نزاع کردند و

طایفهٔ مغلوب از اوبه بیرون آمده در کواشان منزل گرفتند چنانچه گذشت بعد از چند سال از آن مکان بدره دوبراد ان رفتند و هر کاروانی که پدید آمدی ایشان استقبال مینمودند و اطعمه و اقمشه بدیشان میفروختند و آنها میخریدند و چون ذریه ایشان بسیار شد پیش همای دختر بهمن‌بن اسفندیار که آنرا شمیران نیز گفتندی کس فرستاده رخصت طلبیدند که حصاری بنا کنند او اجازت داد مشروط بر آنکه چون حصار تمام شود موسوم بوی باشد پس حصار شمیران را ساختند و دوازده سال در عمارت آن گذرانیدند و بعد از آن بچند سال داراء بن دارا شهر هرات را بنیاد نهاد و هنوز بارهٔ آن باتمام نرسیده بود که دارا در معرکه اسکندر کشته شد و اسکندر بعمارت بروج هرات پرداخت و چون نوبت سلطنت باشك‌بن دارا که از ملوك طوایف بود رسید بروجی را که اسکندر ساخته بود بپوشانید و بر بالای هر برجی برج دیگر ترتیب داد تا آثار عمارت اسکندر مندرس گشت ودروازها نیز تعمیر کرد **وجه دیگر** آنکه بعد از طوفان نوح‌نبی اول بقعهٔ که در خراسان ساخته و پرداخته‌اند قلعه شمیرانست و دختر ضحاك هرات نام اول قصبه اوبه را بنا نهاد آنگاه در عمارت هرات شروع نمود وجوغن نام از اولاد فرودین سیاوش ولایت بادغیس را معمور گردانید و آن قلعه‌ایست دلگشا مشتمل بر مزارع و مراتع بسیار و محتوی برجداول وانهار بیشمار .

قطعه

درجهان هیچکس ندیده چنان ‌‌ ‌ منزل دلفروز جان افزای

عرصهٔ خرمش جهان افروز ‌ ‌ ساحت فرخش جهان آرای

وجه دیگر آنکه چون اسکندر رومی بر دارا استیلا یافته او را از میان برداشت ودر حین طواف چون بنواحی هرات رسید در آن‌زمان‌غیر از قهندز در آن حوالی عمارت وآبادانی ندیدواهالی آنجا نیز ازجور و تغلب ترکان فغان بآسمان میرسانیدند وبغایت پریشان‌حال ومشوش خاطرزندگانی میکردندبنا براین‌اسکندر

خواست که شهری سازد که ساکنان آنجا از تعرض اعدا ایمن و مطمئن خاطر زندگانی توانند کرد پس به‌بنای هرات میل فرمود و چون اهل قهندز از اندیشهٔ اسکندر خبر یافتند بدرگاه او شتافتند معروض داشتند که‌ما به‌بنای این‌شهرراضی نیستیم و ترا دراین‌باب امدادی نخواهیم کرد راقم حروف گوید که برین روایت اعتراضی میرود چه‌اسکندر بنابر رفاهیت‌اهل قهندزاین اندیشه کرده‌بود وسر کشی و عناد ایشان بابن سبب بعید وبدیع مینماید القصه اسکندر از سخنان اهل قهندز ملول‌شده و توقف او دردیار خراسان امتداد یافت تاآنکه‌مادر اسکندر نامهٔفرستاده او را بروم طلبید اسکندر در جواب نوشت که مخواهم که در دیار خراسان شهری بنا کنم‌و ارباب این نواحی فرمان من نمی‌برند و بعمارت آن‌شهر یعنی‌هرات‌راضی نمیشوند و امداد نمی‌نمایند و اگر این مردم را بزجر و قهر کار فرمایم نام نیك من بزشتی در عالم منتشر گردد و توقف مرا جهت آنست که آنچه درحیزقوتست بفعل آید مادر اسکندر گفت از خاك آن ناحیه پیش من فرست تا براحوال مردم آنجا استدلال کنم اسکندر انبان خاکی پیش مادر فرستاد مادر اسکندر آن خاك را دیده بعضی از اجزایش را درشت و برخی‌را نرم یافت و آنخاك‌را فرمود تا تنك کردند و بساطی بربالای آن انداختند و اعیان روم را طلب داشتند و بر بالای آن نشاند وحدیث میل‌و رغبت اسکندر را به‌بنای شهر هرات در میان آورد فرقهٔ گفتند بنای‌شهر در آن سرزمین خشت خام را در آب انداختن است و گروهی این صورت را پسندیده داشتند مادر اسکندر گفت امروز بروید و فردا بازآئید تا آنچه خاطرها برآن قرار یابد بتقدیم رسانیده آید روز دیگر چون اکابر روم بمجلس مادر اسکندر رفتند ایشان را بر همان بساط نشاند اما خاك رااز زیر آن برداشته بودند و باایشان از سخنان روز گذشته باز راند مجموع متفق گفتند که رای پادشاه مقرون بصوابست و بنای شهری چنین موجب نام‌نیك است پس مادر باسکندر نامه نوشت مضمون آنکه از آنخاك استدلال کردم که اهالی آنجا منقلب‌الرای‌ومقلوب

المزاج باشند باید که درهیچ امر با ایشان مشورت نکنند و از آنجماعت اعتباری نگیرد چون نامه باسکندر رسید خوشوقت گشت و از سرجد و اجتهاد بعمارت‌شهر هرات مشغول شد آورده‌اند که روزی استادان‌و معماران‌بتعمیر دروازهٔ خوش‌اشتغال داشتندواسکندردر آن‌روزبآنجا تشریف حضور ارزانی‌فرموده بودناگاه از جانب روم قاصدی آمد و مکتوبی از مادر اسکندر رسانید اسکندر گفت مادر نامه خشکی فرستاده است وآن‌دروازه باین‌لفظ اشتهار یافت و بکثرت استعمال بدروازهٔ خوش قرار گرفت **وجه دیگر** آنکه بارهٔ هرات سه کس ساخته سیاوش‌بن کیکاوس‌دیوار اندرون را دارااین دارا پرداخته **وجه دیگر** آنکه سیفی‌هروی در تاریخ آورده که از مولانا ناصرالدین شنیدم که گفت در تاریخ خراسان چنین یافتم که پیغمبری از پیغمبران مرسل بتعلیم جبرئیل شهر هرات را بنا کرده **وجه دیگر** از این رباعی مستفاد میشود :

شعر

لهراسب نهاده است شهری بنیاد | کشتاسب درآن بنای دیگر بنهاد
بهمن پس ازآن عمارتی ازنو کرد | اسکندر رومیش همه داد بباد

وجه دیگر آنکه ابوالحسن صفوانی بوسایط از رسول روایت کرده که آنحضرت فرموده که حق‌سبحانه و تعالی را درخراسان شهریست که آنرا هرات خوانند و خضر والیاس وذوالقرنین آنشهر را بنا کرده‌اند و از حق‌تعالی در آن‌شهر برکت خواسته‌اند از شیخ‌ابوالمظفر قائینی رحمه‌الله روایت کرده‌اند که گفت روزی بربارهٔ هرات نشسته بودم ودر حوالی گذشته ازروی اعتبار تاملی میکردم ناگاه خضر را خدمتش مرا گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار و طول مدت این بارهٔ رفیعمقدار آنجناب گفت من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود دیدم و باز دیدم که خشك شده و خار بسیار رسته بعد از آن مشاهد من گشت که ضیاعی شده وباز چنین شهری معمور گشته که می‌بینی و هم از حضرت‌خضر منقولست که موضع شهر هرات دریای ذخار بودوزمینی که حالا چارسوق هراتست

هرسال چندین آفریده در آنجا غریق بحر ممات میگردید و هر سفینه که در آنجا میرسیدی غرق میشدی هرزمینی را بود خاصیتی بررای عالم آرای سالکان مسالك توفیق پوشیده نماند که بلدهٔ هرات حرسهاالله تعالی عن الحادثات از سوابق ایام و مؤالف شهور و عوام همواره مجمع مشایخ عظام ومرتع اکابر اسلام ومسکن علماء اعلام و مامن سادات گرام نزهتگاه طوایف امم و غیرت بلاد و بقاع اقالیم عالم بود وهست و کلمه **ادخلوها بسلام آمنین** دربارهٔ او آیتی و کریمهٔ **وجنت عرضها كعرض السموات** از فسحت ساحت و نزهت فضاء باساحتش کنایتی آب زلالش از غایت عذوبت عبرت فضای چشمهٔ حیوان و هوای روح افزایش روح بخش روان و جنان.

شعر

بحر مسجور است آبش یا زلال سلسبیل
عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان
آب و باد اوست چون باد مسیح آب خضر
باد جان بخشش چو جان و آب دلجویش روان

وازرفعت شرفات بروج فلك عروجش قلعهٔ مینافام سپهر خجل شده و از عمارات علیه و لطافت ابنیه رفیعش خورنق وسدیر عرضهٔ انفعال و تشویر گشته.

شعر

قبه افلاك پیش طارمش نا مرتفع
روضهٔ فردوس پیش ساحتش نادلپذیر
آسمانرا از فرود سقف مرفوعش مدام
اختر انرا بر حریم صحن میمونش مسیر
پر عجایب چو نسپهر و پر بدایع چو نبهشت
بلکه آمد این و آن با نسبت قدرش قصیر
زان هوای معتدل دارد که آمد جاودان
چو نبهشت ایمن زسرمای دی و گرمای تیر
واضع تقدیر اساسش رانگر ترتیب داد
وزنه وضعی اینچنین هر گز که آرد در ضمیر

بجمعیتی معروف که گوش هوش سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنید و بجامعیتی موصوف که دیدهٔ گردون پیر با آنکه قرنها گرد جهان گردیده هر گز این مقدار جمعیت درهیچ خطه ندیده.

شعر

ساکن او جمله بزرگان ملك / گوشه بگوشه همه ارکان ملك
تختگـه تـاج وران بلند / گشته زاقبال شهان بهره مند
حسن چه ذات ارم اندر صفات / حرسهـا الله عن الحـادثـات

از همه حوالی آن آثار بغی و بدعت دور و از جمیع نواحی آن آیات شرك وشبهت مهجور .

بیت

مردم او جمله فرشته سرشت / خوشدل و خوشخوی چه اهل بهشت

و شهر بندی که حالا معمور است در طرف جنوبی شمیران وقهندز افتاده و آنها داخل درون شهر بندی که ملك معزالدین حسین کثرت احداث فرموده بود وداخل اند وآن درغایت وسعت است چنانچه قطر آن از سر پل جوی انجیل تادربند شیخ خرم از نواحی ملاسیان برسر پل خیه دور آنست که نزدیك بیك فرسخ است و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان افاض الله علیه شابیب الغفران بعد ازفتح بلده هرات آنرا منهدم گردانید چه ازغایت معنت ضبط و محافظت آن در نهایت عسرت بود اکنون شهر بند هرات مشتمل بردوفصیل است و ما بین هر دو ده گز فرجه است وصدوچهل ونه برج دارد ودور شهر بند هفت هزار وسیصد قدم است و قطر این بلده از دوازده ملك تا فیروز آباد و از درب خوش تاعراق هزار و نهصد در هزار و نهصد قدم اتفاق افتاده خندق آن قریب به بیست ذرع عرض دارد اما چون مدتیست که آنرا حفر نکرده اند چندان عمقی ندارد و مسجد جامعی که فضایل وبرکات آن از حد حصر افزونست و از حیز احتمال بیرون در میان درب قبچاق وخوش واقع شده وقلعه اختیارالدین که شمهٔ از متانت وحصانت آن بکرات درین اوراق مذکور گشته داخل درون شهر است و چون در داخل این بلدهٔ طیبه بغیر از جویچه آب روان نیست باغ وبساطین قلیلی است اما در بیرون از نواحی گازرگاه تا کوه مختار و

چشمهٔ ماهیان بلکه از قریهٔ ماشتان تا قصبه ساق سلماق که قرب شش فرسخ است تمام دشت و کوه و باغ و بستان وحظیره گلستان گشته .

بیت

صفای بهجت روی زمین سقاءالله | ببرده آب لطافت ریاض اعلا را
میان عرصه این روضه میتوان گفتن | نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

وازدره دو برادران تا پل مالان که قریب دو فرسنگست بقاع دلپذیر و منازل دار باغ بی نظیر متصل بیکدیگر تاسیس وترصیص ملکه ازدره مذکوره تا کوه اسکجه که چهار فرسخ مسافت دارد و ازاوبه ماکو سویه که سی فرسخ است باغات و عمارات و قری و بلوکات این بلدهٔ فردوس مانند فرخنده صفات است که بیکدیگر اتصال دارد

قطعه

همه در خرمی بسان بهار | گشته دردیده‌ها بهار نگار
از سپهرش برفعت آمد ننك | و ز بهشتش بنزهت آمد عار

و بعضی ازقری وقصبات این خطه فردوس آئین و ولایتها و شهرها دم برابری ولاف همسری میزنند از آنجمله دارالعبادت زیارتگاه است که همیشه مجمع اولیاء الله و مشاهد اصحاب علم و انتباه بوده آبش صاف تر از تسنیم بهشت و نسیمش لطیفتر از هوای اردی بهشت

قطعه

از خرمی چو طبع حریفان همنفس | و زنیکوئی چو روی ظریفان دلربای
هستند متفق همه عالم که هیچکس | ز ینگونه جایگاه ندیده بهیچ جای

و توابع این بلده [illegible] ملوك تقسیم یافته **اول** توران و تونیان **دوم** قوروان وپاشتان **سیوم** کیراق چهارم سقر **پنجم** خیابان **ششم** کداره **هفتم** زنجیل **هشتم** النجان **نهم** اردوان و تیزان و از موضع میمون که بلطافت آب و هوای آن در ربع مسکون موضعی نیست خیابان هرات است و بی شایبه تکلف و غایله تصلف مضمون کذمهٔ روضهٔ من ریاض الجنة در شان آن آیتی است **وفحوای مقوله(ع)**

روضهٔ‌ماءنهرهاسلسال:ر اوصاف بساتینش روایتی

شعر

از غایت نزه و خوبی و دلکشی | پنداشتم که جنت عدلست در خوشی
دربر گرفته شاخ شجرهای اوحلل | بر سر کشیده خاك چمنهای اووشی
بر سقفهاء گنبد خضرا زعکس او | گلهای گونه گونه ز حمر او آتشی

ومزارات اکابر ومشایخ‌وعلماءوصلحادر آن‌موضع متبرك بسیار است و حظایر وبقاع درتیمن‌ویسار آن بیشماروددرزمان‌جاهلیت‌نیز این مقام‌میمون‌ومکان‌همایون‌قبله‌دعوات و کعبه‌حاجات‌خاص وعام بوده‌واکابر و اصاغر و مقیم ومسافر بدین منزل شریف تیمن و تبرك میجسته اند چنانکه حالا عید گاه و مصلی خلایق است و در زمان سابق آنرا کوی خدایگان میگفته اند و پادشاه را بلغت فرس خدایگان نامند و از جمله معظم مزارات که در آن موضع با برکات واقعست مزار فیض الانوار کامل مدقق و فاضل محقق امام الجن والانس الواصل الی ریاض القدس امام فخرالملة و الدین عمر رازی است تغمدالله بغفرانه که در علوم معقول و منقول کوی تقدم در مضاء فضیلت از جمیع متاخرین ربوده و از بدایت تدوین علم کلام غایت میل آنجناب متکلمی مانند او درین کهنه‌دیر در زمرهٔ ما صدق مفهوم‌موجب المغر نیامده و چون قلم غالیه رقم بذکر امام امم و مقتدای طوایف عالم رسید حکایتی‌نسبت‌بآنجناب‌بر خاطرعاطر گذشت‌وثبت‌افتاد آورده‌اند که‌درایام‌حکومت محمد بن علی اسمعیلی والی قلاع رود بار و قهستان و دیگر دیار که عمل وعقیده او و متابعانش مخالف اعتقاد و روش اهل اسلام بود امام فخرالدین رحمت‌الله در ولایت ری توطن داشت و بدرس وافاده اشتغال مینمود و اهل حسد فی جیدها حبل من مسد که با امام معادات می‌ورزیدند گفتند که امام از داعیان اسمعیلیه وملاحده است خدمتش از استماع این حدیث ملول و متاثر و غمناك و مشوش خاطر گشت

و جهت دفع این تهمت ورفع این مظنه بر بالای منبر رفته زبان بلعنت این طبقه و مذهب این طائفه بگشادو چون اینخبر بسمع محمدبن علی رسید غباری از آن ممر بر حاشیهٔ ضمیراو بنشست وبنابر تفسیر وامام در صنوف علوم وانواع خصائل بقصد واستیصال و اعدام و اهلاك او از خاطر خود رخصت نیافت اما خواست که آنجنابرا تادیبی فرماید تا دیگر زبان بطعن و لعن اسمعیلیه نگشاید لاجرم فدائیرا باین مهم نامزد کرد و فدائی از قلعه الموت بولایت ری آمده در زمرهٔ شاگردان امام انتظام یافت و بجد وجهدتمام آغاز تلمذ نموده منتهز فرصت میبود تافرمودهٔ حاکم خودبتقدیم رساند و هیچگونه مجال نمی‌یافت تا بعد از انقضاء مدت هفت ماه روزی خادم امام را دید که از خانقاه بیرون می‌رفت ازاو پرسید که پیش مخدومی مولوی کیست خادم جواب داد که مجلس خالیست و کسی نیست فدائی با او گفت که تو کجا میروی خادم گفت ببازار تا ازبرای امام طعام آرم فدائی گفت دو سه مسئله مشکل دارم و میخواهم بر آن جناب عرض کنم التماس آنکه در آوردن طعام تعجیل ننمائی خادم قبول کرد و فدائی بخانه امام در آمد و در را استوار ببست و امام بر پشت افکند و با خنجر کشیده بر سینه او بتمکن تمام بنشست امام هراسان شدو الحق جای آن داشت و از فدائی پرسید که ای مرد چه خواهی کرد فدائی گفت میخواهم که باین خنجر از ناف تا سینه تو بر درم امام فرمود کــه بچــه سبب فدائی گفت تو مولانا را لعنت کرده و انواع نا سزا گفته و اسمعیلیه پادشاه خود را مولانا گویند امام فرمود که توبه کردم که دیگر این قول از من در وجود نیاید و در این باب سو گند خورد فدائی گفت تو سو گند را تاویل خواهی کرد امام سو گند آن تاویل بر زبان آورد فدائی از سینه امام بر خاست وبرزمین نشست و گفت بکشتن تو مامور نبودم والا تقصیری جایز نمیداشتم اکنون بدانکه مولانا دعا وسلام ارسال داشته میگوید که ما از کلمات پریشان جهال و عوام که کریمه **اولئك كالانعام بلهم اضل** در شان ایشان وارد است باك نداریم سخنان امثال شما

مردم فاضل دانا برلوح ضمایر خاص وعام کاالنقش فی‌الحجر ارتسام دارد ملتمس آنکه از طعن ما زبان کوتاه داری و دیگر خاطر ما را از خود نیازاری اگر میل خواطر اشرف‌بدان‌مقرون گردد بجانب قلعه‌آی واین بقعه رابوجود شریف بیارای امام فرمود که رفتن به طرف قلعه میسر نمیشود و خرد آنرا درین اوقات ازجمله محالات میشمارد و فدائی‌چون دانست که امام روزگار قطب‌وار برجای خود قرار دارد مبلغ سیصد و شصت دینار زر سرخ از میان بگشاد و پیش امام نهاد و گفت این ادرار یکساله شماست وچون سال‌منقضی گرددموازی‌این‌مبلغ ازرئیس‌قیصران بستانند و این علوفه رادربارهٔ خویش مؤبد و مخلد شناسند و دوبردیمانی دروثاق منست که مولانا برسم تحفه فرستاده چون بیرون روم آنرانیز تصرف‌نمایند و بعد از ادای این حکایت زمین خدمت ببوسید و بیرون رفت امامرا عادت آن بود که بوقت درس چون بمسئله خلافی رسیدی فرمودی که **خلافاً للملاحده لعنهم‌الله وخذلهم‌الله** و بعد از این‌واقعه گفتی **خلافاً لا اسمعیلیه** پس از چندگـاه یکی از شاگردان از آنجناب پرسید که‌شما لعنت بر اسمعیلیه میکردید و مدتی‌شد که از آن زبان کشیده آمد سبب‌چیست امام فرمود که ایشانرا لعنت نمی‌توان کرد زیرا که برهان قاطع دارند گویند که امامرا ثروتی تمام و تمولی مالا کلام از نقود اسمعیلیه روی‌نمود والله‌اعلم‌بحقایق‌الامور .

این کلمه چند است که بر زبان قلم جریان می یابد

ودر اختتام‌کتاب موشح و مزین ببعضی خصایص مناقب امیر روشن ضمیرامیر علیشیر

درین ایام فرخنده انجام که خامه خجسته ارقام بذکر بعضی از بلاد و دیار قیام مینمود روزی نگارندهٔ این سطور احرام ملازمت آستان دولت آشیان مقرب الحضرت السلطـانی که قبله اقبـال و کعبه امانی و امانت است بسته‌متوجه گشت و چون بسعادت بساطبوس فایز گردید و جزوی که مبنی بود از کیفیت

اوضاع شهر ختای و بلدهٔ بیجانگر بنظر کیمیا اثر آن عالی گهر رسانید بر زبان بلاغت شعار آن ملجاء صغار و کبار جریان یافت که غالباً دارالسلطنه هرات را بعد از دیگر ولایات ذکر کرده و آنرا برمجموع تفضیل و ترجیح خواهی نمود و چون این اندیشه درخاطر فاطر رسوخ یافته بود و به مطابق واقع در ضمیر منیر آنحضرت عکس پذیر گشته تصدیق نمودم باز سؤال فرمودند که بکدام شرف و فضیلت این بلده را بر دیگر بلاد و امصار مرجح خواهی داشت این فقیر در برابر هریك از مفاخر هرات که بیان کرد منعی موجه فرمود که چنانچه مجال دم زدن نماند و ساکت و ملزم سر در پیش افگندم و بعد از آن بر کمال صفای طبیعت و نهایت لطافت قریحت حضرت مملکت پناهی آفرین گفتم و چون بو ثاق آمدم چند روز سر بمراقبه فرو برده می اندیشیدم که آیا این بلده جنت صفت را بکدام شرف و منقبت بر دیگر بلدان و امصار مفضل و مرجح توان داشت که صغیر و کبیر و مخالف و موافق در آن معنی متفق باشند و ارباب جدل و مناظره بر آن اعتراض نفرمایند ناگاه هاتف غیبی در گوش این ندا در داد که تفضل و توفق که این شهر شهره را حاصلست و مجموع اهل عالم و کافهٔ اولاد آدم از عرب و عجم آنرا مسلم میدارند و هیچکس را مجال مداخلت و منازعت در آن نیست اینست که منشأ و مولد و محل توطن و اقامت مستقر عز و کرامت عالیمکانی است که معمار رای عالم آرایش بسیط زمین را غیرت فزای سپهر برین ورشك نگارخانه چین ساخته و همواره ضمیر منیرش بتقویم قوایم دین مبین و قواعد ملت خاتم النبیین پرداخته میامن ذهن دراکش امور دین و دولت را منتظم و محاسن طبع نقادش مهام ملك و ملت را متسم اعتدال خلق روح پرور روح گسترش نسیم بها دیرا فوات طبیعی و حیات بخشیده و حسن تقریر دلپذیرش ابواب آمال و امانی و درهای اقبال و کامرانی بر روی دلها گشوده .

شعر

نسیم جنت اگر بگذرد سوی بستان — بجای میوه همه جان بر آورند اشجار
و گر ز نکهت لطف تو شمهٔ یابد — ملك شود بخوشی همچو کلبهٔ عطار

عدل شاملش مساحج بنی آدمرا متقبل

شعر

مشتری عقل دور بین ترا / از بد و نیك پیشوا داند
ماه عالم نورد در شب تار / رای تـو مشرق ر جا داند
برفعت قدر و نباهت شان / برفعت قدر و پناهت شان

و کثرت اسباب کامرانی و وفورموجبات دولت وحشمت‌افسر مثال بسر آمده وصیت نصفت و آوازهٔ عدالت و ذکر اخلاق و اوصاف پسندیده اش مانند نسیم صبا باطراف و اکناف رسیده .

بیت

گذشته خاك جنانش بقدر از افلاك / فتاده نام بزرگش بعدل در افواه

آستان فرخنده نشانش (ع) مرجع صدر نشینان جامع جاه و جلال و درگاه مکرمت پناهش ملجاء و ملاذ خرده بینان غوامض فضل و کمال زبان أقاصی و ادانی بثنا و دعای اوجاری واز اطراف و اکناف عالم اصحاب دانش و بینش بسوی سده سنیه اوساری

بیت

ورد زبان زنده دلانست نام تو / یکدم نمیرود که مکرر نمیشود

یعنی امیر کبیر موید مقرر فیروز روز فریدون‌فرمجمع فضایل عملی‌وعلمی مکمل فواضل‌انسی و ملکی مهر سپهر حشمت و کامکاری ماه آسمان جلالت و بزرگواری‌ثاقب‌رای‌صایب‌تدبیر صوفی‌ضمیرواقف‌مواقف‌العلوم‌بالفکرةالکافه‌مفتاح ابواب‌الهدایه بالطبیعةالوافیه حاوی دقایق معانی مقرب حضرت سلطانی(ع) آنکه در فقر غنی گشته ودربذل‌دلیر نظام‌الدوله والدنیا والدین امیرعلیشیر خلدالله ظلال معالیه و فرمان الخلود مآثر ایامه ولیالیه پاکیزه طینتی که بتوفیق تهذیب‌اخلاق لطیب اعراق و تزکیه نفس نفیس و بهصیغه طبع لطیف فایز شده و ار فنون علوم عقلی و نقلی و صنوف فضایل و کمالات علمی و عملی بیضای تناسخ و حظی وافر محیطی آمده گر تشنه تفیست او علی استدر تناسخ درست بوعلی است

عقلیش ازقیاس عقل فزون نقلیش ازمقام نقل بیرون صافی طویتی که صحایف منشورات فصاحت دثارش **کانهن الیاقوت والمرجان** زیورشاخ **حور مقصوراة فی الخیام** می پرسد و لطایف منظومات بلاغت شعارش زیب وزینت گوش و گردن **ولدان مخلدون اذا رئیتهم حسبتهم** میشاید .

بیت

خامهٔ او چون گهر افشان شود　　نظم سخن لؤلؤ مرجان شود

در کشف حقایق اوراق صحف سماوی تقریراووافی ودر تبیین دقایق احادیث معجزه آثار مصطفوی تـ ریراو کافی .

شعر

از فعل خود دقایق تبیان مبین است
وز قول تو حقایق قرآن مفسر است
از صفای طبع سلیمش ساحت کیوان خجل
و از روی ذهن مستقیمش، آب حیوان منفعل
ای نظیر تو در سرای وجود　　ننهـاده قـدم زکتم عـدم

و بی شایبه تکلف و لاف منشیانه و غایله تصلف و گزاف مترسلانه آنحضرت متصف است بفضایل نفسانی ومتجلی بتجلیات سبحانی و متخلق باخلاق الهی موصوف به اوصاف رضیه نامتناهی و مرتکب اعمال حسنه و مجتنب از اعمال دنیه وآنمقدار بقاع و عمارات فلك ارتفاع که معمار عالی همت عالی نهمتش در اطراف جهان خصوصا ممالك خراسان ازمدارس و خوانق و مساجد و دارالشفا و اربطه و غیرها ساخته وپرداخته که هرگز هیچ پادشاه ذوشوکت صاحب حشمت بعمارت عشر آن موفق نگشت .

قطعه

ساخت عمارات بسی در جهان　　پی نبرد و هم بتعداد آن
تنك شد از وسعت آنها زمین　　رفعتشان غیرت چرخ برین

و از جمله ابنیهٔ رفیعه و عمارات منیعه این صاحب مکنت مسجد جامعیست که در کنار جوی انجیل محازی منزل همایونش باتمام رسیده و الحق آن بقعه شریفه بوضع غریب وطرح بدیع ساخته شده طاق سپهر آسای مقصوره‌اش در معمورهٔ جهان جفت ندارد و الوان فلك فرسایش در مطمورهٔ خاك طاق افتاده هوای فضای روح افزایش لطیفتر ازنسیم جنان وچهار صفهٔ اطرافش از غایت تکلف و تزئین غیرت هشت بهشت رضوان از زمرمهٔ قرائت حفاظ فصاحت صفاتش معتکفان عالم بالا مبتهج و مسرورو ازغلغلهٔ تسبیح و اذان مؤذنانش مسبحان ملاء اعلی پرفرح وحضور

شعر

مسجد او جامع فیض اله — زمزمهٔ خطبه او تا بماه
برسر نه تخت گرفته شهی — منبرش از خطبهٔ بیت‌الهی
غلغل تسبیح بگنبد درون — رفته ز نه گنبد والا برون
طاق بلندش بفلك گشته جفت — حایل او گشته فلك در نهفت
قبه او بر شده بالای چرخ — فرش نهمش اطلس والای چرخ

ودر و دیوار این بقعهٔ بزرگوار بهر گونه نقوش بدیع که اگر مانی نقاش زنده بودی از کمال لطافت وغرابت آن انگشت تعجب بدندان گرفتی مزین است بانواع اختراعات عجب ومستبدعات غریب و اصناف صنایع وبدایع وطرفه کاری

قطعه

پر از نقش و نگار از فرش تاسقف — مهندس را برو فکر نظر وقف
دمیده زاب کلك نیك بختان — ز نخلستان دیوارش درختان

بنا بر آنکه حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفاء واشف صدور قوم مؤمنین قانون کلیات شفاء مرضی بستر حرمانرا بحذاقت طبیعت لبیب مرحمت آنحضرت تفویض نموده و اصحاب حصول اعراض معلولان مختلفة‌المزاج را بانفاس عیسوی‌التباس عاطفتش حواله فرموده و بر جنب این بقعه مبارك که دارالشفای در کمال تکلف و تزئین ساخته وپرداخته نسیم عنبر بیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاك مشك

آمیزش چون هوای اردی بهشت روح گستر خشت زرنگار دیوارش سرخ بر آید و طارم فیروزه سپهر از افعال لاجورد ونقوش جدارش بکبودی گراید

قطعه

فرخنده بقعه و مبارك عمارتی — در نیکوئی بدیع بپا کیزگی سمر
باسقف اوسپهر بلندأست بی‌محل — باصحن او بهشت برینست بی‌خطر

و اطباء مسیحا دم و حکماء خضر مقدم از صبح تا شام درین خجسته مقام بمعالجه مرضی وغربا قیام و اقدام می‌نمایند و بدرس و افاده وطلب این علم شریف و فن لطیف که قرین علوم ادیانست کما **قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان** مشغول فرمایند ویکی دیگر ازعمارات علیه این صاحب توفیق مدرسه اخلاصیه است در مقابل دارالشفا که اسمش مطابق مسمی است باتمام رسیده ظاهر آن بنای دلگشا چون باطن نورانی عالمان علوم ربان روشن است و از عذوبت آب سلسبیل مآب نهر انجیل که در جوار آن جاریست مضمون **جنات عدن تجری من تحتها الانهار مبین**

بیت

میکند هردم ندا در وصف اوروح الامین — هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

مهندس اندیشه از کشیدن تمثال اوعاجز است وزبان نکته‌دان فکرت پیشه از تعریف تکلفاتش قاصر

قطعه

حور اگر دیده بدین روضه کندروزی باز — کند از شرم در روضهٔ فردوس فراز
بوستانیست که طاوس ملایك هر دم — از سر سد ره نماید بهوایش پرواز

مدرسه شریفه علمای اعلام و فضلای واجب الاحترام بافادهٔ علوم دینی و نشر معارف یقینی اشتغال میفرمایندو طلاب آنجافارغ البال و آسوده‌حال بمطالعه و استفاده قیام مینمایند ودر محازی این بنای میمون و منزل همایون خانقاه اخلاصیه که پناه فضلای معارف دستگاه است ساخته وپرداخته شده و آن بنائی است بانواع زیب وزینت آراسته و از شوایب عیب و منقصت پیراسته

قطعه

اوجشن فلکی است کز بلندی　　معمار عیان آسمان است
در حافظ او خیال نقشش　　بشگفته هزار بوستان است

ودر آنجا نیز اهل زهد و تقوی وارباب درس و فتوی بتحقیق مسایل دینیه و افادهٔ علوم یقینیه اشتغال دارند و فی‌الواقع از اطراف عالم طلاب علم و فضیلت روی بدین بقاع سپهر ارتفاع وچندین هزار فرقه از ولایات دور بدین خانقاه و مدرسه که بمیامن اهتمام آن عالیمقام همه اسباب معیشت درآنها آماده و مهیاست بمطالب و مآرب خود فایض گشته‌اند و دعاگوی وثنا خوان بمنازل خود مراجعت نموده و درین خانقاه معارف پناه پیوسته‌خوانسالاران‌بزم نوالش بساط‌انعام گسترده وهمواره خادمان با افضالش صلای ضیافت درداده

بیت

در ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست
درگشاده استو صلا درداده‌خوان‌انداخته

وهریك ازین عمارات عالیه مشتمل بر بساتین‌جنت‌ائین و روضات پراشجار وریاحین ازطراوت لالها بسان شقایق حدایق فردوسی‌را داغ‌بر دل‌و ازلطافت گلهای احمر ایشان ریاحین بساتین جنان غرق‌عرق ومنفعل

قطعه

از غایت تنزه خوبی و دلکشی　　پنداشتم که جنت عدن‌است درخوشی
بر سقفهای گنبد اخضر ز عکس او　　گلهای گونه گونه ز حمرا و آتشی

و همچنین معمار همت این بلند مقدار در سایر ولایات خراسان بقاع خیر ساخته و ابنیه رفیعه‌پرداخته وپلهاورباطها وحوضها که بیمن اعتنا وحسن اهتمامش در قفاری وصحاری باتمام رسیده از حیز تعداد بیرون است و چون از موقف اعلی مرخص نبود که بتفصیل بعضی ازآنها پردازد وبرهمین مقدار اقتصار رفت اکنون وقت آنست که جواد خوشخرام قلم طی بساط نماید وبدعای دوام‌دولت روز افزون این امیر صافی‌ضمیر ✿ که‌شد نتایج فکرش موافق تقدیر ✿ گرآید حضرت الهی

بکمال کرم نامتناهی فایض البرکات مقرب حضرت پادشاهی از وصمت تباهی در ضمان امان داراد و بمیامن اعتنا و اهتمامش روی زمین را مانندروضهٔ رضوان معمور و آبادان گرد اناد

قطعه

همیشه بادترا عمردرحصول مراد — بعزو ناز چودوران چرخ نا معدود
تراست حارس وحافظ عنایت ازلی — تراست حامی وناصر پناه رب و دود

بر رای انور وضمیر ثنا گستر الوالابصارروشن باشد که بمیامن دولت پادشاهی و التفات خاطرخطیر حضرت مملکت پناهی در اندك زمانی این کلمات پریشان را از کتب معتبره جمع آوردم ودرآنچه مقدور و میسور این مفلس بی بضاعت بود تقصیری نکردم و اخبار ماثوره بعبارت بی تکلف که دربادی الرای دست داددرسلك بیان کشیدم و از ایرادو الفاظ غیر مانوسةالاستماع دامن در چیدم مامول آنکه بعز قبول صاحبدلان اقتران یابد **یا الهی** سراچه دل این ضعیف بیچاره را پیوستهٔ بنور توحید وشمع معرفت منوردارو لطف ومرحمت بیکران خویش ازین بنده گناهکار دریغ مدار ودر زمان ارتحال ازین دار پر ملال بحکم کمابعشون تموتون دوستی مقربان درگاه خودرا از خاطر محومگردان و در اوان بعث و نشور بمقتضی کما تموتون تحشرون اورا باصدیقین وارباب یقین محشور گردان پادشاها پروردگارا بارها گفته‌ام وباردیگر میگویم :

درآنساعت که‌ما مانیم و هوئی — زبخشایش فرو مگذار موئی

الحمدلله والمنة تمام شد جلدهفتم کتاب روضة‌الصفا و ملحقات آن

بهمت مدیران کتابفروشیهای مرکزی ـ خیام ـ پیروز

مهرماه ۱۳۳۹ هجری شمسی وربیع الثانی ۱۳۸۰ قمری

فهرست جلد هفتم روضة الصفا

فهرست ملحقات جلد هفتم

غلطنامه

ازقارئین محترم تقاضا میشود قبل ازقرائت اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢	١	بیاید	بیافرید
٧	٩	زاری	وزرای
٩	١٧	غفورم	غفور
١٣	٣	الامرا	الامر
١٣	٥	آفتاب	انتساب
١٨	١٥	طمی	سعی
١٩	٤	نهاد	نهال
٢٢	٩	وقات	اوقات
٢٢و٣٤	٢٥و٧	قبچان	قبچاق
٢٣	٤	خواست	حراست
٢٣	١٧	عظیمت	عزیمت
٢٦	٩	حبل	درحبل
٢٦	٩	بار	باز
٢٧	١٥	توانیم	نتوانیم
٣٠	٣	هشتادهزار	هشتاد
٣١	٢٣	دهیر	میر
٣٤	٧	للغفور	الغفور
٣٧	١٢	انعام	انعم
٤٠	١٧	الله-بنی	لله-نبی
٥٠	١٣	مغلوت	مغلوب
٥٠	٢١	خرم	حزم
٥٢	٤	جارجات	جارحات
٥٤	٢٠	چندین	چندی
[illegible]	٩	بلابا	بلابالا
٥٧	٩	کرداشان	کردارشان
٦٠	١٢	گیرد	گیر
٨٠	١٦	مخالفاق	مخالفان
٨٩	٥	عذر	غدر
٩٣	٦	آنهاررا	انهاررا
٩٥	١٢	اصول	وصول
٩٧	١٣	بقول	بقبول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٨	٢٢	مجالست	محالست
١٠١	١١	وفصول	وصول
١٠٤	١٦	اعتصاف	اعتساف
١٠٥	١	احکام	حکام
١٠٧	١٥	فصیل	فیصل
١٠٧ و١١٣ و١١٨	٢٠و١٤ و١٨	مایتحیرون	ممایتخیرون
١١٠	١٤	الحال	الحاج
١١١	٢٤	السلضنه	السلطنه
١١٣	١	زبع	ربع
١١٣	٦	رطلهال	رطلهای
١١٤	٤	شرایت	شرارت
١١٥	٢	بایسیقر	بایسنقر
١١٩	١٨	قندر	قندز
١٢٢	١٢	التهام	التهاب
١٢٨	٢٤	اعتقار	اعتقاد
١٥٢	١٤	شرات	شراب
١٦١و٢٥٦	١و٨	ملاز	ملاذ
١٦٩	٣	بنت	بنیت
١٧٠	٨	کارزای	کارزاری
١٧٥	١٩	رو	رد
١٨١	١١	خان	دخان
١٩٠و٢٢٨	٥-٢٣	ایها	اینها
١٩١	٤	هاوی	خاوی
١٩٣	١٥	تعزیب	تعزیت
٢١١	٣	ملاقاب	ملاقات
٢١١	١١	خلاص	اخلاص
٢١٥	٢٥	عسر آتش	عشراتش
٢٢٠-٢٦٤	١٩و٢	جنات	جناب
٢٤٢	١٢	زمزه	زمره
٢٥٢	٦	منصوب	منسوب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۸	۷	منشورش	منثورش
۲۵۹	۷	بعبادت	بعبارت
۲۶۰	۳	دوار	ووارد
۲۶۰	۳	ضادید	صنادید
۲۶۵	۲۴	بینیش	بینش
۲۲۶	۱۹	دین	این
۲۷۳	۱۵	منظور	منظوم
۲۷۶	۴	تسخید	تشحید
۲۸۸	۵	مخزومات	مخزونات
۲۹۱	۱۲	نرفت	رفت
۲۹۲	۱	امجاو	امجاد
۲۹۳	۲۱	ولبیك	لالبیك
۲۹۴	۲۱	منسوب	منصوب
۲۹۵	۸	هدت ذهن	حدت‌ذهن
۳۰۱	۲۱	نه‌قمین	نه‌همین
۳۰۳	۱۶	رنگین	نگین
۳۰۵	۲	خوارهد	خواهند
۳۳۳	۲۳	بکسوف	بکسوت
۳۳۷	۴	مظبوط	مضبوط
۳۳۷	۱۷	گردان	گران
۳۴۷	۱۰	عرش	غرش
۲۵۲	۱۶	وجه	وجهه
۳۵۳	۲۰	باستر آب	استر آباد
۳۵۸	۲۲	دسلوك	سلوك
۳۶۰	۲	هبجا	هیجان
۳۶۲	۱۹	آنست	انسب
۳۶۶	۱	وفراسب کر	کروفراسب
۳۷۱	۲۱	وعیره	غیر
۳۷۴	۴	اطوار	اطواد
[illegible]	۱۶	ادویه	اودیه
۳۷۷	۱۲	بیبد	نبیذ
۳۹۲	۱۷	طنخخه	طنجه
۳۳۶	۱۱	یاجوع وماجوع	یاجوج‌وماجوج

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰۲	۹	آید روم	روم‌آید
۴۲۲	۱۰	واوتباهما	آویتاهم
۴۲۴	۱۰	الروصه	الروضه
۴۲۵	۴	جبل تبییر	جبل ثبیر
۴۲۵	۵	والله	والله اعلم
۴۲۷	۲۳	آبرن	برآن
۴۲۸	۴	بزبان	بزمان
۴۳۷	۸	بالعنی‌رجت	بالفیر
۴۳۷	۸	کاتب	کانت
۴۳۷	۱۱	اجتمو	اجتمعوا
۴۳۷	۱۲	فالارحام	والارحام
۴۳۸	۶	والله	ولله
۴۳۸	۷	حجه‌البیت	حج‌البیت
۴۴۱	۱۳	ازمن قال	عزمن
۳۴۴	۱۶	نیتوی	نینوی
۳۴۴	۲۱	قسیتها	تسمیها
۴۴۹	۳	بیناس	بلیناس
۴۵۰	۱۴	اوست	ازاوست
۴۵۱	۱۰	سعید	سیصد
۴۵۵	۴	منبع	نبع
۴۶۰	۲۲	مسترعان	مسرعان
۴۶۲	۴	عقلان	عسقلان
۴۶۲	۱۳	فسخ	فسق
۴۶۹	۹	رسد	رصد
۴۷۰	۲۲	صرمت	حرمت
۴۷۵	۱۸	سهر	شهر
۵۱۶	۶	جنت که‌عرض	جنه کعرض
۵۱۷	۱۰	کثرت	کرت
۵۱۷	۱۷	دوازده	دروازه
۵۲۰	۲۴	بلهم	بل‌هم
۵۲۷	۲	اوحشن	اوجش
۵۲۸	۱۴	یعشوه	تعیشون